

# سایت تخصصی تاریخ اسلام

## کتابخانه آنلاین تاریخ اسلام

شناسنامه کتاب :

نام کتاب	• تاریخ سند (تاریخ معصومی)
نویسنده	• سید محمد معصوم بکری
ناشر	• انتشارت اساطیر
توضیحات	• در 1 جلد - مصدح : عمر بن محمد داؤد پوته

نام فایل دانلود: کتاب تاریخ سند (تاریخ معصومی)

منتظر انتقادهای و پیشنهادهای شما هستیم.

تماس:

[Tarikheslam.com@gmail.com](mailto:Tarikheslam.com@gmail.com)

[admin@Tarikheslam.com](mailto:admin@Tarikheslam.com)

[info@tarikheslam.com](mailto:info@tarikheslam.com)

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱

مندرجات کتاب

۱ مقدمه مصحح ه- ز

۲ ترجمه حال مؤلف- تألیفات میر معصوم ح- کر

۳ نسخ تاریخ معصومی کح- لب

۴ مقدمه مؤلف ۱- ۳

۵ جزء اول- در ذکر فتح سند و تعیین نمودن عسکر فیروزی اثر اسلام از دار السلام بغداد در زمان خلافت ولید بن عبد الملك، و وقایع محاربات ایشان با لشکر کفار حق ناشناس، و مدت حکومت گماشتگان خلفاء بنی امیه و بنی عباس ۴- ۳۱

۶ جزء دوم- در ذکر سلاطین که بعد از حکومت گماشتگان خلفای عباسیه لوای حکومت در دیار سند برافراشته‌اند ۳۲- ۷۹

۷ جزء سیوم- در ذکر ایالت حکام ارغونیه و مدت حکومت و وقایع محاربات ایشان ۸۰- ۲۴۱

۸ جزء چهارم- در ذکر انتقال ولایت سند بحیطه تصرف بندگان درگاه بعد از انقضای حکومت سلطان محمود خان و ذکر احوال حکامی که بایالت بهکر مقرر شده‌اند ۲۴۲- ۲۵۷

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲

۹ توضیحات و تعلیقات و استدراکات ۲۵۹- ۳۱۸

۱۰ فهرست کتب مراجعه ۳۲۰- ۳۲۲

۱۱ فهرست اسماء الرجال ۳۲۳- ۳۴۱

۱۲ فهرست اسماء الأماكن و القبائل ۳۴۲- ۳۵

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۳

## مقدمه مصحح

باسمه تعالی سرزمین سند از زمان قدیم مولد و مسکن يك عده علماء و فضلاء بوده که آثار خود را در تاریخ عالم اسلام گذاشته‌اند، و در جمیع علوم و فنون بهره وافر داشته، چنانکه از کتب تاریخ و سیر و ادب و حدیث مانند انساب سمعانی و معجم البلدان یاقوت و غیرهما واضح و لایح است. همچنین شمه‌ای از احوال بزرگان متأخرین که درین خاک زیست نموده و مردم را از فیوضات خویش مستفیض ساخته در کتابها مانند تاریخ معصومی هذا و تحفة الکرام تألیف میر علیشیر قانع تهتوی مندرج است.

میان این دو گروه افاضل فترتی عظیم واقعتاً تقریباً هفت قرن، که در خلال آن تاریخ سیاسی این دیار مضطرب و ناقص و مبهم مانده است:

یعنی بعد از انقراض دولت بنی عباس که منتسبان خود را برای حکومت سند وقتاً فوقتاً می‌گماشتند يك دوره ملوک الطوائفی آغاز می‌شود، و مملکت سند یکی بعد دیگری در تحت تصرف غزنویان و غوریان و سایر سلاطین دهلی می‌آید، و چنان غبار تاریکی آن را فرا می‌گیرد که بجز چند اشعه نور چیزی بنظر نمی‌رسد، حتی هیچ مؤرخ از سلسله سومرگان و ستمگان که حکام اهلی بودند سوای بعضی أسماء و حقائق که قریب به ظنون و نظیر قصص و حکایات است چیزی محقق نیاورده است، گویا کسی تاریخ این قرنهای تیره ننوشته و یا اگر نوشته از توالیء حکام و اغتشاش عام و بی‌اعتنائی خلف خام دست خوش روزگار گشته و هیچ نشانی از ان نمانده.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۴

و بسیار جای تاسف است که هیچ کتاب تاریخ قبل از تسخیر سند بر دست عرب بما نرسیده، باین نتیجه که تاریخ این سرزمین قبل از فتح محمد ابن قاسم در پرده استتار مانده، الا برخی احوال از حکومت رایان و برهمنان که بطور افسانه‌ای در چچنامه مذکور است. و بعد از فتح اسلام است که ما در میدان تاریخی پا می‌گذاریم، و آن هم برای صد و پنجاه سال که در اثنای این مدت گماشتگان بنی أمیه و بنی عباس یکی بعد دیگری آمده ملک سند را از جانب خلفاء در تحت تصرف خویش داشته‌اند. و لیکن متأسفانه احوال ایالت این نایبان نیز بجز چند اشاراتی که در کتب تاریخ عربی موجود است بطور رضایت بخش یافت نمی‌شود. درین زمینه دو مؤرخ عربی أعنی البلاذری (المتوفی ۲۷۹ ۸۹۲) مؤلف فتوح البلدان و الیعقوبی (المتوفی ۲۸۴ ۸۹۷) مؤلف تاریخ الیعقوبی مستثنی هستند. سابق الذکر يك فصل علیحده بر فتح سند

در کتاب مستند خود آورده و مؤخر الذکر نیز تقریباً همان بیان باختصار و تغییر قلیلی تقریر کرده. بعلاوه این، سیاحان و جغرافیه نویسان عرب و متعرب مانند اصطخری و مقدسی و مسعودی اسمای شهرهای قدیم سند را ذکر کرده‌اند، اما بواسطه مرور زمان و تداول کتاب صورت اکثری از آنها چنان مسخ شده است که هویت و استخراج آنها از حد امکان بیرون است.

اولین تاریخ جامع که در فتح بلاد سند در زبان تازی تألیف شده کتابی بود که ابا عن جدّ در میراث قاضی اسماعیل بن علی الثقفی قاضی بکر آمده، و از روی آن نسخه علی بن حامد بن ابی بکر کوفی در حوالی سنه ۶۱۳ هـ (مطابق ۱۲۱۶ م) تألیف خود «منهاج المسالك المعروف به چچنامه» در زبان فارسی ترجمه نمود. از ان جائیکه نسخه اصلی عربی از بین رفته که باز یافت آن متعذر است، چچنامه فارسی اولین تاریخ سند است که بدست ما رسیده،

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۵

و باستانی بعضی حکایات متعلق بتاریخ سند قبل از فتح عرب و قصه خاتمه محمد بن قاسم که رنگ افسانه‌ای دارد اغلب وقایعی که در ان مندرج است مطابقت مشخص بمحتویات فتوح البلدان دارد. ان شاء الله تعالی این تاریخ پر قیمت در عرض يك سال بنفقه انجمن مخطوطات فارسیه حیدر آباد دکن و بتصحیح این ضعیف بحلیه طبع آراسته خواهد شد.

تقریباً چهار صد سال بعد از تصنیف چچنامه سید محمد معصوم بگری همین تاریخ خود را بقلم آورد. وقتی که بنده بدانگاه کمبریج مشغول تحقیقات علمی بودم يك نسخه دستخطی گرانبها ازین تاریخ بدستم افتاد. از همان وقت عزم بالجزم کردم که بعد از مراجعت بوطن مألوف بطبع و نشر این نسخه خواهم پرداخت، و لیکن از سبب اشغال و تعویقات دیگر این اراده از قوه بحیث فعل نیامد، تا اواخر سنه ۱۹۳۵ مسیحی که آقای محترم دکتور محمد بذل الرحمن مدیر دانشکده اسماعیل کالج که یکی از اعضای متنفذین بهندارکر ارینتل انستیتیوت، پونه، هستند هیئت مجریه این مؤسسه را تحریض دادند که این نسخه تاریخ معصومی را بنفقه اوقاف خود طبع و نشر نماید. هیئت محترمه این پیشنهاد را اجابت کرده تصحیح و مقابله و نگرانی کتابت را بعهده این ضعیف محول فرموده، و بنده نیز بکمال رضایت و خوشی این کار خطیر را بر دوش گرفتم. اگر در ظنّ فضلا و ادبا ازین مسئولیت بخوبی بر آمده‌ام فهو المطلوب و الا فالعذر عند الکرام مقبول:

همچو موری اندرین خرمن خوشم      که فزون از خویش باری می کشم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۶

ترجمه حال مؤلف

سید نظام الدین محمد معصوم المتخلص بنامی «۱» بن سید صفائی «۲» الحسینی الترمذی اصلا و البگری مسکنا و مدفنا شب دوشنبه تاریخ هفتم رمضان ۹۴۴

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۷

هجری در بقعه بگر که الآن باسم سکهر قدیم مشهور است متولد شد، چنانکه ازین ابیات معلوم می شود «۱»:

شد طلوع آن شمس در خانه صفائی از خدا      از بروج نیک در ساعت سعید آن شد عیان

بود آن تاریخ هفتم لیل دوشنبه از صیام      سال نهصد چهل بود از وی زواند چاردان

آبا و اجداد او از سادات ترمذ بودند، و از دو سه پشت سکونت قندهار اختیار کرده با شرکت بعضی سادات دیگر تولیت مقبره باباشیر قلندر «۲»، که

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۸

یکی از اولیاء الله وقت بوده، داشتند. پدرش میر سید صفائی به بهکر آمده «۱»

تحت ظل رعایت سلطان محمود خان (۸۹۸ - ۹۸۲) آنجا متوطن شد و به مرور زمان بسادات کهابروت که قریه ایست در حوالی سیهوان (سیوستان) نسبت نمود «۲». میر معصوم و دو برادرش در بلده بهکر متولد شدند. و چون سید صفائی بحلیه علم و فضل آراسته بود، سلطان محمود او را بعد از فوت شاه قطب الدین هروی (المتوفی ۹۷۷ هـ) بمنصب شیخ الاسلامی بهکر مقرر نمود، و بکمال استقلال و احترام زندگی بسر برده «در ذیقعه سنه ۹۹۱ هـ علم عزیمت بعالم آخرت پرداخت». «۳»

از ایام جوانیء میر معصوم چیزی بدست نداریم، الا اینکه صاحب مآثر الأمراء گوید «۴» که اکثر اوقات ثمینه خود را در پی شکار صرف می نمود، و بعد از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنگری که از توابع بهکر است بتحصیل علوم اشتغال ورزیده بکمال حسیه آشنا گشت. اما نمی دانیم که

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۹

مأخذش چیست و چطور می‌توان اعتبار کرد که يك فاضل مانند میر معصوم تا عمر ۴۷ سالگی از زیور علم معطل بوده باشد «۱». و خیلی جای تعجب است که میر معصوم در تاریخ خود اسم این ملا با علما و فضلاء دیگر نبرده و ازو یاد نکرده، و الا در ذکر احوال قاضی دته سیوستانی «۲» گوید که «مسود اوراق نیز اقتباس علوم در حوزه درس ایشان نموده» و چنانچه تحصیلات او اقلًا در علم حدیث تا حدی ناقص ماند خودش اظهار نموده که بعد از فتح گجرات «۳» بملازمت شیخ حمید مشرف شده «مشکوة را من اوله الی آخره مع کتب حدیث پیش ایشان گذرانیده و اجازه حاصل نموده» «۴».

ما نمی‌توانیم بخوبی تعیین کنیم که در کدام سال میر معصوم وطن مألوف خود را ترك گفته بگجرات رفت. بیان مؤلف مآثر الأمراء که بعد از فوت پدر «ناگاه افلاس سنگ تفرقه بجمعیت آباد احوالش انداخت پا پیاده عازم گجرات گردید» «۵» خلاف واقع می‌نماید، زیرا که در سال ۹۹۸ هـ چون در معیت خواجه نظام الدین احمد بخشی «۶» از گجرات بحضرت اکبر پادشاه بلاهور

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۰

آمد و بعضی تحف که والدهاش در ان ایام فرستاده بود بنظر پادشاه گذرانید، اکبر پادشاه از روی اشفاق از وی سؤال نمود که «چند سال است که از والده جدا شده‌اید» و او جواب دید که «قریب به بیست سال باشد» «۱» می‌توان استنباط کرد که در سنه ۹۷۸ هـ یعنی قدری بعد از آنکه پدرش سید صفائی بمنصب شیخ الاسلامی ارتقا نمود، بگجرات در پی محل ماموریت رفته باشد «۲».

صاحب تحفة الکرام (چاپ بمبئی، جلد سیوم، ص ۱۲۷) این معما را حل نموده است زیرا که بقول او «میر معصوم نخست پیش سلطان محمود خان [و] آنگاه بحضور اکبر پادشاه برتبه والا رسیده» «۳». صاحب مآثر رحیمی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۱

نیز مؤید این مقال است. در جلد دوم، ص ۲۲۶، گوید که در بیست و هفتم شعبان که مظفر گجراتی از محلی که دیوار قلعه شکسته بود داخل احمد آباد شد «میر معصوم بگری که از سادات رفیع الشان بگر بود و فی الجملة طبع نظم و سلیقه شعر فهمی داشت، و در سلك امرای پادشاهی در هنگام فتح بکر منتظم شده بود، دران وقت کومکی گجرات بود، و زین الدین در دوازده گروهی احمد آباد باعتماد خان پیوستند و خیر آمدن مظفر را بشهر رسانیدند». از جنبه این دو گواه معتبر ما نمی‌توانیم از گفتن این خود داری کنیم که روایت مآثر الأمراء قطعاً قابل مدافعه نیست. بلک خیلی ممکن است که

میر معصوم در ایام شیخ الاسلامی، پدر خود سید صفائی تقریباً بدربار سلطان محمود خان حاصل کرده باشد و چون بعد از فوت او (سنه ۹۸۲ هـ) ایالت بهکر به بندگان حضرت اکبر پادشاه تحویل شد، میر معصوم نیز بوصایت پدر درجه معتبری در حضور اکبر پادشاه یافته باشد، و بعد از آن فرصت مراجعت به بهکر نداشته تقریباً بیست سال در خدمت سرکار اکبر باماکن مختلفه گذرانده باشد. اول وقتی که اسم او را در طبقات اکبری می یابیم در سنه ۹۸۴ هـ هست، چون در تحت سرداری آصف خان با امرای دیگر مانند میرزا محمد مقیم و تیمور بدخشی و غیر هم در شکست راجه ایدر شرکت نمود «۱». اگر فی المثل فرض کنیم که درین سال بگجرات آمده، محتمل است که دو سال گذشته را در حضور اکبر پادشاه بسر برده باشد و بعد از آن پادشاه او را بطور کومکی بگجرات فرستاده باشد «۲». بعد ازین اسم او در طبقات

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۲

اکبری متواتر دیده می شود «۱» و در همه وقایع جنگی تا فتح نهائی گجرات بر دست میرزا عبدالرحیم خانخانان ترددات بهادرانه نموده، که اعاده ذکر آن باعث تطویل خواهد شد.

القصه میر معصوم مدت اقامت خود را در احمد آباد بشغل نظامی و علمی بسر کرده در سنه ۹۹۸ هـ بخدمت اکبر پادشاه بلاهور حاضر شده مورد انعامات و نوازشات گردید، و پادشاه از خدمات حسنه او خورسند شده پرگنه در بیله و کاکری و چندوکه در وجه جاگیر او مقرر کرد، و بیوستین خاص سرفراز ساخته او را رخصت نمود تا والده خود را ملاقات کرده باز بملازمت درگاه حاضر شود، و او بتاریخ ۱۴ صفر سنه ۹۹۹ به بهکر رسید «۲».

و بعد از آن کارهائیکه در مصاحبت میرزا خان خانان یا جداگانه برای استخلاص نصف سند جنوبی از دست میرزا جانی بیگ ترخان نموده در تاریخ معصومی «۳» بوضاحت مذکور است. و یمنکن که بعد از فتح سند چندی به بهکر مانده یا علی الفور در معیت میرزا خانخانان بدربار اکبری رفته باشد، و از آنجا وقتاً فوقتاً به بهکر آمده و از کارهای نظامی و ملازمت فراغت یافته بتعمیر و آبادانی جاگیر خود پرداخته باشد، و بقیه فرصت را در بنای مبانیء فاخره و یادگارهای عالیه که بعضی از آنها تا هنوز موجود است صرف کرده باشد.

غرض که بمرور ایام میر معصوم بواسطه شجاعت و مردانگی و دیگر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۳

خدمات بقرب و اعتبار شاهی امتیاز یافته، و او را در سال چهلم الهی مطابق ۱۰۰۳ هـ به منصب دو صد و پنجاهی ترفیع دادند «۱». برای سه سال دیگر (۱۰۰۴-۱۰۰۷) او را در قندهار می بینیم که «بکومک آنجا رفته بود، و از مردم

تعیینات آنجا بود» «۲». درین مدت خوشنویسی ماهر و سنگ تراشان را از بهکر طلبیده بر کتابه‌ای که بالای پیشطاق بابر پادشاه است کتابه دیگر اضافه نمود و نام همایون پادشاه و اکبر پادشاه بر آن نوشت، و نیز اسامی جمیع ممالک که در آن وقت تحت تصرف بندگان اکبر پادشاه بود درج نمود، و قریب چهار سال آنجا کار کرده آن کتبه را بانجام رسانید «۳».

در سنه ۱۰۰۸ هـ در ناگور می‌بوده که آنجا پسرش میر بزرگ با او ملاقی شد «۴». بعد از آن می‌نماید که بیارگاه اکبر پادشاه بوده، و چون اکبر پادشاه در سنه ۱۰۰۸ هـ عزم تسخیر اسیر گره کرد، او با عسکر شاهی روانه دکن گردید، و هر جا که پادشاه نزول اجلال می‌فرمود، برای یادگاری کتبه‌ها بدست خود نوشته و از کنده کاران ماهر تراشیده نصب می‌کرد. کتبات برلات مسجد «۵» و در سادلپور در ریاست دهار «۶» و در کالیادیه «۷» در اثنای نهضت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۴

بطرف دکن در سنه ۱۰۰۸ هـ تشکیل داد. و برای تجلیل ذکر فتح اسیر گره در ۲۲ رجب ۱۰۰۹ و دخول اکبر پادشاه در آن قلعه بتاریخ ۸ شعبان، کتبه بزرگی بر یکی از ارکان سنگی جامع مسجد راست کرد و ماده تاریخ از «بگرفته کوه اسیر» یافت «۱». در حین مراجعت نیز برای تخلید فتح اسیر گره چند کتبه در مواضع مختلفه بر پا کرده، مثلاً بر قصر نیل کنهه در ماندو «۲» و در مهیشور نزدیک اندور «۳» و در فتح پور سیکری بر پهلوی دروازه کلان درگاه حضرت شیخ سلیم چشتی رح «۴» و غیره.

بعد از فتح دکن در سنه ۱۰۱۰ میر معصوم را بحجابت ایران مامور کردند «۵»، و او به فرط فراست و کاردانی مورد الطاف شاه عباس صفوی (۹۸۵-۱۰۳۸ هـ) گردید، و در سنه ۱۰۱۳ هـ از آنجا مراجعت نمود «۶».

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۵

پس ازین سال ذکر احوالش معلوم نیست، الا اینکه يك کتبه بر «تریپولیه دروازه» به نرینه در ریاست جیپور اعلام می‌دهد که در سنه ۱۰۱۴ هـ آنجا بوده است «۱».

در همان سال روز چهارشنبه سیزدهم جمادی الآخر (۲۷ تشرین اول ۱۶۰۵ م) ولی نعمت او اکبر پادشاه در گذشت «۲» و بعد از جهانگیر پادشاه حق خدمات او را شناخته میر معصوم را در سنه ۱۰۱۵ بعنوان امین الملکی به بهکر فرستاد، و آنجا بعد چهار سال روز جمعه تاریخ ۶ ذوالحججه سنه ۱۰۱۹ بجوار ایزدی پیوست «۳». مزارش نزد مناره که باشمش مشهور است در بلده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۶



سکهر واقعست، و بالای آن يك بناى سنگى مرتفع است که گویا خود در ایام زندگى مقدا ساخته. سن تعمیرش (۱۰۰۲ هـ) ازین اشعار استخراج می‌شود:

امیر سید فاضل محمد معصوم      بروی کوه بنا کرد منزلی به شکوه  
عجب خجسته مقامی که خلق می‌آیند      بی زیارتش از هر طرف گروه گروه  
چو از دبیر خردسال این بنا جستم      قلم گرفت رقم زد «عمارت سر کوه»

میر معصوم شخصی زاهد و متقی بود و همت و سخاوت را بجائی رسانیده بود که تا مردم اجلاف بهکر را نیز سوغات از هندوستان می‌فرستاد، و برای اکابر و اصاغر شهر مسانه و مشاهره و میاومه و فصالنه و جمعگی مقرر نموده بود، اما آخرها که بوطن رفت آن حسن سلوک نماند و بنا بر وجهی مردم ازو متأذی گشتند. گویند آبادگار بنوعی بود که تقلید می‌کرد که در محال جاگیر پاره جنگل برای شکار نگاه دارند «۱».

پسرش میر بزرگ که برای او «تاریخ سند» را تصنیف نمود در بدایت امر یکی از چوکیداران اکبر پادشاه بود. در ایام بغاوت سلطان خسرو پسر جهانگیر او را مسلح از میان راه گرفته آوردند. کوتوال ظاهر کرد که این هم شریک فتنه است. او انکار کرد. جهانگیر از وی پرسید، پس درینوقت سلاح چرا پوشیدی؟ گفت وصیت پدرم هست که شب چوکی با سلاح باشی. چوکی نویس هم گواهی داد که امشب نوبت چوکی او بود. پادشاه از وی عفو کرد و همه اموال و املاک پدرش باو بخشید، و منصب بخشیدگری قندهار باو ارزانی داشت. مدتها آنجا بود و زرهاى پدر را که در حدود سی یا چهل لك رویه بود باسراف خرچ کرده دماغی بهم رسانید که سر تواضع بکسی فرود نمی‌آورد، و با هیچ صاحب صوبه آنجا نمی‌ساخت. خدم و حشم بسیار داشت و قرار وضع پاکیزه. در نظم و نثر مربوط بود و خوش می‌نوشت.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۷

درماند و برکاب جهانگیر پادشاه رسیده تعیین دکن گردیده. مدتی در آنجا گذرانید و لیکن چون حاصل جاگیرش کفاف معیشت او نمیکرد، آن منصب را ترك گفته بوطن خود بهکر بازگشت، و بااملاک و باغات پدر قناعت ورزید، و در سنه ۱۰۴۴ در گذشت «۱». اولادش تا هنوز در بلده سکهر موجود هستند.

تالیفات میر معصوم

میر معصوم طبعی جامع و متفنن داشت. بعلاوه بودن يك سرباز شجاع و بيباك، او طبيبی ماهر و سیاحی جهان‌دیده و کتابه نویسی خوش‌خط و شاعری برجسته و مورخی امین بوده، و در هر فن آثار خود را بر صفحه هستی گذاشته:

(الف) در زمینه طب دو کتاب نوشته: (۱) طب نامی، نسخه‌ای ازان نزد سید منور علی معصومی موجود است و مشتمل بر ۱۸۵ صفحه می‌باشد؛ (۲) مفردات معصومی، که بعضی اجزای آن نزد شیخ عبد الرحیم، مشیر بلدیة ره‌ری، مشاهده نمودم.

(ب) میر معصوم غالباً جمیع ممالک که در قلمرو اکبر پادشاه بود دیده، و گویند همیشه يك عده سنگتراشان و خوشنویسان ماهر با خود می‌داشت، و خود نیز کتبه نویسی خوش‌خط بالا دست بود، چنانکه صاحب ذخیره الخوانین (ورق ۶۶) گوید: «از ابتدای ابروان و نخشوان و تبریز و اصفهان تا قندهار و کابل و کشمیر و هندوستان و دکن هر جا رسیده از اشعار خود نوشته و بر سنگ کنده یادگاری گذاشت، چنانچه بر دروازه قلعه اکبر آباد و مسجد جامع فتح پور سیکری و غیره. ذوق عمارت بسیار داشت، و در اکثر جاها مساجد و سراها و رباطها و پلها و چاهها بنا نهاد، خصوصاً در شهر

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، مقدمه، ص: ۱۸

سکهر که وطن اوست. آن را از عمارات عالی و درختهای بر و غیره زیورها پوشانیده. و در میان دریای پنجاب (ای مهران یا دریای سند) که در گرد و پیش قلعه بهکر جاریست عمارتی «ستیا سر» نام بنا نهاد که در روی زمین نیست، و تاریخ آن را «گنبد دریایی» (۱۰۰۷) یافته. و گور خانه خود را بالای کوهی که مشرف بر باغات و دریای پنجاب است آنچنان ساخته که کسی در عمل بمثل وی نشان نمی‌دهد. اولاً مناره ... (که الآن بمناره معصومی مشهور است) که مناره ماندو و دهلی يك کهست (?) بودند. يك حصه او از خشت پخته است، اما گویا ریخته‌اند و درست کرده. مقابر پدر و برادر خود زیر آنها (?) نمود، و آیات و احادیث که مدلل بر مغفرتست بالای قبر خود در آن گنبد بخط کتبه کنده، و بر تعویذ قبر نود و نه نام باری تعالی نوشته. شصت سال ازین عمارت گذشته، رخنه در وی راه نیافته.

اما در عمارت حویلی دست تصرف را کوتاه داشته، تمثیل عمارات سائر الناس کرده. می‌فرمودند که بر عمر اعتماد نیست. بعد از وفات این بنیاد حویلی مندرس شود. الا بر در خانه خود متصل مسجد بدر «۱» باغچه در اراضی بیست (?) بیگه راست ساخته، گلها و درختهای میوه‌دار نشانده که تفرجگاه عالم است «۲». القصه میر معصوم يك بانئ آثار تاریخی و کتبه نویسی برجسته بود، و عقیده‌اش این بود که بنای این چنین عمارتها سبب خلود آدمی می‌شود، چنانچه این بیت او بر آن دلالت می‌کند:

توان کردن تمام عمر را مصروف آب و گل که شاید یکدمی صاحب‌دلی در وی کند منزل

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۱۹

(ج) میر معصوم شاعری خوشگو بوده و تخلص «نامی» داشته و عبدالقادر بدایونی (۳، ص ۳۶۶) گوید که «سلیقه درست در شعر و معما و طبعی بلند و فطرت عالی دارد». صاحب دیوانست. يك نسخه دیوان نامی نزد سید نور علی شاه معصومی موجود است. سید علی محمد راشدی تمامی آن را بقلم خود نقل کرده، و بنده اشعار ذیل را ازان منتخب کرده‌ام. و خیلی جای تعجب است که در تمام دیوان قصیده‌ای در مدیح کسی یافت نه شد. ابتدای دیوان باین غزل می‌شود:

بادا ز ابتدای سخن تا به انتها صلوات بر روان روان بخش مصطفی

گاهی وعیدش آیت اِنی انا العزیز گاهی کند بمژده استیشروا ندا

زان رو که شد غبار درت باد را نصیب ائی وجدت قرّة عینی من الصبا

نامی که در هوای تو خواهد سپرد جان در هر دو کون وصل تو می‌خواهد از خدا

و له در غزل

مگر ز سوزش من ناله نی یافت خیر که نفس می‌زندش شعله ز سوراخ جگر

ز آتش غیرت عشاق بترس ای زاهد برق آه سحری می‌جهد آنجا مگذر

گفتمش عمر منی خوش مگرم گفت خموش عمر هر چند که خوشتر گذرد شیرین تر

و له در غزل

غم می‌کشد مرا و تو شادان چه گویمت احوال درد سینه نالان چه گویمت

آن شوخ آشنا کش بیگانه سوز من آخر نه کافری نه مسلمان چه گویمت

گفتی که مشکلیست مرا، می‌کشم ترا کشتی و مشکلت نشد آسان چه گویمت

صبح طرب بیاد تو یا رب دمیده باد بس غافلی ز شام غریبان چه گویمت

و له در حمد باریتعالی

اول دفتر بنام ایزد دانا صانع و پروردگار و حی و توانا

اکبر اعظم خدای عالم و آدم صورت خوب آفرید صورت زیبا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۰

از در بخشندگی و بنده نوازی مرغ هوا را نصیب ماهی دریا

قسمت خود می خورند منعم و درویش روزی خود می خورند پشه و عنقا

حاجت موری ز علم غیب بداند در بن چاهی بزیر صخره صما

جانور از نطفه می کند و شکر از نی برگ تر از چوب خشک و چشمه ز خارا

شریت نوش آفرید از مگس نحل نخل بر آور کند ز دانه خرما

از همگان بی نیاز و با همه مشفق از همه عالم نهران و بر همه پیدا

پرتو راز سرادقات جلالش از عظمت ما ورای فکرت دانا

خود نه زبان در دهان عارف مدهوش حمد و ثنا می کند موی بر اعضا

هر که نداند سپاس نعمت امروز حیف خورد بر نصیب رحمت فردا

ما نتوانیم حق حمد تو گفتن با همه کروییان عالم بالا

نامی از آنجا که فهم اوست سخن گفت ورنه کمالات فهم کی رسد آنجا

و له در نعت پیغمبر صلعم

توحید کائنات که تهلیل انبیاست بعد از ادای نام خدا نام مصطفاست

یا معشر الخلائق صلوا علی النبی آن کو غبار مرقد او مروه و صفاست

عطرش دماغ جان جهان تازه می کند کو مشک چین که بوی جبین از خطا نخواست

در گوش هوش اهل محبت رسالت  
از صدق امر فاتبعونی سخن سراسر است

گسترده بزم قرب تو در بارگاه قدر  
سیر تو بر مدارج معراج کبریاست

من کیستم بمدح تو یا چیست نظم من  
جائی که خالقت بصفحت صاحب ثناست

کس را ز جن و انس و ملک با وجود فضل  
روشن نشد که حد کمال تو تا کجاست

جان پرور است نظم من اما بنعت تو  
یا مصطفی بغیر تو گر دم زخم خطاست

باشد که بشنوم ز بلالت شبی بخواب  
کین نامی از غلام غلامان مصطفاست

در آخر عمرش گفته

باد خزان وزید و فرو ریخت نو بهار  
عمر عزیز رفت و نکردیم هیچ کار

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۱

پیری رسید دور جوانی گذشت هیچ  
غفلت نشد کم از دل آلود روزگار

تاج غرور بر سر و در بر قبای ناز  
دامن کشان بجیفه دنیا در افتخار

بار امل بگردن و کار عمل خراب  
بیچاره آدمی که گرفتار کار و بار

هنگام رفتن است که جابند همرهان  
تا بعد زین قرار گزینم نه بر دیار

مرگ برادران همه دیدیم و دوستان  
وین نفس شوخ چشم نمی کرد اعتبار

پیران کهنه سال و جوانان ماهرو  
بگذاشتند حسرت گیتی بیادگار

برخیز تا بخاک عزیزان گذر کنیم  
زان پیشتر که دیده شود خاک رهگذار

بسیار چون من و تو بیایند و بگذرند  
بر خاک دیگران که نه بینند زان غبار

باغ امید سبز شد آخر گلی بچین  
مشکن درخت عمر که شاخچست میوه دار

و له در مناجات

روزی بزیر خاک تن ما نهان شود و آنها که کرده‌ایم یکایک عیان شود  
یا رب بفضل خویش ببخشای بنده را آن دم که عازم سفر آن جهان شود  
بیچاره آدمی که اگر خود هزار سال مهلت بیابد از اجل و کامران شود  
هم عاقبت چو نوبت رفتن باو رسد با صد هزار حسرت ازین جا روان شود  
در ورطه هلاک فتنه کشتیء وجود تن از عمل بماند و بی بادبان شود  
آمد شد ملائک در وقت قبض روح چون بنگریم دیده ما خونفشان شود  
باشد که در کشیدن آن جام خوشگوار شیرینی شهادت ما در دهان شود  
یا رب مدد ببخش که ما را در آن زمان قول زبان موافق صدق جنان شود  
ایمان ما ز غارت شیطان نگاهدار مرغ از قفس برآید و بر آشیان شود

عبد القادر بدایونی در تاریخ خود این ابیات را درج کرده است:

۱ چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرسی بتو شرح حال گویم بزبان بی زبانی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۲

۲

چون گریه من دید نهان کرد تبسم پیداست که گریه من بی اثری نیست

۳

در عشق نشه‌ایست که عشاق خسته را ذوقیست در فراق که اندر فراق نیست

۴

داد پیغام بقاصد مه من خنده کنان ظاهر است از سخن او اثر خنده هنوز

و این چند رباعی از نتایج فکر صافی اوست:

تنها با خود در انجمن باید بود	با خویش همیشه در سخن باید بود
هم بلبل و هم گل چمن باید بود	دیوانه کار خویشتن باید بود
گه نالم و گه ز ناله خاموش کنم	باشد که ز جایی سخنت گوش کنم
فارغ ز خیال تو نیم یک نفسی	ترسم که دگر نفس فراموش کنم
ای آنکه بر آن رخت نظر می باید	چشم تو ورای چشم سر می باید
خواهی که ز عشوه‌اش غافل نشوی	در چشم دلت چشم دگر می باید
جویای جمالش ار چه بسیار بود	هر دیده نه لائق رخ یار بود
هر کفر نه اندر خور زَنار بود	هر سر نه سزاوار سر دار بود
در مذهب ما بجمله یکسان می باش	در دایره کفر بایمان می باش
این است طریق عشق جانانه ما	زَنار بگردن و مسلمان می باش
تا کی دل ازین و آن پر از کینه کنی	تا چند بزر سینه چو گنجینه کنی
کار این نبود که تیره سازی دل را	آن کار بود که دل چو آئینه کنی
ز آرایش روزگار اندر گله	عیب دگران مکن تو هم زان گله
پرهیز ز آلودگی دامن خویش	نامی دو سه روزی که درین مزبله
فریاد رحیل از همه کس می شنوی	آواز درا پیش و پس می شنوی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۳

کرده همه شبگیر بسر منزل دور	تو خفته بره بانگ جرس می شنوی
یک حصه عمر من بنادانی رفت	یک حصه از ان چنانکه میدانی رفت
یک حصه به بیهوده به بیکار گذشت	یک حصه بافسوس و پشیمانی رفت

نیز پنج مثنوی با اسم خمسه در تتبع خمسه یا پنج گنج نظامی بنظم آورده، و از یکی از کتبه‌ها که آقای چغتائی بمن فرستاده معلوم می‌شود که آن را در سنه ۱۰۱۳ هـ بانجام رسانیده. اسم مثنوی که مقابل هفت پیکر نوشته تا الآن کشف نشد؛ اسمای بقیه چهار مثنوی حسب ذیل است:

۱- معدن الأفكار مطابق مخزن الأسرار ۲- حسن و ناز «۱» مطابق خسرو و شیرین ۳- اکبر نامه مطابق سکندر نامه  
 ۴- پری صورت مطابق لیلی و مجنون خیلی جای تاسف است که این همه مثنوی‌ها مفقود شده.

(د) میر معصوم را در عهد خود یکی از مؤرخین معتبر می‌شمردند. صاحب مآثر الأمرا بتاریخدانی او مقرر است، و در جلد اول، ص ۶۶۳، که از طبقات اکبری تألیف خواجه نظام الدین احمد هروی صحبت می‌کند گوید که «مثل میر معصوم بهکری و غیره اهل کمال دمساز تألیف آن بوده‌اند» و در جلد سیوم، ص ۳۲۶-۲۷، گوید: «اتفاقا دران ایام تألیف طبقات اکبری در میان بود؛ صحبت میر که در تاریخدانی یگانه روزگار بود در گرفت، چنانچه خواجه هم اشعاری بمصاحبت و همدمی میر دران نسخه نموده». بیشتر شهادت یگانگی او در علوم تاریخ یافت نمی‌شود، و ما بطور تحقیق نمی‌توانیم بگوئیم که علوم تاریخ را از کجا تحصیل کرده. علی الأقل تألیف وحیدش اعنی «تاریخ سند»

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۴

المعروف به «تاریخ معصومی» درین زمینه بکفایت او گواهی نمیدهد. در تمام نسخه تاریخ فقط سه کتب تاریخ را نام برده: تاریخ مرآة الجنان «۱» و تاریخ گزیده «۲» و چچنامه «۳»، گویا بر هیچ کتب تاریخ عربی و فارسی اعتماد نکرده یا عمداً آن مصادر را در پس پشت گذاشته جمیع مواد تاریخ معصومی را من تلقاء نفسه ایراد کرده است. اگر بدقت نظر کنیم خواهیم دید که در تمام حقایق تاریخی از همدم خود خواجه نظام الدین احمد هروی بهیچ وجه سبقت نبرده، و هیچ اضافه معتد به نکرده، حتی در وقایع چشم‌دیده: مثلاً در محاصره بوهری نزدیک نصریور نظام الدین بخشی و ملا عبد الباقی نهایندی مؤلف مآثر رحیمی هر دو اشعار دارند که چنان تنگی و عسرت در لشکر خانخانان راه یافت که اکبر پادشاه او را دو لك و پنجاه هزار رویه و يك لك من غله با چند توب بزرگ و توبچی بسیار مصحوب رایسنگ بکومك خانخانان ارسال نمود «۴»، این حقیقت را میر معصوم در تاریخ خود اظهار نکرده. و جزء اول تاریخش که مبنای آن بر چچنامه است خیلی مختصر و مملو از اغلاط تاریخی است. مثلاً در ایراد وقایع سلسله براهمه گوید که بعد از چچ پسر کلان او داهر جانشین او شد «۵»، و ذکر حکومت چندر برادر چچ که بعد از او بر تخت نشست از میان برده، و نیز در ترتیب حمله محمد بن قاسم اشتباه کرده. بزعم او محمد بن قاسم اولاً نیرن کوت را محاصره کرده و بعد به دیبل رفته محبوسان اهل اسلام را آزاد



ساخته، حالانکه از قرار خود چچنامه و تواریخ عربی مانند فتوح البلدان و تاریخ الیعقوبی محمد بن قاسم اولاً قلعه دیبل را گرفت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۵

و بعد از آن بجانب نیرن کوت نهضت فرموده «۱». از طرف دیگر در خصوص قصه فاجع انجام این فاتح نوجوان که از چچنامه اخذ کرده اگر قدری تعمق و جز رسی بکار می‌برد، و صفحات بلاذری یا یعقوبی تصفح می‌نمود گاهی بچنین غلط فاحش مرتکب نمی‌شد. همچنین غالباً تمام صفحات تاریخش بعد از فتح عرب تا نهضت شاه بیگ ارغون و بعد از آن ذکر غریب سیوی و قندهار ارتباطی بتاریخ سند ندارد، و ذکر احوال سلاطین دهلی که در ضمن این صفحات آورده می‌توان از کتب تاریخ سابقین مانند طبقات ناصری و تاریخ مبارکشاهی و طبقات اکبری «۲» بیسط و تفصیل معلوم کرد. و شاید سبب این اهمال پیری و کمفرستی اوست زیرا که تاریخ معصومی را در اواخر عمر که شصت و پنج ساله بود نوشته. و لیکن مع ذلک تاریخ معصومی مزایای دیگر دارد، که الآن بذکر آن می‌پردازیم.

تاریخ و سبب تالیف و اهمیت تاریخ معصومی

میر معصوم در هیچ جا تاریخ کتابت تألیف خود را واضح ننوشته، ولی در ص ۱۲۴، س ۱۶ - ۱۷، حینیکه ذکر مرمت قلعه بهکر بر دست شاه کرده، می‌گوید که «تا این زمان که سنه تسع و الف است همان قلعه موجود است»، ازین قرینه می‌توان نتیجه گرفت که تاریخ سند را در حوالی سنه ۱۰۰۹ هـ نوشته است.

اما سبب تألیف این کتاب مستطاب چنانکه مصنف خود در مقدمه اقرار کرده اینست که آن را برای فرزند خود میر بزرگ در قید تحریر آورده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۶

تا که از مطالعه احوال گذشتگان درس عبرت گرفته باخلاق رضیه متصف و از عادات ردیه محترز شود.

تاریخ معصومی بحیث قدامت بعد از چچنامه اول کتابیست که از تاریخ سند صحبت می‌کند. تاریخ طاهری و بیگلار نامه و ترخان نامه و تحفة الکرام که بعد از آن تألیف شده همه تابع و عیال آن هستند، و از آن اقتباس می‌کنند.

لا سیما تحفة الکرام که در اغلب جاها عبارت معصومی را حرفاً بحرف نقل می‌کند و گاهی باختصار اکتفا می‌نماید. و صاحب مآثر رحیمی وقتی که ذکر احوال حکام سند می‌کند تاریخ معصومی را درین خصوص بر طبقات اکبری ترجیح

می‌دهد. جزء آخرین کتاب که بر احوال سلطان محمود خان بکری و فتح سند پائین بر دست خانخانان مشتمل است از حیث اعتبار پایه عالی دارد، زیرا که اکثری وقایع را مصنف برای العین مشاهده کرده و در آنها شرکت داشته است. و ذکر سلطان محمود خان را سال بسال ثبت نموده که گویا در حضرت وی بحیثیت نامه نگاری بوده، و الا اینچنین دقت گیری از مورخ دیگر میسر نمی‌شد. گذشته از اینها در آخر احوال میرزا شاه حسین ارغون و میرزا عیسی ترخان و سلطان محمود ترخان ذکر فضلا و علمای آن زمان کرده، و اگر میر معصوم درین سمت توجه نمی‌نمود اسم و رسم این همه بزرگان کالعدم میشد و کسی از وجود ایشان نشان نمی‌داد. نیز از لحاظ طرز انشاء و سلاست عبارت و خلو از استعارات بارده و تراکیب مغلقه تاریخ معصومی در میان تاریخهای دیگر درجه ممتاز دارد. رویهمرفته تاریخ معصومی بواسطه این جمله وجوهات يك منبع تاریخی است که از بی اعتنائی ادبا تا حال طبع و نشر نشده است.

#### نسخ تاریخ معصومی

نسخ تاریخ معصومی بسیار است و در جاهای مختلف منتشر: چندی در متحف بریطانی موجود است، یکی در اداره هند در لندن، و یکی در

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۷

انجمن همایون آسیائی در کلکته و یکی در مکتبه بانکپور. بنده برای حصول این دو نسخه مؤخر خیلی کوشش نمودم، اما اولیاء امور این دو مکتبه عاریه ندادند. لهذا نسخه‌ای را که در حوزه ملك بنده است و کهنترین همه می‌باشد، اساس قرار داده با نسخ دیگر که باسانی میسر شد مقابل نموده قراآت مختلفه را ثبت نموده‌ام و در تصحیح و تصویب متن حتی المقدور هیچ دقیقه فرو نگذاشته‌ام.

#### ۱- نسخه اساسی د

این نسخه چنانکه گفته شد اصح و قدیمترین همه نسخ است و بر حسب تصادف از دکان هیفر در کمبرج بدست بنده افتاد. این نسخه را مصنف مشهور سندی و صاحب کتاب «بیان العارفین و تنبیه الغافلین» محمد رضا بن عبد الواسع عرف میر دریائی بن داروغه گهر «۱» مرید سید عبد الکریم بلری در سنه ۱۰۴۵ هـ یعنی ۲۶ سال بعد از فوت میر معصوم استنساخ نمود، و احتمال قوی است که آن را برای يك علمدوست هندو بالچند رو نویس کرده، چنانکه از فقره ذیل بر ورق اول الف استنباط کرده می‌شود:

«اللّه اکبر، این تاریخ را بنده تکره‌رداس (?) در تهته از عزیز الوجود نادر العصر خواجه بالچند بدست آورد. غره شهر جمادی الآخر سنه ۱۰۵۰ هـ»

و بعد از ان در سنه ۱۱۴۶ هـ بدست کاظم خان «۲» آمده چنانکه از مهر او معلوم می‌شود. و بعد از ان در سنه ۱۷۶۷ م (- ۱۱۸۱ هـ) بتصرف ولیم ایچ کاکس

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۸

(W. H. Coxe) آمده، و مشار الیه مطالعه آن را بغره حزیران آغاز نمود و بیانزدهم تموز باتمام رسانید، و بنظر میاید که این نسخه را از نواسه‌های ظفر خان خریده. بیست سال بعد یعنی در سنه ۱۷۸۷ م باز بدست هینری جورج قون (Hen. Geo. Quin) رسیده. پس ازین معلوم نیست که چطور بمکتبه آقایان هیفر راه یافته.

این نسخه مشتمل است بر ۱۹۴ ورق، و هر ورق ۱۵ سطر دارد، و در نستعلیق عادی هندی نوشته شده. و عناوین قرمزی و صفحه اول مذهب و جداول مطلا و آبی دارد، و حجمش  $۱/۴ * ۹ * ۳/۴$  انچ. و بطور کلی (باستثنای بسیار قلیلی) پ و چ و گ فارسی را مانند ب و ج و ک عربی می‌نویسد، و در کتابت ما بین آنها هیچ فرق نمی‌گذارد، و ما در طبع برای دفع التباس همه جا با و جیم و کاف فارسی را پ چ گ می‌نویسیم بطرز حالیه.

۲- نسخه ف

این نسخه در کتابخانه ملا فیروز در کاما ارینتل انستیتیوت به بمبئی موجود است، بلقب «تاریخ معصومی فتح سند» و خطش نستعلیق. اما ازین قرار که کاتبش هندوئی بوده و چندان درک فارسی نداشته بعضی الفاظ را بطور درست استخراج نکرده و بعضی جاها عبارتش مختل است و چندی فراغ دارد، و کلفنش اینطور است:

«و هذه الرسالة از روی نسخه برخوردار (?) اقبالمند دوله رام پسر (?) پهلا داس بناسی ۲۵ شهر شوال ۱۰۸۵ نکدر راجکنات بلده تهته نزدیک دوکان سامن هندو باتمام رسید. تمت تمام شد، کار من نظام شد.»

و بر ظهر ورق آخرین این فقره را دارد:

«این کتاب فتح نامه سند بدستخط جسونت راء (?) کهتری لاله

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۲۹

کندی (؟) برای برخوردار ... تحریر یافته. و اگر کسی درین کتاب فتح نامه حجت نماید حجت او بر حق نیست. این دو کلمه برای دستاویز نوشته شد، بتاریخ بیست و یکم ماه رمضان مبارک سنه ۱۱۸۴ هـ.»

این نسخه غالباً با نسخه د موافقت دارد.

### ۳- نسخه م

این نسخه در مکتبه محمدی متعلق بمسجد جامع بمبئی موجود است بعنوان «تاریخ معصومی در حالات سلاطین سند». خیلی کهنه و کرمخورده است و بعضی اوراق از میان مفقود شده، و کلفنش نیز پاره شده، و ازین جهت اسم کاتب و تاریخ استنساخ از بین رفته. مهر مالکش که اسم او نیز محو شده است حامل سنه ۱۱۳۸ هجری است. اوراق اخیره خصوصاً خیلی معیوب است. و ما بین حروف فارسی پ چ گ و حروف عربی ب ج گ فرق می‌گذارد، و لهذا برای تصحیح بعضی اسمای اعلام مفید ثابت شده. خطش نستعلیق و از خط ف قشنگ تر است.

### ۴- نسخه ح

این نسخه در اصل از آن نواب خدا داد خان مؤلف کتاب «لب تاریخ سند» بوده و بعد در حوزه تصرف دوست گرامم آقا محمد حنیف بن الحاج محمد صالح صدیقی، بی- ای، ایل ایل- بی، در لارکانه آمده، و او مرحمت فرموده بمن عاریت داده. غالباً موافقت با نسخه د دارد، اما پر از اغلاط است، اگر چه گاه گاهی قراآتش بهتر است. و در آخر يك فصل مختصر بابت سومرگان دارد که گویا میر معصوم خود الحاق کرده، و ما آن را در توضیحات و تعلیقات بجای خود ثبت خواهیم کرد. این نسخه در زمان اخیر نوشته شده است و تاریخ کتابت و اسم کاتب ندارد.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۳۰

### ۵- نسخه س

این نسخه نزد سادات معصومی به بلده سکهر قدیم می باشد و بر ۲۷۰ ورق مشتمل است. ورق ۱ ب و ورق ۲ الف خیلی با سلیقه تذهیب کرده و جداول سطور زرد و سیاه و آبی دارد. کاغذش جدید و حجمش ۸ \* ۱/۲ ۵ انچ و هر ورق دارای ۱۲ سطر است. متن تاریخ بر ورق ۲۵۸ ختم می‌شود، و بعد از ان يك تتمه تألیف بیگ محمد بن زنده علی در احوال نوابان مغلیه تا سنه ۱۰۷۸ هـ شروع می‌شود. اسم کاتب و تاریخ اختتام کتابت را ندارد، و چون مصحح فرصت نداشت فقط بتطبیق بعضی الفاظ مشکوک اکتفا نمود.

این نسخه نزد دوست گرامم آقا سید علی محمد راشدی است، که از کتابخانه پیر غلام مصطفی ولد پیر حزب الله شاه حاصل نموده و با نسخه سادات معصومی مقابل کرده. اسم کاتب حاجی عبید الله ولد حاجی میان محمود گاد است که ساکن شهر صدر بوده و این نسخه را برای خلیفه محمد احسان ولد خلیفه میان محمد پناه کیه در غره ماه محرم سنه ۱۳۲۳ هـ مطابق تاریخ ۸ ماه مارچ سنه ۱۹۰۵ م نوشته، و خلیفه دوست محمد ولد خلیفه خوش محمد تنیه ساکن میروخان در سنه ۱۳۲۴ هـ مطابق ۱۹۰۶ م آن را تصحیح نموده. و این نسخه مشتمل است بر ۲۳۳ صفحه ورق دیوانی.

بعلاوه این نسخ مذکوره ترجمه انگلیسی تاریخ معصومی از آن کپتان مالت (G. G. Malet) که بدریار میر علی مراد خان والی ریاست خیر پور مأمور مقیم بود، و اقتباسات از تاریخ معصومی که ایلیت در «تاریخ هند» جلد اول درج نموده، و ترجمه تاریخ معصومی بزبان سندی تألیف دیوان نندیرام (۱۸۶۱ ع) که الآن معدوم است برای تصویب متن نیز از نظر گذشت.

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، مقدمه، ص: ۳۱

اکنون باید که تشکرات صمیمانه خود را از احبابی که در اتمام این عمل مباشرة یا غیر مباشرة باعث تشجیع و ترغیب شده‌اند اظهار کنم، بالخصوص از آقای دکتر محمد بذل الرحمن مدیر اسماعیل کالج که در نشر این کتاب مستطاب ساعی شدند؛ و از دوست گرامم آقای محمد عبد الله چغتائی که چهار کتبه میر معصوم را از بلده ناگور کشف نموده، بمن ارسال داشته مرهون منت ساختند؛ و نیز از آقایان سید علی محمد راشدی، و محمد حنیف صدیقی، و الحاج محمد صدیق میمن، و علاؤ الدین سمّه، که مخطوطات خود را بمن عاریت دادند. و در آخر تشکر و امتنان دارم از تلمیذ خود آقای احمد دادرکر، ایم- ای، که در ترتیب فهارس رجال و اماکن دستیاری کرده است.

عمر بن محمد داود پوته باندیره، غره رمضان المبارک ۱۳۵۶ هـ مطابق ۵ نومبر ۱۹۳۷ مسیحی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱

### [مقدمه مؤلف]

بسم الله الرحمن الرحيم بر ضمائر صافیه کار آگهان عالم بی اساس «۱» و خواطر زاکیه هوشمندان سخن شناس مخفی و مستور نخواهد بود، که این صحیفه ایست «۲» لطیفه مشتمل بر اخبار فتح سند و وقائع حرب لشکر اسلام با عسکر کفار بد فرجام، و مدّت حکومت گماشتگان خلفاء بنی امیه و عباس، و حکامی که بعد از انقضای زمان ایشان لواء حکومت در بلاد سند افراشته‌اند، و ذکر استیلاء حکام ارغونیه و مدت حکومت ایشان «۳» و وقائع محاربات و تسخیر نمودن بعضی بلاد و ولایات، و حقائق امور تا زمان انقراض حیات ایشان، و انتقال یافتن «۴» این ولایت تحت فرمان روائی بندگان حضرت خلافت پناهی ظلّ الهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه (f. ۱ b) و أفاض علی العالمین برّه و إحسانه، و ذکر حکام و امرائی که ازان درگاه معلی بحکومت و ایالت بکر «۵» و سیوستان و تهته تعین شده «۶» اند، و این صحیفه مبنی «۷» است بر چهار جزء:

جزء اول- در ذکر فتح سند و زمان حکومت منتسبان خلفاء بنی امیه و بنی عباس.

جزء دوم- در ذکر پادشاهانی که ممالک محروسه هند داشته‌اند و سند نیز در تحت تصرف گماشتگان «۸» ایشان بوده، و ذکر حکومت مردم سومره و سمّه «۹».

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲

جزء سیوم- در ذکر ایالت حکام «۱» ارغونیه.

جزء چهارم- در ذکر انتقال ولایت سند بحیطه تسخیر بندگان درگاه و امراء و حکام که ازان درگاه بحر است و حکومت این ولایت مقرر شده‌اند، تا زمان تحریر این صحیفه که موسوم است به (تاریخ سند) و الله المستعان و علیه «۲» التکلان.

سپاس و ستایش «۳» مالک الملکی را که بمقتضاء حکمت شامله خود نظام مهام عالم و انتظام امور بنی آدم بوجود سلاطین عدالت آئین منوط و مربوط گردانید و کلام صدق انجام «لولا السلطان لأکل الناس بعضهم بعضا» مؤید این معنی است، لمؤلفه مثنوی «۴»:

خداوندی که بی شبه است و مانند بقدرت بر خداوندان خداوند

خداوندی که او را نیست همتا (f. ۲ a) گوا بر هستی او جمله اشیا

نظام مملکت از خسروان داد ز عدل خسروان زیب جهان داد

نباشند ار بدوران پادشاهان شود از حادثات این دهر ویران

و صلوات زاکیات و تحیات نامیات بر سید کائنات که رفعت لواء نبوتش از فحوای «کنت» «۵» نبیا و آدم بین الماء و الطین» پیداست، و رایت بلند آیت «۶» رسالتش از مقتضای «و ما أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ

« هویدا، صلی الله علیه و آله و اصحابه اجمعین و التابعین لهم باحسان «۷» الی یوم الدین، لمؤلفه «۸» مثنوی:

محمد گر نخست آمد وجودش جهان موجود از فیضان «۹» جودش

چنان بگرفت گردون را بشوکت که بر چرخ برین زد پنج نوبت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳

شرف از وی زمین و آسمان را بلندی داده قدر او «۱» جهان را

اساس دین چنان داد استقامت که آباد است تا روز قیامت

«اما بعد»

راقم این صحیفه محمد معصوم المتخلّص به «نامی» بن سید صفائی الحسینی الترمذی اصلا و البکری «۳» مسکنا و مدفنا و المنتسب «۴» الی سید شیر قلندر بن بابا حسن ابدال السبزواری مولدا و القندهاری موطن و مرقد را «۵» مدتیست که در خاطر فاتر این معنی خطور می کرده «۶» که شمه از (f. ۲ b) وقائع فتح و احوال حکام سند در قید کتابت در آورد، و تتبع آثار و تفحص اخبار نموده مجموعه سازد. اما بواسطه عوائق روزگار ناسازگار و بوائق چرخ کج رفتار [از مکمن قوت بمظهر] «۷» فعل نمی آمد، و باقتضاء «الأمر مرهونة بأوقاتها» در «۸» عقده تسویف «۹» و تأخیر می ماند، تا درین ایام که قره عینی و ثمره فوادی میر بزرگ جعله الله من عباده الصالحین باعث تحریر و تألیف و سبب «۱۰» تسوید و تصنیف این نمیقه گردیده [علة غائی این وثیقه گشت. لا محالة متوجه تسوید و ترصیف این اوراق گردید] «۱۱».

باشد که از مطالعه احوال تربیت یافتگان مهد امکان و گذشتگان بنی نوع انسان بلوازم خیر و شر و مواد نفع و ضرر وقوف و اطلاع حاصل نموده، بحسن سیرت هوشمندان آگاه و نیکو صفتان بارگاه «۱۲» اهتدا «۱۳» یابد؛ و به سنن سنیه «۱۴» و اخلاق رضیه آن زمره علیّه اقتدا کرده، از شیوه ناپسندیده اهل نخوت و غفلت و خصائل ایشان «۱۵» و شیمه ردیه ارباب بطالت و عطلت اجتناب و احتراز نماید، و من الله التوفیق و العصمة و العون



## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴

جزء اول در ذکر فتح سند و تعیین «۱» نمودن عسکر فیروزی اثر اسلام از دار السلام بغداد در زمان خلافت (f. ۳ a) و لید بن عبد الملك و وقائع محاربات ایشان با لشکر کفار حق ناشناس و مدت حکومت گماشتگان خلفاء بنی امیه و بنی عباس

کرائم محامد و اثیه «۲» سزاوار ساحت عزت «۳» آفریدگاریست که ذوات و صفات طوائف انسان را مختلف «۴» و متفاوت آفرید، و واردات افعال و صادرات اعمال سالکان مسالك حکومت و جهانبانی را متباین و متناقض مخلوق «۵» گردانید «فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ وَ مِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ

». و بعد «۶» بر ضمائری قدسی سرائر اصحاب فطنت و کیاست مخفی و مستور نماند که اهل تواریخ متفق اند برین معنی که فتح سند در زمان خلافت لید بن عبد الملك بسعی و اهتمام حجاج بن یوسف ثقفی بوده، چنانچه علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی در «تاریخ سند» که مشهور است به «چچ نامه» مسطور نموده، و محرر این اوراق «۷» از تطویلات مخل و عبارات ممل «۸» احتراز نموده آنچه ضروریست «۹» درین اوراق مرقوم می نماید و بالله التوفیق.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵

ذکر مجملی از احوال لید بن عبد الملك

بقول بعضی از مؤرخان لید جبّاری بوده ستمگار. اما باعتقاد اکثر مؤرخان افضل خلفاء بنی امیه بود، زیرا که (f. ۳ b) مسجد جامع دمشق که مشهور است بجامع بنی امیه او ساخت. در «تاریخ گزیده» مسطور است که شش باره «۱» هزار هزار دینار سرخ دران عمارت صرف نموده. و گویند هر روز دوازده هزار کس دران مسجد کار می کردند. و در مدینه «۲» مسجد رسول الله صلی الله علیه و سلم را او وسیع گردانید، و در بیت المقدس مسجد اقصی را نیز بتجدید عمارت نمود، و هر نایبانی را قاعدی داد، و مجذومان «۳» را از سایر برایا جدا کرده جهت ایشان وجه معاش تعیین فرمود. و در ایام خلافت او بلاد ما وراء النهر تا فرغانه و مملکت کابل و سند و ملتان مفتوح گشت. و در «تاریخ مرآة الجنان» چنان مرقوم شده که لید با وجود وفور جور کثیر التلاوة بود، چنانچه در هر سه روز يك ختم قرآن می کرد، و در ماه مبارك رمضان هفده «۴» ختم بجای می آورد.

و در «تاریخ گزیده» مسطور است که ولید در ایام خلافت خویش در راه بادیه برکهای آب ساخت، و در دمشق دار الشفاء و دار الضیافت طرح انداخت، و پیش از او این رسم نبود. و وضع منار جهة بانگ نماز از مخترعات اوست. وفاتش در جمادی الاولی سنه ست و تسعین «۵» اتفاق (f. ۴ a)

افتاد. و مدة حیاتش چهل و نه سال و کسری بود، و زمان حکومتش نه سال و هشت ماه و کسری. و ولید المنتقم بالله لقب داشت، و العلم عند الله سبحانه.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶

گفتار در ایراد بعضی از وقائع و بیان باعث فرستادن جنود اسلام و وفود کرام از دار السلام بغداد

در «تاریخ سند» مسطور است که در زمان خلافت عبد الملک خلیفه بعضی ملازمان را جهت خریدن کنیزکان هندی و امتعه دیگر به سند تعیین فرمود، [تا برخی از تجار شام بآن مردم همراه شده بدیار سند رسیدند] «۱»، و کنیزکان و متاعی که در کار داشتند فراهم آورده از راه دریا معاودت نمودند. و چون به بندر دیبل، که درین ایام به بندر تهته و لاهری مشهور است، رسیدند، جمعی «۲» از قطاع الطریق بر ایشان ریخته اکثری را بقتل رسانیدند، و بعضی را دستگیر کرده محبوس ساخته اموال و اشیاء را بتاراج بردند، و چندی از آن مردم رخت حیات را بساحل نجات کشیده «۳» واقعه را بعرض «۴» خلیفه

رسانیدند. عرق غیرت خلیفه در حرکت آمده لشکری نامزد فرمود، و در اثنای استعداد آن لشکر اجل بر خلیفه شبیخون آورد «۶»، و خلیفه «۷» عازم مملکت (f. ۴ b) عقبی گردید و آن لشکر در توقّف افتاد. و چون بعد از فوت وی ولد رشید او ولید بر مسند خلافت نشست و حجّاج بن یوسف را بحکومت کوفه فرستاد، و او ضبط و ربط مهمّات عراقین نموده، بسر انجام امور مملکت کرمان و خراسان و سیستان پرداخت، و خبری از حالات ولایت مکران و سند معلوم نموده بخلیفه عرضه داشت «۸» نمود که بملازمان خلیفه که بجهة ابتیاع متاع [رفته بودند، اهل سند بی ادبی نموده دست تصرف و تاراج باموال و متاع] «۹» دراز کردند، و جمعی از ملازمان «۱۰» بقتل رسانیدند، و بعضی را بقید حبس

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷

در آوردند، و خلیفه مرحوم بجهت کین و انتقام آن طایفه ملوم «۱» لشکری بآن مرزوبوم «۲» نامزد فرموده بود «۳»، و درین اثناء مریض گشته رخت وجود بعالم بقا کشید، و الحال اهل اسلام همچنان در حبس کفّار مانده «۴» اند. اگر حکمی صادر شود یمنکن «۵» که آن مردم خلاص یابند و اموال نیز بدست آید. و چون تفرّس «۶» احوال و اوضاع اعداء از

لوازم حزم و احتیاط است، حجاج قبل از وصول جواب آن عرضه داشت دو مرد دانا را بجاسوسی احوال سند و استعمال عدد عدو «۷» و «۸» لشکر آنجا (f. o a)

تعیین نمود، و این قضیه را بهانه و تقریب ساخته منشوری به مصحوب آن دو مرد فرستاد. و دران ایام والی سند داهر بن چچ بوده. چون منشور حجاج بدو رسانیدند، از روی تعظیم و احترام تلقی نمود، و مضمون را معلوم کرده جحد و انکار ازین تقصیر کرد، و اظهار براءت ذمه نموده به لسان پر نفاق مقدمات اخلاص و وفاق در میان آورد، و به طریق تجاهل و استبعاد استفسار این واقعه نمود، و گفت: کسان را «۹» بجهة تفحص جمعی که این نوع بی ادبی نسبت بملازمان خلیفه کرده‌اند روان سازیم «۱۰»، تا اگر پیدا شوند بجزا و سزا رسانیم «۱۱»، و آنچه برده‌اند باز ستانیده بخدمت خلیفه فرستیم «۱۲».

کسان را تعیین کرد، و این دو مرد را چند گاه بلطائف الحیل نگاهداشته جواب عذر آمیز نوشت که در بندر دیبل جماعة قطع طریق می‌باشند، که این بی ادبی کرده‌اند، و دست تسلط ما «۱۳» از گریبان آنها کوتاه است. ایشان از حقائق حالات سپاهی و ولایت اطلاع حاصل نموده بخدمت حجاج رسیدند، و کیفیت احوال اهل «۱۴» سند بسمع وی رسانیدند. چون در جواب

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸

عریضه حجاج حکمی از دار الخلافه صادر شده بود که محمد بن قاسم (f. o b)

ابن عم خود را بجهة تسخیر ولایت سند تعیین نموده ساختگی لشکر از بیت المال بغداد نماید، حجاج در عرض یکماه استعداد پانزده هزار کس از آن جمله شش هزار سوار و شش هزار جمازه سوار و سه هزار پیاده نموده عازم سند گردانید، و سی هزار درم بجهة خرج همراه ساخت، تا بوقت ضرورت صرف «۱» لشکر نماید. و عزیمت این لشکر در سنه اثنی و تسعین از هجرة بوده، و العلم عند الله.

ذکر انتقال سلطنت سند از حکام سابق «۲» به چچ «۳» بن سیلاج برهمن

ناقلان اخبار و ناقدان سخن گذار چنان اخبار می‌نمایند که الور شهری بود بغایت عظیم بر کنار آب مهران، مشتمل بر عمارت‌های عالی و قصرهای مشید و باغات پر اشجار کثیر الأثمار، و از امتعه و اسباب تمدن هر چه مقیم و مسافر را آرزو میشد درو «۴» موجود بود، و مالک تصرف و صاحب اقتدار اطراف و اقطار آن بلاد و دیار سیهرس «۵» رای «۶» بن ساهسی «۷» بود؛ و چون سیهرس رای نیک نهاد و عدالت منش بود، و همواره رقاب «۸» قواطب خلق زیر بار اجناس

اعطاف و اصناف الطاف او بود، جمهور طوائف انام از خواص و عام کمر امتثال (f. ٦ a) بر میان جان بسته در فرمانبرداری او قیام می نمودند، و حدود مسالك ممالکش از ناحیه شرق تا حد کشمیر و قنوج، و از جانب غرب تا مکران و کنار دریای محیط که بندر دیبل باشد و «٩» اکنون مشهور به بندر لاهوریست «١٠»، و از طرف جنوب تا حد صورت بندر «١١»

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ٩

و بندر دیو، و از سمت شمال تا حدود قندهار و حد «١» سیستان و کوه سلیمان و کردان و کی کانان»

بود. و این ممالک محدوده را بچهار قسم منقسم گردانید، و هر قسمی را بعهدہ یکی از ولات «٣» باز گذاشته، پای تخت و جای نشست خود بلده الور مقرر نموده بود «٤»، و مدتی مدید بعیش و فراغت گذرانیده.

در ممالک او هیچ يك از امرا و رعایا سرکشی ننموده، همه «٥» در کمال اطاعت و انقیاد بودند. ناگاه از فارس لشکری عظیم از پادشاه نیمروز براه کرمان به کیچ «٦» و مکران رسیده، آن ناحیه را غارت کرده، اکثر مردم را اسیر ساخته معاودت نمود. چون این خبر به سیهرس رسید، آتش غضب در نهاد او بر افروخت، و لشکری عظیم مستعد ساخته بحد کیچ و «٧» مکران رسید، و به پادشاه نیمروز خبر فرستاد. او نیز آماده جدال و قتال گشته بر سیل استعجال (f. ٦ b) عازم استقبال گردید، و در اندک فرصت با هم قریب شده بین العسکرین آتش جدال و قتال در گرفت، و از صباح تا نیمروز در حرب و ضرب بوده. پادشاه نیمروز «٨» بر والی سند غالب گشته او را «٩» منهزم گردانید.

و در حین فرار ناوکی بر گلوی سیهرس رسیده مرغ روحش بمقرر سقر قرار گرفت، و لشکر نیمروز تا نیم شب اردوی سیهرس را غارت نموده مراجعت کردند. روز دیگر لشکریان سند که در شب متفرق شده بودند، مجتمع شده رو بدار الملك الور نهادند. چون بالور رسیدند، پسر سیهرس رای ساهسی را باتفاق بر تخت نشانند، و جشنی عظیم ترتیب داده زر و گوهر نثار کردند- و رای ساهسی ضوابط مملکت را چنانچه پدر او مقرر نموده بود مرعی داشته. «١٠» عدل و انصاف و خلق نیکو و کرم و حلم و تواضع و سیاست

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ١٠

و قهر پیش رفت، و هر یکی از اوصاف مذکوره را به محلش کار می فرمود.

امن و رفاهیت در عباد و بلاد «١» پیدا شد. و بعد يك سال از جلوس خود با لشکری عظیم اطراف و اکناف ممالک خود را بطریق سیر عبور فرموده، هر جا که «٢» متمردی و مفسدی بود او را «٣» قلع و قمع نمود و (f. ٧ a) چون خاطر

خود جمع ساخت رحل اقامت در خطه الور نهاد و بساط عیش و نشاط مبسوط ساخته در خرمی و شادمانی بر خود و خلق بگشاد. و معاملات ملکی و مالی را چهار ضابطه کرده بود:

ضابطه اول برای لشکریان، کهواجبی که برای هر یکی تعیین نموده بود بلا قصور بآنها می‌رسیده باشد «۴».

ضابطه دوم برای رعایا، که آنچه «۵» مال واجبی از خراج و عشور مقرر گردانیده بود «۶»، هر یکی از رعایا «۷» بلا طلب آن را در سه قسط ادا نموده باشد «۸». و از آثار کمال عدالت او آنکه بجای محصول غلات و نقود «۹» رعایا را فرمود تا شش قلعه چنانچه الور و سیوستان و او چه و ماتیله و مؤو «۱۰» و سورائی «۱۱» را بخاک پر کرده مرتفع ساختند. و اکثری از ان قلاع تا امروز معمور است.

ضابطه سیوم با اهل تجارت، که «۱۲» آنچه از وجه باج بران مردم مقرر بود بی مطالبه تحصیلدار بارباب حوالات دیوانی می‌رسیده باشد «۱۳».

ضابطه چهارم با اهل حرفه و صنعه، چه بر هر یکی از طوائف پیشه وران خدمتی از سرکار دیوانی متعین «۱۴» بود، و بخدمات مرجوعه قیام می‌نمودند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱

و رای ساهسی بن سیهرس «۱» رام نام وزیری داشت. او را مطلق العنان ساخته مهمات کلی و جزوی (f. ۷ b) باو تفویض نموده بود. و او در رتق و فتق مهمات بنوعی غور می‌نمود که حبه و دقیقه فوت و فرو گذاشت نمی‌شد. ازین ممر خاطر رای ساهسی جمع بود، و روز و شب در شبستان به «۲» عیش و نشاط بسر می‌برد. و اگر احیاناً مهم ضروری روی می‌داد «۳»، یا مکاتیب امرای سر حد می‌آمد، رام «۴» وزیر به در حرم سرای رای ساهسی رسیده بعرض می‌رسانید. ناگاه روزی رام وزیر مجلس داشت. برهمنان و اهل طبع دران انجمن جمع گشتند. دران اثناء جوانی خوش منظر «۵» در نهایت فصاحت و بلاغت چچ نام حاضر آمد. حضار مجلس از فصاحت زبان او «۶» و طلاقت لسان او حیران ماندند. پرسیدند که از کجا می‌آئی و چه نام داری؟ گفت: نام چچ است و پسر سیلاج ام. و سیلاج دران شهر برهمنی مشهور بود «۷». چون صحبت او با رام وزیر در افتاد او را «۸» بانعامات و تفقادات بنواخت، و در مهمات دیوانی دخل داده نایب خود گردانید.

او علم محاسبه «۹» و لغات سندی و «۱»

هندی و خطوط را خوب می‌دانست.

به مرور ایام دخیلی تمام پیدا کرده مهام ملکی و مالی را نیکو سر انجام داد «۱۱»، و کوکب «۱۲» طالع او قوت گرفته کارش بجائی رسید (f. ۸ a) که از رام وزیر بجز نام نبود. ناگاه رام وزیر به عروض «۱۳» مرض گرفتار آمده پهلوی ناتوانی بر بستر نهاد.

روزی رای ساهسی جشنی عظیم درون محل ترتیب داده به سور و حور

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲

مشغولی می نمود. درین اثناء مکاتبات از سر حد دیبل رسید، و جواب آن ضروری بود. مکاتبات را حاجبان برای ساهسی رسانیدند. و بر آمدن از ان مجلس برو دشوار نمود. فرمود که در پیش تخت پرده بگیرند و چچ را طلب نمایند. رانی سوهندیو «۱» گفت که او مرد برهمن است، از وی چندین ملاحظه و حجاب چیست. او را باید طلب نمود. چون چچ پیش تخت حاضر آمد، دعا و ثنا گفت، و مکاتباتی که از سر حد آورده بودند بر خواند، و مضمون را معروض داشته جواب حاصل نمود، و مکتوبی انشا کرد که از شنیدن آن رای ساهسی خوشوقت شده خلعت فاخره بوی انعام فرمود «۲»، و حکم کرد که او مهمات ضروری «۳» در درون محل آمده بعرض می رسانیده باشد. رانی سوهندیو «۴» به مجرد دیدن شیفته حسن و جمال چچ گشته خواهان وصال و جویان «۵» اتصال او شد. دلالة بدست آورده «۶» نزد چچ فرستاده، اظهار ما فی الضمیر نمود. چچ در مقام ابا و استبعاد «۷» (f. ۸ b) شده گفت: من برهمنم، از من خیانت نیاید به تخصیص در حرم پادشاه، که دران خطر جان و ویرانی خانومان است. اما [چون] سلطان عشق بر دل رانی استیلا نمود، و آرام و قرار و خواب و خورش ازو برمید «۸» و از بی آرامی چون «۹» مرغ نیم بسمل می تپید. آخر این راز به السنه و افواه افتاد. بعضی از «۱۰» اهل غرض این معنی را به سمع رای ساهسی رسانیدند. او گفت که چچ مردی امین و برهمن است، ازو این کار نیاید.

القصه مدتی «۱۱» برین برآمد. چون صبح حیات ساهسی به شام ممات نزدیک شد، رای ساهسی بیمار گشت، و اطبا و حکما «۱۲» در معالجه او کمال

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳

سعی می نمودند اما فائده بران مترتب نمی شد. چون رانی چهره مرگ را در آینه پیشانی رای ساهسی معاینه نمود و از حیات او مایوس گشت، چچ را طلب فرموده احوال ساهسی بدو باز نمود، و در باب جانشینی او حيله انگیخت، و حاجبان را

گفت: رای ساهسی می گوید که مردم را خیر کنید «۱» که فردا بار عام است، خواص «۲» و عوام بسلام حاضر آیند. صباح آن رانی فرمود تا تخت رای ساهسی در دیوانخانه عام نهادند، و حاجبان بیرون آمده گفتند:

رای می فرماید (f. ۹ a) که من بواسطه ضعف نمی توانم بیرون آمد، چچ را جانشین خود گردانیدم. و انگشتری رای به چچ سپرده «۳» او را بر تخت بر آوردند. چون مردم این امر را معاینه نمودند، ناچار همه تابع و منقاد او گشتند. و بعد ازان بروزی چند رای ساهسی محتضر شده مشرف موت گشت.

رانی چچ را طلب نموده گفت: اکنون وقت آن رسیده که دست آرزو در گردن مراد حمائل کنیم «۴»، و تدبیری نموده معاندان «۵» را از میان دفع نمایم.

چچ گفت: بدانچه رای رانی اقتضا کند آنچنان بعمل آرم. رانی گفت:

رای ساهسی فرزندی ندارد، و خویشان او دعوی وراثت ملك و مال خواهند نمود «۶». علاج واقع پیش از وقوع باید کرد. پس در ساعت قریب پنجاه زنجیر مهیا کرده درون حرم سرا در حجرها نهادند. بعد ازان یکان یکان از قربانان رای ساهسی را می گفتند که رای شما را برای وصیت ملك می طلبد. هر یکی که بدرون می رفت، دست او را گرفته به حجره می بردند «۷» و به زنجیرش پای «۸» بند می کردند. و چون رانی خاطر از دغدغه ایشان فارغ ساخت، خویشان مفلس رای «۹» را که هیچ کس از آنها حساب

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴

نمیگرفت، و از (f. ۹ b) تنگدستی و افلاس به تنگ آمده مردن بر زیستن اختیار کرده بودند، «۱» طلب نموده گفت: معاندان شما را مقید و محبوس گردانیده ام، سر و مال آن جماعة تعلق بشما دارد، و هر یکی از شما یکی از ایشان را گردن زده «۲» مال «۳» و منزل او را متصرف شود. مفلسان معاندان را کشته کام روا گشتند. روز دیگر رانی سوهندیو «۴» نعل رای ساهسی را برآورده به آئین «۵» خود بسوخت. پس فرمود تا چچ را بر تخت سلطنت نشانند و «۶» چتر بر سرش «۷» بر افراشتند.

ذکر جلوس چچ بر سریر حکومت و عقد بستن رانی را «۹»

چون باتفاق امرا چچ بر تخت حکومت برآمد، در خزائن را کشوده صلاهی عام «۱۰» در داد، و خاص و عوام «۱۱» را بهره مند گردانیده بدام احسان و اکرام صید خود ساخت، و در مواجب سپاهی بر افزود، و در خراج رعایا کاست، و معموری و آبادانی دیگر در عرصه ملك پیدا آمد. رانی را به آئین خود «۱۲» در حباله نکاح «۱۳» در آورد. و چون این

خبر در اطراف ممالک منتشر شد، خویشان رای ساهسی از جانب جود پور و چتور بطلب ملك و میراث برخاستند، و لشکری عظیم فراهم آورده عازم جدال و قتال «۱۴» گشتند. سردار آن لشکر (f. ۱۰. a) رانا مهتر چتوری بوده. چون به حوالی جیسل میر رسید، مکتوبی به چچ نوشت، که تو مرد «۱۵» برهمنی، کار سلطنت از تو نشاید و مهم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵

محرابه از تو بر «۱» نیاید. بهتر آنست که گوشه گیری و خود را در معرض هلاک نیاری. چچ آن مکتوب را نزد رانی برده مضمون «۲» را بیان کرد و گفت: دشمنی قوی در رسیده، تدبیر کار چیست؟ رانی گفت: تدبیر جنگ را مردان نیکو دانند. اگر تو می ترسی، جامه خود را بمن ده و لباس مرا تو در پوش، تا من بحرب دشمن بر آیم. چچ شرمند شده سر انفعال پیش انداخت. آنگاه رانی گفت: خزائن و دفائن بیشمار بدست تو در آمده. زر بسیار بمردم نثار کن، تا همه خواهان تو شوند و بزیر چتر تو گرد آیند. چچ دیگر باره در خزانه کشوده مالی عظیم به سپاه قسمت فرمود، و استعداد جنگ نموده میدان مقابله و مقاتله بیار است. ناگاه رانا مهتر به حوالی الور رسید، و پس از رسیدن این خبر چچ نیز با لشکری «۳» آراسته بر آمد. و چون دو لشکر با یکدیگر مقابل شدند، رانا مهتر فریاد بر آورد که ای چچ! بچه تقریب این لشکرها در معرض تلف و هلاک شوند. مقصود ازین منازعت ما و توایم. هر دو بمیدان (f. ۱۰. b) رزم بر آمده جنگ کنیم. اگر مرا کشی «۴» خود مقصود تو حاصل است، و حشم و خدم من از آن تو، و اگر من غالب آیم ملك و مال از آن من «۵» باشد. چچ این سخن را قبول نموده قدم جرأت پیش نهاد.

و رانا مهتر از صف خود بیرون برآمد و پیاده شد، و چچ نیز از اسپ فرود آمده جلودار خود را فرمود تا اسپ را از عقب او آهسته آهسته بیارد.

چون با یکدیگر نزدیک رسیدند و خواستند که تیغ و سنان حواله یکدیگر «۶» نمایند، بالفور «۷» جلودار چچ اسپ بوی رسانید، و او جلدی نموده «۸» خود را بر اسپ گرفت و تیغی کشیده بر سر رانا مهتر زد «۹» چنانکه بیک ضرب کارش تمام ساخت. چون لشکریان رانا مهتر این حال را معاینه نمودند،

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶

فرار بر قرار اختیار کردند، و چچ تعاقب نموده اکثری ازان مردم را بقتل رسانید، و معدودی چند «۱» بدر رفتند. و آن روز در جنگ گاه نزول نموده روز دیگر بالور در آمد. و همه «۲» مردم شهر بازارها را آئین «۳» بستند، و چچ به شوکت تمام بالور در آمده مالك ملك و مال گشت. و در همان سال با لشکری عظیم بحدود ممالک خود سیر نمود و خاطر از



سرحدها جمع ساخته بپای تخت خود قرار گرفت. و از رانی سوهندیو او را (a ۱۱. f) دو پسر یکی داهر و دوم دهرسین و یک دختر بائی نام به وجود آمد، و بعد از چند سال چچ نیز بساط حیات طی نموده جان بمالك ارواح سپرد، و بعد از وی پسر کلان او داهر جانشین او «۴» شد.

ذکر جلوس داهر بن چچ بر تخت پدر «۵»

باتفاق جمهور انام داهر بن چچ «۶» بر تخت موروثی پدر برآمد، و طریق عدل و انصاف پیش گرفته سپاه را بزر و رعیت را برعایت و احسان شاد کام ساخت. مردم آن دیار بجملگی سر بر خط فرمان او نهاده کمر اطاعت بر میان بستند. و داهر بعد از حکومت بیک سال بجانب ولایت شرقی نهضت فرموده مردم «۷» اعتمادی بران سر حد تعیین نمود، و خاطر ازان جانب جمع کرده روی توجه بجانب چتور نهاد، و از انجا بناحیه غربی شتافته به مهمات آن صوب پرداخت، و از انجا به برهمناباد «۸» رسیده روزی چند توقف نمود، و برادر خود دهرسین بن چچ را بحکومت آنجا باز گذاشت؛ و از انجا ایلغار کرده عازم کیچ و مکران گشت «۹»؛ و در انجا «۱۰» شش ماه گذرانیده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷

با حاکم کرمان اساس محبت محکم ساخته عنان بصوب دار الملک خود معطوف «۱» گردانید. و چون (f. ۱۱ b) قریب به الور رسید مردم شهر از وضع و شریف «۲» باستقبال و تهنیت قدوم رای داهر بیرون رفته او را ملازمت کرده بانعام و احسان نوازش یافتند. و برهمنان و منجمان حاضر شده ساعت در آمدن بشهر ملاحظه کردند و گفتند: ما طالع تو و برادر و خواهر ترا معلوم کردیم. بالفعل در طالع تو و برادر تو نحوستی نمی بینیم، اما کوکب طالع خواهر تو بائی رانی چنان اقتضا می کند که در حباله کسی در آید که پادشاه این تخت و مملکت باشد، و بائی رانی ازین شهر بیرون نرود.

و رای داهر ازین خبر متفکر و مغموم گشت و آخر بشهر در آمده روزی چند متواتر بار عام داد و به مهمات پای تخت پرداخته فارغ گشت. اما خدشه «۳» سخن «۴» منجمان در خاطرش می خلید، و ازین اندیشه لحظه نمی آسود. پس بار دیگر منجمان را طلبیده اوضاع کواکب سعد و نحس و طالع هر یکی از خواهر و برادر باز پرسید. منجمان حقیقت حال بتفصیل باز نمودند. و داهر وزرای پدر و مردم معتبر خود را در حضور منجمان طلبیده بساط مشورت گسترده، و گفت: ترك مملکت و حکومت دشوار است. رای من چنان تقاضا می کند که خواهر خود را در نکاح خود آرم (f. ۱۲ a) تا حکومت من استقرار و استمرار پیدا کند، و فتوری و قصوری در مملکت واقع نشود. بمجرد شنیدن این سخن خویشان او استبعاد نمودند و فریاد برآوردند و گفتند: مبدا پیرامون این تمنا گردی که ازین کار عیب و عار عظیم بما لاحق خواهد شد، و

مطعون و ملعون جمیع خلائق خواهیم گشت، و ما را از دین و آئین خود بیرون خواهند کشید، و بدین سبب در اطراف و جوانب مملکت فتنها ظهور کند که همه از دفع آن عاجز بشویم. داهر را این همه گفت و شنید سودمند

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸

نیفتاد. بعد از روزی چند اعیان مملکت را حاضر ساخته قرار داد که خواهر او «۱» بانی رانی»

بعقد وی در آورند. پس شبی در خلوت برهمنان را جمع کرد و بآئین خویش گوشه چادر خود را «۳» بگوشه چادر خواهر بست، و گرد آتش گردیده بر تخت برآمده شب را بروز آوردند و از مباشرت احتراز نمودند. و چون روز شد بانی رانی را در منزلی که می بود بردند.

القصه چون این خبر شائع شد، و مردم زبان تشییع کشودند «۴»، و چون این خبر به برادر او که در برهمناباد بود رسید، مکتوبی مشتمل بر طعن و لعن به برادر نوشت، که بمن چنین «۵» رسیده که تو این «۶» کار قبیح (f. ۱۲ b) کرده و ناموس خاندان ما بیاد داده. داهر جواب نوشت که جهة پاس سخنان منجمان این امر به وقوع آمده و الا من هرگز مرتکب این امر شنیع نمی شدم. بار دیگر به برادر «۷» نوشت که تو ازین کار برگرد، و اگر تو می خواهی که تقدیر را به تدبیر دفع کنی آن خود ممکن نیست.

القصه بعد از مراسله «۸» کار به مخاصمه کشید، و میان ایشان آتش منازعت ملتهب گشت. دهرسین مقاتله «۹» برادر را پیش نهاد همت خود ساخت و از برهمناباد با لشکری آراسته عازم دار الملک الور گشت. و چون این خبر به رای داهر رسید، عرق حمیت و «۱۰» غضب او در جنبش آمد، و او نیز لشکری عظیم مهیا ساخته میدان مقاتله و مجادله «۱۱» بیاراست، و منتظر آمدن برادر می بود. و چون انتظار بسیار کشید، به جهة دفع ملال طرح شکار در میان انداخته به صحرا برآمد. بعد از چند روز دهرسین به حوالی الور رسیده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹

خواست که فی الفور در قلعه درآید. مردم شهر دروازه های قلعه را بسته دست بالآت حرب بردند، و آخر مردم شهر در میان آمده دهرسین را بجانب غربی شهر برده فرود آوردند، و مسرعی «۱» را بجانب داهر فرستاده او را خبر دار گردانیدند «۲». او ترك (f. ۱۳ a) شکار گفته باستعجال تمام معاودت کرده بقلعه درآمد، و صباح آن اسباب ضیافت و اقامت مهیا نموده مصحوب معتمدان نزد برادر فرستاد. دهرسین رقم رد بران کشیده از قبول مهمانی ابا و امتناع نمود، و در آخر روز مادر او با مردم «۳» اعیان شهر نزد دهرسین رفته او را به نصائح و مواعظ تسلی نموده گفتند، که مقصود

داهر ازین کار حظ نفسانی نبوده، بلکه حيله بجهت دفع توهم امور منحوسه که در طالع بائی رانی منجمان دیده بودند کرده، و این عذر نزد عامه مردمان مقبول است.

تو نیز خود را از وادی مخالفت برادر گذرانیده به دستور سابق اطاعت و موافقت نمائی. دهرسین التماس مادر و اقربا قبول نمود، و روز دیگر بر فیل سوار شده بپای قلعه آمده محاذی سرای داهر بایستاد و سلام کرده آداب تعظیم برادر بجای آورد. رای داهر استدعای حضور نمود. دهرسین گفت: من سوگند کرده‌ام که در خانه تو در نیایم و نشینم. اما اگر تو برآئی و تشریف حضور دهی، از الطاف بعید نه خواهد بود. رای داهر خواست که در همان ساعت به ملاقات برادر برآید، اما چون روز «۴» بیگانه بود قرار داد «۵» ملاقات (f. ۱۳ b) به فردا نمود. صبح آن داهر با جمعی کثیر بملاقات برادر بیرون آمد. و چون به سمع دهرسین رسید، باستقبال برادر «۶» عازم گردید، و بمسافت يك گز انداز «۷» از اسب فرود آمده پای برادر را ببوسید.

و داهر نیز مهربانی و عطوفت اخوت را کار فرموده از اسب فرود آمد و برادر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰

را در آغوش گرفته سر و روی او را ببوسید و دست او را گرفته به خیمه در آمد. و زمانی ممتد با یکدیگر نشستند خصوصیات احوال تمام باز نمودند، و در آخر روز رای داهر متوجه منزل گردید. و بعد از مراجعت برادر «۱» دهرسین را اثر تب بر بدن ظاهر شد «۲» و از حرارت و اشتداد تب تمام جسد او پر آبله گشت. روز چهارم از زاویه مرض رخت بعالم دیگر کشید.

چون خیر مرگ دهرسین «۳» به رای داهر رسید، سخت اندوهگین شده بمنزل برادر شتافت و جمعی از محرمان و مخصوصان را پیش فرستاد که این خبر تحقیق نموده بیایند. چون بخیمه دهرسین رسیدند، راهبان را دیدند که سرها برهنه کرده‌اند. بعد ازان «۴» مردم داهر را بدرون «۵» برده، پرده از روی دهرسین برداشتند، و بر ایشان مردن دهرسین عیان شده فریاد کنان نزد داهر آمدند. (f. ۱۴ a) و او سر و پا برهنه بمنزل برادر آمده نعلش او را برداشته در مغاره که برای سوختن معهود بود بسوخت، و لوازم عزا بجا آورد. و بعد از فراغ تعزیت به قلعه برهمناباد که مقر دهرسین بود رفته مردم او را با خود همراه گرفت و معتمدان را در برهمناباد تعیین نموده بجانب دار الملك الور مراجعت فرمود، و چند سال به استقلال زمام حکومت «۶» و دارائی به ید اختیار و قبضه اقتدار او بود.

ذکر فتح سند بر دست محمد بن قاسم و کشته شدن داهر

در تاریخ فتح سند قاضی اسماعیل بن علی بن محمد بن موسی بن طائی چنین آورده که در زمان خلافت ولید بن عبد الملك حجاج بن یوسف ثقفی از دار السلام بغداد محمد بن هارون و جماعه را به کیچ و «۷» مکران فرستاد. ایشان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱

حوالی مکران و کنار آب قلزم به حیظه تسخیر در آوردند، و روی توجه به تسخیر سند نهاده همواره در تفحص و تجسس احوال مردم سند بودند، و جمعی که از دار الخلافه برای ابتیاع متاع و کنیزان به ساحل سند آمده بودند، چنانچه شمه ازین مذکور شده، بایشان همراهی نموده راهنمون گشتند.

القصة در سنه اثنی و تسعین محمد بن قاسم که پسر عم و داماد حجاج بن یوسف بود با لشکر اسلام (f. ۱۴ b) برای انتقام عازم سند گردید، و مدتی در کرمان ساختگی لشکر نموده آلات و ادوات «۱» حرب و قلعه کشائی را معد «۲» و مهیا گردانید، و به کیچ و مکران رسیده روی توجه به تسخیر سند نهاد. و چون خبر لشکر اسلام به داهر رسید، اراده نمود که پیش آمده بسر حد مکران به لشکر اسلام «۳» محاربه نماید. اعیان مملکت باو گفتند که این لشکر عرب است، از روی خشم و کین و تعصب و عداوت دین آمده‌اند، صبر و تحمل باید پیش گرفت. اگر این لشکر بتاخت و باخت از سر ما دفع شود بهتر و الا تدبیر باید نمود، و مبلغی مال از خزائن نثار این لشکر باید کرد، و ازین فتنه مملکت خود را باید نگاه داشت. رای داهر را این سخنان معقول افتاد «۴» و در رفتن توقف نمود، تا آنکه لشکر اسلام جلو ریز «۵» به قلعه نیرن کوت «۶» رسیده آتش جدال و قتال بر افروختند «۷»، و آن قلعه را محاصره نموده بعد از جنگ و جدال فتح کرده اکثر کفار را بقتل رسانیدند، و بقیة السیف فرار بر قرار اختیار کرده «۸» بدار الملك الور شتافتند. و لشکر اسلام به فیروزی»

عنان عزیمت به تسخیر تهته معطوف داشته باندک زمانی تهته را مسخر ساختند، و محبوسان و اهل اسلام را بر آورده (f. ۱۵ a) روانه حجاز گردانیدند، و از انجا عازم دار الملك الور گشته

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲

بحوالی سیوستان رسیدند. و دران سرزمین آنچنان کار زاری در پیوست که از شرح صعوبت «۱» آن بنان [و] بیان قاصر است. القصة در دو جنگ کفار غالب آمدند، و در مرتبه سیوم نسیم فتح و ظفر بر پرچم علم اسلام وزیده، کافران منهزم و مغلوب گشته رو بگریز نهادند. محمد بن قاسم ثقفی قلعه سیوستان را فتح نموده، به ضبط و ربط حوالی سیوستان «۲» پرداخت، و برهمین وزیر که به امان اهل اسلام در آمده بود، او را همراه مردم خود بجانب تهته و نیرن کوت رخصت نموده

مهمات آنجائی را به رای و رویت وی باز گذاشت. و مردم چنه خیر لشکر اسلام شنوده با پیشکشهای لائق بخدمت محمد بن قاسم پیوستند، و اطاعت «۳» و مال گذاری قبول نموده مراجعت نمودند، و از انست که فقهای اسلام زمین آن روی آب را که در تصرف مردم چنه بود عسری می گویند.

نقلست که چون محمد بن قاسم در حوالی سیوستان نزول نمود، مردم چنه شخصی «۴» را به جاسوسی فرستاده بودند. او در وقت بانگ نماز در اردوی اسلام حاضر شده تحقیق احوال سپاه می کرد، و دران اثناء (f. ۱۵ b) صفوف جماعه برای اداء صلوٰة «۵» منعقد شده بود و محمد بن قاسم امامت جماعت می کرد، و مقتدیان در جمیع ارکان تبعیت امام می نمودند. جاسوس این حال را مشاهده کرده رفت و با مردم چنه باز نمود و گفت: و الله من این قوم را آنچنان متفق دیده‌ام که بهر امری «۶» که روی آورند البته بانصرام می‌رسانند، و کیفیت تبعیت قوم را بامام در نماز بایشان بیان کرد. به مجرد استماع ربعی در دل‌های مردم چنه راه یافت و همه آمده اطاعت اهل اسلام نمودند. و اول کسانیکه از تمنان (؟) سند به

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳

رغبت اسلام آوردند قوم چنه بود «۱» و گویند مردم چنه در حینی که بملازمت محمد بن قاسم رسیدند، مایده طعام در مجلس امیر کشیده بودند.

امیر امر «۲» فرمود که این جماعه «۳» مرزوقند. و مردم چنه را مرزوق ازین جهة گویند.

و چون محمد بن قاسم خاطر از حوالی سیوستان جمع نمود، بعضی گفتند که اولاً به برهمناباد باید رسید و آن قلعه را فتح نموده متوجه الور باید شد. و محمد بن قاسم گفت «۴» که اول به تسخیر دار الملک الور توجه باید کرد و داهر را دفع نمود، و بعد از ان رو بممالک دیگر باید آورد، و رای همه برین قرار یافته محاذی موضع تلتهی از آب گذشته عزیمت دار الملک «۵» اختیار کردند. داهر این (f. ۱۶ a) خبر را «۶» شنیده داعیه بر آمدن نمود. منجمان و کاهنان مجتمع گشته باو نمودند که از احوال کواکب چنان معلوم می‌شود که ضعف طالع تو در نهایت قوی «۷» است و قوت طالع اسلام در اوج کمال ابهت. درینوقت ترا بیرون بر آمدن لائق نیست.

لاجرم جنود نامعدود مستعد و مهیا نموده باستقبال لشکر اسلام فرستاد، و آن مردم بر کنار کولاب گچیری «۸» فرود آمدند. روز دیگر محمد بن قاسم بموضع رفیان عبد الله بن علی ثقفی را به حرب کفار نامزد کرد. و او متوجه لشکر کفار گشته، در منزل کولاب گچیری آمده «۹» بر کنار آب تلاقی فریقین دست داد، و آتش قتال اشتعال یافته جنگ عظیم در گرفت، و کفار فرار بر قرار اختیار کرده بسیاری از ان دران آب غریق بحر فنا گشتند.

و بعضی از مؤرخان گفته‌اند که سبب فرار کفار از معرکه کارزار آن بود

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴

که در اثناء جنگ سردار را عنان اختیار از دست رفته اسپش برمید، و او را بر زمین انداخته در میان صفوف می‌گشت. لشکریانش «۱» اسب را خالی دیده تصور نمودند که او کشته شده. لاجرم ترك ستیزه کرده رو بوادی‌گریز (f. ۱۶ b) نهادند.

القصة عبد الله بفتح و ظفر با محمد بن قاسم پیوست، و محمد بن قاسم ازان منزل کوچ بکوچ بحوالی الور رسید «۲».

داهر در شهر الور متحصن شد و محمد بن قاسم شرائط محاصره بجا آورد، و منجیق و آتش بازی که از اهل روم و فارس دیده بودند بکار آوردند. و هر روز کارزاری عظیم بین الجانبین واقع میشد. در مدت ده روز هفت جنگ بوقوع آمد، و در جمیع معارك نسیم فتح بر لوای اسلام وزیده، کفار منهزم و مغلوب گشتند. و روز پنجشنبه دهم ماه مبارک رمضان سنه ثلث و تسعین رای داهر از روی خشم و کین فیلان را «۳» آراسته، سپاه و حشم خود را مهیا ساخته به محاربه اهل اسلام بیرون برآمد، و گویند که ده هزار سوار جوشن پوش با وی بود و سی هزار پیاده بیش پیش صف آراسته در میدان مقابله بایستادند، و داهر خود در عماری فیل نشسته و چتری مرصع بران کشیده، و یمین و یسار با لشکر جرار آراسته قدم در میدان مردانگی نهاد. و آن روز در عماری با وی دو کنیزک خوش منظر پری زاد «۴» حور پیکر بودند: یکی جام شراب بوی می‌داد و دیگری برگ تنبول. از صبح تا شام بین الفریقین (f. ۱۷ a) آتش جدال و قتال بر افروخت. و لشکر اسلام تیغ خون آشام از نیام انتقام کشیده در مقام تحمل و تهور «۵» ثبات قدم ورزیده اکثر لشکر کفار را بقتل رسانیدند. و محمد بن قاسم با جمعی در میدان تاخته فوجی را که در پیش

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵

فیلان بود برداشت، و به ناگاه برخی از لشکر اسلام حقهای آتشبازی بجانب عماری فیل «۱» انداختند. چون آتش شعله زدن گرفت، فیل صفوف «۲» لشکر کفار را بر هم زد، و آن مخاذیل «۳» خود را بجانب آب انداختند.

چون کنار «۴» آب خلاب بود، فیل داهر فرو نشست. درین اثنا لشکر اسلام تیر باران کردند، و دران میان تیری به گلوی داهر نشسته مرغ روحش از کاخ دماغ پرواز نمود. و این واقعه در ساعتی بود که آفتاب در نهنخانه مغرب مستور گشته بود، و برهمانی که بالای فیل در عقب عماری بودند داهر را از عماری بیرون آورده در ته خلاب پنهان کردند، و خود

بجانب شهر شتافتند. اما لشکر اسلام گذر دروازه‌ها را گرفتند و آنچنان ضبط نموده بودند که اگر مرغ خواستی نتوانستی که بدرون در آید. بنابراین برهمنان بدست قیس افتادند. و قیس خواست (f. ۱۷ b) که ایشان را بقتل رساند.

برهمنان امان خواستند و مژده «۵» کشته شدن داهر دادند. قیس برهمنان را امان داد. درین اثنا بعضی از لشکریان آن دو کنیزک را که با داهر در عماری بودند بدست آورده پیش محمد بن قاسم حاضر گردانیدند. محمد بن قاسم فرمود تا در لشکر اسلام منادی کردند که داهر ملعون غائب شده، و مردن آن مطرود مشخص نیست. مبادا بغارت مشغول شوید که «۶» او کمین کرده غدیری و «۷» دست بردی نماید. قیس چون این ندا بشنید برهمنان را گرفته نزد محمد بن قاسم آورد، و او به شنیدن این خبر تکبیر گفت و غازیان اهل اسلام غلغله تکبیر و تهلیل بفلک و ملک «۸» رسانیدند. و محمد ابن قاسم با چندی از مبارزان بآن برهمنان بکنار آب آمده فرمود تا داهر را از خلاب برآوردند. و سر او را بریده و بر نیزه کرده اولاً به کنیزکان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶

نمودند، و آنها سر داهر را شناختند و تصدیق کردند. و محمد بن قاسم حکم کرد تا لشکر اسلام فرود آمده جابجا قلعه را حلقه زده بذکر و صلوة و تسبیح مشغولی نمودند و آن شب جمعه بود تا صبح زنده داشتند. و چون روز روشن شد سر داهر را با کنیزکان پیش (f. ۱۸ a) دروازه قلعه فرستاده اهل قلعه را از کشته شدن داهر خبر دار گردانیدند. اهل قلعه تکذیب نمودند.

و چون خبر این مقاتله «۱» به سمع لادی زن داهر رسید، بی اختیار شده خود را بدروازه رسانید، و از کنیزکان احوال داهر پرسید. کنیزکان گریه کنان سر داهر باو نمودند. بمجرد دیدن خود را از قلعه بینداخت و شوری عظیم در حصار افتاد. کفار بناچار دروازه‌های حصار کشودند. روز جمعه یازدهم ماه رمضان سنه ثلث و تسعین لشکر اسلام بقلعه در آمد، و خزاین و دفاین و حشم و خدم را بقید ضبط در آورده تحویل قیس نمودند. و در صحن بت خانه وضع منبر نموده نماز جمعه و خطبه ادا کردند. بعد از ان محمد بن قاسم در اوائل شهر شوال خزائن و اموال و اشیا و اسیران را بقید کتابت آورده مصحوب قیس با دویست سوار از راه کیچ و مکران بجانب دار السلام بغداد فرستاد. و حجاج بر حقایق احوال اطلاع یافته شادکامی «۲» بسیار نمود، و همه اشیا را بشام نزد خلیفه وقت «۳» ارسال داشت. چون قیس بخدمت خلیفه رسید چتر و اعلام داهر را گذرانیده کیفیت فتح و محاربات و سائر وقائع مشروح (f. ۱۸ b) و مفصل بعرض رسانید، خلیفه خوشحال شده بخلمت فاخره»

و سایر انعامات محمد بن قاسم را بنواخت، و منشوری صادر فرمود که از لشکر اسلام دور می‌نماید که بفتح سند اکتفا نموده عازم ناحیه شرقی نگشته‌اند. بالفعل آنچه مملکت داهر است همه را بحیطه تصرف باید آورد. چون این مثال به محمد بن قاسم رسید بر همناباد را

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۷

فتح نموده مال و خراج بر ولایت سند مقرر کرد، و برهمنان را بدستور سابق بر اخذ اموال و تشخیص معاملات تعیین فرمود. و مردم سمه که در حوالی تهری «۱» بودند جمعیت نموده با دهل و سرنای بسیار در ملازمت محمد ابن قاسم آمدند. پرسید که ایشان چه کسانی‌اند؟ برهمنان نمودند که این مردم احشامند، و باین روش بدیدن حکام می‌آیند. بایشان نیز مقطعی قرار داده رخصت فرمود. و مردم لوهانه و سعته «۲» و جندر «۳» و ماچی و هالیر «۴» و کوریچه نیز باستصواب علی بن محمد بن عبد الرحمن سلیطی آمدند. و ایشان همه سر و پا برهنه بودند. به زنهار در آمدند. ایشان را امان داده حکم کرد که خدمت ایشان آنست که هر گاه که مردم اسلام ازین جا به دار الخلافه بروند و از دار الخلافه به الور بیایند این مردم راهبر و بدرقه باشند.

و در اوایل (f. ۱۸ c) سنه اربع و تسعین پسران داهر با جمعی از دلاوران در قلعه اسکندره «۵» متحصن شدند، و آن حصارى بود بس محکم.

از آنجا آمده بعضی مواضع سند را غارت کردند. چون خبر به محمد بن قاسم رسید، بدانجا نهضت فرمود و آن حصار رسیده آغاز محاصره کرد و بعد از چند روز بواسطه کمى غله عسرت پدید آمد. لشکر اسلام اوقات به گوشت می‌گذرانیدند. محمد بن قاسم مردم «۶» دانا را نزد پسران داهر فرستاده به عنایت و رعایت امیدوار ساخت. ایشان جواب دادند «۷» که ما را یقین حاصل «۸» شده که رای داهر زنده بر آمده، و امید می‌داریم که عنقریب لشکری عظیم از هند برداشته می‌آورد و انتقام می‌کشد. محمد بن قاسم فرمود که لادی زن داهر را از الور آورده نزد پسران او باید فرستاد، تا عقیده فاسد ایشان را بر طرف گرداند. چون لادی «۹» را حاضر آورده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۸

نزد اهل حصار و پسران داهر فرستادند، او را بیرون دروازه نگاهداشتند و خود بالای فصیل قلعه بایستادند. زن داهر کیفیت واقعه جنگ و کشته شدن داهر و سرداران نام بنام بتفصیل خاطر نشان نموده گریه و زاری در گرفت. همه او را تکذیب کرده (f. ۱۸ d) سنگ و کلوخ زدند که تو «۱» با این جماعه یکی شده، سخن تو درجه قبول ندارد. پس لادی را



باز آوردند و به آلات قلعه کشائی پرداخته منجنیق و سایر ادوات آتش بازی بکار داشتند. در اندک مدت آن حصار مفتوح شد، و دمار از روزگار کفار برآورده اکثری را بقتل رسانیدند، قلیلی که مانده بودند اطاعت اسلام نمودند «۲». و نقود و اشیاء نامعدود بدست لشکر اسلام درآمد «۳».

و بتکده که در قلعه بود خراب کردند، و از میان آن گنجی عظیم ظاهر شد.

آن را برای خلیفه ضبط کردند و خمس از سایر غنائم برآورده صرف عمارت «۴» مساجد نمودند، و محمد بن قاسم مراجعت نموده بالور رسید.

و در اوایل ربیع الاول سنه اربع و تسعین احنف بن قیس بن رواج اسدی را در بلده الور حاکم گردانیده به تسخیر ولایت ملتان متوجه گشت.

اعیان ملتان باستقبال آمده محمد بن قاسم را ملازمت کردند و او عهد و پیمان نموده مال و خراج مقرر ساخته داؤد بن نصیر «۵» بن ولید عثمانی را بامارت ملتان نصب فرمود. و خزیم عبد الملک بنی تمیم را بحصار دیپالپور که بر ساحل دریا قلعه عظیم بوده والی ساخت. و در حینی که از ملتان (f. ۱۹ a)

عازم دیپالپور گشت قریب پنجاه هزار کس از سوار و پیاده زیر علم محمد بن قاسم جمع آمده بودند. بهر ناحیه فوجی تعیین نمود. لشکر اسلام تا سر حد قنوج رسید، و رایان و رای زادگان «۶» آن زمین همه در اطاعت اسلام در

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۹

آمده مال و خراج قبول نمودند که هر ساله بلا عذر بملازمان دار الخلافه جواب گویند.

چون محمد بن قاسم خاطر خود را جمع ساخت و در هر بلده و ناحیه جمعی از مردمان معتمد را تعیین فرموده مراجعت نمود. درین اثنا از ولید خلیفه حکمی رسید. و آن چنان بود که در وقت فتح حصار الور در اسیران دو دختر «۱» داهر مصحوب محمد بن علی بن طهمان همدانی بدست خادمان حبشی به دار الخلافه فرستاده بود. شعی خلیفه آن دو خواهر را در حرم سرا طلب فرموده بخادمان شبستان سپرد، تا غم خواری «۲» ایشان نمایند، و چون از رنج راه بر آسایند ایشان را «۳» بملازمت حاضر گردانند. بعد از مدت دو ماه بحکم خلیفه دو بندی سندی را حاضر ساختند، و ترجمانی نیز آوردند چون نقاب از چهره آنها بر گرفتند، خلیفه بیک نظر شیفته جمال آن دو پری پیکر گشته پرسید چه نام دارید؟ یکی گفت (f. ۱۹ b) نام من پرمل دیو است و دیگری گفت سورج دیو. خلیفه یکی را بر فراش حکم فرمود.

او برخاسته عرض کرد که من شایسته شهبستان پادشاه نتوانم بود، چرا که محمد بن قاسم ما هر دو خواهر را سه روز نزد خود نگاهداشته، آنگاه بخدمت پادشاه فرستاد. و ترجمان مضمون کلام ایشان را خاطر نشان خلیفه کرد.

خلیفه را آتش غضب و غیرت در گرفت. حکم فرمود که محمد بن قاسم خود را بواسطه این بی ادبی در پوست گاؤ کشیده بدار الخلافة حاضر گردد، و بجهة مزید تأکید از روی تهدید «۴» خلیفه در حاشیه فرمان بخط خود نوشت که محمد بن قاسم هر جا که رسیده باشد خود را در پوست گاؤ کشیده بملازمت حاضر آید و از حکم تجاوز ننماید. دران ایام محمد بن قاسم به ادهاپور رسیده بود که حاجب خلیفه منشور را بوی رسانید. بعد از

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰

مطالعه فرمان امتثالا للامر به حاجب گفته بدانچه مامور شده بعمل آر.

بموجب حکم محمد بن قاسم را در پوست «۱» خام گرفت. بعد از سه روز مرغ روحش قفس قالب را تهی کرد «۲». حاجب او را در صندوق نهاده بدار الخلافة روانه گردید. چون بولایت شام رسید، روز بار عام صندوقی را که دران جسد محمد بن (f. ۲۰ a) قاسم بود پیش ولید خلیفه آورد «۳».

پرسید که او در قید حیات است. حاجب عرض کرد که چون او را در پوست خام گرفتم بعد از سه روز از عالم رفت. خلیفه فرمود تا صندوق را درون حرم بردند. خود بر صندوق استاده حکم کرد که سر آن را بگشایند؛ «۴» و دختران رای داهر را طلب فرموده «۵» گفت: حکم من اینچنین نافذ است، بیائید و محمد بن قاسم را به بینید. هر دو خواهر پیش آمده دیدند و شناختند، و دست برداشته خلیفه را دعا کردند و ثنا گفتند و عرض نمودند که پادشاه عادل را در کارهای خطیر شتاب نباید کرد، و به سخن دوست و دشمن در امر «۶» استعجال نباید نمود. خلیفه فرمود که مقصود ازین سخن چیست؟ گفتند: ما بنا بر عداوت که به محمد بن قاسم داشتیم این تهمت کردیم، چرا که پدر ما بدست او کشته شده «۷» و ملک و دولت از خاندان ما بدر رفته و ما اسیر و دستگیر گشته بدیار غربت افتادیم. پادشاه بسبب غضب مآل «۸» حال ما را تحقیق نکرده و کذب و صدق مقال ما را معلوم نفرموده این چنین حکمی صادر فرمودند، و حالانکه محمد بن قاسم ما را بجای پدر و برادر بود، و دست او مطلقا «۹» بدامان عفت ما نرسیده.

چون مدعای ما انتقام (f. ۲۰ b) پدر بود، او را بدین خیانت منسوب

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۱

ساختیم «۱». و اگر چه مدعای ما حاصل شد اما در طریق عدالت خلیفه فتوری رفت. خلیفه «۲» چون این سخنان شنید، ساعتی سر بجیب ندامت فرو برد و آتش غضب در تنور سینه او شعله زدن گرفت. پس حکم فرمود تا آن دو دختر داهر را بدم اسبان بستند و در گرد شهر گردانیده در دجله انداختند و محمد بن قاسم را در گورستان دمشق مدفون گردانیدند.

آورده‌اند که اهل هند بعد از فوت محمد بن قاسم بدو سال در مقام بغی و انحراف شدند و از سر حد دیپالپور تا آب شور در حیطه تصرف گماشتگان خلیفه ماند. و چون در سنه ست و تسعین خلیفه به مملکت عقبی انتقال نمود، و بعد از وی سلیمان بن عبد الملك بتخت خلافت بر آمد عامر بن عبد الله را بولایت سند تعیین فرمود. و بعد از وی مروان بن محمد که القادر بالله لقب داشت ابو الخطاب را به ایالت سند تعیین نمود. و در سنه ثلث و ثلاثین و مائة عبد الله بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس که به سفاح مشهور است و اول خلیفه بنی عباس بود، فوجی از دار الخلیفه به سند فرستاده ملازمان بنی امیه را بتمام بیرون کردند. و بعد از چهار سال (f. ۲۱ a) ابو جعفر منصور عباسی لشکری بهندوستان «۳» تعیین فرمود و در سنه سبعین و مائة هارون رشید بن مهدی ابو العباس را بحکومت سند فرستاد، و او مدتی مدید در مملکت سند بوده.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲

جزء دوم» در «۲» ذکر سلاطین که بعد از حکومت گماشتگان خلفای عباسیه لوای حکومت در دیار سند برافراشته‌اند مورخین چنین تحریر نموده «۳» اند که بعد از خلافت منتسیان بنی امیه گماشتگان خلفای بنی عباس بدیار سند و ملتان آمده ضبط و ربط نمودند.

و در زمان هارون و مامون بعضی از مملکت هند نیز در تحت فرمان روائی ایشان بوده. و انتهای حکومت گماشتگان خلفای عباسیه تا زمان خلافت القادر بالله ابو العباس احمد بن اسحاق بن المقتدر بالله بوده. و چون در منتصف «۴» ماه رمضان سنه ست عشر (۵) و اربعمائه سلطان محمود غازی از دار الملك غزنین عزیمت تسخیر هندوستان نموده بخطه ملتان رسیده، بلده ملتان و او چه را بدست آورده، گماشتگان القادر بالله را اخراج کرد، و عبد الرزاق وزیر را از ملتان با فوجی بجهة تسخیر سند «۵» تعیین نمود.

و او در سنه سبع عشر (۵) و اربعمائه خاطر از (f. ۲۱ b) معاملات بکر جمع ساخته متوجه سیوستان و تهته شد، و اکثر مردم عرب را اخراج نموده جمعی را که بقید عیال و اطفال گرفتار بودند و فضیلت و حالت داشتند مناصب شرعیه بایشان تفویض فرموده وظایف و ادارات جهة معیشت ایشان مقرر نمود. و چون در سنه احدی و عشرین و اربعمائه سلطان محمود غازی در گذشت، سلطان مسعود ولد ارشد او بر تخت غزنین نشسته ممالک موروثی پدر و هند و سند را در حیظه تصرف در آورد، و رعایا مال و خراج

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۳

هر ساله بهمان دستور بدار الملك غزنین می‌بردند. و چون در سنه ثلث و ثلاثین و اربعمائه متوجه مملکت باقی گردیده جهان فانی را وداع کرد، سلطان مودود ولد او تخت سلطنت را بعز جلوس خود مزین گردانیده، ممالک محروسه اب و جد را در حوزه تسخیر آورد. او نیز در سنه احدی و اربعین و اربعمائه رو بعالم بقا «۱» بنهاد. و پس ازو سلطان مجدود قایم مقام او شده عرصه ممالک موروثی را تصرف فرمود. و چون متقاضی اجل طالب او گردید در بلده لاهور رخت وجود بعالم بقا کشید. و بعد ازو نوبت به خسرو ملک که یکی از اولاد سلاطین غزنویه بود رسید. و او مدتی (f. ۲۲ a) جام کامرانی در تداول داشت، تا در سنه ثلث و ثمانین و خمسمایه سلطان غیاث الدین غوری بر لاهور استیلا یافته خسرو ملک را بدست آورد و او را بغزنین فرستاده محبوس کرد، و بعد از انکه سایر اولاد ملوک غزنویه بدست غوریان افتادند همه را شربت فنا چشانیدند.

## ذکر سلطان شهاب الدین محمد بن سام غوری

چون سلطان غیاث الدین از هند مراجعت نموده بولایت خراسان توجه فرمود، در سنه تسع و تسعین و خمسمایه بدار السلطنت هراة در گذشت، و گنبدی که در مسجد جامع هراة ساخته بود «۲» اندران مدفون گشت، مثنوی: «۳»

دو در دارد این باغ آراسته      در و بند از «۴» هر دو برخاسته

درآ از در باغ و بنگر تمام      ز دیگر در باغ بیرون خرام

و چون سلطنت (به) سلطان شهاب الدین منتقل شد، در سنه احدی (؟) و تسعین و خمسمایه به نیابت برادر لشکر بهندوستان «۵» کشیده ملتان و او چه را

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۴

مسخر گردانید، و فوجی با قطب الدین ایبک «۱» به تسخیر سند تعین نمود.

و قطب الدین ایبک در عرض سه ماه عرصه سند را بحیطه تصرف در آورده سیف الملوك را در سند گذاشته عازم دار الملك (f. ۲۲ b) دهلی گشت. و سلطان شهاب الدین از ملتان بتدریج سپاه بدیار هند می برد، و بلاد و قلاع و ولایت می گرفت، تا دهلی را که دار الملك آن ولایت است در تسخیر در آورد. و ازین تاریخ دهلی تخت گاه سلاطین شد.

و قطب الدین ایبک را دران مملکت قائم مقام ساخته بصوب خراسان عزیمت نمود. و درین اثنا خبر فوت برادر او سلطان معز الدین بدو رسید. بغایت اندوهناک گشته به سرعت روانه گردید. بعد از وصول به بلده «۲» غزنین حکم فرمود تا سپاه باستعداد سفر سه ساله ترکستان مشغولی نمایند. و دران اثنا شنود که طایفه از «۳» کهوکران «۴» نواحی لاهور سالک طریق عصیان گشته اند؛ دفع ایشان را اهم و اولی دانسته بدان طرف شتافت، و بسیاری از دشمنان را به تیغ انتقام گذرانیده در وقت مراجعت بمنزل دمیک بزخم خنجر یکی از فدائیان «۵» کهوکران شهادت یافت، قطعه:

شهادت ملك بحر و بر شهاب الدین      کز ابتداء جهان مثل او نیامده يك

سیم ز «۶» غره شعبان سال ششصد و دو      فتاده در ره غزنین بمنزل دمیک «۷»

ایام سلطنت او از ابتداء تسخیر غزنین تا آخر عمر سی و دو سال و (f. ۲۳ a)

چند ماه بوده. و از وی يك دختر وارثه «۸» مانده. گویند خزاین بسیار از زر و نقره و جواهر داشته «۹»، از آن جمله پانصد من الماس که از جواهر نفیسه است از خزانه برآمد. دیگر نقود و اموال را ازین قیاس توان نمود.

نه مرتبه سفر هند نموده است: دو مرتبه شکست یافته و دیگر مراتب

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۵

کامیاب شده. پادشاه عادل خدا ترس «۱» مشفق بر خلائق بود، علما و صلحا را عزت می‌داشت و خدمت می‌کرد.

ذکر سلطان قطب الدین

چون سلطان شهاب الدین غوری قطب الدین ایبک را در دهلی قایم مقام خود ساخته عازم ولایت خراسان شد و خبر فوت وی به قطب الدین ایبک رسید، لوی سلطنت با استقلال برافراشته خطبه بنام خود خواند، و او را سلطان قطب الدین «۲» نامیدند. و زمام فرمان روائی هند و سند بید اختیار و قبضه اقتدار او در آمد، تا آنکه در شهر سینه سب و ستمایه در بلده لاهور در میدان چوگان بازی از اسب افتاد و نقد بقا بباد فنا برداد. و مدت چهارده سال خطبه بنام خود خواند و هند و سند در تحت تصرف او بود.

ذکر آرام شاه بن قطب الدین ایبک «۳»

بعد از فوت پدر باتفاق امراء (f. ۲۳ b) دهلی بر تخت سلطنت نشست.

اما بسبب عدم قابلیت او را بر مسند دولت آرامی دست نداد. و امراء آرام شاه او «۴» را شایسته سریر جهانبانی ندیده کس نزد سلطان شمس الدین ایلتمش فرستادند، و او را بدهلی طلبیده پادشاه ساختند. و ممالک هند در ان ایام بچهار قسم انقسام یافت: دار الملک دهلی تعلق به شمس الدین ایلتمش گرفت، او چه و ملتان و سند بفرمان ناصر الدین قباچه سمت نفاذ پذیرفت، لکهنوتی بحیطه ضبط و ربط ملوک خلیج در آمد، لاهور و توابع بگماشتگان تاج الدین یلدز مسخر گشت. درین اثنا «۵» فوجی از لشکر چنگیز خان بمحاربه ملک ناصر الدین متوجه شد. و ملک ناصر الدین قباچه را

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۶

تاب مقاومت آن لشکر نبود، و در شهر ملتان تحصن نموده «۱» مغلان مدت چهل روز آن را محاصره کردند. سلطان ناصر الدین درینوقت در خزانه بگشاد و خلق را بانعام و احسان بنواخت، و خیلی آثار جلادت و مردانگی بظهور آورد. و چون به لشکر فتح میسر نشد، ناچار مراجعت نمودند.

و چون مملکت سند بوی قرار گرفت، بسیار از اکابر خراسان و غور غزنین از ممر حادثه «۲» چنگیز خان بخدمت او پیوستند، و در حق هر يك (f. ۲۴ a) از ایشان انعام و اکرام مبذول فرمود. در آخر سنه ثلث و «۳» عشرین و ستمایه ملک خان خلجی و اتباع او بر بلاد سیوستان مستولی شدند.

و ملک ناصر الدین قباچه متوجه دفع شر آن جماعت گشته بین الجانین حربی صعب وقوع یافت، و ملک خان بقتل رسید. و چون دولت ناصر الدین قباچه بآخر انجامید، سلطان شمس الدین ایلتمش در سنه اربع و عشرین و ستمایه لشکر بخطه اوچه کشید. ناصر الدین قباچه قرار به فرار داده بقلعه بکر شتافت و سلطان وزیر خود نظام الملک محمد بن اسعد را بمحاصره او چه تعیین فرموده خود بدهلی مراجعت نمود. نظام الملک در روز سه شنبه بیست و هشتم جمادی الاول سنه خمس و عشرین و ستمایه اوچه را بصلح گرفته متوجه بقلعه بهکر شد. ناصر الدین قباچه از آنجا نیز عزم گریز کرده در کشتی بنشست، و چون بمیان دریا رسید سفینه عمرش غریق بحر فنا گردید.

ذکر سلطان شمس الدین ایلتمش

چون در سنه اربع و عشرین و ستمایه نظام الملک محمد بن اسعد که از قبل سلطان شمس الدین بحکومت سند تعیین یافته بود، و ضبط و ربط ولایت سند بنوعی که باید و شاید نموده در تعمیر بلاد و ترفیه (f. ۲۴ b)

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۷

عباد کمال جد و اجتهاد بتقدیم رسانید، و در سنه ثلاثین و ستمایه نور الدین محمد را بایالت سند گذاشته بجانب دهلی مراجعت نمود. و سلطان شمس الدین در دار الملک دهلی روز دوشنبه بیست و ششم ماه شعبان سنه ثلث و ثلاثین و ستمایه رو بملک باقی آورد.

ذکر سلطان مسعود

چون سلطان مسعود شاه بن رکن الدین فیروز شاه بن سلطان شمس الدین ایلتمش در سنه تسع و ثلاثین و ستمایه «۱» سلطنت دهلی را بوجود خود معزز گردانید و مالک ممالک موروثی گشت، در ماه صفر سنه ثلث و اربعین و ستمایه خبر عبور لشکر مغول از آب سند و محاصره خطه اوچه در دهلی شایع شد، مسعود شاه متوجه دفع اعدا گشت. چون مغلان از توجه او خبر یافتند از ظاهر اوچه برخاسته از راه بکر بخراسان شتافتند. و سلطان مسعود شاه به بکر رسیده نور الدین محمد را از حکومت سند عزل بصوب نموده به ملک جلال الدین حسن «۲» تفویض فرمود، و از آنجا عنان عزیمت

بصوب دهلی معطوف داشت. و در حینی که به بلده ملتان رسید، بعضی از جوانان باده خوار در مجلس مسعود شاه راه یافته او را بر بسط بساط نشاط تحریض «۳» نمودند، و او خود فی نفس الأمر (f. ۲۵ a) مائل به شرب مدام بود. بنا بران دران باب افراط نمود و در احوال مملکت او اختلال پدید آمد. امراء در خفیه قاصدی نزد «۴» عمش سلطان ناصر الدین محمود که در بهرایج بود فرستاده التماس حضور کردند. ناصر الدین محمود بسرعت هر چه تمامتر بصوب دهلی آمده سریر سلطنت را بیاراست. مسعود شاه را در روز یکشنبه بیست و سیوم محرم سنه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۸

اربع و اربعین و ستمایه گرفته محبوس گردانید، و زمان حیات مسعود شاه در محبس «۱» پایان رسید.

ذکر سلطان ناصر الدین محمود بن سلطان شمس الدین ایلتمش

روز سه شنبه، بیست و پنجم محرم سنه اربع و اربعین و ستمایه در قصر فیروزه»

بر سریر سلطنت دهلی جلوس فرمود، و چند سال بطریق استقلال فرمانروائی نمود. و در روز دوشنبه بیست و دویم شوال سنه تسع و اربعین و ستمایه رایت عزیمت بجانب لاهور و ملتان و اوچه و بهکر برافراخت، و از خطه اوچه گذشته عازم سند گردید، و حکومت ولایت سیوستان را به قتلغ خان ارزانی داشت، و ایالت اوچه و ملتان به ملک سنجر تفویض نموده بدار الملک دهلی نهضت فرمود «۳».

چون سلطان ناصر الدین بدار الملک دهلی رسید (f. ۲۵ b) و عزیمت ولایت لکهنوتی پیشنهاد همت ساخت و از انجا که «۴» امراء و ارکان دولت نهضت سلطان را بدانجانب مناسب ندیدند، لشکری عظیم «۵» آراسته با ملک جلال الدین بآن حدود جهة تأدیب و تنبیه متمردان فرستادند «۶». و در آخر سنه ست و خمسين و ستمایه لشکر مغل بنواحی اوچه و ملتان آمد.

سلطان بجهة دفع ایشان عزیمت نمود. و لشکر مغل بی جنگ برگشت، و سلطان نیز معاودت فرمود.

گویند سلطان ناصر الدین در سالی دو مصحف کتابت کردی و بهای آن در وجه قوت خاصه خود مصروف داشتی. یکمرتبه چنان اتفاق افتاد که مصحفی که نوشته «۷» سلطان بود، یکی از امراء به بهای زیاده بخیرید «۸».



چون سلطان ازین معنی آگاه شد، او را خوش نیامد. امر فرمود که بعد

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۹

ازین نوشته مرا خفیه به بهای «۱» متعارف می فروخته «۲» باشند. و نیز منقولست که سلطان هیچ کنیز «۳» و خادمه و جاریه ورای منکوحه خود نداشت، و او برای سلطان طعام می پخت. روزی بسطان گفت که از جهت نان پختن همیشه دستهای من آزار دارد؛ اگر کنیزی بخری که او نان می پخته باشد قصوری ندارد. سلطان در جواب فرمود که (f. ۲۶ a). بیت المال حق بندهای «۴» خداست، مرا نمی رسد که از آنجا داهی «۵» بخرم؛ صبر کن که خدای تعالی ترا در آخره جزای خیر دهد «۶»، بیت:

جهان خوابیست پیش چشم بیدار      بخوابی دل نه بندد مرد هشیار

و در سنه ثلث و ستین و ستمایه سلطان ناصر الدین مریمش گشت، و در یازدهم جمادی الأولى سنه اربع و ستین و ستمایه از دار دنیا بدار آخره انتقال نمود «۷»، و از اولاد او کسی نماند. مدت سلطنت او نوزده سال و سه ماه و چند روز بود.

ذکر سلطان غیاث الدین بلبن

او در سلك غلامان زر خرید شمس الدین ایلتمش انتظام داشته، و از جمله بندگان چهل گانی بوده. و بعد از واقعه سلطان ناصر الدین محمود در شهر سنه اثنی (؟) و ستین و ستمایه بر تخت سلطنت دهلی جلوس فرمود.

و اساس مملکت را بر قانون سلاطین عجم استحکام داده جمیع ممالک محروسه هند را از آنچه در حیظه تصرف سلطان شمس الدین بود در حیز تسخیر کشیده، و بساط عدل و انصاف مبسوط گردانیده نهایت رعایت شریعت پیش نهاد همت ساخت. و در باب سیاست آنچنان ضابطهای محکم نهاد که کسی را یارای آن نبود که تواند بخلاف او کاری کند. و عرصه مملکت او

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۰

معمور (f. ۲۶ b) و راهها در کمال امنیت بود، و سپاه در غایت «۱» فراغت می گذرانیدند. سلطان پادشاهی بود دانا و پخته و صاحب وقار و تجربه کار و کارها از روی فهمیدگی و سنجیدگی کردی، بیت «۲»:

چه نیکو متاعیست کار آگهی      مبادا ازین نقد عالم تهی

و سلطان در اوایل سلطنت خود ناحیه لاهور و ملتان و سند به سلطان محمد ولد ارشد خود تفویض فرمود. و سلطان محمد بواسطه ارادت و انابتی که به مشایخ عظام داشت اکثر در ملازمت قطب العارفین شیخ بهاء الدین زکریا غوث «۳» و شیخ فرید الدین گنج شکر می گذرانید، و بغایت شجاع و کریم طبع و افاضل «۴» دوست بود. و امیر خسرو و امیر حسن دهلوی همیشه در ملازمت او می بودند، و در سلك ندماء موجب و انعام می یافتند، و نظم و نثر ایشان را بغایت خوش کردی. و آنچنان مؤدب و مهذب بود که در مجلس فرماندهی «۵» اگر تمام روز و شب بنشستی زانوی خود بالا نکردي، سوگند او جز بلفظ حقا «۶» نبود. و بمشایخ عظام و علماء اعلام اعتقاد تمام داشت. گویند شیخ عثمان مروندی که از بزرگان سند بود به ملتان آمد. سلطان تعظیم او بجای آورده نذر و هدیه (f. ۲۷ a).

گذرانید «۷»، و التماس توطن شیخ در ملتان نمود. و شیخ اختیار نموده مسافر شد. آورده اند که شیخ عثمان و شیخ صدر الدین ولد ارشد شیخ بهاء الدین زکریا در مجلس حاضر بودند. از استماع اشعار غراء «۸» ایشان و درویشان دیگر را وجدی پیدا آمد. همه در رقص در آمدند و سلطان دست بر سینه داشته پیش ایشان ایستاده بود و زار زار می گریست. گویند یکی از دختران سلطان شمس الدین در حباله نکاح سلطان محمد بود. اتفاقا سلطان را در حالت مستی سه طلاق بر زبان «۹» رفت، و چون

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۱

بغیر حلاله علاجی نبود، آن عورت را در حباله شیخ صدر الدین ولد مخدوم شیخ بهاء الدین زکریا در آوردند. بعد از زفاف که شیخ «۱» را تکلیف طلاق کردند، آن عورت گفت: من از خانه این فاسق پناه بتو آوردم «۲». خدا روا ندارد که باز بدست او مبتلا شوم. شیخ در جواب گفت: از زنی کم نتوان بود و طلاق نداد. سلطان بی تاب شده در مقام انتقام شد «۳».

و گویند دو مرتبه از ملتان کس بطلب شیخ سعدی به شیراز فرستاد، و مبلغها ارسال نمود، و خواست که برای شیخ در ملتان خانقاه بسازد و دیههای زر خرید (f. ۲۷ b) وقف نماید. شیخ بواسطه ضعف و پیری نتوانست آمد، و هر دو نوبت سفینه متضمن اشعار خویش بخط خود نوشته ارسال نمود، و نا «۴» آمدن خود و «۵» سفارش امیر خسرو ضمیمه آن ساخت. و اکثر علما و فضلا در مجلس او حاضر می گشتند.

و سلطان محمد بعد از سه سال بملازمت پدر بدار الملك دهلی می رسید و پس از يك سال رخصت انصراف می یافت. و در شهور سنه ثلاث و ثمانین و ستمایه چنگیز خان قتلغ «۶» و تیمور را با لشکر گران به هندوستان تعین نمود. و چون

لشکر مذکور از آب نیلاب گذشته بحدود لاهور رسید، سلطان محمد ولد سلطان غیاث الدین بلبن با سی هزار سوار در حوالی لاهور رسیده، بین العسکرین آتش جدال و قتال برافروخت، و سلطان محمد شریعت شهادت چشیده بریاض رضوان شتافت. و با وجود فوت سردار هزیمت بجانب تیمور و قتلغ افتاد، و شکست عظیم یافته فرار نمودند «۷».

و سلطان غیاث الدین بلبن ولایت ملتان و سند را بدستور سابق به کیخسرو ولد سلطان محمد مقرر فرمود. و سلطان «۸» بلبن از غم فوت پسر همیشه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۲

غمگین می بود، تا در شهر سنه خمس و ثمانین و ستمایه بعالم آخرة منزل (f. ۲۸ a) گزید.

ذکر سلطان جلال الدین خلجی

سلطان جلال الدین بن فیروز خلج در سلك ملازمان سلطان غیاث الدین بلبن انتظام داشت. در تواریخ «۱» آورده اند که طایفه خلج از نسل خالغ خان»

داماد چنگیز خان اند. و او در شجاعت و مردانگی بی نظیر بود، و در فراست و تدبیر قرین نداشت. دفعه دفعه ترقیات یافته آخر بر تخت پادشاهی بنشست، و در سنه ثمان و ثمانین و ستمایه در دهلی خطبه بنام او خواندند، و امراء و اعیان و اکابر بعضی بطوع و رغبت و برخی به اجبار و اکراه به بیعت سلطان در آمدند. و در سنه ثلاث و تسعین و ستمایه سلطان جلال الدین عازم لاهور گشته، خطه ملتان و اوچه را به ارکلی خان پسر میانگی خود مفوض داشت، و نصرت خان را بحکومت سند تعیین فرمود و مال و جهات «۳» سند را نیز در مواجب «۴» ارکلی خان عنایت نمود. و ارکلی خان مردی بغایت خوش خوی و رزم جوی بود. و در مدت حکومت خود دو مرتبه بولایت سند رسیده تأدیب و تنبیه مفسدان کرد و حدود سند را بواجبی ضبط نمود. و در سنه خمس و تسعین و ستمایه سلطان جلال الدین از دست داماد (f. ۲۸ b) و برادر زاده خود سلطان علاء الدین شریعت شهادت چشید.

ذکر سلطان علاء الدین

در اواخر سنه خمس و تسعین و ستمایه بدار السلطنة دهلی بر سریر سلطنت تصاعد نموده خطبه بنام خود خواند. و آنقدر زر «۵» و جواهر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۳

و اسب و فیل بمردم داد که همه مردم بواسطه انعام و اکرام مطیع و منقاد او گشتند. و چون بر قتل عم و خسرو پدر «۱» خود سلطان جلال الدین مرتکب شد، این عمل قبیح در نظر مردم بغایت سهل [و شنیع] نمود.

و در اوائل سنه ست و تسعین و ستمایه مهم ملتان و سند را بر مهمات جهانبانی مقدم داشت، بسبب آنکه ارکلی خان ولد سلطان جلال الدین در ملتان بود. بنابراین برادر خود الغ خان «۲» را با چهل هزار سوار تعیین نموده باستعجال تمام روانه گردانید. و الغ خان بملتان رسیده محاصره کرد. بعد از مدت سه ماه کار بر اهل حصار دشوار شد، و ملتانیان از ارکلی خان روگردان شده، شیبی از قلعه بر آمده به الغ خان پیوستند، و ارکلی خان از روی عجز و اضطراب «۳» مخدوم شیخ رکن الدین را در میان آورده امان خواسته از ملتان بر آمد. و سلطان علاء الدین نصرت خان را بحکومت ملتان و اوچه ( f. ۲۹ a) و بهکر و سیوستان و تهته با ده هزار سوار تعیین فرمود، و حکم کرد که نصرت خان بجمع حدود ملتان و سند عبور کرده، هر جا مفسدی و متمرودی باشد او را قلع و قمع نموده خاطر من کل الوجوه جمع سازد، و مردم معتمد «۴» را در بلاد و قلاع سند تعیین فرموده خود در ملتان اقامت نماید.

و در اوائل سنه سبع و تسعین و ستمایه «۵» صلدای «۶» مغول از جانب سیستان بسر حد سیوستان رسید، و حوالی سیوستان را نهب و غارت کرده حصار [سیوستان را محاصره نمود. و در اندک فرصت مردمی که در سیوستان بودند تاب مقاومت نیاورده رو بگریز نهادند، و صلدای مغول] «۷»

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۴

سیوستان را بدست آورده حصار را مستحکم گردانید. و چون این خبر به نصرت خان رسید، با لشکری گران و اسباب و آلات آتش بازی از ملتان در کشتیها انداخته [بود] بسیوستان رسید. و مغولان بیرون آمده آتش محاربه برافروختند، و بالآخره هزیمت یافته راه فرار پیش گرفتند، و لشکر سلطانی مراجعت نموده به بهکر رسید.

درین اثنا از سلطان علاء الدین حکمی رسید که الغ خان به تسخیر گجرات نامزد شده با نصف لشکر سند از راه جیسلمیر عازم گجرات شود.

چون ( f. ۲۹ b) الغ خان با لشکریان به جیسلمیر رسید «۱»، آن قلعه را فتح نموده کفار بسیار بقتل رسانید، و دوپست سوار در قلعه جیسلمیر گذاشته بدیگر لشکر «۲» با عسکر گجرات ملحق شد.

و در سنه سبعمایه سلطان علاء الدین تیغ سیاست برکشیده، اهل بغی و فساد را برانداخت. محروسه سلطان علاء الدین از جهت شرقی و جنوبی و غربی متصل بدریای شور بوده، از جانب بنگاله و دکن و گجرات و سند و از سمت شمال تا آب

«۳» نیلاب. و در هر ناحیه حاکم و دیوان و امین و قاضی تعیین فرموده چنان ضابطه «۴» نمود که در هر هفته از هر ناحیه خیری بتازگی بسطان می‌رسید. و چون امور جهان داری او بدرجه کمال انجامید و بمقتضای «اذا کمل الشی فانظر زواله» عاقبت کار هر اقبالی را ادباری و هر کمالی را زوالی است، در ششم شوال سنه سبع عشر (۷) و سبعماه رخت سفر برپست.

### ذکر سلطان غیاث الدین

چون در اواخر سلطنت سلطان علاء الدین غازی ملک را بواسطه دفع مغولان چنگیز خانی با ده هزار سوار به دیپالپور تعیین فرموده بود،

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۵

خطه ملتان و اوچه و سند را تن «۱» جائگیر او نموده و پسران سلطان (f. ۳۰ a) علاء الدین به سبب غفلت و کثرت عیش و عشرت «۲» بامور جهانداری نپرداختند، و ازین جهة اختلال بسیار به مملکت ایشان راه یافته، باقتضای «اذا طال (ت) الغفلة زال (ت) الدولة» دولت از خاندان علائی «۳» برافتاد؛ و ولد او سلطان قطب الدین که همیشه مست لا یعقل می‌بود، بعضی از خواصان به غدر و خدیعت سر او را بریده، خسرو خان را که مباشر این امر بود بجای او بر تخت برآوردند. و خسرو خان کفار «۴» و اوباش را بناوخت، و ابواب خزائن سلطان علاؤ الدین و قطب الدین کشوده بمردم نامناسب داد. و کفار بر شهر دهلی استیلا یافته کار بر مسلمانان تنگ ساختند.

درین اثنا فخر ملک بن غازی ملک از دهلی خفیه بر آمده رو به ملتان نهاد، و در اندک فرصتی به پدر ملحق گشته وقایع احوال دهلی باز نمود.

و چون غازی ملک و فخر ملک در نهایت شجاعت و شهامت «۵» بودند، از برای اعانت اسلام و انتقام اهل کفر و ظلام تیغ کین از نیام کشیده، کمر جهاد بر میان بستند، و فتوت و نصرت از ملک علام مسئلت نموده لشکر سند و ملتان را جمع ساخته عازم دار الملک دهلی گشتند، و با سه هزار سوار که بارها (f. ۳۰ b) در معارک محاربه رزم آزمائی نموده بودند به حوالی دهلی رسیدند. چون این خبر به خسرو خان رسید، لشکری عظیم ترتیب داده بیرون فرستاد. و هر دو لشکر با هم رو برو شده و سر «الحق یعلو» آشکارا گشته، تأیید نصرت الهی و تقویت امداد نامتناهی قرین حال غازی ملک و فخر ملک شد، و لشکر کفار منهزم و مغلوب شدند.

و اکثری بقتل رسیده قلیلی بصد محنت خود را بدرون قلعه «۶» دهلی رسانیدند.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۶

و روز دیگر خسرو خان با لشکر و حشم بیرون «۱» آمده صفوف مقاتله بیاراست، و لشکر غازی ملک بقصد دشمنان تیغ کین از نیام انتقام کشیده کارزار نمودند، و در يك لمحہ لشکر کفار را علف تیغ گردانیده از کشتهها پشتها «۲» ساختند. خسرو خان خائب و خاسر رو بگریز نهاد و غازی ملک و فخر ملک از جنگ گاه برگشته در عمرانات شهر فرود آمدند، و نیم شب شقدار و اعظم و اعیان و کوتوال دهلی کلبدهای حصار بخدمت غازی ملک آوردند. صباح از «۳» عمرانات شهر با کر و فر پادشاهی بدهلی در آمد، و در ایوان هزار ستون بساط تعزیت سلطان علاؤ الدین و سلطان قطب الدین ولد او (f. ۳۱ a) مبسوط گردانیده سه روز بمراسم تعزیت پرداخت، و در شهر دهلی منادی کرد که اگر کسی از خاندان علاؤ الدین و سلطان قطب الدین مانده باشد، خود را ظاهر سازد، تا من او را بر تخت پادشاهی بنشانم و کمر خدمتگاری بر میان جان بسته چاکری این درگاه کنم. چون بعد از تفحص و تجسس بسیار هیچ کس ظاهر نه شد، آخر الامر امرا و لشکریان و سادات و علماء و مشایخ و جمهور انام اتفاق و اجماع نمودند که شایسته پادشاهی و فرمانروائی غازی ملک است، که او فتنه و فساد را از صفحه ملک دور گردانیده تقویت اهل اسلام نموده. پس در شهر سنه عشرين و سبعمایه غازی ملک را بسطان غیاث الدین تغلق شاه ملقب گردانیده دست مبیعه بوی دادند، و او را بر مسند سلطنت دهلی بر آورده خطبه بنام او خواندند، و فخر ملک ولد او را سلطان محمد شاه خطاب کردند.

و در حینی که سلطان غیاث الدین از ملتان عازم دهلی گشت مردم سومره خروج نموده تهته را متصرف شدند. و سلطان غیاث الدین ملک

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۷

تاج الدین را بملتان و خواجه حظیر «۱» را (f. ۳۱ b) به بهکر و ملک علیشیر را به سیوستان تعیین فرمود. و در اواخر سنه ثلث و عشرين و سبعمایه «۲» سلطان غیاث الدین تغلق شاه سلطان محمد ولد ارشد خود را ولی عهد ساخت و بیعت نامه بنام او از مردم اعیان ستانیده، در اوایل سنه خمس و عشرين و سبعمایه شمع حیات او از صر صر باد اجل فرو نشست.

ذکر سلطان محمد شاه بن تغلق شاه

چون سلطان محمد شاه بن تغلق شاه بر سریر سلطنت موروثی جلوس نمود آثار عدالت و نصفت در ممالک مبسوط گردانیده، محاسن در اقطار ملک منتشر ساخت. و در شهر سنه سبع و عشرين و سبعمایه کشلو خان را بولایت

سند تعیین فرمود «۳» و بعد ازان بجانب دولت آباد نهضت نموده آن را تختگاه کرد. و چون دو سال آنجا ماند کشلو خان از بهکر به ملتان آمده مردم ملتانی و بلوچ را با خود متفق ساخته عزم بغی مصمم گردانید. و چون این خبر بسمع سلطان محمد «۴» شاه رسید در سنه ثمان و عشرين و سبعمایه بطریق استعجال بملتان رسید. و کشلو خان کفران نعمت ورزیده با ولی نعمت خود رو برو شد. و به مجرد مقابله فوجی که برسم طلیعه در پیش (f. ۳۲ a) بود بر کشلو خان حمله آورده بر وی ظفر یافته و سر او را بریده در حضور سلطان آوردند. و لشکر او از خوف سیاست سلطانی پراکنده گشته رو باطرف و جوانب نهادند. و سلطان حکم فرمود که از خون ملتانیان جوی روان سازند. چون سرهنگان تیغهای برهنه بدست گرفته قصد کشتن ملتانیان نمودند، شیخ الاسلام شیخ رکن الدین در باب شفاعت ملتانیان بدرگاه سلطان محمد شاه آمده، سر خود را برهنه کرده بایستاد. سلطان بعد از ساعتی شفاعت شیخ را قبول نموده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۸

از جریمه ملتانیان در گذشت. و مردم معتمد را در ملتان و بهکر و سیوستان تعیین فرموده در اواخر «۱» سنه مذکوره مراجعت نمود.

و در شهر اربع و اربعین و سبعمایه سلطان محمد شاه را در خاطر افتاد که سلطانی و امارت ممالک دهلی بی امر خلیفه عباسی جائز نیست. در غیبت «۲» با خلیفه بیعت کرد «۳»، و درین باب مبالغه نموده خلق را از جمعه باز داشت تا ملک رفیع را با تحف و هدایا بمصر فرستاد و خلیفه مصر مصحوب ملک رفیع و کسان خود «۴» برای او لوا و خلعت فرستاد. و سلطان خوشوقت شده آن مردم را تعظیم بسیار نمود و مبلغها (f. ۳۲ b) انعام فرمود و خطبه بنام خلیفه خوانده اسم خود را ردیف نام او گردانید.

و در سنه احدى و خمسين و سبعمایه سلطان محمد شاه از دار الملك دهلی عنان عزیمت بجانب گجرات معطوف گردانیده بسرعت تمام به کرنال رسید.

و طغی نام غلام سلطان در مقام بغی شده به بندر کنبایت

گریخت.

و چون سلطان آنجا رسید، او گریخته در مردم جاریجه در آمد. سلطان نیز عزم ناکنی «۶» فرموده بجانب تهته متوجه شد، و در موضع تهری «۷» بکنار آب نزول نموده اقامت فرمود از برای جمع آمدن لشکر. درین اثنا سلطان را عارضه تب روی داده، اندوه غریب در دلش «۸» راه یافت.

سلطان از تهری کوچ کرده در کندل آمده ساکن شد و مرض سلطان بصحت مبدل گشت. و درین منزل اهل حرم از راه دریا رسیده بخدمت پیوستند. سلطان از آمدن ایشان خوشحال شده اجناس وافر بلدشکر بخشید، و به جمعیت عظیم متوجه تهنه شد. و طغی که گریخته به تهنه در آمده بود سراسیمه شده چاره کار خود نمیدانست. چون سلطان به چارده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۴۹

گروهی تهنه رسید، اتفاقاً آن روز عاشورا بود. سلطان توقف نموده آن روز روزه داشت (f. ۳۳ a). و روز دویم آن مرض سلطان عود کرد، و حرارت عظیم بر بدن او مستولی شد «۱». اطبا و حکما معالجات نمودند فایده بران مترتب «۲» نگشت، تا آنکه بیست و یکم ماه محرم سنه اثنی و خمسین و سبعمایه سلطان محمد شاه از جهان گذران بملك جاودان انتقال نمود.

ذکر سلطان فیروز محمد شاه

چون سلطان محمد شاه علامات موت را در خود مشاهده نمود، فیروز شاه را که ابن عم او بود و آثار بزرگی از جبین او واضح و انوار شوکت از ناصیه او لایح ولیعهد گردانیده، در باب ملك و اهل و سپاه وصیت نموده رخت وجود از تنگنای عالم فانی به فسحت سرای جاودانی کشید. امراء و وزراء و خواتین و عامه خلایق در همان منزل باو بیعت کردند. و در تاریخ بیست و چهارم «۳» شهر محرم الحرام سنه اثنی و خمسین و سبعمایه سلطان فیروز شاه بر تخت بر آمده بار عام داد و مردم را باصناف الطاف و اکرام بنواخت.

و طغی خبر فوت سلطان شنیده با مردم سومره و جاریجه و سمه جمعیت نموده از عقب اردو در آمد. و چون این خیر بمسامع سلطان فیروز شاه رسید، دو هزار کس تعیین نمود (f. ۳۳ a). و آن مردم شباشب از آب گذشته به طغی و مردم سومره مقابله نموده، جنگی عظیم در پیوسته، طغی رو بگریز نهاد. و روز دیگر نیز مردم سومره کارزار کردند و دران معرکه نیز منهزم گشته بسیاری بقتل رسیدند. و سلطان فیروز شاه در غره شهر صفر سنه مذکور از حوالی تهنه کوچ کرده رو بدار الملك دهلی نمود «۴»، و مقرر نمود که هر روز سپاه زیاده از پنج گروهی منزل نکند. و بر کولاب سانگیره «۵»

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۰

عمارت قلعه فرموده نصر «۱» را با هزار سوار در انجا تعیین نمود. و ملك بهرام را حکم کرد که دران حدود فوجدار باشد. چون به سیوستان رسید ملك علیشیر و ملك تاج کافوری را بحکومت آنجا باز گذاشت، و طواف آستانه متبرکه حضرت شهباز قلندر و دیگر مشایخ آنجا نموده و به مخادیم و ارباب استحقاق وظائف و ادارات مقرر فرمود. و از انجا ببلده



بهکر تشریف آورده بیست روز «۲» در بهکر «۳» اقامت فرمود. و ملک رکن الدین را نائب و ملک عبد العزیز برید را دیوان بهکر ساخته هشتاد نفر منفرد «۴» به محافظت قلعه تعیین نمود. و ملک رکن الدین «۵» را بخطاب «اخلاص خانی» نوازش نموده سرانجام مهمان ولایت سند را (f. ۴۳ a) به ید اختیار او باز گذاشت، و طبع منازل و مراحل نموده بهر سرزمین که می‌رسید اهالی «۶» آن محال را بعطایا و مراسم خوشدل می‌گردانید. و در شهر رجب سنه اثنی و خمسین و سبعمایه بدار الملك دهلی رسیده باستقلال تمام بر سریر سلطنت جلوس فرموده و جشنهای پادشاهانه ترتیب داده خلایق را بالطف و انعام بهره ور گردانید، و نوید عدل و احسان در داده خواص و عوام «۷» و کافه انام را بمدعیات خود رسانید. و بتاريخ پنجم شهر صفر سنه ثلاث و خمسین و سبعمایه بطریق سیر در ممالک محروسه حرکت کرد و اکثر زمین داران آن حدود بملازمت سرافراز گشته در ربقه اطاعت و انقیاد در آمدند. و در سنه اربع و خمسین و سبعمایه به کلانور و دامن کوه آن نواحی بشکار بر آمده در حین مراجعت عمارات عالی بر کنار آب سرستی «۸» بنا فرمود؛ و شیخ صدر الدین بن شیخ بهاء الدین زکریا را خطاب شیخ الاسلامی داده از انجا رخصت وطن نمود. و سلطان فیروز شاه در سنه ستین و سبعمایه ولایت بنگاله را بحیطه ضبط در آورده. و در ماه رجب سنه اثنی و سبعین و سبعمایه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۱

(f. ۳۴ b)

عزیمت نگرکوت فرمود. و چون بدامن کوه رسید، پاره برف در ظرف کرده نزد سلطان «۱» آوردند. سلطان فرمود که در حینی که سلطان محمد شاه درین مقام رسیده بود برای او برف آورده بودند. فرمود تا ازان شربت بسازند. چون مهیا نموده آوردند و بنده حاضر نبود آن شربت «۲» نخوردند، و فرمودند که باتفاق فیروز شاه خورده شود. چون این چنین الطاف در حق من نموده بودند، امروز من نیز ازین شربت نخورم تا صد شتر بار نبات را شربت برف ساخته به روح سلطان بمردم ندهم و آنچنان کرد.

القصة سلطان بعد از فتح نگرکوت بجانب تهته عزیمت نمود. و چون به تهته رسید جام خیر الدین که والی تهته بود بقلعه آب متحصن شده مدتی لشکر را نگاه داشت. و سلطان بواسطه عسرت غله و کمی علف و کلانی آب و کثرت پشه عزیمت گجرات فرموده بشکال «۳» را آنجا گذرانید. و نظام الملك را معزول ساخته گجرات را به ظفر خان داد و به طرف تهته نهضت نمود. چون سلطان به تهته رسید جام خیر الدین امان خواسته بملازمت آمد.

و سلطان او را منظور نظر عاطفت (f. ۳۵ a) گردانیده «۴» با سائر زمین داران آن حدود حکم فرمود که بدلهی برند. و چون بحوالی سیوستان رسیدند جام خیر الدین داعیه فرار نموده بخود مصمم «۵» ساخت که در وقت کوچ خود را بکنار

آب رسانیده در زورچه سوار شده برود. جمعی که مؤکل بودند اطلاع یافته خبر بسلطان رسانیدند. سلطان حکم فرمود که زنجیر بر پای جام خیر الدین نهاده بدهلی ببرند. و سلطان با لشکر خود عازم دار الملک دهلی گشت. و بعد از مدتی جام جوته ولد جام خیر الدین را خلعت داد و حکومت تهته را باو مفوض گردانیده رخصت فرمود.

و سلطان فیروز شاه سی و هشت سال و چند ماه باستقلال جهانبانی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۲

کرد و بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعمایه وفات یافت، بیت:

فلک را سر انداختن شد سرشت      شاید کشیدن سر از سرنوشت

که داند که این خاک انگیخته      بخون چه دلهاست آمیخته

همه راه گر نیست بیننده کور      ادیم گوزنست و کیمخت گور

ذکر سلطان تغلق شاه بن فتح خان بن سلطان فیروز

وی بتاریخ هژدهم شهر رمضان سنه تسعین و سبعمایه بوصایه سلطان فیروز شاه و سعی امرا در قصر فیروزآباد بر تخت سلطنت جلوس یافته به (f. ۳۵ b) سلطان غیاث الدین تغلق شاه «۱» مخاطب گشت. و سلطان محمد شاه که پسر حقیقی سلطان فیروز شاه بود و سلطان ازو آزرده خاطر شده او را بناحیه تعین کرده بود، میان او و امرا مخالفت واقع شد. و سلطان محمد شاه طالب ملک گشته متوجه شد. و امرای نامدار باتفاق سلطان تغلق شاه متوجه دفع او شدند. و او در ماه ذی حجه مذکوره بکوه سر مور «۲» در آمد و بسلطان تغلق شاه با یک لك سوار تعاقب کرد و کار ناساخته معاودت نمود. و نیز چون بشهر رسید بسبب عنفوان جوانی در عیش و کامرانی مستغرق شد، و سرانجام ملک و کار سلطنت مهمل ماند، و قصور و فتور در کارهای ملک پیدا شدن گرفت. و از روی قله تجربه و فرط «۳» حزم برادران حقیقی را مقید ساخت «۴». و ابو بکر پسر ظفر خان که برادر زاده او باشد از بیم و هراسی که داشت گوشه گرفته از میان بدر رفت.

ملک رکن الدین وزیر و امراء دیگر باو یار شده خروج کردند، و ملک مبارک کبیر «۵» را در فیروز آباد دهلی بر در دولت خانه تغلق شاه کشتند. و او «۶» جمعیت و غلبه باغیان دانسته باتفاق خان جهان از دروازه که جانب آب جون بود بر آمد (f. ۳۶ a). ملک رکن الدین حاضر شده تعاقب نموده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۳

تغلق شاه و خان جهان را بدست آورده بقتل رسانید، و سر ایشان را بهمان دروازه آویخت. و این واقعه در بیست و یکم ماه صفر سنه احدی و تسعین و سبعمایه روی داد. ایام سلطنت او پنج ماه و سه روز بود و العلم عند الله.

ذکر سلطان ابو بکر شاه

بعد ازین واقعه امرای بی رای سلطان ابو بکر بن ظفر خان بن سلطان فیروز شاه را بپادشاهی برداشته سلطان ابو بکر شاه خطاب دادند، و منصب وزارت به ملک رکن الدین مقرر شد. و بعد از چند گاه معلوم سلطان ابو بکر شاه شد که ملک رکن الدین با چندی از امرای فیروزشاهی اتفاق نموده بود که سلطان ابو بکر شاه را از میان بردارد و «۱» خود پادشاه شود. سلطان ابو بکر شاه پیش دستی نموده باتفاق امراء ملک رکن الدین [را بقتل رسانید. و سلطان ابو بکر شاه بعد از قتل ملک رکن الدین] «۲» استیلا یافت و غلبه پیدا کرد.

همدرین اثنا خبر رسید که میر صده سامانه حاکم آنجا را بخنجر کشته و خانه او را غارت کرده سر او را نزد سلطان «۳» به نگرکوت فرستادند.

و سلطان محمد شاه (f. ۳۶ b) آن خبر شنیده از نگرکوت به سامانه آمده و در ماه ربیع الأول بر تخت سلطنت بنشست. میر صده سامانه و زمین داران دامن کوه باو بیعت تازه نمودند، و بعضی امراء و ملوک دهلی نیز از ابو بکر شاه روگردان شده به محمد شاه پیوستند، و بیست هزار سوار و پیاده بیشمار در گرد او جمع شد. و چون از سامانه بجانب دهلی عزیمت فرمود تا رسیدن بحوالی دهلی، جمعیت او به پنجاه هزار سوار کشید؛ و بتاریخ بیست و دوم «۴» ماه ربیع الآخر سنه احدی و تسعین و سبعمایه سلطان محمد شاه»

به قصر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۴

جهان نما «۱» نزول فرمود. و افواج ابو بکر شاه بتاریخ دوم ماه جمادی الاول سنه مذکور در کوچهای فیروز آباد با لشکر سلطان محمد شاه جنگ می کردند. در همان روز بهادر خان میواتی «۲» با جمعیت تمام بشهر در آمد.

ابو بکر شاه تقویت یافت و روز دیگر صف آرائی کرده جنگ انداخت.

محمد شاه هزیمت خورده با دو هزار سوار از آب جون گذشته بمیان دو آب رفت. و بار دیگر در ماه شعبان سنه مذکوره لوی عزیمت بجانب دهلی برافراخته به ابو بکر شاه اتفاق محاربه افتاد. و هنوز نوبت به سلطان محمد شاه نرسیده ( f. a ۳۷) بود که شکست بر لشکر محمد شاه افتاد، بیت:

تا در نرسد وعده هر کار که هست      سودی نکند «۳» یاری هر یار که هست

ابو بکر شاه تا سه گروه تعاقب کرده بجانب دهلی مراجعت نمود. و سلطان محمد شاه باز در جلیسر «۴» قرار گرفته و جمعیت بهم رسانیده در ماه رمضان سنه مذکور به اهل لاهور و ملتان و قصبات دیگر فرامین و احکام صادر فرمود که در هر بلده که بندگان فیروزشاهی را یابند بکشند. در اکثر جاها که این حکم به امضا رسید قتل عام و غارتی عظیم درو واقع شد، و تفرقه غریب در میان خلایق راه یافت. و عاقبة الامر امرا به اغراء «۵» سلطان محمد شاه به سلطان ابو بکر شاه مخالفت ورزیده، خطهای پنهانی به محمد شاه نوشتند. ابو بکر شاه بی دست و پا شده بجانب میوات رفت. مدت سلطنت او يك و نیم سال بود.

ذکر سلطان محمد شاه بن سلطان فیروز شاه

بتاریخ شانزدهم رمضان سنه اثنی و تسعین و سبعمایه بر تخت سلطنت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۵

جلوس نمود. و در اوائل حال غلامان و خانه‌زادان پدر را که با او مخالفت نموده بودند از شهر بیرون کرد، و جمعی دیگر را بقتل رسانید و منادی کرد که هر کس که ازین مردم ( f. a ۳۷ b) در شهر بماند خون او بگردن او است.

و سلطان محمد شاه به جمعیت تمام در دهلی نزول اجلال فرموده باستقلال بملك و مال پرداخت. و چون تقویت تمام حاصل کرد، بخاطر آورد که از ابو بکر شاه غافل نباید بود. بنا بر ان همایون خان پسر خود را با جمعی از امراء بر سر او تعیین نمود. چون این لشکر بنواحی کوتله که مسکن ابو بکر شاه بود رسید، او در ماه محرم سنه ثلث و تسعین و سبعمایه باتفاق بهادر «۱» نامی از خانه‌زادان فیروز شاه جمعیت نموده بر لشکر همایون خان شبیخون آورد، و در میان آتش جدال و قتال برافروخته شد. و در آخر ابو بکر شاه بأعوان خود شکست یافته بقلعه کوتله در آمد. چون این خبر به سلطان محمد شاه رسید کوچ بکچ خود را آنجا رسانیده کار محاصره بر وی تنگ گرفت. ابو بکر شاه عاجز آمد و امان خواسته ملازمت نمود. و سلطان محمد شاه کار او را «۲» ساخته به قلعه میوات فرستاد، و همدران حبس فوت کرد.

و سلطان بجانب دهلی رفت و از آنجا بجانب گجرات نهضت فرمود «۳».

و بعد از ان «۴» مدتی بجانب بنگاله عنان عزیمت معطوف داشته متمردان و مفسدان (f. ۳۸ a) ان حدود را گوشمال داد، و در قلعه محمد آباد که در زمان او بنا یافته بود اقامت نمود. و بعد از چند گاه بیمار شد. درینوقت خیر آوردند که بهادر ناهر بعضی مواضع نواحی دهلی را تاخته خلل انداخته.

سلطان با وجود ضعف متوجه میوات شد. چون به کوتله رسید بهادر ناهر مقابل «۵» آمده جنگ کرد، و شکست یافته در کوتله متحصن شد. و چون قدرت بودن نداشت از کوتله بگریخت. سلطان بجهت اهتمام عمارت که در

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۶

محمد آباد فرموده بود عزیمت محمد آباد نمود. درین اثنا بیماری او زیاده شد و در هفدهم ماه ربیع الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه عازم سفر آخرت گردید. مدت سلطنت او شش سال و هفت ماه بود.

ذکر سلطان علاؤ الدین شاه «۱» بن محمد شاه «۲» که اول همایون نام داشت

چون سلطان محمد شاه وفات یافت، [پسر میانگی سلطان محمد شاه که همایون خطاب داشت] «۳» تا سه روز شرائط تعزیت بجای آورده بتاریخ نوزدهم شهر ربیع الأول سنه مذکور باتفاق امراء و ملوک بر تخت جلوس فرمود، و ارباب دخل پدر را بدستور سابق مقرر داشت. و بتاریخ پنجم ماه جمادی الأول سنه مذکور بیمار شد و فوت کرد، فرد:

تخت و دولت چه شد ار یار نشد ای خواجه دهر (f. ۳۸ b) نتوان خورد ازین مانده جز قسمت

خویش

ذکر سلطان ناصر الدین محمود شاه پسر خورد محمد شاه

چون سلطان علاؤ الدین در گذشت اکثر امراء اراده نمودند که بی رخصت برخاسته به جایگیر خود روند. خان جهان که وزیر اعظم سلطان محمد شاه بود خبردار شده، ایشان را دلاسا نموده بشهر در آورد، و بتاریخ بیستم ماه جمادی الاول سنه ست و تسعین و سبعمایه بسعی امراء و ملوک و اکابر شهر در قصر همایون [بر تخت سلطنت جلوس نموده سلطان ناصر الدین محمود شاه] «۴» خطاب یافت. وزراء و امراء و عاملان پدر و برادر را مناصبی که داشتند ارزانی داشته، مقرب الملک را مقرب خان خطاب داده ولیعهد ساخت. خان جهان را سلطان اشرف خطاب کرد، و از

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۷

قنوج تا بهار «۱» حواله او نموده، با لشکری گران رخصت فرموده، عنان اختیار آن صوبه به ید اقتدار او باز گذاشت. و او دران دیار استیلای تمام یافته زمین داران آن نواحی را مطیع و متقاد خود ساخت، و بعضی حصارها که خراب کرده بودند از سر بنا کرد. و پادشاه بنگاله و امراء و حکام اطراف هدایا و پیشکش که به سلطان فیروز (f. ۳۹ a) شاه می‌فرستادند بسطان محمود شاه فرستادند.

و همدین سال سلطان محمود شاه سارنگ خان را جهة ضبط دیپالپور و ملتان و سند تعین فرمود، و برای دفع فساد شیخا کهوکهران که در لاهور طغیان نموده بود، رای خلجی خان بهتی و رای داؤد و کمال مبین «۲» و لشکر ملتان فرستاد. و ایشان در ماه ذی قعدة سنه ست و تسعین و سیمایه متوجه شده، چون نزدیک لاهور رسیدند، شیخا کهوکهران با جمعیت تمام و استعداد محاربه در دوازده گروهی لاهور مقابله نموده مصاف داد. نسیم فتح و ظفر بر رایت سارنگ خان وزید و شیخا کهوکهران هزیمت یافته به کوه جمو رفت. روز دویم سارنگ خان قلعه «۳» لاهور را متصرف شده ملک کهندو «۴» برادر خود را عادل خان خطاب کرده آنجا گذاشت و خود به دیپالپور آمد.

و در ماه شعبان سنه مذکور سلطان محمود شاه مقرب خان را با جمعی از مردم معتمد به قلعه گذاشته خود با سعادت خان بجانب بیانه «۵» و گوالیار حرکت نمود. چون سلطان نزدیک گوالیار رسید ملک علاؤ الدین دهاروال «۶» و مبارک خان پسر ملک راجو «۷» و ملو برادر سارنگ خان بسطان در مقام (f. ۳۹ b) فریب شدند. سعادت خان خبر دار شده ملک علاؤ الدین

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۸

و مبارک خان «۱» را بدست آورده بقتل رسانید. و ملو ازین خبر هراسان شده خود را بملازمت سلطان رسانید، و غبار خاطر سلطان را معلوم نموده به لطائف الحیل خود را از اردو به شهر انداخته لوای مخالفت بر افراخت. سلطان با سعادت خان محاصره شهر نموده هر روز جنگ می انداخت، و تا سه ماه این صحبت گرم بود. بعضی هواخواهان مقرب خان سلطان را فریب داده از سعادت خان جدا کرده به شهر آوردند.

سعادت خان دید که کار از پیش نمی‌رود و تسخیر قلعه دهلی دشوار است و برسات برسید، از گرد شهر برخاسته به فیروزآباد رفت «۲» و باتفاق مختصان نصرت شاه بن فیروز خان بن سلطان فیروز شاه را که در میوات بود، در ماه ربیع الأول سنه مذکور در فیروزآباد بر تخت سلطنت اجلاس داده ناصر الدین نصرت شاه خطاب کردند. و چون امراء دیدند که نصرت شاه نمودی بیش نیست بمکر و حيله نصرت شاه را از سعادت خان جدا کرده و جمعیت «۳» نموده، بر سر سعادت خان که امیر الامراء بود غافل رسیدند (f. ۴۰ a). و او طاقت نیاورده بدلهی رفته به مقرب خان ملحق شده و

مقرب خان او را گرفته بقتل رسانید [ند]. امراء نصرت شاهی مثل محمد مظفر شهاب الدین ناهر و فضل الله خان بلخی و خانه‌زادان فیروز شاهی ناچار بیعت مجدد به نصرت شاه کردند، و اکثر ولایات را متصرف شدند. و سلطان ناصر الدین محمود شاه از نفاق و حرام نمکی امراء و سپاه متفکر گشته تدبیر کار خود گم کرد و نمی‌دانست که چه باید کرد. و هم چنان از طرفین جنگ و جدل واقع می‌شد.

و در سنه ثمان و تسعین و سیمایه سارنگ خان حاکم دیپالپور و لاهور را که از جانب سلطان محمود شاه منصوب بود با خضر خان حاکم ملتان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۵۹

مخالفت شد. بعضی از ملازمان ملك بهتی به سارنگ خان پیوستند، و سارنگ خان تقویت یافته ملتان را گرفت، و در ماه رمضان سنه تسع و تسعین و سیمایه جمعیت نموده عازم دهلی شد. امراء دهلی جمعیت نموده به جنگ و دفع او متوجه شدند. در پانزدهم ماه محرم سنه ثمانمایه میانه ایشان مصاف واقع شد. سارنگ خان هزیمت خورده جانب ملتان رفت.

و [چون] کار ملك بی انتظام ماند و این دو پادشاهزاده با هم در مقام خصومت و نزاع شدند (b ۴۰ f). درین اثنا بتاریخ «۱» ماه ربیع الأول سنه ثمانمایه میرزا پیر محمد نبیره امیر تیمور صاحبقران از آب پنجاب گذشته حصار اوچه را محاصره نمود، و ملك علی که از جانب سارنگ خان حاکم اوچه بود متحصن شده تا یکماه جدال کرد. و سارنگ خان چهار هزار سوار را به ملك تاج الدین همراه کرده بمدد ملك علی فرستاد. و میرزا پیر محمد خیر دار شده قلعه را گذاشته استقبال ملك تاج الدین نموده او را منهزم ساخت، و از پی در آمده قلعه ملتان را محاصره نموده، تا شش ماه با سارنگ خان مجادله می‌کرد و هر روز جنگ می‌شد. آخر امان خواسته بملازمت میرزا [یان] مشرف بشده.

و بعد از فتح ملتان میرزا پیر محمد چند روز توقف نمود. و در ماه شوال سنه مذکور امرای پادشاهان دهلی خیر تسلط میرزا پیر محمد شنیده همه در مزار شیخ قطب الدین بختیار کاکای قدس سره جمع آمده از طرفین عهد بستند؛ و امراء دهلی بر پادشاهان خود غالب آمده اینها را نمونه ساخته با یکدیگر در ساختند. و اطاعت و انقیاد اهل سند بسلاطین هند تا زمان تشریف آوردن صاحبقرانی بود. و بعد از آمدن میرزا پیر محمد نبیره خود بسعادت در ماه صفر سنه احدی و ( f. a ۴۱ ) ثمانمایه طلبیه «۲»

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۰

را تاخته بملتان نزول فرمود، و جمعی را که بدست میرزا پیر محمد اسیر شده بودند سیاست نمود. و بعد از ان حکام سند سر از اطاعت پادشاهان دهلی بیرون آورده حاکم باستقلال شدند، چنانکه ذکر «۱» کرده می‌شود.

گفتار در بیان حکومت سومره و سمه

- ذکر سومره-

سابقا مذکور شده که چون سلطان محمود غازی «۲» از دار الملك غزنین به بلده ملتان رسیده کمند تسخیر بر کنگره قلعه ملتان انداخت و به حوزه تصرف در آورد، گماشتگان خود را به سند فرستاد تا ولایت سند را به تحت تصرف در آوردند. و بعد از فوت سلطان محمود غازی چون سلطنت باولاد او «۳» منتقل شد، و نوبت حکومت و جهاننداری به عبد الرشید بن سلطان مسعود رسید، و او بساط عیش و نشاط را مبسوط گردانیده به لوازم جشن و سور و مراسم عیش و سرور مشغول شده بمهمات جهاننداری نه پرداخت، در اکثر سرحداتی دور دست مردم آغاز تمرد کرده سر از ربقه اطاعت باز کشیدند. الغرض دران اوان مردم سومره از نواحی تهری جمعیت کرده سومره نام شخص را بر مسند ایالت (b ۴۱ f). اجلاس دادند. و او مدتی بسردرائی آن قوم گذرانیده حوالی آن دیار را از خس و خاشاک مفسدان پاک ساخت، و با زمین داری صاد نام که دران حدود دم استقلال می‌زد طرح وصلت انداخته دختر او را بحیاله نکاح درآورد. و ازو فرزندی بهونگر نام بوجود آمد. و بعد از فوت پدر بر مسند تخت حکومت موروثی جلوس نموده قدم پیشتر نهاد، و در آخر بر فراش مرض جان بقابض ارواح سپرد. و بعد از وی پسرش دودا نام متکفل مهمات حکومت گردیده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۱

چند سال باستقلال گذرانید و تا نصر پور بتصرف درآورد. و او در عنفوان جوانی انتقال نمود، و طفلی سنگهار نام از وی مانده. تاری «۱» نام دختر او مدتی حکومت کرد و رعایا و برایا مطیع و منقاد او بودند. و چون سنگهار بمرتبه رشد رسید، سریر سلطنت را مقرر خود ساخته، بسرانجام امور ملک و مال پرداخت، و جمعی را که در مقام تمرد و عناد و بغی و فساد بودند تادیب و تنبیه نموده، عنان عزیمت را باطراف ولایت کچ معطوف داشته تا نانکنی «۲» بتصرف خود درآورد. بعد از چند سال سفر»

آخرت گزید و از وی (f ۴۲ a) فرزندی نمانده بود. زن او همون نام در قلعه واهکه «۴» حکومت می‌کرد، و برادران خود را بحکومت محمد تور و تهری «۵» تعیین نمود. و بعد ازان بانگ مدتی برادران دودا که در ناحیه مخفی بودند ظهور کرده برادران همون را مستاصل نمودند. درین اثنا پهتو نام از اولاد دودا خروج کرد و جمعیت غریب باو گرد آمد. جماعه



که بمنازعت سلطنت برخاسته بودند همه را از بیخ برانداخته خود بر تخت امارت به نشست. و او نیز چند گاه بحکومت پرداخته ایام حیاتش بسر «۶» رسید. و بعد از وی خیرا نام شخصی امور سلطنت را متکفل شده بمعاملات ملک می پرداخت. و او بصفات پسندیده متصف بود. و بعد از چند سال آفتاب حیاتش بافق ممات غروب نمود. و بعد از وی ارمیل «۷» نام شخصی بر مسند حکومت بنشست. و او ظالم طبیعت و مردم آزار بود.

خلائق از ظلم او متنفر «۸» شده در صدد قتل و عزل او همت گماشتند.

و [چون] فرقه سمه از نواحی کج آمده در حوالی سند رحل اقامت انداخته بودند، و میانه ایشان و مردم سند طریق جهة مندی و مواصلت مسلوك

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۲

شده بود. و انر نام شخصی از طائفه سمه بود و آثار (f. ۴۲. b) رشد از جبین او هویدا بود. و اعیان ملک خفیه در وقت سحر جمیع بدرون خانه او بالاتفاق شده بمشوره یکدیگر ارمیل را بقتل رسانیدند «۱» و سر او را بدروازه شهر آویختند، و به اجماع مردم انر را بر تخت سلطنت اجلاس دادند.

ذکر جام انر بن بابنیه

باتفاق امراء حاکم مستقل شد، و خلق کثیر گرد وی جمع آمدند. و او به جمعیت تمام عازم تسخیر سیوستان شده با ملک رتن که از اعمال سلاطین ترك بود در حوالی سیوستان رسیده میدان مقابله و مقاتله بیاراست. ملک رتن نیز با لشکر آراسته از قلعه بر آمده به جنگ «۲» گاه حاضر آمده آتش محاربه بر افروخت، و جام انر در جنگ اول منهزم شد. و بار دیگر به امداد برادران جمعیت نموده بکارزار آمد و ملک رتن در تاختن اسب بسر در آمده از اسب جدا شد و بر زمین افتاد.

جام انر سر او را از تنش جدا کرد و قلعه سیوستان را متصرف گشت. ملک فیروز و علیشاه ترك که در نواحی بهکر بودند، باو مکتوبی نوشتند که این دلیری لائق نبود و حالا استعداد لشکر پادشاهی نموده «۳» پای مردانگی در میدان استقامت ثابت گرداند «۴». او ازین سخنان (f. ۴۳ a) متاثر گشته عزیمت تهری نمود، و در همان ایام مریض گشته بعالم آخرت شتافت. ایام حکومتش سه سال و شش ماه بود.

و بعضی بر آنند که چون جام انر فتح سیوستان نموده مراجعت کرد، شبی بساط عشرت گسترده بشرب مشغول بود. درین اثنا خبر آمده که جمعی از باغیان رسیدند. کاهه بن تماچی که وکیل او بود، او را بدفع اهل بغی نامزد فرمود «۵». چون او به جمعی ایلغار کرده بان مردم رسید مست

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۳

بود، در حین محاربه گرفتار شد. و آن مردم او را مقید و محبوس ساختند.

و جام انر ازو تغافل نموده همچنان به بساط عیش و عشرت اشتغال داشت.

و گاهه بن تماچی ازین ممر کینه او در سینه خود مخفی داشته خود را بلطائف الحیل از چنگ دشمنان وا رهانید، و از جام انر روگردان شده، بقلعه بهکر رسید (و) علیشاه ترک را ملاقات نمود. و علیشاه باتفاق ملک فیروز جمعیت کرده در حصار بهرام پور جام آن را مقتول گردانید، و ملک فیروز را بحکومت حصار باز گذاشته خود مراجعت نمود. بعد از سه روز مردم جام انر «۱» به خدیعه و حیل گاهه بن تماچی و ملک فیروز را بقتل رسانیدند.

جام جونیه بن بابیه (f. ۴۳. b)

چون جام انر رحلت نمود، جام جونیه در قوم سمه بخطاب جامی ملقب شده خیال تسخیر تمامی سند بخاطر گذرانیده برادران و خویشان را رعایت نموده «۲» نامزد ولایت گردانید. و آن مردم از برابر موضع تلتهی عبور نموده بقتل و غارت و خرابی قریات و قصبات بهکر مشغول گشتند.

و دو سه دفعه میان مردم سمه و حکام بهکر جنگ صعب افتاد. مردم ترک چون طاقت مقاومت نداشتند، قلعه بهکر را گذاشته خود را به اوچه کشیدند. و جام جونیه بعد از استماع فرار آن عسکر کوچ بکوچ متواتر روانه بهکر گردید، و چند سال باستقلال در سند گذرانید، تا ایامی که سلطان علاؤ الدین برادر خود الغ خان را بنواحی ملتان تعیین نمود. الغ خان ملک تاج «۳» کافوری و تاتار خان را بدفع جام جونیه به سند فرستاد. جام جونیه قبل از وصول لشکر شیبخون اجل برو تاخت، و او بمرض خناق در گذشت، ایام حکومت او سیزده سال بود، و لشکر سلطان علاؤ الدین بحوالی بهکر رسیده قلعه بهکر را بتصرف در آورده عازم سیوستان شدند.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۴

جام تماچی بن جام انر (و پسرش خیر الدین)

باتفاق اعیان (f. ۴۴. a) مملکت بر سریر سلطنت موروثی جلوس نمود.

و لشکر سلطان علاؤ الدین بعد از جنگ جام تماچی بن انر را دستگیر کرده با عیال در دهلی بردند، و او را آنجا فرزندان شدند. و طائفه سمه در حوالی تهری می گذرانیدند و عمال جام انر سر رشته مهمات را بدست آورده در تنسیق و ترویج

معاملات می‌کوشیدند. بعد مضمی مدت ملک خیر الدین ولد جام تماچی که در صغر سن با پدر بدھلی رفته بود بعد فوت پدر به سند آمده ولایت را متصرف شده بحکومت بنشست.

و بعد از اندک فرصت سلطان محمد شاه از راه گجرات به سند آمد، و چون جام خیر الدین محنت بند و زندان کشیده بود، هر چند سلطان محمد شاه «۱» او را طلب نمود او ملازمت را به خود قرار نتوانست داد، تا آنکه سلطان محمد شاه بن تغلق شاه در حوالی تهته علم عزیمت سفر آخرت بر افراشت.

آورده‌اند که بعد از فوت (او) سلطان فیروز شاه وصایه و وراثه بر سرپر سلطنت صعود نموده عازم دار الملک دهلی گشت. و جام خیر الدین چند منزل تعاقب نموده از حوالی سن که از مضافات سهوان «۲» است معاودت کرد. سلطان فیروز شاه را (b ۴۴. f) آن خدشه بخاطر بود. و جام خیر الدین بعد از عزیمت و نهضت سلطان فیروز شاه بساط عدل و احسان مبسوط گردانیده در ترفیه حال رعایا و عامه برایا کمال اهتمام می نمود.

و از نوادر وقایع آنکه ازان جام نیکو سرانجام آورده‌اند که روزی با جمعی از خواص و خدم به سیر و تماشا بر آمده. ناگاه استخوان آدمیان بنظرش در آمد که در مغاکی افتاده بود. عنان کشیده لحظه در ان عظام

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۵

بوسیده نگریست. پس روی به ملازمان خود آورده گفت که می‌دانید که استخوانها با من چه می‌گویند. ایشان سر در پیش انداخته ساکت شدند.

جام فرمود که مظلومی چندند و داد می‌خواهند. آنگاه همت بر استکشاف احوال آن اموات گماشت. مردی کهن سال را که آن سرزمین تعلق بوی داشت طلب کرد و از وی حال آن استخوانها پرسید. پیر گفت که قبل ازین تاریخ به هفت سال کاروانی از جانب گجرات باینجا رسیده بود، و فلان جماعه ایشان را کشته بودند «۱» و مالها برده. و اکثر از آن اموال موجود است. چون جام برین حال وقوف یافت، به جمع اموال فرمان داد، و اکثر آن را جمع آوردند، و کس نزد ( a ۴۵ f) والی گجرات فرستاد که این اموال را از ورثه کشتگان هر کس باقی مانده باشد باو برساند، و جماعه قاتلان را به قصاص رساند «۲».

و بعد از چند سال این دهر فانی را وداع کرده بجهان جاودانی شتافت.

ذکر جام بابنیه

بعد از فوت پدر باتفاق امرا و اعیان بر تخت موروثی پدر جلوس نمود. درین اثنا سلطان فیروز شاه خاطر از ممالک هندوستان و گجرات جمع نموده عازم تسخیر ولایت سند گردید، و جام بابینه میدان محاربه آراسته به مقاومت او برخاست. و سلطان فیروز شاه سه ماه در ان حوالی توقف فرمود. و چون طغیان آب «۳» و کثرت پشه شد، سلطان در اول برسات بجانب پتن گجرات نهضت فرمود. و بعد از برسات بار دیگر توجه فرمود، و لشکر نامعدود همراه آورده محاربات صعب واقع شد، و بالآخره جام بابینه بدست افتاده ولایت سند تمامی در تحت تصرف بندگان فیروز شاهی درآمد. و سلطان جام مذکور را بدهلی با خود برد. و چون مدتی در

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۶

ملازمت سلطان فیروز شاه بود و خدمات پسندیده ازو بوقوع آمد (f. ۴۵. b)

سلطان فیروز شاه او را مشمول عواطف خسروانی گردانیده چتر پادشاهان «۱»

عنایت کرد، و باز بحکومت ولایت سند آمده باستقلال تمام بنشست و مدت پانزده سال بحکومت و کامروائی «۲» بسر برد، و بالآخره بسفر آخرت شتافت.

ذکر جام تماچی

بعد از فوت برادر بر اورنگ امارت جلوس نمود، و بمشاغل ملک و حکومت پرداخت. و او مردی فراغت دوست بود و به عیش و سرور اوقات بسر می برد. و مدت سیزده سال بر وساده ایالت تمکن داشت، و بمرض طاعون در گذشت.

ذکر جام صلاح الدین

بعد از فوت جام تماچی بشغل حکومت مشغول گشت. نخست بامور سرحد که بواسطه تمرد بعضی احشام بر هم خورده بود پرداخته بضبط و ربط آن جماعت لشکری فرستاد که گوشمالی داده. بعد از تادیب و تنبیه هر فریق روی توجه بجانب کچ نمود. و او را محاربات سخت بمردم کچ واقع شد.

اما در جمیع معارک نسیم فتح بر علم صلاح الدین وزید، و به فتح و غنائم مراجعت نموده به مهمات سپاهی و رعیت کما ینبغی می پرداخت. و بعد از یازده سال و چند ماه از عالم فانی بملك جاودانی (f. ۴۶. a) انتقال نمود.

ذکر جام نظام الدین بن جام صلاح الدین

پس از فوت پدر باتفاق امرا بر تخت سلطنت جلوس نمود. و عمگان «۳» او که بمقتضای مصلحت ملك در قید حبس بودند بر آورد. و آنها ملك سكندر و كرن و بهاؤ الدین و آمر بودند. هر یکی را به ناحیه فرستاده امور ملكی را به بعضی نویسندها باز گذاشته، شب و روز به عیش

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۷

و عشرت مشغول می بود، و خود از معاملات ملكی خبری نمی گرفت، تا آنکه عمگان او جمعیت نموده باتفاق در شهر آمدند، و در صدد گرفتن جام نظام الدین شدند. و او از شر عمگان خود وقوف یافته به صوابدید بعضی از لشکریان در نیم شب از شهر بر آمده عزیمت گجرات نمود. صباح آن این مردم بر فرار جام نظام الدین اطلاع یافته تعاقب نمودند. درین اثنا اعیان شهر که این نزاع و بر هم خوردگی مشاهده کردند، جام علیشیر را که در گوشه منزوی بود پیدا ساخته، باجماع و اتفاق بر تخت امارت بر آوردند، و جام نظام الدین در اثنای طریق سالك مسالك بقا گردید، و عمگان او خائب و خاسر باز گشته در صحرا می گذرانیدند.

ذکر (b ۴۶. f) جام علیشیر (بن تماچی)

باتفاق اعظم و اعیان بر تخت سلطنت جلوس نموده ابواب معدلت و احسان بر روی خلائق کشود. و او بغایت دانا و شجاع بود. و اول بامور جهاننداری متوجه شده ولایت سند «۱» را چنانچه باید ضبط و ربط نمود، و خلق آن دیار در زمان دولت او در امن و امان بوده روزگار بفراغت می گذرانیدند. چون مدتی برین بر آمد، بساط سور و سرور مبسوط گردانید؛ اکثر اوقات در شهای ماهتاب سیر می کرد. و سکندر و كرن و فتح خان ابناء تماچی که در صحرا سرگردان بودند، از سیر و فراغت جام علیشیر خبردار شده، شبها راه طی می کردند و روزانه در بیشها (می) گذرانیدند، تا آنکه بشهر نزدیک رسیده جمعی از مردم شهر را با خود متفق ساخته. و در شب جمعه که سیزدهم ماه بود، و جام علیشیر بطریق معتاد با معدودی از مردمان و مخصوصان در زورقیچه نشسته سیر دریا می کرد، و چون نیم شب شد خواست که معاودت نموده بمنزل خود برود، درین

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۸

اثنا این مردم با تیغهای برهنه برآمده قصد او کردند. و جمعی که با او بودند هر چند بمدافعه کوشیدند فایده (a ۴۷. f) مترتب «۱» نگشت. و جام علیشیر را در لحظه بدرجه شهادت رسانیدند، و هم چنان دوان بسرای او درون رفتند. چون

شور و غوغا شد، مردم خبردار گشته و جمع آمده دیدند که کار از دست رفته بود. ناچار سر انقیاد بر خط فرماندهی ایشان نهادند. و آوان «۲» حکومت علیشیر هفت سال بود.

### ذکر جام کرن

بعد از شهادت جام علیشیر به اتفاق برادران بر مسند ایالت بر آمد.

و او نسبت باعیان و اشراف شهر ناخوش بود، و باین مردم انحراف مزاج داشت. خواست که در اوائل جلوس مردم را بقید آورده بعضی را مقتول و برخی را محبوس گرداند. در همان روز یا روز دیگر که او مجلس سلطنت را بیاراست و بار عام داده خاص و عام را طلب نمود، در باب استمالت بآنها سخنان می گفت. چون مایده طعام آوردند، بعد از فراغ طعام برخاست و بطهاره خانه روانه شد. در ان میان جمعی فدائیان که به ترغیب و تحریص آن مردم حاضر آمده بودند، او را بر در طهاره خانه پاره پاره ساختند.

و چون باعث کشتن کرن فتح خان بن سکندر «۳» بود، باتفاق لشکریان (f. ۴۷. b) و رعیت بر مسند سلطنت جلوس نمود.

### ذکر جام فتح خان بن سکندر

چون وی بر تخت سلطنت بر آمد قواعد ایالت و قوانین امارت را استحکام داده کمال تیقظ و هوشیاری در امور جهانداری می نمود. همدران هنگام میرزا پیر محمد که از نبائر حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان بود بحوالی ملتان رسیده، بلده ملتان و اوچه را گرفته چند گاه توقف نمود.

### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۶۹

اکثر اسپان سپاهی سقط شد، و لشکر میرزا ازین سبب پریشان گشته پیاده مانده بودند «۱». چون این معنی به مسامع علیه صاحبقران رسید، سه «۲» هزار اسپ از طویله خاصه بجهت میرزا فرستادند؛ و میرزا باین انعام مستظهر گردیده بر مردم بهتی واهن که دم از ترمرد و سرکشی می زدند تاخت آورده خانمان ایشان بیاد فنا برداد، و کس به بهکر فرستاده اعیان شهر را طلب فرمود «۳»، و گماشتگان سلاطین دهلی تاب مقاومت نیاورده از راه جیسلمیر فرار نمودند. و از اهالی شهر بهکر ابو الغیث که از اکابر سادات بود و بزهد و صلاح و تقوی آراسته بملاقات میرزا محمد شتافته و بروح سید المرسلین ( a f. ۴۸ ) متوجه شده از آن حضرت شفاعت می خواست.

مرویست که شبی حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم به خواب میرزا پیر محمد آمده سید ابو الغیث را باو نمود که این شخص فرزند من است.

نسبت باو اعزاز و احترام مرعی داشته دست تعرض از وی کوتاه دار.

میرزا پیر محمد از خواب بیدار شد و انتظار ملاقات عزیزی که بخواب دیده بود می برد، تا بعد از یازده روز سید ابو الغیث حاضر آمد. میرزا پیر محمد در بارگاه خود نشسته بود، و از امراء در یمین و یسار او جمعی بودند.

چون نظر او بر سید ابو الغیث افتاد، شناخته بی اختیار استقبال کرد، و سید ابو الغیث را در کنار گرفته و اعزاز و اکرام بسیار نموده، پهلوی خود جای داد. امراء در صدد تفحص احوال سید ابو الغیث شدند.

میرزا قصه خواب را به امراء «۴» باز گفت، و در همان روز اسب و هدایا داده رخصت مراجعت ارزانی داشت و پرگنه الور را بوجه انعام سید ابو الغیث مقرر نمود.

و چون میرزا پیر محمد بعد از رسیدن صاحبقران به تسخیر دهلی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۰

متوجه شد، و بمرور ایام ملوک طوائف بر مسند دهلی تمکن (f. ۴۸ b)

نمودند، ولایت ملتان بتصرف لنگاهان و ولایت سند بتمام در حوزه تصرف سلاطین سند در آمد.

القصة جام فتح خان بصفه شجاعة و سخاوت موصوف بود و بفتوت و مروت مشهور. مدت حکومت او پانزده سال و چند ماه بود. و چون زمان حیات او باخر رسید، از سرای فانی بسر منزل جاودانی انتقال نمود.

ذکر جام تغلق بن سکندر

چون جام فتح خان پهلو بر بستر ناتوانی نهاد، و از قراین اوضاع چهره مرگ معاینه نموده قبل از ان به سه روز برادر خود تغلق را بر مسند ایالت اجلاس داد، و زمام حکومت و عنان امارت را بدو تفویض فرموده «۱» او را جام تغلق «۲» خطاب کرد. و چون او بر سریر سلطنت جلوس نمود، برادران را بحکومت سیوستان و قلعه بهکر تعیین فرموده اکثر اوقات خود را به سیر و شکار مصروف داشتی. و چون مردم بلوچ بحوالی بهکر فتنه و فساد آغاز نهادند، جام به جمعیت تمام آمده سرداران بلوچ را تنبیه نموده مراجعت کرد؛ و در هر پرگنه تهانه تعیین نمود.

و زمان»

ایالت او بیست و هشت سال بود. بعد از آن (f. ۴۹ a) باجل طبیعی در گذشت.

ذکر جام سکندر

ولد او بجای پدر جلوس نمود. و چون او خورد سال بود حکام سیوستان و بهکر هر یکی به محال متعلقه خود پرداخته سر بر خط حکم او نهادند، و با یکدیگر مخالفت ورزیدند. و جام سکندر از تهته بر آمده عازم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۱

بهکر شد، و تا قصبه نصرپور رسیده بود که ناگاه مبارک نام شخصی که در قید حیات جام تغلق منصب پرده داری داشت در تهته خروج نموده خود را جام مبارک خطاب کرده بر سریر حکومت نشست. و چون مردم باو اتفاقی نداشتند، زیاده از سه روز حکومتش را بقائی نمود. و او را اعیان شهر تهته دفع نموده، کس بطلب سکندر فرستادند. چون این خبر باو رسید با حکام دیگر طرح مصالحه انداخته به تهته مراجعت نمود، و بعد از يك و نیم «۱» سال رخت حیات از تنگای عالم فانی به فسحت سرای جاودانی کشید.

ذکر جام رایدنه

در تاریخ سادس جمادی الاول سنه ثمان و خمسين و ثمانمائه جام رایدنه خروج کرد. و این جام رایدنه در زمان جام تغلق در حوائی سر حد کچ می بود و او را نسبت وصلت بآن مردم واقع شده بود، و جمعی کثیر از مردم کاری را (f. ۴۹ b) نگاهداشته بغایت رضا جوئی آن مردم می نمود، و یراق خوب و انعامات لائق همیشه بآن مردم می داد؛ و ایشان آثار رشد و بزرگی از ناصیه حال او مشاهده نموده از کمال اخلاص خود را باو سپرده بودند. و چون خبر فوت سکندر باو رسید، او به جمعیت تمام بشهر تهته در آمده مردم را جمع ساخت، و اظهار نمود که من بداعیه ملک نیامده‌ام، بلکه آمده‌ام که اموال و عرض مسلمانان نگاه دارم. من خود را شایسته سلطنت نمی دانم، و شما هر که را شایسته «۲» این امر می دانید او را اجلاس نمائید، تا اول کسی که دست بیعت باو بدهد من باشم.

چون دران میان کسی که استحقاق این امر داشته باشد نبود، همه به اتفاق او را بر تخت سلطنت بر آوردند. و او در مدت یکنیم سال تمام ولایت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۲



سند را از آب شور تا موضع کاجریلی و کندهی که سر حد موضع ماتیله و اوباره است بحوزه تصرف کشید.

و چون زمان حکومت او به هشت و نیم سال «۱» رسید، جام سنجر را که دران اوان از مخصوصان او بود هوای سلطنت در سر افتاد. خاصان و ندیمان او را با خود متفق ساخته در وقتی که او در خلوت شراب می‌خورد زهر در شیشه (f. ۵۰ a) کرده بدست ندیمی داد. چون جرعه ازان در کشید، بعد از سه روز در گذشت.

#### ذکر جام سنجر

جوان خوش صورت بود، چنانکه جمعی کثیر شیفته روی او بودند.

بی آنکه ازو علوفه داشته باشند «۲» همواره اوقات را صرف ملازمت او می‌نمودند. آورده‌اند که جام سنجر پیش از آنکه بمسند حکومت نشیند، درویشی صاحب کمال را باو توجهی «۳» خاص بوده. شبی سنجر به ملازمت آن عزیز رسیده. بعد از ملازمت «۴» نمودن بدرویش عرض کرد که من می‌خواهم که پادشاه تهته شوم اگر همگی هشت روز باشد. درویش فرمود که تو پادشاه خواهی شد و هشت سال کامروائی «۵» خواهی کرد. و چون جام رایده سفر آخرت گزید، اعیان ملک اتفاق نموده جام سنجر را بر تخت سلطنت اجلاس داده زمام رتق و فتق حکومت به قبضه «۶» اقتدار او گذاشتند. و چون او بدعای درویش بر سربر سلطنت صعود نمود، بی آنکه مباشر جنگ و جدال شود از اطراف و جوانب مردم اطاعت او قبول نموده بلوازم فرمانبرداری پرداختند. و مملکت سند را در زمان دولت او رواجی و رونقی پدید آمد که در هیچ زمان سابق (f. ۵۰ b) آن مقدار نبود. سپاهی

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۳

و رعیت در کمال جمعیت و فراغت بوده اوقات می‌گذرانیدند. و جام سنجر همواره رعایت و خاطرجویی «۱» علماء و صلحاء و درویشان می‌نمود. در روز جمعه خیرات و مبرات فراوان بفقرا و مساکین می‌داد و وظائف و ادرات باهل استحقاق تعیین نمود.

آورده‌اند که قبل از حکومت سنجر حکام دیگر باریاب مناصب جزوی می‌داده‌اند «۲». چون امر سلطنت به سنجر قرار گرفت قاضی معروف نام شخصی را که قبل ازین حکام سابق بقضای بهکر تعیین نموده بودند و جزوی ناقص بوی می‌دادند، و چون قاضی وظیفه کم داشت از مدعی و مدعی علیه چیزی می‌گرفت. و این معنی بسمع جام سنجر رسید که قاضی به زجر و عنف از مدعی و مدعی علیه چیزی می‌گیرد، باحضر قاضی حکم کرد. قاضی حاضر آمد. جام فرمود که بمن رسیده که تو به زجر از مدعی و مدعی علیه چیزی می‌گیری. گفت: بلی، من می‌خواهم که از گواهان نیز چیزی بگیرم.

اما گواهان پیش از آنکه از ایشان چیزی بگیرم بدر می‌روند. جام بی اختیار در خنده شد. قاضی گفت که تمام روز در دار القضا می‌نشینم و اوقات (f. ۵۱ a) صرف می‌کنم، و فرزندان من بی چاشت و شام می‌باشند. جام انعامات خوب بقاضی داده، و وظیفه لایق تعیین نموده حکم کرد که در جمیع ممالک بارباب مناصب و وظائف خوب تعیین نمایند، چنانکه اوقات گذر ایشان ب فراغت تمام باشد.

و چون زمان حکومت او به هشت سال رسید، ازین دار پر ملال انتقال نمود.

ذکر جام نظام الدین که بجام ننده معروف است (بن بابینه بن انر بن صلاح الدین بن تماچی)

بعد «۳» فوت سنجر بتاریخ بیست و پنجم ربیع الأول سنه ست و ستین

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۴

و ثمانماه بر مسند سلطنت جلوس نمود و در اجلاس او جمیع مردم از علما و صلحا و رعایا و سپاهی متفق بودند. و او حاکم باستقلال شد و لوای استعلا برافراشت.

آورده‌اند که جام نظام الدین در اوائل حال طلب علم می‌نمود، و در مدارس و خوانق می‌گذرانیده، و بغایت متواضع و خلیق «۱» بود و بصفات پسندیده و اخلاق حمیده متصف، و زهد و عبادت بدرجه کمال داشته، و فضیلت و حالت او زیاده از آن بود که شمه از آن تحریر توان نمود.

در اوائل جلوس از تهته بجمعیت تمام به بهکر آمد و يك سال رحل اقامت انداخته مردم قطاع الطريق را قلع و قمع ( f. b ۵۱ ) نموده در قلعه بهکر ذخیره بسیار از هر قسم کشید. و دلشاد نام خانه زاده او بود و به او در مدارس خدمت می‌کرد، او را به بهکر تعیین نمود. و حوالی و حواشی سند را بنوعی ضبط کرد که مردم مرفه الحال در مسالك آمد و شد می‌نمودند.

و از آنجا خاطر جمع ساخته، بعد از يك سال مراجعت نموده در تهته مدت چهل و هشت سال باستقلال گذرانید.

و در زمان دولت او علما و صلحا و فقرا در نهایت فراغت اوقات می‌گذرانیدند، و سپاهی و رعیت آسوده حال و مرفه البال بودند.

جام نظام الدین با سلطان حسین لنگاه حاکم ملتان معاصر بوده، و در میان ایشان طریقه محبت و مودت ثابت بوده. همیشه تحف و هدایا با یکدیگر ارسال می‌نمودند.

و جام نظام (الدین) هر هفته باصطبل خود می‌رسید و دست بر پیشانی اسپان می‌کشیده و می‌گفته که ای دولت مندان! غیر غزا نمی‌خواهم که سواری بر شما واقع شود، چرا که در حدود اربعه حکام اسلام‌اند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۵

دعا کنید که بی سبب شرعی بجائی نروم، و کسی نیز اینجا نیاید، مبادا خون مسلمانان بیگناه ریخته شود، و عند الله سبحانه «۱» شرمسار گردم.

در زمان دولت او (f. ۵۲ a) احیای سنن بنوعی شیوع یافته بود که ما فوق آن تصور نتوان کرد. و در مساجد اقامت جماعت به نهجی می‌بود که صغیر و کبیر محله در مسجد حاضر آمده بگذارند نماز تنها راضی نبودند.

اگر وقتی از یکی جماعت فوت شدی، بغایت نادم گردیده دو سه روز باستغفار مشغول می‌بود.

و در آخر سلطنت جام نظام الدین لشکر شاه بیگ از قندهار آمده مواضع اکری و «۲» چندوکه و سیدیچه «۳» را تاخت نمودند. جام لشکر عظیم بجهة دفع فساد مغولان فرستاد. و آن لشکر تا قریه که مشهور است به جلوگیر رسیده جنگ صعب نمودند. و دران جنگ برادر شاه بیگ «۴» بقتل رسید و هزیمت یافته عنان بجانب قندهار برتافتند، و تا زمان حیات جام نظام الدین دیگر به سند نیامدند.

و جام نظام الدین اکثر اوقات بمذاکره و مباحثه علمی با علماء آن زمان مشغولی می‌نمود. و جناب مولانا جلال الدین محمد دوانی از شیراز داعیه ملک سند نموده میر شمس الدین و میر معین را که هر دو شاگردان مولانا بودند به تهته فرستاده استدعا نمود که آنجا آمده سکونت نماید. جام نظام الدین منازل لایق تعیین نموده اسباب معیشت را (f. ۵۲ b) معد و مهیا گردانید، و مبلغی برای خرج راه مصحوب ایشان فرستاد. پیش از وصول رسولان مولانا سفر آخرت اختیار فرمودند. و چون میر شمس و میر معین را صحبت جام نظام الدین در افتاده بود، مراجعت نموده به تهته اقامت نمودند «۵».

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۶

و بعد از چند گاه جام نظام الدین لوای عزیمت «۱» مملکت باقی برافراشت.

و بعد از فوت وی فتوری تمام در احوال مردم سند راه یافت.

ذکر جام فیروز

چون جام نظام الدین سفر آخرت اختیار نمود، جام فیروز ولد او خورد سال بود، و جام صلاح الدین که از قرابتان جام بود و نیره جام سنجر داعیه نمود که او را بر مسند سلطنت اجلاس کنند. دریا خان و سازنگ خان که غلامان معتبر جام بودند، و شوکت و مکت تمام داشتند، قبول این معنی ننموده باتفاق اشراف و اعیان تهته جام فیروز را بر سریر سلطنت بجای او نصب کردند، و جام صلاح الدین که در مقام نزاع و جدال بود مایوس شده بگجرات رفته النجا بسطان مظفر گجراتی آورد. و چون حلیله «۲» سلطان مظفر دختر عم جام صلاح الدین می‌شد، سلطان مظفر متوجه حال او می‌بود (f. ۵۳ a).

و چون در عنفوان شباب جام فیروز بر تخت «۳» بنشست، بساط عیش و نشاط مبسوط گردانیده اکثر اوقات بدرون حرم می‌بود، و احیاناً که بیرون می‌آمد [ند]، لولیان و مسخرها در مجلس او می‌بودند، و هزل و ندیمی می‌کردند. و در زمان او مردم سمه و خاصه خیلان تعدی بسیار بر اهل شهر می‌نمودند، و چون دریا خان [مانع می‌شد باو اهانت می‌رسانیدند. دریا خان] «۴» بموضع کاهان که جایگیر او بود رخصت گرفته آمد. و در همان ایام مخدوم عبد العزیز ابهری محدث و مولانا اثیر الدین ابهری و مولانا محمد پسران او که هر یکی عالمی متبحر بوده، بموضع کاهان تشریف فرموده چند سال به افاده و نشر علوم پرداختند. و آمدن ایشان از هرات به سبب خروج شاه اسماعیل در شهر «۵» سنه ثمان عشر و تسعمایه بوده. و مولانا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۷

مشار الیه جامع جمیع علوم نقلیه و عقلیه بوده و تصانیف پسندیده در هر علم دارد و ازان جمله شرح بر مشکوة «۱» نوشته، اما باتمام نرسیده.

و مسوده آن در کتب خانه مسود اوراق ست. و بر اکثر کتب متداوله حواشی نوشته‌اند. و در همان بقعه کاهان بملك آخرت شتافتند و مزار (f. ۵۳ b) ایشان در مقابر کاهان است و زیارت گاه آن مردم شده.

القصه چون جام فیروز بعیش و عشرت پرداخت، و ارکان ملك روی بانهدام آورد، جماعه واقعه طلب کس به جام صلاح الدین فرستاده او را از ان حال آگاه ساختند که جام فیروز اکثر مست و بیخود می‌باشد، و عمدة الملك «۲» دریا خان بود، او نیز اعتزال و اعتذار نموده خود را بکاهان کشیده؛ اکنون وقتست، بسرعت خود را باید رسانید. جام صلاح الدین مکاتیب مردم تهته را بنظر سلطان مظفر در آورد. سلطان مظفر لشکر بسیار همراه جام صلاح الدین نموده رخصت تهته فرمود. و او کوچ بکوچ متواتر قطع مسافت بعید نموده فی الفور از آب تهته عبور نمودن بنیاد کرد «۳». و مردم جام فیروز

سراسیمه شده او را از جانب دیگر بدر آوردند. جام صلاح الدین به بلده تهته بر سریر سلطنت نشست، و خاصه خیالان جام فیروز را مؤاخذه و مصادره نموده طلب اموال می‌کرد. جام فیروز را والدهاش نزد دریا خان بموضع کاهان آورده، و از در «۴» زاری آمده از تقصیرات ما سیق «۵» استغفار نمود. [و دریا خان (f. ۵۴ a) حقوق سابق را مرعی داشته در صدد جمعیت لشکر گشت. چون لشکر بهکر و سیوستان متفق شده در زیر رایت جام فیروز جمع آمدند و مردم بلوچ و احشام نیز رجوع کردند] «۶»، دریا خان لشکر را سر کرده متوجه دفع

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۸

جام صلاح الدین شد. جام صلاح الدین خواست که بعزیمت قتال و جدال استقبال نماید. حاجی که وزیر عمده او بود مصلحت چنان دید که جام صلاح الدین در شهر بوده، فیلان جنگی و لشکر را باو همراه نموده بجنگ فرستد. جام صلاح الدین در شهر توقف نموده حاجی وزیر را بجنگ فرستاد. چون بین العسکرین آتش قتال و جدال برافروخت، از طرفین مبارزان بجنگ «۱» کشته می شدند. و در آخر لشکر دریا خان هزیمت یافته عنان مراجعت تافتند. و حاجی وزیر در سر سواری عرضداشت بجانب جام صلاح الدین نوشت که نسیم فتح و فیروزی بر علم شما وزیده، خاطر جمع دارید. چون بیگاه بود تعاقب نتوانست نمود «۲». قاصدان مع عرضداشت بدست مردم دریا خان افتادند، و او فی الحال مضمون عرضداشت را تغیر داده عریضه دیگر نوشت بنام حاجی (f. ۵۴ b) وزیر که شکست بر لشکر شما واقع شد، و غنیم زور است، شما اهل و عیال خود را از تهته بیرون برید، و اصلا توقف ننمائید، و در موضع چاچکان با یکدیگر ملحق خواهیم شد.

به مجرد رسیدن عرضداشت، جام صلاح الدین در شب نهم ماه مبارک «۳» افطار نا کرده از آب گذشت و شکست بحال او راه یافت. مدت حکومتش هشت ماه بود. و چون حاجی وزیر به جام صلاح الدین ملاقات نموده باو ملامت کرد، که باعث بر آمدن چه بود، او عرضداشت حاجی را بر آورده نمود. حاجی گفت که من این نه نوشته‌ام. بالآخر بر خدیعة دریا خان اطلاع یافته ندامت و تأسف بسیار نمودند. اما چون کار از دست رفته بود، ندامت سودی نداشت. پشت «۴» دست گزیدن گرفتند. و دریا خان چند منزل تعاقب نموده، در روز عید فطر جام فیروز را به تهته آورده در عید گاه نماز ادا کرد [ه]. جام فیروز چند سال باستقلال

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۷۹

می‌گذرانید، تا آنکه در اواخر سنه ست [و] عشر (ین) و تسعمایه شاه بیگ ارغون به تسخیر سند متوجه گردید.

وقایع محاربات شاه بیگ به محل خود مذکور می‌شود. و چون از احوال (f. ۵۵ a) مردم سومره و سمه نسخه که در احوال ایشان بتفصیل مرقوم باشد بنظر در نیامده، بنا بران مجملی که مکتوب یافت مرقوم گردانید.

اگر عزیزی زیاده برین اطلاع داشته باشد لاحق گرداند.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۰

جزء سیوم در ذکر ایالت حکام ارغونیه و مدت حکومت و وقایع محاربات ایشان

- ذکر مجملی از احوال امیر ذو النون ارغون-

امیر ذو النون بن میر (حسن) بصری که به صفت شجاعت و بهادری از اکثر شجعان الوس ممتاز بود، در زمان سلطان ابو سعید میرزا در سلك ملازمان ایشان بسر می‌برد، و به روز رزم و کارزار کوششهای مردانه ازو بوقوع می‌آمد. بنا بران منظور نظر عنایت و ملحوظ تربیت و رعایت ابو سعید میرزا گشت، و باصناف انعام و احسان محسود امثال و اقران شده مرتبه او از اقربا و اخوان برگذشت.

و بعد از واقعه قراباغ، امیر ذو النون در ملازمت پدر خود به هرات شتافته، روزی چند در خدمت سلطان یادگار میرزا نیز گذرانید، و بعد ازان به سمرقند رفته پرتو النفات سلطان احمد میرزا بر وجنات احوالش تافت. و دو سه سال دران دیار بسر (f. ۵۵ b) برده. بعد ازان به سبب منازعتی که در میان امرای ترخان و ارغون بوقوع پیوست، نوبت دیگر روی توجه بخراسان نمود. و چون منظور نظر سلطان حسین میرزا شد ایالت ولایت غور و زمین داور را بوی تفویض نمودند، و حال آنکه در آنولا احشام هزاره و تکدیری بران حدود استیلای تمام داشتند. امیر ذو النون در شهر سنه اربع و ثمانین و ثمانمیه با اندک لشکری متوجه آن صوب گشته، در مدت سه چهار سال چند نوبت بآن جماعه محاربت فرموده، بدولة خاقانی در همه معارك مظفر و منصور گشت و ولایت مذکوره را در حیز تسخیر و تصرف در آورد. و احشام هزاره و تکدیری و سائر احشام چون

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۱

این معنی را مکرر مشاهده نمودند، سر انقیاد و اطاعت بر فرمانبرداری نهاده دیگر پیرامون خلاف نگشتند. و نیکو خدمتی امیر ذو النون بموقع قبول «۱» افتاد. خاقان منصور سلطان حسین میرزا زمام رتق و فتق مملکت قندهار و فراه و غور را در قبضه اقتدار او نهاد؛ و امیر ذو النون در ایالت آن ولایت استقلال گرفته، و دست تسلط بر ولایت شال و مستونگ و توابع و لواحق آن (f. ۵۶ a) نیز یافت، و الله اعلم.

گفتار در بیان سلوک میر ذو النون ارغون «۲» در وادی اخلاص و یگانگی به بدیع الزمان میرزا

چنانکه سابق مذکور شد که خاقان منصور تربیت میر ذو النون نموده بنوازش طوغ و علم سر افراز ساخته ولایت قندهار و گرم سیر و زمین داور باو ارزانی داشتند. بعد از سه چهار سال میر ذوالنون جمعیت خوب بهم رسانید و مردم هزاره و

تکدیری و قبیچاق و مغول قندهار را بخود متفق ساخت. چون این خیر بمسامع جلال عاکفان سده سنیه اقبال خاقان منصور رسید، فرمان قضا جریان بطلب میر ذو النون صادر فرمودند؛ و مومی الیه بی تحاشا و بلا توقف خود را به پایه سریر خلافت مصیر رسانیده پیشکش خوب به نظر اعلی در آورد، و به شاهزادها و ارکان دولت علی تفاوت مراتبهم تحف و هدایای لایق گذرانید، چنانچه همه مردم زبان به تحسین و اخلاص و دولت خواهی میر ذوالنون کشودند. با وجود این پادشاه والا جاه را اطمینان حاصل نیامد. میر ذوالنون تفرس غریب داشت.

از فراست دریافت که معامله چیست. خود را به میرزا بدیع الزمان وابسته «۳» در خلا و ملا بملازمت (f. ۵۶ b) میرزا می‌رسید، و هر روز چیزی غیر مکرر بنظر کیمیا اثر می‌گذرانید. تا آنکه شبی بمیرزا عرض کرد که من از

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۲

فحوای کار دانسته‌ام که پادشاه مرا رخصت نخواهد کرد. من مردم خود را رخصت کنم که بجای و منزل خود روند. میرزا بر تدبیر او آفرین کرد.

و امیر ذوالنون قریب يك سال با معدودی در اردوی معلی بود، تا آنکه شبی در خلوت از هر جا سخنی در مجلس خاص خاقان منصور مذکور می‌شد.

در اثناء مکالمه فرمودند که درباره ذو النون چه بخاطر دولت خواهان می‌رسد. اهل مجلس در جواب متأمل بودند که میرزا بدیع الزمان عرض کرد که مملکت «۱» قندهار را هیچ يك از امرا قبول نمی‌کند؛ و هر کس را بایالت قندهار نامزد کرده فرستادید، در عرض دو سه سال بمرض وبا در معرض تلف شد. میر ذو النون را رخصت باید کرد. از دو حال بیرون نیست: یا مطیع خواهد بود یا نه خواهد بود. بعد از ان نیز از دو حال خالی نیست: یا بمرض عام گرفتار خواهد شد یا نه. اگر از چنگ مرگ «۲» خلاص یابد از چنگ ما رهائی ندارد. پادشاه را این سخن خوش آمد. فرمود که عنان اختیار این امر به ید اقتدار شماس است. میرزا بدیع الزمان (f. ۵۷ b) متعهد امر امیر ذو النون شد، و خاقان منصور خلعت فاخره و اسب با زین و لجام و سایر اسباب حشم مثل نقاره و علم و حکم منشور طغرا از دیوان اعلی مقرر فرمودند. و میر ذو النون نیز عهد نامه بمیرزا سپرد که هر گاه میرزا را امری حادث شود، او بجان و دل امداد نماید، و هر گاه فرمان طلب صادر گردد بلا توقف حاضر آید. میرزا ذو النون عنایت میرزا را ملحوظ ساخته در حال مسرعی به قندهار فرستاد، و شاه بیگ پسر ارشد خود را طلبید. و عبد الرحمن ارغون و زینک ترخان و جعفر ارغون و میر فاضل پدر سلطان محمودخان بهکری با دویست سوار ایلغار نموده خود را بخراسان رسانیدند. از آمدن «۳» شاه بیگ خاقان



## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۳

منصور و میرزا بدیع الزمان و سایر منتسبان دیوان امارت را تسلی کلی حاصل آمد.

ذکر عزیمت میر ذو النون به قندهار

چون مدتی مدید میر ذو النون در ملازمت خاقان منصور گذرانید، شاهزادهای کامگار و امرای نامدار و وزرای عالیمقدار در انجام مهام میر ذو النون متوجه شده بعرض همایون رسانیدند که سر حدهای قندهار خلل پذیر شده، اگر حکم اعلی نفاذ (f. ۵۷ b) یابد میر ذو النون به مهمات پرداخته خاطر جمع سازد. حکم اعلی نفاذ یافت که فرزند و امرای خود را بملازمت گذاشته خود به قندهار رود. بمجرد حکم میر ذو النون فرصت را غنیمت دانسته پسر و امراء و مردم خود را گرفته بطریق ایلغار عازم قندهار گشت، و چندی را باسیاب و یراق در منزل باز گذاشت.

بعد از دو سه روز خاقان عالی مکان فرمودند که امیر ذو النون تا نوروز توقف نموده، سور نوروز را گذرانیده، به قندهار رود. تواجی بمنزل رسید، اسباب و رخوت بحال خود دیده احوال معلوم نمود، و کیفیت عزیمت میر ذو النون بعرض همایون رسانید. بر زبان خاقان گذشت که ذو النون آنچه بدر رفت که ما را دیگر نخواهد دید. شاهزادها و امرا استعفا «۱» نمودند که او باز می آید، طویله اسب و شتران و فراش خانه و سایر اسباب او در منزل بحال خود است. پادشاه فرمودند که این از کمال عقل و فراست اوست، که ما را بازی داد، و فی الواقع چنان بود. فرمان استمالت «۲» نوشته بدست ساریان علی تواجی که معتمد درگاه بود [فرستاد (f. ۵۸ a)].

ساریان علی بسرعت تمام در حینی که از فراه روان شده بود [«۳» رسیده فرمان رسانید [ه]]. میر ذو النون استقبال نموده بتعظیم تمام فرمان گرفت،

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۴

و بمضمون آن مشرف گشته انواع خوشحالی کرد، و بطریق معذرت به ساریان علی نمود که چون بدو منزل راه بخانه خود رسیدیم «۱»، بفرزندان ملاقات نموده و سری از معاملات کشیده، باتفاق شما بدرگاه می رویم.

چون به قندهار رسید، رحل اقامت انداخته ساریان علی را اکرام و اعزاز تمام نمود. و میر ذو النون با پسران خود شاه بیگ و محمد مقیم و برادر خود میر سلطان علی [در خرگاه خود او را طلب نموده «۲»] صحبت داشت. بعد از حرف و حکایت گفتند که ما را جزم شده که پادشاه دیگر باره ما را رخصت نخواهد کرد، بلکه نادم شده اند. تو راست بگویی. آن مرد چون ملایمت بسیار دیده بود، موافق مزاج ایشان سخنی گفت. اسب و سر و پا و زر بسیار باو داده رخصت کرد.

چون ساریان علی مراجعت نموده بملازمت خاقان منصور رسید [و] کیفیت حال را معروض داشت و عرضداشت میر ذو النون را در خلوت گذرانید. چون کار از دست (f. ۵۸ b) رفته بود، بجز ندامت سودی نداشت، و الله اعلم بالصواب.

ذکر رفتن میرزا بدیع الزمان به قندهار

چون میرزا بدیع الزمان بواسطه انحراف مزاج از خاقان منصور رنجیده و از برادران مایوس گشته، عنان عزیمت بولایت گرمسیر و قندهار معطوف داشت. و پس از وصول بآن مملکت امیر ذو النون و اولاد او شاه بیگ و محمد مقیم باستقبال او استعجال نمودند، و بلوازم نیاز و نثار پرداختند، و بقدر امکان در استرضای خاطر همایونش کوشیده، همگی همت بر انتظام مهم آن خسرو عالی مقام نهادند. همدران ایام بدیع الزمان میرزا مخدره جلیله امیر ذو النون را خواستگاری نموده در سلك ازدواج در آورد، و چند روز بساط سور و سرور مبسوط داشته بعیش

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۵

و نشاط گذرانید. باین وصلت مبانی اخلاص امیر ذو النون و اولاد او نسبت بآن حضرت غایت استحکام یافت، و بآن واسطه امیر شیخ علی طغانی که اتالیق میرزا بود در هم «۱» شد و بالآخره در بند افتاد. صورت حال آنکه در روزی که امیر ذو النون به طواف یکی از مزارات زمین داور (f. ۵۹ a)

اشتغال داشت، فدائی بطریق داد خواهان پیش آمده کاردی بمیر ذو النون رسانید. و ملازمان او در ساعت او را پاره پاره کردند، و آن حرکت را از انگیز امیر شیخ علی طغانی معلوم کردند. و امیر ذو النون و اولاد (ش) قصد قتل او نمودند. امیر شیخ علی به سرا پرده میرزا بدیع الزمان گریخت، و ارغونیان با دو سه هزار سوار (سرا) پرده عالی را مرکزوار در میان گرفتند، و کس نزد آن حضرت فرستاده طلب امیر شیخ علی نمودند.

بدیع الزمان میرزا فرمود که شما بروید، شیخ علی را ما می فرستیم. پیغام میرزا را قبول نمودند. اما عهد و پیمان را بایمان غلاظ مؤکد گردانیدند که شیخ علی را نکشند. بعد از پیمان بدیع الزمان میرزا شیخ علی را بامیر ذو النون تسلیم نمود، و او بار دیگر «۲» ازان حضرت راضی گشته کمر خدمت بر میان بست، و امیر شیخ علی را چند گاهی در یکی از قلاع گرمسیر محبوس گردانیده، آخر الامر اجازه داد که بهر طرف که خواهد رود، و امیر شیخ علی بدرگاه خاقان منصور شتافته در سلك امراء عظام انتظام یافت.

و همدران ایام که میرزا بدیع الزمان (f. ۵۹ b) در زمین داور بسر می برد، حادثه محنت اثر محمد مؤمن میرزا ولد میرزا بدیع الزمان اشتهار یافت.

گفتار در بیان گرفتار شدن محمد مؤمن میرزا ولد بدیع الزمان میرزا و از پای در آمدن آن نهال بصرصر تقدیر متعال

محمد مؤمن میرزا شاهزاده بود آفتاب طلعت. در عنفوان آوان جوانی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۶

نهال زندگانی او به تند باد اجل از پای در افتاد. صورت حال بر سیبیل اجمال آنکه چون پدر بزرگوارش از جد امجد یعنی خاقان منصور سلطان حسین میرزا رنجیده عنان بصوب قندهار معطوف داشت، محمد مؤمن «۱» میرزا در استرآباد می‌بود، و پدر در حین توجه بقندهار پیغام بفرزند دل‌بند نمود که ترا مراقبت من نمودن مناسب است، باید که عنان عزیمت باینصوب بگماری. شاهزاده به پدر پیغام فرستاد که این امر از شما لایق نمی‌بینم که از خاندان سلطنت روی بر تافته پناه بملازمان خود برید.

بدیع الزمان میرزا بر رای فرزند آفرین نمود، و چندی از معتمدان که با وی بودند نزد او فرستاد و تاکید نمود که چون اعمام در مقام انتقام‌اند (f. ۶۰ a).

زندهار به سخن ایشان فریفته نگردی، و اگر جد بزرگوار طلب نماید اطاعت و انقیاد حکم جهان مطاع نموده خود را بملازمت رسانی؛ اگر بخلاف حکم کسی بآن حدود آید، در میدان نبرد دستبرد نمائی.

الغرض چون مظفر حسین میرزا بحوالی استرآباد نزول نمود، محمد مؤمن میرزا خبر یافته می‌خواست که بقدم اطاعت عم بزرگوار را استقبال نماید، و ملک و مال را بوی گذاشته بجانبی توجه فرماید. دران اثناء فرمان بدیع الزمان میرزا بوی رسیده مبنی «۲» بر آنکه بهیچ وجه عنان اختیار از دست ندهد، و سپاه خود را فراهم آورده قدم در میدان مقاتله «۳» نهد. بنا بران محمد مؤمن میرزا با لشکری آراسته از استرآباد بیرون آمد، و عنان یکران بصوب معرکه پیکار منعطف گردانید «۴» مظفر حسین میرزا با سپاه بیکران در میدان خرامید و آواز شیون و «۵» نفیر و کوس و سورن بین الطرفین بلندگشت، و در طرفه العین باران تیر و تفنگ باریدن گرفت. القصه مبارزان و شجعان «۶» با هم در افتاده آتش جدال و قتال بر افروختند، و علامت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۷

روز قیامت ظاهر شدن گرفت. القصه محمد مؤمن میرزا (f. ۶۰ b) فوجی را از شجعان «۱» بر خاک هلاک انداخت. اما درین اثنا بسبب حرونی توسن سپهر بد مهر تنگ بارگیر محمد مؤمن از هم بگسیخت و از پشت زین بر روی زمین افتاد

[ه]. یکی از لشکریان در وی آویخت. و میرزا مظفر حسین برین ماجرا اطلاع یافته خود را رسانید، و برادر زاده را در آغوش عطوفت کشیده، دلداری داده، آنگاه باستراباد در آمده، او را به بندی از نقره مقید ساخت. بعد از چند روز مصحوب امیر محمد برندق برلاس که خالوی مظفر حسین میرزا بود بجانب هراة فرستاد؛ و در «۲» ماه صفر سنه ثلث و تسعمایه آنجا رسانیده در قلعه حبس نمود؛ و روی بملازمت خاقان منصور آورده در کنار آب مرغاب بشرف بساط بوسی مشرف گشت و کیفیت حال عرض کرد. مادر مظفر حسین میرزا خدیجه بیگی «۳» بیگم بقای شاهزاده محمد مؤمن میرزا را مستلزم فنای پسر خود مظفر حسین میرزا تصور فرموده، همگی همت او متوجه آن شد که آن تازه نهال ریاض دولت و اقبال را بصر صر قهر از پای در آورد. و خواجه نظام الملک را که دران زمان صاحب اختیار ملک و مال بود (f. ۶۱ a) با خود متفق گردانیده، شبی که خاقان منصور از شراب بی شعور بود، حکم قتل آن شاهزاده حاصل کرده، یار علی بخشی و عبد الواحد یساول را با دو کس از معتمدان خود جهة آن مهم نامزد فرموده، باستعجال تمام فرستاد. روز دیگر که خاقان منصور از حکم شب گذشته وقوف یافت، مسرعی از عقب فرستاد، و فرمان همایون ارسال داشت که زنهار بجان قرة العین آسیبی نرسانند.

اما آن جماعة نابکار بنا بر مبالغه خدیجه بیگی بیگم در غایت سرعت طی مسافت نموده در محلی که محمد مؤمن میرزا محبوس بود در آمدند. شاهزاده کیفیت حال دانسته برجست و بایشان آغاز تلاش کرد. آن بدبختان بی عاقبت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۸

آنچنان جوانی را که دران خاندان نظیری نداشت بقتل رسانیده همان شب بجانب اردو متوجه شدند. اندکی راه رفته بودند که آن کس که نشان بخشش می آورد بایشان دوچار شد. و چون قضا کار خود کرده بود، غیر تاسف و تحسر فایده روی نمود. علی الصباح امیر ساریان جنید که در شهر بود باتفاق اکابر و اهالی به تجهیز و تکفین جسد مطهرش (f. ۶۱ b) مشغول شده در مدرسه شریفه هرات مدفون ساختند. و چون خیر شهادت ولد ارشد بسمع بدیع الزمان میرزا رسید، اضطراب و بی تحملی «۱» آغاز نهاده، عزم انتقام جزم کرده بجمع آوردن لشکرها فرمان داد.

ذکر توجه نمودن سلطان حسین میرزا بجانب قندهار و از اثنای راه مراجعت نمودن آن شهریار

چون به مسامع «۲» جلال «۳» آن پادشاه فرخنده فال رسید که بدیع الزمان میرزا باتفاق میر ذو النون ارغون لشکر زیاده از حد فراهم آورده داعیه دارد که بانتقام محمد مؤمن میرزا قدم در میدان مقابله و مقاتله نهاد، بناء علی هذا خاقان منصور لوی عزیمت بجانب گرمسیر و قندهار در حرکت آورد.

و میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون چون بر نهضت آن حضرت اطلاع یافتند، رعایا و مزارعان مملکت فراه و زمین داور و قندهار را فرمودند تا از جنس خوردنی آنچه حاضر بود به قلاع در آوردند، و مجموع محصول آن ولایت را بمردان کاری استوار گردانیدند. و امیر ذو النون قلعه پشنگ را آنچنان استحکام داده بود که اگر فی المثل مور بران برفتی راه نیافتی، و در ان قلعه منزل گزید؛ و بدیع الزمان (f. ۶۲. a) میرزا در دیگری از قلاع سپهر ارتفاع خود را مضبوط گردانیده؛ و شاه بیگ در حصار قندهار و میرزا محمد مقیم در قلعه زمین داور. و چنان مقرر شد که اگر خاقان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۸۹

منصور بجانب پشنگ رود، بدیع الزمان میرزا باهنگ جنگ از «۱» عقب معسکر درآید؛ و اگر نخست بدیع بدیع الزمان پردازد، میر ذو النون از عقب لشکر در آید. القصه چون خاقان منصور بولایت فراه عبور فرموده بزمین داور درآمد، بواسطه عدم وجدان قوت قحط در اردوی اعلی دست داد، و از صعوبت آن حالت نزدیک بآن رسید که سپاه ظفر پناه متفرق و پریشان گشته نزدیک امیر ذو النون روند. دران اثنا مسموع حضرت پادشاه شد که در قلعه بیست که ضبط آن در عهده عبد الرحمن ارغون است غله بسیار ذخیره نهاده‌اند، و تسخیر آن بسهولت میسر می‌شود. بنا بران سایه علم نصرت بظاهر آن حصار افکندند. خوفی بر ضمیر عبد الرحمن ارغون استیلا یافته، قبل از آنکه کس دست بآلات رزم برد، بیای اطاعت بملازمت سلطان حسین میرزا شتافته قلعه را تسلیم نمود.

و فی الواقع اگر عبد الرحمن بیگ دو سه روز (f. ۶۲. b) قدم در میدان ممانعت نهاده بمراسم قلعه داری می‌پرداخت، کار لشکر خاقان منصور بغایت تنگ شدی، چه با وجود فتح آن قلعه عسرت در اردو هم چنان باقی بود، و خاقان منصور مصلحت در مراجعت دانسته از همان منزل بجانب دار السلطنت هرات باز گشت.

ذکر توجه نمودن بدیع الزمان میرزا باتفاق شاه بیگ ارغون بجانب اردوی همایون سلطان حسین میرزا در النگ نشین

کیفیت احوال آنکه سلطان حسین میرزا در اوائل بهار چند گاه بعیش و عشرت پرداخت، و لشکریان متفرق گشته بمنازل خود رفتند، و معدودی از امرا در لشکر سلطان حسین ماندند، و این خبر به بدیع الزمان میرزا و شاه بیگ ارغون ولد میر ذو النون که در گرمسیر اقامت داشتند رسید.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۰

فرست غنیمت شمرده بران قرار دادند که با سه چهار هزار سوار بجانب اردوی خاقان ایلغار نموده بیخبر خود را بمعسکر نصرت اثر رسانند.

و باین عزیمت بر بادپایان نشسته ساعتی از سیر نیاسودند، و در عرض پنج شش روز بنواحی سبزوار رسیدند. و فریدون حسین میرزا خبردار گشته، قلعه را مضبوط (f. ۶۳ a) ساخته، مسرعی چند متعاقب یکدیگر بدرگاه معلی روانه ساخت، و کیفیت حادثه به پدر بزرگوار عرضه داشت نمود. این خبر به النگ نشین رسید. بنا بر قلت سپاه مقریان بارگاه خاقان عالیجاه در بحر «۱» اندیشه و اضطراب افتادند. چندی از مقریان خود را در ساعت روانه دار السلطنت هرات فرموده حکم کرد که قلعه «۲» را مستحکم و مضبوط ساخته امیر علیشیر باهتمام قلعه پردازد، و سپاه را در ساعتی که فرمان رسد روانه اردو نماید. و سلطان حسین میرزا فی الحال خندقی فرمود، و قراول پیش فرستاد. جمعی که پیش بودند ملاحظه لشکر کرده خبر آوردند که هیچ جای توقف ننموده مانند باد و باران می‌رسند. و فی الواقع اگر بدیع الزمان میرزا و شاه بیگ بهمان طریق رانده آن شب بمعسکر می‌رسیدند، کار از پیش برده اردو را بر هم می‌زدند، و مهم را حسب مدعای خود بیفصل می‌رسانیدند. اما از انجا که اقبال و دولت سلطان میرزا قوی بود، تائید نیافته شب در حوالی اسفراین بخواب ببردند «۳». علی الصباح که جنود ظفر اثر مانند نجوم هجوم کرده جوق جوق باردوی (f. ۶۳ b) معلی ملحق می‌گشتند. بدیع الزمان میرزا و شاه بیگ بهمان مظنه قلت لشکر که داشتند باردو رسیدند.

و بمجرد رسیدن «۴» از طرفین آواز کوس و نفیر و سورن بلند شد، و بدیع الزمان میرزا و شاه بیگ با سپاهیان یکدل آتش محاربه افروخته کارزار غریب نمودند. آخر الامر پادشاه به تخت روان سوار شده به میدان «۵» در

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۱

آمدند. بمجرد طلوع آن آفتاب مانند ستارها در گریز شده هر یکی بجانبی «۱» روی نهادند. و بدیع الزمان میرزا بجانب غور و شاه بیگ بطرف زمین داور عزیمت نمود، و خاقان منصور مظفر و مسرور گشته روی بدار السلطنت هرات نهاد، و بلوازم حمد و شکر گذاری پادشاه عطا بخش پرداخت.

و این واقعه در شعبان سنه ثلاث و تسعمایه بوده.

ذکر مصالحه پادشاه والا جاه سلطان حسین میرزا با بدیع الزمان میرزا

در آنولا که بدیع الزمان میرزا باتفاق شاه بیگ از حدود قندهار بجانب النگ نشین ایلغار نمود، امیر ذو النون در ولایت غور بود. بنا بران بدیع الزمان میرزا از اردوی معلی کاری نساخته عنان عزیمت بصوب (f. ۶۴ a) معسکر امیر ذو النون تافت. و آن جناب شاهزاده را استقبال نموده بر صحت ذات خجسته صفات او لوازم حمد و ثنا بتقدیم رسانید، و جهة تدارك آن اختلال باجتماع سپاه قندهار و زمین داور و غور مسرعان باطراف و جوانب روان گردانید، و باندك زمانی لشکر

بسیار از الوس ارغون و قبایل هزاره و تکدری و قبیاق و غیر هم در ظل رایت میرزا بدیع الزمان و امیر ذو النون مجتمع گشتند «۲» و مستعد رزم و پیکار شدند.

چون این خبر بعرض خاقان فریدون فر رسید بخیال آنکه کزت دیگر میرزا را گوشمالی دهد، از النگ نشین عازم هرات گردید. و همدران ایام شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و مولانا محمود سرخ از نزد بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون باردوی همایون آمده طرح اساس مصالحه انداختند.

و خاقان منصور بصلح مایل شده خاطر جوئی شاهزاده پیشنهاد همت ساخت.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۲

تفصیل این اجمال آنکه قبل ازین وقوع بروزی چند خاقان سعادت‌مند جناب شیخ الاسلام سیف الملة و الدین احمد الفتازانی و شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید (f. ۶۴ b) غیاث الدین محمد صدر را بجانب گرمسیر فرستاده بود، تا بدیع الزمان میرزا را نصیحة نموده از بادیه مخالفت بجاده موافقت آورند.

و ایشان چون بحدود فراه رسیدند شنیدند که بدیع الزمان میرزا بر سیبل ایلغار لشکر بسر پدر بزرگوار کشیده است. اما شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی و سید غیاث الدین محمد با میرزا و با میر ذو النون پیوستند، و شیخ ابو سعید در باب تمهید بساط مصالحه پادشاهزاده گفت و شنید نمود. جواب دادند که اگر حضرت خاقان در مقام عطوفت و مهربانی آمده از ممالک محروسه آن مقدار عنایت فرمایند که معیشت جمعی که ملازم رکاب سعادت انتساب‌اند بسهولت بگذرد، ما نیز طریق اطاعت و فرمانبرداری مسلوک داشته غاشیه عبودیت و خدمتگذاری بر دوش خواهیم گرفت و اِلا فلا.

و شیخ و سید اجازت یافته ببارگاه حشمت آئین رسیده سخنان میرزا بدیع الزمان را بعرض رسانیدند. و جهة تاکید اساس مصالحه نوبت دیگر مصحوب امیر شیخ علی طغانی که درانوقت در ملازمت سده سدره مرتبت بود، بجانب اردوی بدیع الزمان توجه نموده (f. ۶۵ a) جناب هدایت پناهی بخدمت امارت دستگاهی باز آمده عرض داشتند که میرزا بدیع الزمان طمع می‌دارد که حکومت ولایت سیستان و نواحی بدستور سابق تعلق بوی گیرد، تا بار دیگر پیرامون مخالفت نگردد. و آن حضرت این ملتمس را بسمع قبول شنود، و از النگ نشین کوچ کرده بجانب هرات نهضت فرمود. چون خبر جزم شد که پادشاه بار دیگر بجنگ بدیع الزمان و امیر ذو النون توجه نموده، امیر علیشیر از دار السلطنت هرات باردوی معلی رسیده بشرف ملازمت خاقان مشرف شد، و آن حضرت را بر استرضای بدیع الزمان میرزا ترغیب فرموده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۳

کلمه «الصلح خیر» مطمح نظر فرخنده اثر گردانیده. فرمان ایالت سیستان و فراه بنام بدیع الزمان شرف نفاذ یافت، و منشور موفور السرور را امیر شیخ علی طغانی بمیرزا رسانید. و میرزا بدیع الزمان از غور به سیستان توجه نمود. و این واقعه در اواخر صفر سنه اربع و تسعمایه بود.

ذکر نهضت بدیع الزمان میرزا بعزم دار السلطنت هرات

دران اوقات که خاقان منصور بصوب استرآباد عنان یکران را انعطاف داد، بدیع الزمان میرزا از (f. ۶۵ b) سیستان و امیر ذو النون ارغون از زمین داور به بیلاق «۱» غور آمدند، و خیال تسخیر ولایت خراسان کرده سپاه هزاره و تکدیری و قبیچاق را مجتمع گردانیدند. و بعد از مشوره با جنود نامعدود بولایت هرات بشتافتند، و از مراعی و مواشی امرا و ارکان و دولت خاقانی هر چه یافتند تصرف کردند، و از انجا متوجه دار السلطنت هرات گشتند. و از شیوع این اخبار امیر نظام الدین علیشیر و سایر امرا که دران بلده فاخره حاضر بودند در بحر اضطراب افتادند، و برج و باره شهر را مضبوط ساخته و مردم بلوکات را بقلعه در آورده بر تحصن قرار دادند. و چون بدیع الزمان میرزا بقصبه ادسیه «۲» رسید، امیر ذو النون ارغون برسم منقلای پیشتر متوجه گردید؛ و بعضی از مردم بلوکات که در باغات خود مانده بودند چون امیر ذو النون را با لشکر بسیار دیدند، ملاحظه تمام نموده پیشکش و ساوری بقدر حال کشیدند، و گفتند: مناسب نمی‌بینیم که شما این چنین پیش روید، چرا که محمد معصوم میرزا از جانب ججکتو و محمد ولی بیگ از اندخود و سید عبد الله میرزا داماد و عبد الباقی (f. ۶۶ a) میرزا و امیر بابا علی «۳» و پسران خواجه افضل با چند هزار سوار مکمل مجتمع گشته در رکاب شاهزاده محمد معصوم میرزا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۴

در حوالی باغات فرود آمده‌اند و انتظار می‌برند. امیر ذو النون قاصدی بملازمت بدیع الزمان میرزا فرستاده صورت حال اعلام نمود. و بدیع الزمان میرزا در نواحی لکلکخانه به امیر ذو النون پیوست؛ و در محلی که در خرگاه میر ذو النون شاهزاده تشریف داشت قراولان خبر رسانیدند که سپاه وافر از حوالی باغات نمودار شدند. همان ساعت امیر ذو النون با لشکر ارغون متوجه پیکار گشته در نواحی النگ نشین تلاقی جانبین واقع شد. و از هر دو طرف شیران بیشه نبرد تیغ کین آخته بر یکدیگر تاختند، و گرد فضای «۱» معرکه هیجا باوج فلک تیز گرد رسانیدند.

دران اثنا ماهچه لوای کشور کشای بدیع الزمان میرزا پرتو وصول بر معرکه حرب انداخت، و هرویوان را از مشاهده آن حال دست از کار و دل از جای رفته. نخست میرزا سید عبد الله و امیر بابا علی فرار نمودند؛ بعد ازان محمد معصوم و میرزا ولی بیگ نیز راه گریز اختیار کردند. و میرزا در آمدن در شهر (f. ۶۶ b) مصلحت ندیده روی باردوی خاقان منصور



نهاد، و مردم دیگر منهزم گشته بقلعه در آمده دروازه‌ها را کشیدند، و برج و باره را بمردم اعتمادی سپردند. و بدیع الزمان میرزا و امیر ذوالنون مظفر و منصور در النگ نشین نزول فرمودند. پس از چند روز از آنجا به پل مالان نقل کرده طمع می‌داشتند که بی آنکه مباشر جنگ و پیکار گردند هرویون شهر بدیشان دهند. بنابراین امیر علیشیر بمدارا و مواسا گذرانیده سپاه را اجازت حرب نداد. و چون مدت چهل روز حال برین منوال بگذشت و خبر مراجعت خاقان منصور بتواتر پیوست، امیر نظام الدین علیشیر رسل و رسایل نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد، و او را از مقابله و مقاتله پدر باز داشت و التماس نمود که از ظاهر هرات کوچ فرموده بطرفی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۵

رود که میان او و خاقان منصور ملاقات واقع نشود، تا دیگر بار نیران فتنه و آشوب کارزار اشتعال و التهاب نیابد. شاهزاده مصلحت وقت در انجاء این ملتسم دانسته، از پل مالان به پل سالار شتافت و از انجا عنان عزیمت بطرف آب مرغاب تافت.

ذکر تفویض سلطنت (a ۶۷. f) بلخ به بدیع الزمان میرزا و مراجعت نمودن امیر ذوالنون ارغون و ولد ارشد او شاه بیگ چون بدیع الزمان میرزا از ظاهر بلده هرات کوچ کرده بکنار آب مرغاب شتافت، تمامی لشکر بادغیس و ججکتو در ظل رایت فتح آیت میرزا مجتمع گشتند؛ و شاه بیگ نیز از قندهار بملازمت رسیده، در اردوی عالی جمعیتی عظیم دست داد. و پرنده بیگ بخشی که از قبل خاقان منصور در قلعه مرو حاکم بود از تسلیم حصار ابا کرده. شاه بیگ روی به تسخیر آن قلعه آورد. سپاه تکدر و هزاره و سایر لشکر هجوم عام کرده دست به تیر و کمان بردند و بقدم جلادت و مردانگی متوجه آن حصن گردیدند.

و امیر پرنده بخشی از صباح تا نیم روز بمدافعه مشغولی نموده «۱» بالآخره از مقاومت عاجز گشت و شاه بیگ حصار مرو را مسخر گردانید و امیر پرنده را گردن بسته نزد بدیع الزمان میرزا فرستاد. و آن حضرت جریمه او را عفو فرموده باطلاقش فرمان داد. و خاقان منصور در بلده هرات از وفور و کثرت سپاه و استعداد جنود فرزند و قوف یافته بغایت مضطرب شد، زیرا که در آنولا سپاه از یورش استرآباد (b ۶۷. f) مراجعت نموده بودند، و اسپان ایشان بغایت لاغر و ناتوان بود و نمی‌توانستند که بی آنکه چند گاهی آسایش نمایند، مرتکب سفر دیگر گشته با بدیع الزمان میرزا و میر ذوالنون ابواب مقابله و مقاتله بگشایند. لاجرم خاقان منصور

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۶

با مقرب الحضرت السلطانی مشورت کرده به مصالحه پرداخت. و مولانا فصیح الدین صاحب استرآبادی را جهت تمشیت آن مهم بکنار آب مرغاب روان ساخت. و مولانا صاحب بملازمت بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون رسیده ادای رسالت کرد، و شاهزاده را بلطف پدر بزرگوار ترغیب و تحریص نمود. و آن حضرت بواسطه حقوق «۱» ابوت مایل بصلح و صفا گشته. بعد از تکرار آمد و شد مردم بر آن قرار یافت که سلطنت بلخ و توابع متعلق ببدیع الزمان میرزا باشد، و دران ولایت نام نامی آن شاهزاده گرامی در خطبه ردیف اسم همایون خاقانی گردانند. و در اثناء راه خواجه شهاب الدین عبد الله مروارید بشاهزاده و امیر ذو النون ملاقات نموده فرمان سلطنت بلخ را رسانید. و بدیع الزمان به بلخ تشریف (f. ۶۸. a) فرموده امیر ذو النون و شاه بیگ را معزز و محترم گردانیده رخصت انصراف ارزانی داشت، و حکومت سیستان را بیرادر میر ذو النون، [و] امیر سلطان علی ارغون، عنایت کرد. و میر ذو النون و شاه بیگ علم فرماندهی افرشته به قندهار آمدند.

ذکر توجه «۲» ابن حسین میرزا بجانب سیستان و جنگ کردن امیر سلطان علی ارغون «۳»

در سنه ثمان و تسعمایه جاجم بردی و خدا قلی کوتوال قلعه لاش بهوا خواهی خاقان منصور با حاکم سیستان امیر سلطان علی ارغون باغی شده عرضداشت پایه سریر اعلی فرستادند، مضمون آنکه اگر یکی از شاهزادها سایه وصول بدین حدود اندازد فتح سیستان بسهولت دست دهد. بنا بران خاقان عالیشان ابن حسین میرزا را با دو هزار سوار به تسخیر ولایت سیستان نامزد کرد. و ابن حسین میرزا بآن ولایت شتافت و حدود

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۷

سیستان را تاخته در موضع اوق رایت اقامت بر افراخت. و چون این خبر بسمع ذو النون رسید باتفاق ولد ارشد خود شاه بیگ روی بطرف معسکر میرزا ابن حسین آورد، و در طی مسافت مسارعت نموده صباحی که هنوز ابن حسین میرزا در خواب (f. ۶۸. b) بود و لشکریانش متفرق «۱»، امیر ذو النون بنواحی اوق رسید. و میرزا خبر یافته با قریب سیصد هزار سوار که دران زمان در آستان دولت نشان حاضر بودند، متوجه امیر ذو النون گشت. و ازان جانب میر فاضل کوکلتاش با عم خود عاقل اتکه که منقلای لشکر ارغونیان بود در برابر ابن حسین میرزا صف قتال آراست. مبارزان جانبین دست باستعمال تیر و کمان و سیف و سنان بردند. مقارن این حال از يك طرف میر ذو النون با جمعی کثیر از قوم ترخان و ارغون، و از جانب دیگر شاه بیگ با جمعی از مردم یکه و تکدر و هزاره، و از عقب باقر ارغون و ملک علی «۲» ولد سلطان علی ارغون و سلطان بیگ بیکبار با لشکر سیستان بمعرکه رسیدند و ابن حسین میرزا را در میان گرفتند. و میرزا ساعتی بمحاربه اقدام نموده در همان اثنا از دست میر فاضل بیگ کوکلتاش بزخم نیزه مجروح گشت. لا جرم عنان فرار

بصوب هرات تافت، و امیر ذو النون از تعاقب میرزا مردم خود را مانع آمده نگذاشت که اوغ «۳» و لشکریان دیگر را کسی تعرض نماید. و امیر ذو النون بعد از فتح مراجعت نموده به سیستان (f ۶۹. a) شتافت، و برادر خود میر سلطان علی را ملاقات نموده در سنه سبع و تسعمایه به قندهار مراجعت نمود.

گفتار در بیان تسخیر نمودن میرزا محمد مقیم ولد امیر ذو النون کابل را و بعضی از حوادث آن چون ثبات و دوام خاصه ذات بیچون و قادر کن فیکون است،

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۸

انتقال و ارتحال از دنیای دون لازم وجود متوطنان ربع مسکون، در شهر سنه سبع و تسعمایه میرزا الغ بیگ ابن ابو سعید میرزا در ولایت کابل بجوار رحمت ایزدی پیوست، و پسرش میرزا عبد الرزاق حاکم آن دیار گشته، بجای پدر بر مسند فرماندهی نشست. و بسبب صغر سن شاهزاده در میان امرا و ارکان دولت مخالفت افتاد، و شیرم زکه سرانجام تمامی مهمات جزوی و کلی را از پیش خود گرفت. و امیر یوسف و محمد قاسم بیگ و امیر یونس علی و بعضی دیگر از امرا و ارکان دولت از شهر بیرون رفته فرصت نگاه می‌داشتند، و صباح عید اضحی که شیرم زکه در دیوانخانه سلطان نشسته آش می‌کشید، با سیصد نفر مکمل بیخبر بکابل در آمده بر سرش تاختند، و تیغها از نیام انتقام کشیده فی الحال بنیاد (b ۶۹. f) حیاتش برانداختند. و ازین جهة «۱» پریشانی تمام بحال کابلیان راه یافته.

این خبر در گرمسیر بسمع ولد خورد امیر ذو النون میرزا محمد مقیم ارغون رسید، و در اواخر سنه ثمان و تسعمایه لشکر هزاره و تکدر را جمع نموده تسخیر کابل را پیشنهاد همت گردانیده بدان جانب نهضت نمود.

و میرزا عبد الرزاق فرار بر قرار اختیار کرد و محمد مقیم دران مملکت حاکم شد و دختر الغ بیگ میرزا را بحباله نکاح درآورد. و این اخبار در وقتی که بدیع الزمان میرزا و امیر ذو النون ارغون در کنار آب آمویه بودند بدیشان رسید و موجب فرح و ابتهاج گشت. اما پریشانی بسیار بخاطر امیر ذو النون راه یافت، و از انجا کتابتی مشتمل بر تهدید «۲» و وعید بفرزند خود نوشت، که این امر نیک واقع نشد که او این دلیری نموده. الحال باید که از خود غافل نبوده امراء کابل را نزد خود نگذارد. بنابراین میرزا محمد مقیم اکثر مردم قدیم کابل «۳» را رخصت فرموده با مردم خود بحکومت و حراست کابل اشتغال نمود.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۹۹

و در اوایل شهر سنه عشر و تسعمایه حضرت ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه از اند (f. ۷۰ a) خود، بعد از آنکه از سمرقند مراجعت نموده بود، راه کابل پیش گرفت، و به سرعت طی مسافت کرده «۱» فضای ظاهر آن شهر را از یمن مقدم همایون نصارت بخشید. امیر محمد مقیم ولد میر ذو النون ارغون چون قوت مقاومت نداشت، در شهر متحصن گشت.

و بعد از چند روز که کابل را محاصره نموده مردم الوس و ایماق بملازمت حضرت کشور کشای مایل شدند؛ و مردمی که درون کابل بودند آنها نیز طریقه دولتخواهی بندگان خلافت پناهی مسلوک داشتند. کار محمد مقیم از صبر و شکیبائی در گذشت و عرضه داشت بدرگاه سپهر اشتباه بابر پادشاه ارسال داشته طلب عفو و امان نمود، تا بخدمت شتابد و کلید قلعه سپارد.

حضرت بابر پادشاه ملتمس امیر محمد مقیم را بحسن قبول تلقی فرموده سوگند بر زبان آورد که چون محمد مقیم دروازه شهر بگشاید، چنانچه باید و شاید، او را رعایت نماید «۲». محمد مقیم بعنایت پادشاهی امیدوار گشته از کابل بیرون آمد و شرف بساط بوسی دریافته پیشکش لائق گذرانید. حضرت پادشاه بر حسب وعده او را بعوارف (f. ۷۰ b) خسروانه و عواطف پادشاهانه سرافراز ساخته رخصت وطن مالوف ارزانی داشت.

گفتار در بیان شهادت امیر ذو النون بتقدیر قادر بیچون

چون هلال محرم الحرام سنه ثلث عشر و تسعمایه طالع شد، محمد خان شیبانی اوزبک با جنود نامعدود و وفود نامحدود مانند مور و ملخ از معبر کزک «۳» عبور نموده عازم تسخیر خراسان گشت. و اولاد امجاد خاقان منصور از توجه محمد خان بغایت هراسان شدند. بدیع الزمان میرزا مسرعی نزد امیر ذو النون فرستاده صورت واقعه باز نمود. امیر ذو النون باولاد

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۰

و مقربان خود طریق مشورت پیش آورد. رای هر یکی بامری قرار گرفت.

امیر ذو النون فرمود که ما را رفتن از لوازم است، درینوقت مردمی و مروت رخصت تقاعد نمی دهد، و باز آمدن «۱» از محالات است، چرا که لشکر اوزبک در غایت عظمت و شوکت و نهایت قدرت و قوت است.

و دولت خاندان خاقان منصور روی بانهدام و زوال دارد. القصه امیر ذو النون با جمعی از سپاه ارغون روانه اردوی لشکر شاهزاده بدیع الزمان (f. ۷۱ a) میرزا شده. دو سه منزل طی کرده بود که خبر رسید که صبیبه او چوچک بیگم در دار السلطنت هرات از جهان پر آفات رخت سفر آخرت بریست. باستماع این خبر اگر چه حزن و اندوه بسیار کشید، اما زبان

تحمید و تمجید حضرت حمید مجید برگشاد که در نزول این بلا خاطر ما ازین محل جمع شد. مسرعی نزد شاه بیگ فرستاد که بدار السلطنت هرات «۲» شتافته جمعی را از محترمان ستر «۳» عصمت با خود برد، و آب و آش داده از کسوت سوگواری بر آورده زود به قندهار مراجعت نماید. و محمد مقیم در زمین داور، و امیر سلطان علی در سیستان، و امیر جعفر ارغون و عبدالعلی ترخان و زینک «۴» ترخان و عاقل‌تکه و فاضل کولتاش در قندهار بوده و حزم و هوشیاری و محافظت و بیداری را پیشنهاد همت ساخته غافل و ذاهل نباشند.

و چون امیر ذو النون از انجا بطریق سرعت روانه گردید، در اندک فرصت باردوی شاهزاده بدیع الزمان میرزا رسیده بشرف دستبوس مشرف شد و باعزاز و اکرام و تعظیم و احترام مفتخر گشت. شاهزاده باتفاق میر ذو النون (f. ۷۱ b) با سائر امراء عظام بساط مشورت مبسوط گردانیدند، و دانستند که تیر تقدیر را به سپر تدبیر دفع نمی‌توانند ساخت. و چون

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۱

ارادت مالک الملک علی الاطلاق آن بود که ولایت خراسان بحوزه تصرف محمد خان شیبانی و لشکر اوزبک در آید و مدت دولت اولاد خاقان منصور بسر آید، بر اجتماع جنود بلا انتها و تدبیر رای صیانت آرا هیچ فائده مترتب نگشت. همدران ایام سپاه اوزبک و ما وراء النهر از آب آمویه عبور نمود. سلاطین و امراء خراسان غریق بحر حیرت و اندیشه گشتند و کرات دیگر طریق مشورت مسلوک داشتند. امیر ذو النون بنا بر شجاعت جبلّی صلاح در جنگ دید، و امیر محمد برندق برلاس را تحصن در بلده هرات مصلحت افتاد. و قبل از آنکه خاطر بر یکی ازین دو صورت قرار دهد، صباح آن آثار قرب و وصول لشکر قیامت اثر محمد خان شیبانی با سپاه افزون از حوادث آسمانی ظاهر گشت. سپاه خاقانی «۱» برانغار و جوانغار آراسته بمیدان قتال رسیدند. و شاهزاده‌ها نیز به تعبیه لشکر پرداخته صفوف قتال آراستند «۲». از طرفین خروشیدن بهادران (f. ۷۲ a) و آواز نفیر و نقاره و سورن از ایوان کیوان در گذشت. امیر ذو النون با جمعی شیران بیشه رزم آزمای در معرکه ستیز بضرر شمشیر نهنگ آهنگ جمعی از سالکان مسالک پهلوانی را به غرقاب فنا انداخته به کرات و مرات بر لشکر اعدا تاخت.

اما چون عساکر اوزبک بأضعاف مضاعفه خراسانیان بودند، و بسان دریا موج موج و فوج فوج «۳» از عقب یکدیگر به کومک می‌رسیدند، سپاه شاهزاده‌ها از مقاومت عاجز گشته عنان عزیمت بوادی هزیمت تافتند، و پریشان و بی سامان «۴» هر طائفه باطراف ولایت خراسان شتافتند. و امیر ذو النون ثبات قدم نموده گاه بر میمنه و گاه بر میسرره حمله می‌کرد، و از زخم تیغ و خنجر خاک معرکه بخون پردلان رنگین ساخته نهایت جلادت و مبارزت بجا می‌آورد. آخر الامر اوزبکان از اطراف و جوانب در آمده، آن

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۲

شهبسوار میدان پیکار را زخم بسیار زده از اسب پیاده گردانیدند، و خواستند که دستگیر کرده نزد محمد خان برند. امیر ذو النون خود را بعجز در نداد و بهمان دستور جنگ می کرد تا کشته (f. ۷۲ b) شد.

ذکر بعضی از حالات شاه بیگ و محمد مقیم ارغون

بعد فوت امیر ذو النون شاه بیگ و محمد مقیم هر دو برادر با هم در قندهار جمع شده تعزیت پدر بجا آوردند، و بعد از فراغت تعزیت در همان مجلس محمد مقیم و جمیع امراء ارغون و ترخان و یکه و سائر سپاهی شاه بیگ را بسررداری قبول نمودند. و شاه بیگ نماز عصر آن روز فرمود تا نقاره نوبت بدستور می نواخته باشند «۱»، و هر کس که در زمان حیات ذو النون منصبی داشته بهمان حرقت باز گذاشته متعرض نشد. ازین ممر مردم از دل و جان راغب و مائل خدمت شاه بیگ شدند. و شاه بیگ عنفوان جوانی را به پیرایه علم و ادب قرین داشته، و بهره تمام از علوم یافته، همواره بعلماء و طلبه صحبت می داشت.

و چون محمد خان شیبانی تسخیر ولایت خراسان نموده بنواحی فراه رسید و خیال تسخیر قندهار نموده عنان یکران بدانطرف تافت، بعد از وصول بحدود گرمسیر شاه بیگ و امیر محمد مقیم ایلچیان نزد محمد خان شیبانی فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمودند، و خطبه و سکه بنام و القاب محمد خان (f. ۷۳ a) مزین ساخته به ادراک شرف ملازمت وعده فرمودند.

محمد خان از ایشان راضی گشته بصوب خراسان مراجعت کرد، و سه راس اسب و خلعت فاخره و خرگاه مصحوب عبد الهادی خواجه و تیمور تاش «۲» فرستاد. و شاه بیگ از آمدن ایشان اطلاع یافته بران محمول نمودند که یمکن که این دو کس برای دو کار آمده باشند: یکی آنکه بنای عهد مستحکم سازند،

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۳

و دیگر آنکه حالت و جمعیت مرا معلوم سازند. فی الحال کس باطراف و جوانب فرستاده مردم خود را طلبیده با جمعیت و کثرت تمام باستقبال برآمد، و در بیرون قندهار سه روز اقامت نموده و ایلچیان را راضی ساخته، از همان بیرون رخصت نمود.

و در سنه ثلث عشر و تسعمایه ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه از کابل و غزنین با سپاه ظفر قرین رایت نصرت آئین بعزم تسخیر قندهار و زمین داور بر افراخت. و شاه بیگ و محمد مقیم با سپاه فراوان بقصد محاربه پیش آمده جنگ

عظیم نمودند، و بعد از کشتش و کوشش بسیار نسیم نصرت «۱» و ظفر بر پرچم علم بابر پادشاه وزید؛ و شاه بیگ و محمد مقیم منهزم گردیدند، و تمامی مملکت قندهار (f. ۷۳ b) و زمین داور بتحت تصرف پادشاهی در آمده، خزائن امیر ذو النون را که مدتی مدید اندوخته بود بر امراء و سران «۲» سپاه قسمت نمود، و زمام حکومت قندهار در قبضه اقتدار برادر عالی گوهر خویش سلطان ناصر الدین میرزا نهاده عنان مراجعت بکابل انعطاف داد، و ماه بیگم صبیح محمد مقیم را نیز به بند برد. اما بعد از چند ماه شاه بیگ و محمد مقیم با لشکر جلادت اثر بقندهار باز گشته، آن مملکت را از سلطان ناصر الدین میرزا انتزاع کردند، و میرزا بکابل شتافت، و شاه بیگ و محمد مقیم روی بسرانجام مهام ولایت خود آوردند. مقارن آن حال محمد مقیم را متقاضی اجل در رسیده از عالم فانی بجهان جاودانی منتقل گردید. و حضرت ظهیر السلطنة و الخلافة ماه بیگم را بآئین شریعت مطهره در حباله نکاح محمد قاسم کوکه در آورد. و بعد از چند گاه دختری ازو متولد شد. ناهید بیگم او را نام کردند. و قاسم کوکه در جنگ اوزبک مقتول گشت.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۴

گفتار در بیان عزیمت شاه بیگ به تسخیر ولایت سیوی و فرار نمودن اولاد سلطان پیر ولی برلاس

چون امیر شاه بیگ از قندهار (f. ۷۴ a) به شال نزول نمود، میر فاضل کوکلتاش و عبد العلی ترخان باستقبال برآمده مردم احشام و نواحی شال را بملازمت آورده نمودند. شاه بیگ سرداران احشام را استمالت و دلداری داده بعنایت امیدوار ساخت. اما احشام از دهشت لشکر هراسان بودند، و نمی دانستند که لشکر عازم کدام جانب است. و بالآخره معلوم کردند که بجانب سیوی عزیمت دارند. این خبر با اولاد سلطان پیر ولی که حاکم سیوی بودند رسید. چند نفر از مردم معتبر با پیشکش نزد شاه بیگ فرستاده اظهار اخلاص و دولت خواهی نمودند. شاه بیگ فرستادهای آن مردم را رخصت معاودت نمود. و چند روز در شال اقامت افکنده «۱» طرح مشورت در میان امراء خود انداخت. گفتند رای همه ما بر تسخیر ولایت مذکور قرار گرفته، زیرا که در سنه خمس عشره و تسعمایه خاقان جم جاه شاه اسماعیل ولایت خراسان را بحیطه تصرف در آورد، و حضرت بابر پادشاه در کابل تشریف دارند، و ابواب منازعت از طرفین مفتوح شده «۲»، و ما را از برای خود فکر عاقبت می باید کرد، تا اگر روزی (f. ۷۴ b) از قندهار جدا شویم توانیم روزی چند آنجا گذرانیم. آخر الامر از شال کوچ کرده جمعی سپاهیان را پیش فرستاد، و شاه بیگ از عقب کوچ بکوچ بنواحی سیوی رسیده قلعه را بدست آورده. مردمی که در قلعه بودند بعضی آمده دیدند و بعضی فرار نموده خود را به فتحپور که مجمع «۳» و مسکن ایشان بود رسانیدند. شاه بیگ میر فرید ارغون و میر فاضل کوکلتاش و زینک ترخان و عاقل اتکه را از سیوی بقندهار فرستاده خود بجانب فتحپور متوجه شد.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۵

و فتحپور قلعه بود که از سیوی پنجاه گروه جانب سند واقع شده. و الحال فتحپور خرابست و قلعه و عماراتش موجود. اولاد سلطان پیر ولی قریب بهزار سوار از دولتشاهی و برگدائی و کوریائی و نورگائی «۱» و مردم بلوچ و احشام دیگر تا دو سه هزار کس جمعیت نموده به جنگ پیش آمدند.

و بالآخره فتح از جانب شاه بیگ شد، و از اینها بعضی کشته شدند و برخی بجانب سند رفتند. و شاه بیگ باز گشته به سیوی آمده روزی چند اقامت نموده طرح باغات و عمارات انداخته و قلعه بنا فرموده جمعی را از مردم کاری تعیین ( f. ۷۵ a) کرده به قندهار معاودت نمود.

## گفتار در بیان آوردن ماه بیگم «۲» از کابل

چون شاه بیگ مراجعت نموده از سیوی به قندهار آمد و سیر کنان بزمین داور و گرمسیر رسید، دران اثنا که بمنزل اول بر آمد و بمردم دلداری داده نوازش بسیار نمود، والده ماه بیگم، بی بی ظریف خاتون «۳»، نمد سیاه در گردن کرده پیش دروازه خانه بایستاد. و چون شاه بیگ برآمد در دامنش آویخت که بهمه حال ماه بیگم یادگاری از برادر تو مانده بدست باید آورد. و داغ مفارقت برادر بر شاه بیگ ازین حالت تازه شد و در فکر آوردن ماه بیگم طریق مشورت باصحاب خلوت مسلوک داشته.

خواتین عصمت فاطمه سلطان بیگم و خانزاده بیگم که حرم شاه بیگ بودند چنان صلاح دیدند که دولت کته «۴» که یکی از خادمه حرم محمد مقیم است او را پیشتر بکابل فرستیم، تا او بلطائف الحیل به ماه بیگم آشنا گشته، این معنی را مصمم «۵» ساخته خبری فرستد. بعد از ان جماعه که محرمان و مخصوصان باشند رفته بیگم را مخفی از کابل برآورده از راه هزاره «۶» به

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۶

قندهار آرند (f. ۷۵ b). شاه بیگ را این مشورت پسند آمده بی بی دولت کته را به دولت خان نکاح کرده تسلیم نمود. دولت کته را بکابل فرستادند. مشار الیها بر سبیل ندره بمنزل ماه بیگم می رفته و خود را بیگانه وار می نمود، و در آخر مقدمات ما فی الضمیر را اظهار نموده. ماه بیگم بنا بر ملاحظه و خوف جانی که در صغر سن در بند بابر پادشاه افتاده بود باو امتناع می نمود، که مبادا بعد از وصول به قندهار خویشان از برای حفظ ناموس مرا بدار القرار قبر واصل گردانند. دولت کته بایمان غلاظ دفع توهم او می نمود. عاقبة الامر عزم جزم کرده قرار داد که بطریق خفیه برآید.



چون خبر به شاه بیگ رسید بغایت خوشحال گشت، و بابا میرکی ساریان پدر میر محمود ساریان و میر عاقل‌انکه عم میر فاضل و ابو مسلم کوکلتاش و عبد الصمد ترخان و دولت خان و جمعی دیگر را باین مهم تعیین نموده فرستادند. این جماعه بمردم هزاره رسیده و جمعی دیگر را از انجا مهیا و معد ساخته بکابل رفتند. و در بیرون کابل فرود آمده بعد از دو سه روز اسبان را تازه ساخته و نعل بازگون «۱» بسته مستعد شدند. و بیگم بحمام رفته (f. ۷۶ a) نماز عصر از حمام در حین غلو و ازدحام بر آمد، و بر اسبی سوار شده بمرافقت دولت کته خود را باین مردم رسانید. دران حین ناهید بیگم دختر ماه بیگم يك و نیم ساله بود. او را نتوانست برآورد. این جماعه وصول ماه بیگم را مغتنم دانسته در ساعت سوار شدند. تمام شب و روز رانند، و روز دیگر بسر منزل رسیده فی الجمله آرا می‌گرفتند. و بعد از انکه توشه و قوتی حاصل نموده بودند يك شبانه روز دیگر رانده از منازل مخوفه برآمدند. و در خیل هزاره چند روز آسایش گرفته بقندهار رسیدند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۷

شاه بیگ باستقبال برادر زاده بر آمده بانواع دلداری و عطوفت و مهربانی پیش آمد و در آغوش عاطفت گرفته بمنزل آورد. و مردمی که همراه بودند همه را باسب و سر (و) پای فاخره سرافراز ساخت. و دست ماه بیگم را گرفته به عاقل‌انکه سپرد. و چون بعد از يك سال قاسم کوه در جنگ کشته شده بود بمیرزا شاه حسین نکاح کرده تسلیم نمود.

ذکر وقایع و بعضی احوال شاه بیگ

چون خاقان جمجاه شاه اسماعیل اواسط شعبان سنه سبع عشر و تسعمایه (f. ۷۶ b) ولایت خراسان را بحیطه تصرف در آورد، و کوهبه عظمت و طنطنه ابهت برافراخت، و بعد از انهزام و قتل محمد خان شیبانی و اوزبکیه غریب استعلا و استیلائی پیدا کرد، مردم نزدیک و دور از حشمت و غرور او ملاحظه تمام می‌نمودند. درین میان درمش خان بنوای فراه و سیستان رسیده لوای حکومت برافراشت. شاه بیگ را اندیشه دست داده باصحاب خود مشورت نمود که ما میان دو پادشاه باستقلال آب و آتش مثال «۱» افتاده‌ایم: از يك جانب شاه اسماعیل و از جانب دیگر بابر پادشاه.

رای همگان بران قرار گرفت که بوسیله درمش خان بملازمت خاقان جمجاه شاه اسماعیل باید شتافت و به بندگان ظهیر الدین محمد بابر پادشاه طرح مصالحه باید انداخت. القصه قاضی ابو الحسن و مولانا یارعلی را بصوب کابل متوجه ساخت و تحفه و پیشکش ارسال داشته نیاز و اخلاص بپایه سریر خلافت مصیر عرضه داشت نمود، و خود بوساطت درمش خان بملازمت نواب اعلی شاهی مشرف شده بانواع مراسم سرافراز گشت (f. ۷۷ a) و سجود را به شاه بیگ معاف فرموده حکم کردند که بآئین توره چغتیه «۲» زانو می‌زده باشد.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۸

چون مدتی شاه بیگ در ملازمت گذرانید، و در روز نوروز موعود بود که شاه بیگ را مقضی المرام رخصت معاودت بجانب قندهار فرمایند، دران اثنا درمش خان را نواب اعلی شاهی بجانب قلعه اختیار دین «۱» فرستادند، و بعضی از اهل غرض مزاج اشرف را نسبت به شاه بیگ متغیر ساختند.

چون ایام نوروز نزدیک رسید بتقریبی نواب شاهی اعراض شده «۲» شاه بیگ را بقلعه ظفر «۳» مقید و محبوس ساختند. جمعی که با او همراه بودند مایوس شده به قندهار آمدند و برخی در گوشه و کنار می گشتند. چون نواب شاهی عازم عراق شده علم عزیمت بآن حدود انصراف دادند، مهتر سنبل «۴» که غلام شاه بیگ بود [ند] بقلعه ظفر رسیده در پیش برجی که شاه بیگ در آنجا در حبس بود، دکان حلواپزی طرح انداخته بزندان بانان بوسیله حلوا آشنائی کرد و راه بمقصد برده از مطلوب و مقصود خبردار شد.

و گاه مهتر سنبل بدرون رفته به ایما و اشارت صورت واقعه معلوم می نمود. عاقبة (f. ۷۷ b) الامر دوازده کس از مردان کاری قرار دادند که بهر حيله که باشد شاه بیگ را به قندهار رسانند. چون جماعه مذکوره بقلعه رسیدند، یکیک بدوکان مهتر سنبل در آمدند. و ایام غم انجام شاه بیگ بسر آمده، اقبال رهنمون شد و بخت سعید دستگیری آن جناب کرد. شبی مهتر سنبل حلوا پخته و داروی بیهوشی انداخته طبق طبق بطریق معهود به زندان بانان داد. زندان بانان چون حلوا خوردند زمام هوشیاری از دست ایشان بیرون رفت. مهتر سنبل با دو کس دیگر به برج بر آمده آن اختر برج سعادت را بر آوردند. اتفاقاً در حینی که دست بطناب نموده فرود می آمد طناب کوتاهی کرد، و چون ژولانه در پای داشت بر زمین افتاده، یک دندان شاه بیگ از جای جدا گردید. القصة بر اسبان بادپای که نعل واژگون زده بودند سوار شده دو شبانه روز ایلغار نمودند، و آن اسپان

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۰۹

را گذاشته اسبان دیگر بدست آورده ازان محل نیز بایلغار بدر رفته، خود را بسر منزل مراد رسانیدند. و آن جماعه بهوش آمده هر چند دویدند (a ۷۸. f) بگرد شان نرسیدند، و خائب و خاسر باز گشتند.

ذکر نهضت پادشاه کامگار محمد بابر پادشاه بجانب قندهار

ازان زمان که خبر حبس شاه بیگ بمسامع پادشاه والا مکان ظهیر السلطنة و الخلافة رسیده بود، پیوسته توجه تسخیر قندهار مکنون ضمیر همایون می‌بود. اما بواسطه موانع متنوعه که در بلاد ما وراء النهر و بدخشان وقوع می‌یافت آن داعیه از قوت بفعل نمی‌آمد. و بالجمله پادشاه والا جاه خاطر جمع نموده با جمعیت تمام لوای عزیمت بطرف قندهار برافراخت.

و شاه بیگ آنچه از جنس مصالح قلعه‌داری و آرزو «۱» در بیرون قندهار و نواحی آن بود همه را در هم آورده بدرون شهر کشید، و بتحصن قرار داده برج و باره را باهتمام مردم کاری سپرد. و همدران اثنا جاسوسان باردوی معلی فرستاد، تا از کیفیت و کمیت لشکر خیردار گشته روز بروز خبر مجدد می‌رسانیده باشند. چون این مردم باردوی ظفر قرین رسیدند، ملاحظه لشکر و مردم نموده خبر دادند که پادشاه با لشکر بسیار متوجه این حدود است. شاه بیگ (f. ۷۸. b) از کمال علو همت قرار داد که قدم در میدان مقابله و مقاتله نهد. درین باب مشورت باصحاب خود نموده، همه قرار دادند که یکدفعه دست بکارزار باید برد، و اگر صورت فتح در آینه مراد روی نمود فهو المراد و الا خود را به حصن کشیده ابواب جدال و قتال مفتوح می‌داریم.

چون ظهیر السلطنة و الخلافة بنواحی قندهار رسید، آن حضرة را مرضی «۲» دست داد، و شدت ضعف بمثابه انجامید که لشکریان را دل و دست

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۰

از کار بماند. و شاه بیگ برین امر اطلاع یافته پیشکش خوب به مصحوب اکابر قندهار بدرگاه خاقان کامگار فرستاده اساس مصالحة در میان انداخت.

و پادشاه دانا دل خواجه جلال الدین را باسب و سر و پا نزد شاه بیگ فرستاده مراجعت فرمود.

چون اردوی معلی از حدود قندهار بجانب کابل توجه نمود، شاه بیگ به سیوی آمد، و چند گاه درین حدود بوده. بامرا و لشکریان خود گفت:

حضرت ظهیر السلطنة و الخلافة درین مرتبه تشریف آورده راه قندهار را دیدند و سال دیگر لوای عزیمت تسخیر خواهند افراخت، و تا ما را ازین جا بیجا نسازند آرام (f. ۷۹. a) نخواهند گرفت. و برین مدعا دو دلیل اثبات کرد:

یکی آنکه چون از محمد مقیم آن جرأت واقع شد، همیشه در خاطر مبارک ایشان این خار می‌خلید، که اگر روی به تسخیر مملکتی بیاریم مبادا آنچنان حرکتی از ارغونیه واقع شود. زیرا که چون بعد از صدور آن حرکت از محمد مقیم حضرت ظهیر السلطنة بتلافی آن عاجزه او را از قندهار برده است، بدین واسطه مردم ارغونیه را کلفتی کلی در خاطر تمکن یافته

است «۱». و دیگر آنکه پادشاهزادها بسیار مجتمع شده دست ایشان به اوزبک و قزلباش نمی‌رسد، می‌خواهند قندهار را بحیثه تصرف در آورند. ما را فکر خود باید کرد. در اول زمستان هزار سوار را مستعد ساخته از سیوی در «۲» ولایت سند فرستادند. آن جماعه در هفدهم شهر ذی قعدة سنه احدی و عشرين و تسعمایه قریه کاهان و باغبانان را آمده تاختند. مخدوم جعفر که یکی از علمای سند بوده، از میرزا عیسی ترخان نقل می‌کردند که درین تاخت هزار شتر از چرخهای باغات که (شب) کار می‌کردند بردند، و قیاس باید کرد برین (f. ۷۹. b) چیزهای دیگر را و معمورئ آن دیار را. و يك هفته دران حوالی لشکر بوده معاودت نمودند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۱

و هم چنانکه شاه‌بیگ کنگاش یافته بود، در سال دیگر حضرت پادشاه بعزم تسخیر قندهار متوجه شده، مردم هزاره و تکدر را تاخته، مراجعت فرمودند. درین سال قحط و وبا در قندهار واقع شد. و در سنه احدی و عشرين و تسعمایه حضرت پادشاه کامگار بحوالی قندهار آمده، قلعه را قبل نموده در صدد نقب‌کندن شدند. و محاصره تنگ واقع شد و قحط و غلامی غریب در درون شهر روی نمود. بالآخره بمصالحه قرار یافته، در اول تیر ماه که در اردوی معلی مرض تب عارض لشکریان شد، بالضرورة معاودت نمودند.

و در همین سال میرزا شاه حسن از پدر رنجیده بملازمت خاقان بلند مکان بابر پادشاه رسید، و به نظر عنایت و عاطفت پادشاهی مفتخر و مباهی گشته، دو سال در ملازمت درگاه بود. و حضرت پادشاه می‌فرمودند که شاه حسن بیگ بملازمت ما نیامده، بلکه آمده که توره سلطنت و قانون ایالت را از ما یادگیرد. و دران (f. ۸۰. a) اثنا مهتر سنبل پاره آرزقه گرفته در قلعه قندهار در آمد. آخر الامر میرزا شاه حسن برخصت عالی عازم قندهار گردید «۱».

و در سنه اثنی و عشرون و تسعمایه که رایت نصرت آیت بابر پادشاه بصوب قندهار در حرکت آمد، و هنوز محصول در صحرا بود که محاصره قندهار واقع شد. شاه بیگ از آمد و شد پادشاه بتنگ آمده حضرت شیخ ابو سعید پورانی را بمصالحه فرستادند. و از انجانب نیز خواجه خداوند «۲» محمود و خواجه عبد العظیم به قندهار تشریف آورده عهد نامه نوشتند، که در سال آینده قندهار را به بندگان خاقان عالیشان بسپارند. و برین قرار داد موکب همایون بابر پادشاه مراجعت نمود. و شاه بیگ قلعه شال را مضبوط

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۲

ساخته طرح اقامت و سکونت در حوالی شال و سیوی افگند. و حسب الموعود در سنه ثلث و عشرين و تسعمایه مقالید قندهار را بدست میر غیاث الدین پدر میر ابو المکارم بدرگاه عالم پناه فرستاد. و این معنی بشرف اجابت اقتران یافت.

و دو سال دیگر در نواحی شال و سیوی به تنگی و محنت گذرانیدند.

برات سپاه در يك فصل شلغم (f. ۸۰ b) و زردك و باین قسم چیزها تن «۱» می دادند. عاقبة الامر روی توجه به تسخیر سند نهادند، و یکدفعه دیگر نیز تاخت و باخت در موضع کوت ماچیان و حدود چاندکه «۲» نمودند. دران سال دریا خان پسر خوانده جام ننده حاکم تهته اتفاقا لشکر عظیم برداشته به حوالی سیوی برد و شاه بیگ بتاخت زهی «۳» و سیستان رفته بود. میان مغول و سندی جنگ عظیم واقع شد و ابو المحمد «۴» میرزا دران جنگ شریعت شهادت چشید. و روزی بیگ و قلیلی که از مردم ارغون و هزاره مانده بودند دران جنگ ترددات نمودند، و سندیان معاودت نموده به تهته رفتند.

و در آخر «۵» همین سال جام ننده رخت وجود بعالم بقا کشید و جام فیروز بجای او بنشست. قبل ازین شمه رقم یافته که مردم دولتشاهی و نورگاهی هزیمت یافته به تهته آمده جام را ملازمت کرده بودند. و کییک «۶» ارغون نیز بواسطه خونی که ازو واقع شده بود جدا «۷» شده با چندی به سند رسیده.

جام این مردم را در محلتی که به مغول واره مشهور است در تهته جای داد. و میر قاسم کییکی «۸» نیز چند وقت در تهته بوده (f. ۸۱ a) بر حقایق احوال اطلاع یافت. و در آخر «۹» همین سال مراجعت نموده بملازمت امیر شاه بیگ رسیده او را بر تسخیر ولایت تهته ترغیب و تحریص نمود.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۳

و شاه بیگ در اواخر سنه اربع و عشرين و تسعمایه استعداد لشکر کرده عزیمت تهته فرمود.

آورده اند که چون شاه بیگ در منزل فتحپور و گنجابه ساختگی لشکر نمود، مردم بسیار بر وی جمع آمدند. بیگ علی میرزا و سلطان علی ارغون و زینکه ترخان را با جمعی به «۱» محافظت قلعه و عیال در شال تعیین فرمود.

و سلطان محمود برادر شاه محمود را در سیوی و برخی دیگر را در فتحپور و گنجابه گذاشت. و از بهادران لشکر خود دویست و چهل سوار بهمراهی میر فاضل کولکلتاش پیشتر فرستاده روی براه آورد. و بعد از وصول به دیار سند چون از موضع باغبانان عبور کردند، دران زمان لشکر سمه در موضع تلتهی که سه چهار گروه از سیوستان است با محمود (خان) و متن خان ولد دریا خان جمع شده داعیه جنگ و پیکار نمودند. و چون شاه بیگ بموضع باغبانان نزول فرمود «۲»، ملکات باغبانان بملازمت شتافته بجان و مال (f. ۸۱ b) بخدمتگاری کوشیده منظور نظر عاطفت گشتند. و مطمحن نظر شاه بیگ

آن بود که باقی مردم این دیار بی تعرض جنگ و جدال عازم استقبال گشته بملازمت رسیده اطاعت و انقیاد نمایند. آن مردم در مقام سرکشی و استقلال کوشیده از ملازمت ابا ورزیدند.

آخر الأمر شاه بیگ از راه کوه لکی بجانب تهته عزم نموده کوچ بکوچ روانه گردید. و بر کنار خانواه سه گروهی جنوبی بلده تهته نزول نمود. و دران ایام بیشتر دریا از جانب شمالی «۳» تهته جاری می بود.

بنا بران چند روز توقف نموده متأمل بودند که ازین دریا بچه کیفیت عبور نمایند. ناگاه خرکاره از پایاب گذاشته بدین جانب می آمد. مردم چوکی او را گرفته تهدید کردند. او راه بنمود. عبد الرحمن دولتشاهی اسب

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۴

خود را در دریا زده بآن روی آب رفت و باز آمده، این خبر را به شاه بیگ رسانید. القصه در یازدهم «۱» محرم الحرام سنه ست و عشرین و تسعمایه شاه بیگ جمعی را بجهة محافظت اردو بر دریا گذاشته خود اسب را بدریا زد؛ و لشکر نصرت اثر نیز متعاقب یکدیگر فوج فوج از دریا (f. ۸۲ a). عبور نموده قریب به بلده تهته رسیدند. و دریا خان که پسر خوانده جام ننده بود، جام فیروز را در تهته گذاشته با لشکر بسیار بحرب برآمد، و در میان جنگی پیوست که از شرح آن زبان قلم قاصر است. عاقبت نصرت و فیروزی شامل حال امیر ستوده مآل گردید. جام فیروز رو بگریز نهاده بآن طرف آب عبور نمود، و دریا خان دستگیر تنگر بردی قبتاش که از مردم ارغون بلقب قبتاش ملقب بود «۲» گشته با جمعی از سپاه سمه بقتل رسید. و تا بیستم ماه مذکور شهر تهته را تاراج نموده خاک مذلت بر فرق ساکنانش افشانند. و مضمون (آیه) کریمه «إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا

« با بلغ وجهی ظاهر گشت. و بسیاری از اهل و عیال مردم در بند افتاد، بلکه فرزندان جام فیروز نیز در شهر ماندند. چون شاه بیگ را خبر شد مردم خوب را از برای محافظت بر در حویلی ایشان فرستاده شرم آنها را نگاهداشت «۳». بالاخره به سعی قاضی قاضن که یکی از فضیلات آن عصر بود آن نایره غضب فرو بنشست. زیرا که اهل و عیال قاضی نیز به بند افتاده بود، و سراسیمه وار در کوچهای تهته گم کردگان (f. ۸۲ b) خود را می جست، تا آنکه رقعہ انشا نموده خرابی احوال مردم دران درج کرد.

آن رقعہ را حافظ محمد شریف امام بنظر شاه بیگ در آورد، و از خواندن آن رقعہ شاه بیگ را تاثیری عظیم بدل راه یافت. منادی فرمود که هیچ کس متعرض اموال و عیال مردم تهته نشود. و تیری از ترکش خود بقاضی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۵

داده کس همراه کرد که هر کس را ایشان نشان دهند، او را بدیشان بسپارند.

الغرض جام فیروز با معدودی در موضع پیرآر با دل پر درد توقف نمود، زیرا که عیال او و جام نظام الدین در تهته بودند. و چاره کار خود منحصر بملازمت شاه بیگ دیده، مردم «۱» سخن دان را بتواتر ارسال داشته بزبان عجز و نیازمندی پیغام داد، که قدر بنده ازان کمتر است که با سپاه آن حضرت در مقابله و مقاتله تواند آمد، و اموری که تا غایت بوقوع آمده از خوف جان و تحریض دیگران بود. اگر «۲» زلال الطاف گناه این بیچاره را بآب عفو فرو شوید «۳»، هر آینه حلقه چاکری و انقیاد در گوش کشیده ما دام که حیات باشد قدم از جاده ارادت بیرون ننهد، و چون موکب عالی مراجعت (f. ۸۳ a) فرماید «۴» و در بیرون تهته نزول اجلال واقع شود، بدرگاه شتافته دیده رمد رسیده را از خاک بارگاه جلا دهد. شاه بیگ از غایت مرحمت جلی و نهایت عاطفت اصلی بر عجز و بیچارگی او ترحم نموده فرستادگان را به خلعت نوازش کرد، و سخنان عنایت آمیز پیغام فرمود.

آنگاه جام فیروز با جمعی از برادران بکنار آب پیرآر حاضر شد، و شمشیری در گردن آویخته تواضع و افتقار «۵» و انکسار تمام نمود. و شاه بیگ علاؤ الدین ولد مبارک خان را باهل حرم و خدم جام فیروز و متعلقان ایشان حکم فرمود که از آب گذشته نزد وی «۶» بروند. و در اواخر شهر صفر شاه بیگ از منزل تهته «۷» بیرون برآمد. جام فیروز پیشکشهای لایق فرستاد و بوسیله امرای عظام شرف تقبیل و دستبوس شاه بیگ دریافت. و چون زبان باعتماد «۸» برگشاده کمال ندامت بر حال گذشته ظاهر نمود، شاه بیگ او را

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۶

بانعام خلعت طلا دوزی که سلطان حسین میرزا بمیر ذو النون داده بودند مفتخر و مباهی ساخته، امارت تهته بدو تفویض نمود، و قرار یافت که جام فیروز بدرون شهر رود (f. ۸۳ b) و مردم خود را بمنازل خود برد. بامراء و ارکان دولت خود مشورت کرد که چون سند ملک وسیع است، و از عهده محافظت تمام آن معدودی که گذاشته بجانب فرزندان «۱» برویم نمیتوانند برآمد، مناسب آنست که نصف ولایت را بجام فیروز تفویض نمائیم و نصف دیگر بعهده معتمدان خود گذاریم. و رای همه برین قرار گرفته مقرر گردانیدند که از کوه لکی که قریب به سهوان است تا تهته تعلق بجام فیروز داشته باشد، و از لکی بالاتر تعلق به بندگان ایشان.

بعد از تمهید قواعد عهد و پیمان شاه بیگ کوچ بکوچ به سیوستان رسید. جمعی که در سیوستان بودند قبل از وصول لشکر ظفر اثر شاه بیگ بجانب موضع تلتهی رفته جمعیتی عظیم نمودند. و مردم سعته و سوده دران جا حاضر آمده اتفاق کردند که تا جان داریم دست از منازعت و مخالفت باز نمیداریم. و شاه بیگ قلعه سیوستان را بحوزه تصرف در آورده میر علیکه

ارغون و سلطان مقیم بیگ لار و کییک ارغون و احمد ترخان را در سیوستان گذاشته، و سلطان محمود خان کوکلتاش را در قلعه (f. ۸۴ a) بکر تعیین نموده خود برای آوردن فرزندان بجانب شال متوجه شد «۲». و جناب قاضی قاضن را نزد محمود ولد دریا خان فرستاد، تا «۳» بنصایح ارجمند و مواعظ سودمند آن مردم را از بادیه مخالفت به جاده اطاعت خواند. بعد از وصول قاضی آن مردم بدیدن راضی نشدند. عاقبة الامر شاه بیگ در برابر تلهتی نزول نموده. و بعد از سه روز شخصی از تلهتی بملازمت شاه بیگ رسیده حقیقت جمعیت این مردم معلوم نمود، و گفت: میان محمود و متن خان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۷

و جام سارنگ و رنمل سوده «۱» اراده ملازمت داشتند، اما مخدوم بلال که یکی از علمای مشایخ آن دیار است مانع آمده نمی گذارد، بل ترغیب و تحریص جنگ و قتال می نماید. و ازان جهة بود که بعد از فتح شاه بیگ نسبت به مخدوم بلال مؤاخذه و مصادره فرمودند.

القصه شاه بیگ در همان شب چند کشتی بدست آورده [و] سحر با میر فاضل کوکلتاش از آب گذشتند «۲» و آخر مردم ترخان و ارغون و سایر سپاه نیز عبور نمودند. و شاه بیگ خود در وقت چاشت از آب گذشت.

و مردم تلهتی از قلعه بر آمده رنمل (f. ۸۴ b) برادر جوده سوده را برسم طلایه «۳» پیش فرستادند. میر فاضل که از جانب شاه بیگ هراول بود، پیش دستی نموده به اول حمله فوج را درهم آورد. و چون شاه بیگ رسید مغلان بدروازه تلهتی تاخته بسرعت هر چه تمامتر استیلا کردند.

و عاقبة الامر لشکر سمه برخی کشته شدند و بعضی خود را بآب زده روی بعالم عدم نهادند، و جمعی دیگر فرار نموده خود را به سیوستان رسانیدند.

الغرض سه روز در تلهتی مقام نموده خرمن حیات ساکنان آن موضع را بیاد فنا برداد. و مردم سوده دران جنگ کارزار غریب نموده در میدان مقاتله کمال مردانگی بجای آوردند، و ثبات ورزیده اکثری با رنمل برادر جوده سوده «۴» کشته شدند.

گفتار در بیان فرستادن امیر شاه بیگ میرزا شاه حسن را از ولایت شال و سیوی بجهة دفع فتنه جام صلاح الدین و سایر اهل فتن

در اوانی که شاه بیگ فتح تهته نمود و دارائی و حکومت آن ملک را بید اختیار جام فیروز تفویض فرمود، بصوب شال و سیوی معاودت نمود.



## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۸

بعد از مدتی (f. ۸۵ a) مردم جام که بحوادث و وقایع ایام متفرق گشته بودند جمع آمدند. و چون جام صلاح الدین سابقا علم محاربه و مخالفه برافراشته جام فیروز را بعد از فوت پدرش منهزم ساخته بود و چند گاه در بلده تهته حکومت نموده بغلبه دریا خان و استیلای لشکر سیوستان شکست یافت و بجانب گجرات رفته سرگردان و بدحال می‌بود، بار دیگر هوای سلطنت و خیال حکومت ملك تهته در سر کرده با ده هزار سوار از مردم جاریجه و سوده و سمه و کهنکار آمده روی به تسخیر تهته نهاد «۱». و شاه بیگ بجهت تسلی جام فیروز میر علیکه ارغون و سلطان مقیم بیگ لار و کییک ارغون و احمد ترخان را در سیوستان «۲» باز گذاشته بود. چون این حادثه روی نمود و جام صلاح الدین در نواحی تهته رسید، جام فیروز بی‌تاب شده از تهته خود را بملازمت امرای شاه بیگ که در سیوستان بودند رسانیده، به اتفاق «۳» ایشان قاصدی بشاه بیگ فرستاده صورت واقع را عرضه داشت کردند. جام فیروز نیز علاء الدین بن مبارک خان را بسرعت تمام بدان (f. ۸۵ b) صوب فرستاده التماس مدد نمود. و شاه بیگ بعد از استماع این خبر امرای خود را طلب داشته صلاح دران دیدند که چون مردم ساختگی خود بتمام نموده‌اند، مناسب آنست که فرزند ارشد میرزا شاه حسین با فوجی از مردان کاری بسرعت بشتابد و خود را بجام فیروز رساند.

القصة در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع و عشرين و تسعمایه میرزا شاه حسن از شال مرخص شده عنان عزیمت به سند معطوف گردانید، و در عرض بیست روز بنواحی سیوستان «۴» رسید. و امیر شاه بیگ از عقب او فوج لشکر سامان نموده روانه می‌گردانید و خود نیز کوچ بکوچ متعاقب ایشان می‌آمد. و در حینی که بنواحی سیوستان رسید، لشکر جام

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۱۹

صلاح الدین که بسرداری سارنگ خان و رنمل سوده و غیره عقب جام فیروز آمده بودند، از شنیدن خبر قدوم میرزا شاه حسن دریا را عبور نموده، بموضع تلتهتی خندق کنده، در مقام منازعت نشستند. و بوقوع آن میرزا شاه حسن «۱» بدفع آنها با امرایان سیوستان و جام فیروز مصلحتی می‌اندیشید، که در خلال این حال میر شاه بیگ (f. ۸۶ a) رسیده، قاضی قاضن را باوردن او فرستادند. بعد از ان نیز بدستور سابق میرزا شاه حسن را با لشکر جرار پیشتر تعیین نموده جام فیروز را همراه ایشان کرده روانه تهته گردانید «۲».

چون خبر تشریف قدوم میرزا شاه حسن بجام صلاح الدین رسید، بلا توقف برگشته، از دریای رین «۳» عبور نموده در موضع جون منزل گزید. و جام فیروز باستقبال میرزا شاه حسن آمده لوازم خدمتگاری بجای آورد و پیشکش لائق بنظر در آورد. میرزا شاه حسن بموجب فرموده پدر بزرگوار جام فیروز را منظور نظر مرحمت و اشفاق گردانیده، اعزاز و احترام داده

کما ینبغی بیش پرداخت. و ایشان در همان چند روز باتفاق میرزا شاه حسن لشکری عظیم آراسته به محاربه جام صلاح الدین متوجه شدند، و بعد از قطع چند مرحله بوی رسیدند. او نیز صف قتال آراسته و پسر خود را هیبت خان نام که داماد سلطان مظفر گجراتی بود برسم مقدمه پیش فرستاد.

و میرزا شاه حسن، میرزا عیسی ترخان و سلطان قلی بیگ و میر علیکه را مقدمه لشکر قرار داده تعیین نمود. و میر ابو القاسم برادر (f. ۸۶ b) می‌رسید قاسم را همراه میرزا در غول گذاشتند «۴». و بین العسکرین جنگ عظیم واقع شد. و لشکر مغول ثبات قدم ورزیده اکثری از مردم جام صلاح الدین را بقتل رسانیدند. و میرزا شاه حسن در آن اثنا از عقب رسیده بنیاد آن لشکر را برانداخت، و پسر جام صلاح الدین نیز دران میان بقتل رسید.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۰

چون جام صلاح الدین خبر کشته شدن پسر خود شنید، خود با جمعی بر لشکر مغول زده کارزاری صعب نمود، و آخر کار بقتل رسید، و بقیه السیف که مانده بودند منهزم شده «۱» به گجرات رفتند. و میرزا شاه حسن مظفر و منصور در همان میدان سه روز اقامت نمود و از انجا [جام فیروز را رخصت نمود که رفته از مردم خبر یافته بیاید، و خود] «۲» باتفاق جام فیروز عنان عزیمت را انصراف دادند.

و در شهر ربیع الثانی شاه بیگ بحوالی باغبانان رسید. فرمان لازم الاذعان بنام میرزا شاه حسن و امراء عظام باحضر ایشان صادر فرمودند.

چون مردم شاه بیگ کوچ و متعلقان همراه داشتند، در نواحی باغبانان فرود آمده، مردم ماچیان که طغیان ورزیده سر از اطاعت (a ۸۷. f) و انقیاد کشیده بودند، همه را بقتل رسانیدند، و اموال و مواشی آنها را غارت نموده خان‌ومان و قلعه آنها را بخاک برابر ساختند.

گفتار در اقامت شاه بیگ به حوالی باغبانان و توجه نمودن بجانب سیوستان

در ایامی که شاه بیگ در قصبه باغبانان نزول نمود و میرزا شاه حسن بفتح و فیروزی بملازمت پدر رسید، شاه بیگ او را بانواع اکرام و احترام نوازش فرمود، و امرا و لشکریان را بعواطف و عوارف سرافراز ساخته، چند گاه بساط اقامت مبسوط گردانید، و از شداید سفر و تعب راه بر آسود.

و میرزا شاه حسن را در اردوی ظفر قرین گذاشته، خود با جمعی از امرا و ملکبان باغبانان به قلعه سیوستان رسید، و استحکام درون و برون قلعه را ملاحظه نموده، جمعی از مردم معتمد کاری را دران قلعه تعیین نمود، و حکم

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۱

کرد که محصول غله را بقلعه کشیده ذخیره نهند، و هر یکی را از امرای عظام امر فرمود که در قلعه حویلی و منزل برای خود سازند. و بعد از قسمت منازل باز باردو تشریف آورده «۱»، عنان عزیمت بجانب بهکر معطوف گردانید (f. ۸۷). و درین اثنا جناب قاضی قاضن بسه منزل رسیده بانواع انعام ممتاز گردید. و چون يك منزل بر آمده بودند فرستادهای جام فیروز بملازمت عالی رسیده عرایض جام را بموقف عرض رسانیدند، و پیشکش و اسبان که فرستاده بود بنظر در آوردند. فرستادهای جام فیروز را بخلعت و انعام سرافراز ساخته رخصت معاودت فرمود، و مکتوب ارسال نمود که ما را داعیه تسخیر مملکت گجرات است. چون آن ولایت فتح شود، مملکت سند بطریق سابق تعلق بشما دارد. پس از انجا شاه بیگ متوجه بهکر گردید، و الله اعلم بالصواب «۲».

گفتار در بیان گرفتار آمدن داریجها و کشته شدن آن جماعت

چون شاه بیگ به قصبه چاندوکه که سی «۳» گروهی مغرب رویه بهکر است رسید، سلطان محمود خان بابا چوچک را که اتکه او بود بملازمت پدر فرستاد، و حقیقت حالات خود را عرضه داشت نمود «۴». پدرش میر فاضل آن عریضه را بجنس بنظر شاه بیگ در آورده «۵» و مرخص شده از برابر چاندوکه که با دویست سوار از آب عبور نمود. و کلانتران و مقدمان را دلداری داده با خود (f. ۸۸ a) همراه می برد. چون بنواحی بریالو «۶» رسید، سلطان محمود خان داعیه استقبال پدر کرد. و این معنی بسمع میر فاضل رسیده به پسر پیغام نمود که زینهار از قلعه پای بیرون نگذارد، و مردانه

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۲

باشد که جمعی را که مخالفت ورزیده بودند، همه را به سر پنجه قضا و قدر در قلعه بهکر اسیر و دستگیر می سازد. و در ایامی که سلطان محمود خان بحکومت بهکر تعیین شده بود، سادات عظام بهکر تکفل مهمات او نموده. بعضی کلانتران داریجها را نیز شاه بیگ حکم فرموده بود که در قلعه باشند. آن مردم کوتاه اندیش از عهد تخلف نموده راه فرار پیمودند، و با جمعی ابواب منازعت و مخالفت کشوده در صدد ایذا و آزار سلطان محمود خان شدند، و نهایت سعی در اخراج او بتقدیم رسانیده از مال و معامله گذاری وی امتناع نمودند، و فرستادهای او را به بی عزتی و بی حرمتی تمام باز فرستادند، و جمعیت نموده در میدان لهری جای جنگ راست کردند. و دران حین سلطان محمود در سن پانزده «۱» سالگی بود. و سلطان محمود خان بی تابی کرده می خواست که بجنگ آنها برآید. اما سادات مانع (f. ۸۸ b) آمده نمی گذاشتند و دلداری می دادند. و دو مرتبه مردم داریچه جمعیت تمام نمودند که از آب گذشته بقلعه در آیند و سلطان

محمود خان را بگیرند. سادات بهکر ازین معنی اطلاع یافته برج و باروی «۲» قلعه را مضبوط ساخته بجنگ مهیا شدند. و آن مردم ملاحظه جمعیت سادات نموده نتوانستند کاری کرد.

القصة چون میر فاضل بحوالی بهکر رسید، لالی مهر که عمده زمینداران بود با برادران آمده بسعادت ملازمت فائز گشت. کلانتران داریجها بضرورت از هر موضع آمده ملازمت می کردند، تا آنکه میر فاضل به بهکر آمد، و چهل و هفت نفر «۳» از سرداران داریجه با خود آورد.

سلطان محمود خان بسعادت پا بوس پدر مشرف شده، درد دل درمیان آورد و بیست و هفت کس از مردم داریجه را به سیاست رسانید.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۳

چون شاه بیگ خبر یافت که میر فاضل سلامت به بهکر رسید، از منزلی که رسیده بود تیزتر روانه بهکر شد و در میدان قصبه سکر نزول نمود.

سلطان محمود خان بملازمت شاه بیگ رسیده پای بوس نمود، و بانواع مراحم و اشفاق سرافراز گشت. و قاضی قاضن ( a f ۸۹ ) که شمه از احوال او سابق مذکور شده بود، نیز در همان وقت برادران و بعضی مردم شهر را بملازمت مشرف ساخت. سلطان محمود خان معامله داریجها بعرض شاه بیگ رسانید.

روی بجانب قاضی قاضن کردند. قاضی عرض کرد که زمین این ولایت سیلاب است و خار بسیار درین زمین می روید: بیل خارکنی همیشه در دست باید گرفت. شاه بیگ به مجرد شنیدن این سخن امر بقتل آن مردم فرمود.

و سلطان محمود خان در ساعت بشهر رسید، و شباشب آن مردم را گردن زده از برجی که مشهور به برج خونی است بزیر انداخت، و صباح آن سادات را باتفاق پدر بملازمت شاه بیگ برده ملاقات داد، و پاره از خیراندیشی و نیک خواهی سادات عرض نمود. شاه بیگ بالتفات و اعزاز پیش آمده پرسش بسیار کرد. بعد از فسخ مجلس سلطان محمود خان را در خلوت طلب فرموده، استفسار احوال سادات کرد. سلطان محمود خان آنچه سابق عرض کرده بود اعاده نمود، و در آخر مجلس گفت: اگر چه این مردم دولتخواه اند، اما بودن این همه مردم از یک جماعت اندرون قلعه ( a f ۸۹ ) مناسب دولت نیست. شاه بیگ تبسم کرده فرمود که خوب سفارش کردید. و عاقبت بسادات پیغام کرد و حمزه بیگ را فرستاد که چون مردم مغل مع کوچ آمدند «۱»، باید که سادات در دو سه حویلی کلان در آیند.

سادات مصلحت بودن در قلعه ندیدند و التماس برآمدن کردند. التماس ایشان را مبذول داشته در قصبه لهری «۲» از برای ایشان منازل تعیین نمودند، و الی یومنا «۳» در آنجا متوطنند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۴

بعده شاه بیگ بقلعه در آمده از دیدن قلعه بغایت خوشحال گشت.

و منازل و محلات شهر را ملاحظه نموده میان امرا و سپاهیان قسمت فرمود.

و قلعه را پیموده و بخش کرده بامراء داد تا دست بدست بسازند. و قلعه الور را که سابقا پای تخت بوده ویران ساخته، خشت پخته آن را به بهکر آوردند. و عمارات مردم ترك و سمه که در حوالی بهکر بودند اکثری را ویران ساخته «۱»  
بعمارت قلعه بکار بردند. و در حین بنیاد قلعه شاه بیگ به میرزا شاه حسن گفت که این دو کوه که بر طرف جنوبی واقع است «۲» بد سرکوبی «۳» اند این قلعه را. اول فکر این دو کوه بنمائیم، بعد از ان (f. ۹۰ a)

دست بعمارت قلعه کنیم. و بعد از ساعتی فکر کرده فرمودند که اولاً عمارت قلعه اهم است؛ چون دریای عظیم در دور قلعه است ازین کوهها چندان دغدغه مند نباید بود، بواسطه آنکه پادشاه باستقلال بجهة تسخیر این قلعه مختصر متوجه «۴» نخواهد شد، و پادشاه و امراء شکست خورده کاری نخواهند ساخت. در اندک فرصت عمارت قلعه را باتمام رسانیدند، و ارک قلعه را بجهة خاصه خود و میرزا شاه حسن مقرر ساخته معدودی را از امراء در ارک «۵» جای دادند، مثل میر فاضل و همشیره او امان سلطان بیچه «۶» و ملک محمد کوکه و میر محمد ساریان «۷» و سلطان محمد مهرداد، و تا این زمان که سنه تسع و الف است همان قلعه موجود است.

بعد از يك سال که خاطر از ساختن قلعه و انجام مهام رعایا جمع فرمودند، و درباره مردم بلوچ که دست از فتنه و فساد باز نمیداشتند مشورت نموده چنان قرار دادند که آتش این قوم را بآب شمشیر فرو باید نشانید. و صورت این امر در لوح تدبیر چنان تصویر یافت که در هر موضع

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۵

جمعی از مردان کاری تعیین نمایند که چندگاه میان (f. ۹۰ b) ایشان باشند، و يك وقت مقرر گردانند که دران وقت هر جمعی کار آن موضع را باتمام رسانند. و بالآخرة جماعه را به هر موضع تعیین نمودند و آنها نیز انتظار وقت می بردند. چون وقت موعود رسید، همه به یکبار دست به شمشیر کرده کار آن گروه بی انجام را به انجام رسانیدند، چنانچه در آن واحد چهل و دو موضع بلوچان مقموع و مقتول گردید «۱».

و ابتداء زمستان سنه ثمان و عشرین و تسعمایه پابنده محمد ترخان را بحکومت بهکر تعین فرمود و خود با لشکری گران بعزم تسخیر گجرات متوجه شد، و منزل بمنزل طی کرده حوالی و حواشی هر دو روی آب را از مردم «۲» ناپاک پاک ساخت. و چون به چندوکه رسیدند، میر فاضل را عارضه تپ روی داد. رخصت معاودت حاصل نموده به بهکر آمد، و شاه بیگ بابا احمد ولد ارشد میر فاضل را «۳» نیز مرخص ساخت که به تیمار داری پدر مشغول گردد. اما شاه بیگ از مشاهده مرض میر فاضل بغایت آزرده خاطر گشت، تا آنکه خبر رسید که میر فاضل ندای «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ

« شنیده بدار جنان پیوست. شاه بیگ و میرزا شاه حسن را ازین واقعه (f. ۹۱ a) غم بسیار روی نمود. در همان شب سلطان محمود خان و میر عبد الرزاق و عبد الفتاح و سائر اقرباء او را رخصت فرمودند. آن جماعه بامید آنکه میر فاضل در قید حیات است بمسارعت رانند، تا آنکه صبح به بهکر رسیدند. دیدند که میر فاضل بمنزل دیگر پرداخته بود. او را تجهیز و تکفین نموده بخاک سپردند. و شاه بیگ بعد از سه روز ایلغار نموده به بهکر آمد، و مراسم تعزیت بجای آورده، اولاد میر فاضل را از کسوت سوگواری برآورد.

و بعد از ان فرمود که مردن میر فاضل دال بر مردن ماست. ما هم از عقب

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۶

خواهیم رفت. اهل مجلس ازین سخنان استفسار «۱» نمودند و گفتند بقای عمر شما باشد. و از انجا اندوهگین بسوی حرم رفت و با خادمان حرم «۲» نیز این کلمات معاودت نمود. ایشان ازان قسم کلمات گفتند که این چیست که بر زبان می‌رانید. و در آخر میرزا شاه بیگ و میرزا شاه حسین و سائر امرا از مراسم عزا باز پرداخته از انجا کوچ بکوچ مردم هر دو طرف آب را تأدیب نموده، به سیوستان تشریف بردند. در انجا نیز پانزده روز اقامت فرموده خاطر ازان حدود جمع ( f. ۹۱ b) ساختند، و به عزیمت تسخیر مملکت گجرات از راه تهته متوجه گشته منزل بمنزل روانه شدند و بنواحی موضع آگه رسیدند. تواجیان بجهة طلب جام فیروز فرستاده روزی چند توقف نمودند.

گفتار در بیان انتقال شاه بیگ ازین دار بی‌مدار «۳»

حکم نافذ «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ

« قضائست مبرم، و قضیه کلیه «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ

« حکمیست محکم. تقریب این تسوید آنکه چون شاه بیگ خاطر از مهمات بهکر و سیوستان جمع نموده همگی همت بر تسخیر مملکت گجرات گماشت. در حینی که از بهکر برآمده علم عزیمت برافراشتند «۴»، خبر رسید که ظهیر السلطنة

و الخلافة محمد بابر پادشاه بحوالی بهره و خوشاب آمده داعیه ملك گیرى هندوستان دارند. بحضور مجلس گفت که پادشاه ما را در سند بحال خود نمی‌گذارد، و عاقبت این ملك را از ما و اولاد ما انتزاع خواهد کرد: بر ما واجبست که در محکمه دیگر گریزیم. چون بدین دغدغه افتاد، او را دردی در درون پدید آمد؛ و هر چند به معالجه و مداوا کوشیدند فایده بران مترتب نگشت (f. ۹۲. a)، و شاه بیگ قبل از وصول مملکت گجرات عازم سفر آخره گردید.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۷

آورده‌اند که چون مشرف بر موت شد، حافظ محمد شریف را طلب نموده فرمود که سوره کریمه یس قرائت نماید. چون حافظ بآیه «وَمَا لِي لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»

رسید، حاضر شده فرمود که ای قاری اعاده کن تا سه بار تکرار نمود «۱». و چون بآیه «قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي»

رسید، جان بحق تسلیم نمود. و این واقعه در بیست و دویم شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بود و «شهر شعبان» تاریخ وفات میر شاه بیگ است.

همان شب امراء و اعیان متابعت میرزا شاه حسین نموده [تمامی امراء] بمراسم عزا پرداختند، و رسوم چنگیزیه بوقوع آورده نعش ایشان را به بهکر ارسال داشتند. و بعد «۲» از سه سال «۳» تابوت شاه بیگ را به مکه فرستادند و در جنّة المعلى دفن نموده عمارت عالی ساختند.

و بعد از فراغ امور تعزیت خبر رسانیدند که جام فیروز و مردم تهته از خبر شاه بیگ خوشحالی کردند و نقاره نواختند. عرق غیرت میرزا شاه حسن در حرکت آمده (f. ۹۲ b) نایره غضب شعله زدن گرفت. امراء و اعیان صلاح در رفتن گجرات ندانسته رایت عزیمت به تسخیر تهته و استیصال جام فیروز برافراختند.

ذکر مجملی از احوال شاه بیگ

در مبدء حال «۴» بملازمت خواجه عبد الله رحم الله تعالی روحه و اوصل إلینا فتوحه، رسیده و انابت «۵» به حضرت ایشان نموده. و در عنفوان شباب به تحصیل کمالات علمیه «۶» و آداب اشتغال داشته، خلاصه اوقات بعبادات و طاعات بسر برده. در مبادی احوال که در ملازمت والد خجسته مآل

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۸

خود بدار السلطنة هرات بود، همواره به مجلس علما می‌رسیده، و در هفته دو نوبت علما را بمنزل می‌طلبیده. و از نتایج طبع شریفش شرح کافیه و حاشیه شرح مطالع و حاشیه شرح فرائض می‌رسید شریف، و حاشیه بعضی رسائل دیگر نیز میان مردم مشهور است.

#### ذکر غرائب «۱» سیوی

از غرائب این دیار یکی آنست که در جانب قطب رویه سیوی گنبدی نمایان می‌شود که آن را به زبان سندی مار و کهری «۲» می‌گویند. و چون آنجا مردم می‌روند چیزی بنظر نمی‌آید. چنانچه سلطان (f. ۹۳ a) محمود بهکری یکبار دو سه هزار کس جمع کرده دست بدست بر سر آن کوهها رفت.

هیچ چیز نمایان نه شد، و گنبد را نیافتند. و می‌گویند که طلسمی است که پیشینیان ساخته‌اند و دران گنجی مدفونست. وقتی درویشی آنجا رسیده از انجا چیزی بدست آورده بود. بعد ازان مردم بسیار باین امید آنجا رفتند و چیزی نیافتند.

و قلعه سیوی در دامن کوهچه واقع است. همه سنگهای او مدور و ملساست. هر چند زمین را می‌کاوند هم چنین سنگها بر می‌آید. و در کور زمین «۳» و چهره که از مضافات سیوی است نهال پنبه آنجا برابر درخت کنار می‌شود، چنانچه مردم سوار شده پنبه می‌چینند. و در هر درخت پنبه مار برابر يك و جب تا صد و دوست می‌باشند. و چون مردم آنجا می‌خواهند پنبه به چینند، آن درختان را به چوب می‌افشانند، و ماران را دور می‌کنند و پنبه می‌چینند. و اگر کسی را آن مار گزید فی الحال آنجا را به استره زخمها می‌زنند. پس آن را شخصی چوشیده زهر آن را می‌پرتابد «۴»، و الا هلاک می‌شود.

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۲۹

و دیگر دریاچه که از زیر سیوی می‌گذرد. ظاهرا ممر آن چشمه (f. ۹۳ b) بر گوگرد آب بوده است «۱». هر کسی که ازان آب می‌خورد بیمار می‌شود. و اکثر مردم باین علت می‌میرند، الا متوطنان آنجا که عادت کرده بودند. چنانچه سلطان محمود خان برای محافظت و محارست هر سال مردم جدید می‌فرستاد، و آن مردم اکثر تلف می‌شدند مگر قلیلی «۲». و در زمان بندگان خلافت پناهی سیلاب آمده آن چشمهای گوگرد را از بیخ برده یا پوشیده. بهر حال آن بیماری درین ایام کمتر است. و آن آب مسافت پنجاه گروه را طی کرده در سرزمین که آن را سرواه گویند جمع می‌شود و همانجا بزراعت بکار می‌رود، و پاره که از زراعت فاضل میماند در کولاب منچور «۳» که نزدیک سهوان است می‌افتد. و در کنار آن آب نیز مار بسیار دراز و باریک می‌باشد و گزیده این مار کمتر می‌زید. و مردم آن سرزمین از زنان و مردان «۴» ازارها از پارچه



لك و «۵» كشاده و دراز می‌پوشند كه از آسیب آن ماران ایمن باشند. و كاتب آنجا رسیده آن زمین را مشاهده نموده است.

دران زمین زراعتی را آب داده بودند. چون اسب دران جا (f. ۹۴ a) راند در هر قدم چند مار دید، و می‌خواست كه نزدیک آب نزول نماید چون هوا بسیار گرم بود. از دهشت آن ماران دور رفته در دشت فرود آمد.

دیگر در دشت سیوی قلعه‌ها و معمورها بوده كه خراب شده‌اند، و الحال باد سموم در همان سرزمین می‌وزد. و ما بین سیوی و بهكر و سیتپور زمینی است كه آن را باركان می‌نامند. و اسب آن زمین كم از اسب عراقی نمیشود. و كره اسب كه از مادر متولد می‌شد، در دور او سنگریزها می‌ریزند، و آن كره اسب تا يك سال بر سر آن سنگریزها می‌گردد، و سم او

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۰

چون سنگ می‌شود كه احتیاج به نعل بستن ندارد، و هم‌چنین در كوهها بی نعل می‌گردد.

و جماعه ایست در موضع چتر كه ایشان را سادات كهیری می‌گویند.

و وجه تسمیه آنست كه كهیر نام درختی است كه یکی از آبای ایشان بر آن سوار شده قمچی زده مانند اسب رانده بود؛ و در السنه باین رنگ شهرة دارد.

و در قریب گنجابه كه از مضافات سیوی است از يك جای آب جوشیده برآمده، چنانچه زمین بسیار را در زیر آب كرده. و ماهیها نیز دران آب بوده. و در یکی از كوههای گنجابه دامن او در رنگ ایوان «۱» پیش رفته.

و در انجا پنجره آهن معلق ساخته‌اند، و می‌گویند كه در میان آن چیزی نهاده اند، و دست کسی بآن نمی‌رسد. اگر از بالای كوه می‌خواهند كه ریسمان انداخته کسی فرستند، از انجا دور می‌شود؛ و اگر از پایان می‌خواهند بروند ..... و آن سر كوه ملسا و یكپاره است، و از زمین دور است.

و آن سرزمین سیوی و گنجابه این چنین واقع است كه كوه سیتپور و كنار آب كشیده تا بموضع كن و سیوی و گنجابه و پاتر رسیده، و از انجا نصف دایره درست كرده باز بكنار دریا رسیده «۲» و در ما بین «۳» همه دشت است. و راه قندهار از میان این دشت واقع است. طول آن صد گروه است از دریا تا سیوی، و در عرض شصت گروه باشد. و در اكثر آن سرزمین باد سموم می‌باشد، تا چهار ماه می‌سوزد. موسم آن ایام تابستان است.

ذكر غرائب «۴» قندهار

یکی آنست که پنجواهی نام موضع‌یست ده گروه مغرب رویه قندهار، و قریب آن کوهیست، و دران (f. ۹۵ a) کوه غاری است، که چون مردم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۱

در آنجا در می‌آیند و پاره راه می‌روند، هر جا از آبهای روان می‌گذرند.

و دران ایوانها و منازل «۱» تراشیده بر آورده‌اند. و شیرکهای کلان برابر موشگیر و ریزه بسیار می‌باشند. و باز همچنین که پیشتر می‌روند منزل دیگر پیدا می‌شود. و چون در آنجا تاریکی است بی مشعل نمی‌توانند رفت.

و اگر مشعل روشن می‌کنند شیرها خود را بر مشعل و آدم چنان می‌زنند که رفتن متعذر می‌شود، و آن قدر جمع می‌شوند که رفتن متعسر. می‌گویند که آنجا طلسمی است و چرخ‌ی ساخته‌اند، و گذشت آن چرخ خشتهای طلاست.

می‌گویند بابا حسن ابدال آنجا رسیده بود. و پوست پخته «۲» بران چرخ انداخته «۳» و از آنجا گذشته، و یک خشت طلا برداشته آورده بود. و احوال بابا حسن ابدال در محلش مذکور خواهد شد.

دیگر: عمارت پیش طاق که بفرموده فردوس مکانی بابر پادشاه در کوهی که موسوم به سر پوزه «۴» است از سنگ بریده‌اند. و آن طاقیست در غایت ارتفاع. و در مدت نه سال هشتاد نفر سنگتراش هر روز در آنجا کار کرده (f. ۹۵ b) باتمام رسانیده‌اند. الحق جای نفیس «۵» و فرح‌فزا «۶» است. و چون مشرف بر آب ارغنداب است و اکثر باغات و مزروعات آن دیار بر آن است، در ایام بهار محل عبور اکثر مردم می‌شود. اما از بس بلندی بر آمدن بر آنجا بسیار دشوار است. بعضی از دهشت نمی‌توانند آنجا رسید.

و در آنجا کتابه بنام حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه و میرزا کامران و میرزا عسکری و میرزا هندال که صاحب اهتمام بوده‌اند نوشته‌اند.

و چون حضرت جنت آشیانی همایون پادشاه آنجا تشریف نداشته‌اند اسم سامی ایشان دران کتابه مذکور نیست. و از ممالک محروسه ایشان همین قندهار مرقوم (ن) نموده بودند. کاتب چون آنجا رسید، دید که نام

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۲

جنت آشیانی و نام حضرت خلیفه الهی و ممالک محروسه حضرت که هزار هزار برابر قندهار و کابل در تصرف غلامان این درگاه است نبود. بخاطر رسید که اسم سامی ایشان و آسامی شهرها «۱» و ممالک محروسه در آنجا درج باید نمود. بنا

بران خوش نویس و سنگتراشان را از بهکر طلبیده کتبه در آنجا نوشت، و نام حضرت جنت آشیانی و حضرت (f. ۹۶ a) شاهنشاهی و اکثر شهرهای ممالک محروسه ایشان از اقصای «۲» حدود بنگاله تا بندر لاهری، و از کابل و غزنین تا دکن همه را داخل ساخته، قریب چهار سال آنجا کار کرده باتمام رسانید. الحق مجموعه شده است که خلایق بتماشای می‌روند. و نزدیک باین «۳» کوه که طاق مذکور دران واقع است غاریست.

می‌گویند که انتهای آن همان غاری است که بابا حسن ابدال از انجا خشت طلا آورده بود. و طول مسافت فیما بین هفت هشت گروه باشد.

و کوهی که در دامنه قندهار واقع است، دران کوه مخلصه می‌شود که دفع زهر مار و زهرهای دیگر می‌کند. و مخلصه دران دیار سوای آن کوه در جای دیگر نمیشود. و بالای آن کوه آتشکده ایست که از زمان قدیم بوده است. و عمارت آن از خشت خام ساخته‌اند. طول و عرض هر خشت دو گز است، و سطبری او یک وجب. و آن عمارت تا امروز بحال خود است، و درو فتوری نرفته.

و در قندهار هر سال و هر بار بیماری می‌شده است. شاه طهماسب به سلطان حسین میرزا که حاکم قندهار بود حکم فرمودند که در کناره‌های جوی (f. ۹۶ b) که در حوالی شهر جاریست، و مردم ازان آب بکار می‌برند بید بکارند. ازان باز که بید کاشته‌اند فی الجملة تخفیف دران رفته است.

اما بعضی سالها وبا و بیماری بسیار می‌شود، و اکثر مردم بعلت خون شکم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۳

و خون بینی و گوش و خون از دهن رفتن از عالم می‌روند. چون در زمان خلافت پناهی کاتب به کومک آنجا رفته بود و از مردم تعینات آنجا بود [و] در سنه سبع و الف قریب دویست سوار و پیاده از لشکریان اینجانب به همین علت از عالم رفتند.

دیگر: در الوس هزاره جات قندهار [از زر] سرخ و سفید و سیاه را رواج نیست، و سودای ایشان به پارچه و کفش و آنچه ازین قسم می‌باشد.

دیگر از بزرگان صاحب کرامات و مقامات که در دیار قندهار آسوده‌اند: یکی ازان (ها) شاه مسعود ابدال است. کوهی که در دامنه مزار فائض الانوار این زیده الابرار واقع است، دران انگور و سیب و بهی و انار و اکثر میوه بسیار خودرو است، و چشمهای آب جاری است.

و این منحصر دران دیار و در همان کوه است. و در زمان حیات خود (f. ۹۷ a) تا کی نشانده بود که الی یومنا هذا باقیست. و قریب آن کوه زمینست که آن (را) بیشل «۱» می‌گویند. خربوزه و هندوانه «۲» بسیار خوب می‌شود. و آن را به کاریز آب می‌دهند. و غیر از بیشل در هر جا که خربوزه «۳» می‌کارند در نصف آن یا بیش و کم کرم می‌افتد. و آن طرف که درو کرم است همچو سنگ سخت می‌شود.

و دیگر بابا حسن ابدال:

ایشان از سادات صحیح النسب سبزواریند. و در مبدء حال که ایشان را ذوق دست داده سفر حجاز اختیار نموده‌اند و بزیارت حرمین شریفین و ارض مقدس «۴» مشرف شده چند سال دران نواحی گذرانیدند. و در زمان سلطنت میرزا شاهرخ ولد ارشد حضرت صاحبقرانی از دیار روم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۴

و حجاز مراجعت فرموده «۱» به سبزواری تشریف آوردند. و شاهرخ میرزا نسبت ارادت و حسن عقیدت به بابا حسن ابدال داشته. در سفر هند بابا را تکلیف نموده با خود بردند، و در حین مراجعت در موضع لنگر قندهار رحل اقامت انداخته با مریدان و معتقدان خود اظهار نمود که ازین زمین بوی محبتی به مشام من می‌رسد. تا آخر عمر (f. ۹۷ b) دران منزل گذرانیده همانجا آسوده‌اند. و مزار ایشان در جای رفیع که مشرفست بر ارغنداب [و اکثر مواضع] واقع شده. در روز جمعه زنان و مردان مردم قندهار از صغیر و کبیر و وضع و شریف بزیارت می‌روند، چنانچه احیانا در شهر کسی کم «۲» می‌ماند و عجب ازدحام و غلو می‌شود. الحق جائی پر فیض و منزلی در کمال صفاست، و از اکثر وارد و صادر شنیده شد که مثل اینجا کم بنظر در آمد «۳».

و خوارق ایشان بسیار است. شمه از احوال ایشان و رفتن در غار و از طلسم عبور نمودن و خشت طلا بر آوردن سابقا مرقوم شده. و در پیش آستانه ایشان گنبدی است رفیع مخروطی شکل که از سنگهای نا تراشیده که هر يك به وزن پنج من قندهار بوده باشد بی گچ و آهک و گل ساخته‌اند.

می‌گویند که چله خانه بابا حسن بوده است. و در يك شب آن عمارت تنها با يك خادم بر آورده‌اند. و چنان سنگها را بر بالای یکدیگر نهاده‌اند که از هیچ درز آن قطره آب نمی‌چکد. و هر کس که درون در می‌آید از فرجهای این سنگها از همه جانب آسمان می‌نماید.

دیگر: کوهی که قبر بابا حسن (f. ۹۸ a) در دامن او واقع است، بر قله آن کوه گنبدی ساخته‌اند، که از عمارات بابا حسن ابدال است، که نظر هر که بران گنبد می‌افتد می‌داند که از کرامات ایشان است، زیرا که آدمی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۵

بران کوه راه ندارد، و عمارت ساختن و مصالح بالا بردن بغایت مشکل است.

دیگر سید حسین زنجیریا:

ایشان نیز از سادات ذو السعادات سبزواریند. بنوزده واسطه بامام همام ملاذ الأعالی و الأعظم امام موسی کاظم «۱» نسبت سلسله ایشان درست می‌شود. و والده میر مشار الیه همشیره بابا حسن ابدال است. و در حینی که بابا حسن از سفر حجاز مراجعت نموده به سبزواری آمدند، همشیره خود را بی‌بی فاطمه در حباله نکاح سید عین الدین که یکی از اجلّ سادات سبزواری بود در آورده. پس از ازدواج ایشان نوزده سال میر سید حسین زنجیریا با بعالم وجود تشریف آوردند. و پس از هفت سالگی ایشان از نظر والدین غائب شدند. هر چند خادمان و درویشان در طلبش بهر طرف شتافتند، ازان فرخنده بی اثری نیافتند. لا جرم مصیبتی در غایت صعوبت (f. ۹۸ b)

به سید عین الدین روی نموده. بعد از انقضاء مدت هفت سال ازین احوال ناگاه سید حسین بر در خانه والدین حاضر آمده آواز داد. چون ندای فرح فزای او بگوش والدین رسید، شادی کنان برون خرامیده، دیده رمد رسیده خود را بدیدار ارجمند او مقرر «۲» یافته، کیفیت احوال غائب شدن ازان جناب پرسیدند. جواب داد که مرا طائفه جنیان که در سلك ارباب ایمان انتظام دارند، نزد خال من بابا حسن ابدال باشارت ایشان بدیار هند بردند. و در آنجا قریب يك سال گذرانیدم، و از خال رخصت حاصل نمودم. بار دیگر بآن جماعت سپردند، و آنها مرا باشارت ایشان بخانقاه درویشان بردند، و مدت شش سال اوقات در آن مقام میمنت انجام گذرانیدم «۳». و آن جماعه مرا به تعلیم سنن و فرایض اسلام ترغیب و

تحریرص»

می نمودند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۶

بعد از آن چند گاه در وادی سلوک در آمده سیر و سفر اختیار نموده از هر خرمنی خوشه و از هر زاویه توشه بر می داشت. و چون آتش محبت الهی در خاطر او زبانه کشید، طالب مرشد کامل گشت. بآن ملهم شد که بخدمت (f. ۹۹ a) خال خود بابا حسن ابدال رسیده از ایشان کسب کمالات «۱» کند.

آورده اند که صباح روزی که در وقت چاشت آن میر سید حسین بملاقات بابا حسن ابدال در موضع لنگر می رسید، بابا حسن را وجدی و حالتی دست داد. بمردان خود گفتند که بوی مردی بمشام من می رسد که از ملاقات او دیده دل را روشنی حاصل می شود، باستقبال او بشتابید.

درویشان اندک راهی طی نموده بودند که امیر سید حسین دران اثنا بدرویشان ملاقی شده، بسعادت ملاقات بابا حسن ابدال مشرف گشتند. بابا حسن ایشان را در آغوش مهربانی گرفته سر و روی او را بوسه داد، و بر تکیه گاه خود جای داد. باستماع قدوم میر سید حسین مشایخ و اولیای قندهار بملاقات وی حاضر آمدند. و آن روز مردم بسیار جمع شدند. بابا حسن ابدال فرمودند که فرزند سید حسین! جمعی کثیر از اعزه و اکابر آمده اند، ایشان را دریاب و برای ایشان طبخ بغرا «۲» مهیا نمای. سید حسین برخاسته، دیگ بر دیگدان نشانده «۳»، پنج سیر گوشت و ده سیر آرد قندهاری بدست آورده در پی (f. ۹۹ b) طبخ شدند. چون موجود شدند، بابا حسن فرمودند که می توانی که ازین بغرا درویشان را سیر گردانی. سید حسین قبول این خدمت نموده برخاست، و از ثقات مروی است که ازان دیگ محقر یکصد و پنجاه طبق بغرا پیش درویشان کشید، چنانکه همه سیر شدند و آن دیگ همچنان پر بود.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۷

و نقلست که روزی سید حسین بر گذر موضع لنگر تشریف داشتند.

ناگاه شخصی شتر بار پنی بر داشته بجانب شهر می رفت. میر سید حسین ازو پرسید که برین شتر چیست. او از توهم آنکه مبادا درویش چیزی طلب نماید، گفت: برین شتر سنگ است. فرمودند: چنین خواهد بود. چون آن شخص بمنزل رسیده بار خود را کشود آن پنیها را سنگ دید «۱». بغایت نادم شد.

آن پنی سنگ شده را برداشته آورد و عذر خواهی نمود. آن سنگها را بر در آستان نهاد. و اکنون آن سنگها را خادمان بر مرقد منور ایشان نهاده اند، و الی یومنا هذا موجود است. چون کرامات و خوارق ایشان ازان زیاده است که درین صحیفه اندراج یابد، بر اندکی اختصار نمود (f. ۱۰۰ a).

ذکر صاحب سیر و طبر سید محمد المشهور به سید شیر قلندر

ایشان فرزند میر سید حسین زنجیر پانند، و در صغر سن به سیر و سلوک و ریاضت شتافته «۲» خود را بدرجات عالی رسانیده‌اند، و به تمهید بساط هدایت و ارشاد پرداخته لب تشنگان بادیه طلب را از سر چشمه معرفت سیراب می‌ساختند. و خوارق عادات و کشف و کرامات ایشان ازان متصاعد است که مهندس اندیشه از عهده استیفای آن تواند برآمد. و ما چندی ازان ایراد می‌کنیم.

مخفی نماند که نام ایشان سید محمد است. و ایشان را سید شیر از آن جهت می‌گویند، که هیئت اصلی خود را تغییر داده به هیکل شیر نموده بودند.

و آن چنان بود که چون در اوائل حال که سید محمد به خوارق عادات و علو مقامات مشهور شدند، و مردم قندهار و بلوکات هزاره مرید و معتقد گشته نذور و هدایا می‌آوردند، سید قشغه نام شخصی به میر ذو النون سخنان ناملائم خاطر نشان نموده میر ذو النون را بران آورد که بطلب میر کس فرستادند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۸

میر سید محمد روز جمعه در مسجد جامع از موضع اشکلچه آمده بمیر ذو النون ملاقات (f. ۱۰۰ b) کردند. و چون میر ذو النون از مجلس برخاست گفت:

این سید را نگاه دارید. میر سید محمد را موکلان در خانه جای داده جمعی پاسبانی می‌کردند. لیکن میر ذو النون چون بمنزل رفت، ازان بی ادبی که ازو نسبت به میر واقع شده بود نادم و پشیمان شده، چند طبق طعام بدست مردم معتمد نزد میر سید شیر فرستاد. چون ایشان بدان خانه آمده، در خانه را که میر اندرون آن بودند کشادند، هیچ کس را آنجا ندیدند. آلا شیری عظیم که بر روی نم می‌غلطید. و آنچه معاینه کرده بودند، به میر ذو النون رسانیدند. گفت که اینها ترسیده‌اند. دو کس دیگر از مقربان خود را فرمود که بروند. ایشان آمده همان حالت را مشاهده نمودند و عرض کردند. پس میر ذو النون با فرزندان و اطفال بر در آن خانه رسیده بعین الیقین مشاهده نمودند که شیری قوی هیکل بر روی نم نشسته است. میر ذو النون به تقصیر خود قائل گشته زبان اعتذار و استغفار کشوده طلب عفو نمود. میر سید شیر بصورت اصلی باز آمد و میر ذو النون دست و پای (f. ۱۰۱ a) میر سید را بوسیده رخصت فرمود.

نقلست که سلطان علی قورچی که مشهور به لق و دق است، در اوائل حال انکاری عظیم از جانب امیر سید شیر داشته، تا آنکه روزی دغدغه امتحان به خاطر رسانیده بملازمت میر سید شیر آمد، و بی‌ادبانه نشست.

حضرت میر سید شیر از روی جذب و جلالت بجانب او نگاه کردند. بناگاه از جای در آمده جامهای خود را پاره پاره ساخت، و سر و ریش تراشیده چند گاه برهنه و عریان می گشت، تا آنکه همشیره او بیچه حبیب و یزنه او ابو مسلم کوکلتاش بملازمت میر سید شیر قلندر آمده التماس عفو تقصیر او نمودند. میر سید شیر آب وضوی خود را برای آشامیدن بدو داد. به مجرد

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۳۹

نوشیدن آب بحال اصلی خود در آمد، و در سلك مریدان منتظم گشت، و تا مدت حیات دیگر مطبخ میر را همیشه بر سر همیشه می کشید.

نقلست از سلطان علی مذکور که گفت: شبی بغایت سرد بوده و میر سید شیر با جمعی درویشان به سیر برآمد «۱». چون ساعتی استراحت نمودند، ایشان را حاجت غسل شد. فی الحال بیدار گشته فرمودند (f. ۱۰۱ b) که مرا احتیاج غسل است. ای سلطانعلی! جامهای مرا «۲» نگاه دار. و میر لنگ بسته از روی جوی یخ شکسته بآب در آمدند. و از سردی هوا اعضای من می لرزید. چون مرا بآن حال دیدند، فرمودند که ای سلطانعلی سرما خوردی، بیا و اسرار مردان نگاهدار. من برخاسته نزد ایشان رفتم. آب را بغایت گرم یافتم، چنانکه بدن من آرام گرفت. بعده «۳» بایشان بر آمدم و اثر سردی نیافتم.

نقلست که روزی میر سید شیر بموضع سفید روان رسیدند. هوا گرم بود. خواجه شهاب الدین سفید روانی که یکی از معتقدان میر بود می گوید:

من پیش رفته التماس کردم که ساعتی در باغ من قدم رنجه فرمائید.

استدعای مرا اجابت نمودند، و من پیشتر بباغ در آمده بکنار حوض جای راست کردم. چون دروازه باغ پست و تنگ بود، اراده کردم که اسب میر را بیرون باغ در سایه درختی نگاه دارم. ناگاه دیدم که میر سواره بدرون باغ در آمد. حیرت بر من مستولی شد که ازین در تنگ چگونه در آمده باشند. فرمودند که شهاب الدین اینها سهل است (f. ۱۰۲ a). عرض کردم که از میوه آنچه بخاطر شریف رسد حاضر گردانم، و من پیشتر دو سبد میوه پر کرده بودم که به یکی از دیوانیان فرستم، و پیش از آمدن میر آن برداشته بگوشه نهاده بودم. فرمودند که شهاب الدین آن دو سبد

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۰



میوه که صبح چیده بیار، و برای کسی که اراده فرستادن نموده بار دیگر پر ساخته فرست. حیرت غریب بمن روی نمود، و من از خلوص عقیدت پیش رفته دست ایشان را بوسیدم و در پای افتادم.

نقلست که میر سید شیر از زمین داور بر آمده بموضع ساریان قلعه رسیدند. درویشی چند در خانه بعضی مزارعان در آمدند که نیم روز بگذرانند. آن مردم درویشان را راه ندادند. درویشان پیش میر سید شیر شکایت کردند. فرمودند که بگریزد ازین جا که آتش عظیم در خواهد گرفت.

چون قدمی چند رفتند، ناگاه آتش عظیم در گرفت و آن موضع بسوخت «۱».

نقلست که وفات میر سید شیر در روز عاشورا سنه ثلث و ثلاثین و تسعمایه بوده «۲». و مزار پر فیض ایشان در موضع اشکلجه که ده گروهی مغرب رویه قندهار است واقع شده. و بجهة (f. ۱۰۲ b) حصول مقاصد و مطالب از اطراف و جوانب قندهار و زمین داور مردم می آیند، و نذر و هدایا به فرزندان حضرت گذرانیده بز و گوسفند بسیار در مطبخ ایشان کشته، بروح پر فتوح ایشان طعام پخته بفقرا و مساکین و وارد و صادر می دهند. و جمیع مردم قندهار و تمامی هزار جات و بلوکات مرید ایشانند، و هیچ روزی آن آستانه متبرکه بی ازدحام و هنگامه نیست، و لنگر مقرری همیشه جاری است.

ذکر (قدوة الواصلین) خواجه ملک

مزار ایشان در کنار آب ارغنداب واقع شده، و عجب جای بفیض است. سکنه دیار قندهار ایشان را پیر ولایت می گویند، و از مزروعات خود حصه در وقت کاشتن برای فرزندان ایشان مقرر می سازند، و حاصل آن را باولاد امجاد ایشان می دهند. و اگر حصه معین نکنند بیشتر آنست که آن زراعت را آفت می رسد.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۱

ذکر خواجه علی نی تاز

صاحب خارق عادات بوده، و در موضع کندکان آسوده اند. او را نی تاز بنا بران می گویند که او بر نی سوار شده یکبار در جای مهمان شد.

به صاحب خانه گفت: این اسب را جو بده. صاحب خانه از (f. ۱۰۳ a)

روی تمسخر در انبار خانه غله انداخت. صبح آن دید که انبار خالیست و سرگین بسیار درو افتاده.

## ذکر خواجه نیشاپور «۱»

از اجله اولیاست، و خوارق بسیار داشته. روزی بزرگان قندهار بدیدن ایشان روان شده بودند، بعضی سوار و جمعی پیاده. ایشان بر دیوار سوار شده باستقبال آن بزرگان آمده ملاقات نمودند. و آن دیوار الی یومنا هذا ایستاده است.

## ذکر خواجه ایوب انصاری

می گویند برادر خواجه عبد الله انصاری است. روز دوشنبه مردم بسیار در آستانه ایشان جمع می شوند.

## پیر یکشنبهی

قبر ایشان در دامن کوه لکه واقع است، و اکثر مردم قندهار التزام نموده اند که شب یکشنبه چراغ روشن می کنند، و بدین تقریب هر شب یکشنبه صد و بیست چراغ بر قبر این بزرگوار روشن می شود.

گفتار در بیان ابتدای حکومت میرزا شاه حسین بمقام تهته و ذکر فرار نمودن جام فیروز

چون میرزا شاه حسن در نصرپور بر مسند حکومت بجای پدر نشست،

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۲

سادات و قضات و اشراف و اعیان بمراسم تعزیت و لوازم تهنیت جمع آمده بودند. همه را بانعام و اکرام بناوخت ( f. ۱۰۳ b ). و چون این امر در اول شوال که مبشر بقدم فرحت لزوم عید بود روی نمود، سائر امرا و اعیان بعرض رسانیدند که انسب آن می نماید که خطبه بنام نامی خوانده شود. به مجرد استماع استبعاد نموده زبان باستغفار کشود که تا زمانی که از اولاد صاحبقران کسی بوده باشد این امر بما نمی رسد، و خطبه بنام نامی حضرت ظهیر السلطنة و الخلافة محمد بابر پادشاه خواندند. و ایام عید را دران نواحی گذرانیده عازم تهته گردید. جام فیروز حافظ رشید خوشنویس و قاضی حاجی «۱» مفتی را مع تحف و هدایا «۲» بملازمت فرستاده اظهار تأسف نمود، و عذر تقصیر بزبان عجز و نیاز خواست. اما ایلچیان در خلوت چنان نمودند که جام فیروز بحسب ظاهر این چنین عرضه داشت نموده و در باطن او اغراض دیگر هست، و آلات حرب و پیکار و ادوات ضرب و کارزار بهم رسانیده اراده جنگ دارد.

میرزا شاه حسن فرستاده را رخصت معاودت نموده، منزل بمنزل قطع مسافت فرمود. چون جام فیروز بر حشم و خدم سپاه نصرت دستگاه اطلاع ( f. ۱۰۴ a ) یافت تاب مقابله و طاقت مقاومت نداشت. فرار بر قرار اختیار نموده در اندک فرصت شهر تهته را خالی ساخته بآن روی آب گذشت.

و میرزا شاه حسن حکم فرمود که سپاه از آب عبور نموده در شهر تهته نزول نمایند. و در حین عبور سپاه مانك «۳» وزیر و شیخ ابراهیم داماد جام فیروز با جمعی در برابر آمده دیگها کشادند و چند کشتی پر از تویچی و تیر انداز بر سر راه آورده ممانعت نمودند. و درین اثنا برخی از جوانان جنگجوی رزم آزمای متوجه اعدا گشته همه را از دریا براه عدم روانه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۳

ساختند. و جام فیروز خائب و خاسر بولایت کچ در آمده مدتی دران حدود بود و استمداد لشکر از مردم کچ می نمود.

ذکر توجه نمودن میرزا شاه حسن و انهزام یافتن جام فیروز

چون جام فیروز در منزل موضع چاچکان و راهمان رسید، قریب به پنجاه هزار کس از سوار و پیاده بهم رسانیده بآهنگ جنگ معد و مهیا شدند، و غلغله و زلزله در ولایت تهته افتاد. و در همان وقت امیر محمد مسکین ترخان و میر فرخ و سلطان قلی بیگ و جمعی از امرا (f. ۱۰۴ b) بملازمت شاه حسن رفته صورت واقعه باز نمودند. میرزا شاه حسن جمعی را به تهته فرستاده شهر را مضبوط ساخت، و خود متوجه دفع اعدا گشته از آب عبور نمود، و کوچ بکوچ روانه جنگ جام فیروز شد. و چون نزدیک بآن حدود رسید، ترتیب لشکر نموده روان شد. و ناگاه لشکر مخالفان از پیش نمایان شد. چون آن مردم لشکر مغول را دیدند همه یکبار از اسب فرود آمده دستارها از سر برداشته، و گوشهای چادر با یکدیگر بسته بجنگ در پیوستند. و این قاعده مردم سند و هند است، که هر گاه بخود قرار کشته شدن می دهند از اسبان پیاده شده و سرها برهنه کرده و چادرها و کمریندها را بیکدیگر می بندند. عاقبت الامر میرزا شاه حسن آن حالت را ملاحظه نموده مبارکباد و فتح با امرا گفتند، و اشارت نمودند تا سپاه دست به تیر و کمان بردند؛ و خود از اسب فرود آمده وضو ساخته دو گانه گذارد، و دست بمناجات برداشته استدعای فتح و فیروزی نمود. گویا تیر دعا به هدف اجابت رسیده. فی الحال بر اسب سوار شد، و امرا و سپاه (f. ۱۰۵ a) تیغهای جلادت آخته «۱»، بسرعت تاخته، زلزله در ان گروه انداختند. القصه از صباح تا آخر پیشین «۲» معرکه قتال آراسته بود، و قریب

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۴

ببست هزار آدمی در میدان افتادند. و جام فیروز مخدول و منکوب گشته به گجرات رفت، و در گجرات متوطن بود تا زمانی که بملك الموت ملاقات نمود.

میرزا شاه حسن سه روز دران حوالی نزول فرموده، غنایم و اسبان و اسباب از آنچه بدست افتاده بود بر مردم خود قسمت می کرد، و امرای عظام را بانواع انعام و اکرام بناوخت، و از انجا بشهر تهته نزول فرموده بفتح و فیروزی در تعلق آباد

سکونت نمود. و بعد از شش ماه عازم بهکر شده از راه هاله کندی طی مراحل می‌نمود. و چون در برابر سیوستان رسید، امرای سیوستان بمبارکباد و فتح آمده پیشکش گذرانیدند. و امرا و ارباب سرکار سیوستان نیز رخصت انصراف یافتند. و مردم سخته و دربیله نیز در سیوستان استقبال نموده ملازمت کردند. دربیله را در همان تاریخ به میر فرخ ارزانی داشته شکارکنان به موضع بیرلو که سه گروهی بهکر است تشریف آورد. و امرا و اعیان (f. ۱۰۵ b) و اکابر باستقبال آمده میرزا شاه حسن را دریافتند. میرزا نسبت بمردم بهکر خیلی توجه فرموده بانعام و اکرام بنواخت. در همین سال جناب شیخ میرک پورانی از قندهار به سند تشریف آوردند. و در سال دیگر خدمت شاه قطب الدین اولاد شاه طیب از هراة به بهکر آمده بملاقات میرزا شاه حسن رسیدند.

ذکر حکومت میرزا شاه حسن و اسیر شدن مردم دهر

در اوائل سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بسمع میرزا شاه حسن رسید که در حدود اوباره و بهتی واهن جماعة دهر و ماچی و غیره همواره متعرض متوطنان پرگنه ماتيله و رعایای مهر و غیره می‌شوند. بنا بران بابا احمد ولد ارشد میر فاضل کولکلتاش را با فوجی بتأدیب آن جماعة مأمور ساخت. و مومی الیه بعد از سرانجام سپاه نواحی بهتی واهن و اوباره را تاخته، از انجا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۵

مراجعت نموده در قلعه ماتيله در آمد. مردم دهر بلوچان را که در قلعه سیورای بودند باعث شدند که مردم مغول دست انداز کرده مال و مواشی را برده‌اند، تا شما دستبرد نخواهید نمود، همیشه این عمل خواهند کرد.

بلوچان سیورای جمعیت کرده (f. ۱۰۶ a) مردم مهر را تاختند. بابا احمد خبر دار شده، تعاقب نموده، در برابر اوباره با هم ملاقات کرده، بجنگ در پیوستند. بالآخره بلوچان شکست یافته، اکثری مردم بقتل رسیدند؛ و از مردم دهر چندی را دستگیر نموده در بند کردند. و میرزا شاه حسن فوجی را بجهت تاخت بلوچان تا موضع کندی و وتر «۱» فرستاده بود. آن جماعت نیز بلوچان را تأدیب نموده در حین مراجعت مردم ماچی را که تعلق به اوباره داشتند، بعضی را قتل کردند و جمعی را اسیر نموده گوشمال خوب دادند و مردم مبلغی پیشکش کردند و دختری به بابا احمد دادند. و اوباره را بابا احمد بتصرف خود آورد.

چون خاطر ازان محل جمع نمود، جمعی را در آنجا گذاشته به بهکر آمد. و در حین طغیان آب شتران سرکار میرزا که باهتمام مردم دهر و مهر محمد فراش قریب ماتيله نگاه می‌داشتند، بلوچان سیورای و جت که در حوالی دیراور و فتحپور و

آن حدود بودند خبر یافته، جمعیت نموده، آمده شتران میرزا تاختند. این خبر به بهکر رسید. بابا احمد با سیصد سوار از بهکر بر آمده بایلغار خود را به دیراور رسانید، و جمعی را از ایشان مقتول (f. ۱۰۶ b) ساخت، و شتران را باز گردانیده می آورد. چون برابر بهتی واهن رسید بلوچان سیورای و مردم دهر جمعیت نموده سر راه گرفتند.

جنگ عظیم واقع شد، تا آنکه بابا احمد زخمهای کاری خورده ازان معرکه برآمد. چون بحوالی ماتیله رسید، از اسب افتاد و مرغ روحش پرواز کرد.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۶

میر عبد الفتاح ولد میر فاضل خبر فوت برادر شنیده بی طاقت گشت، و از میرزا شاه حسن رخصت حاصل نمود. مشار الیه چون نسبت دامادی به میر قاسم کپنک پوش «۱» داشت، میرزا شاه حسن میر قاسم را فرمود که او هم با جماعه خود برود، مبادا عبد الفتاح بی جلوی کند. میر عبد الفتاح باتفاق میر قاسم بدانجا رسیده نعش برادر خود را به بهکر فرستاد، و خود چند گاه توقف نمود و قابو می جست. روزی بر خیل رحمو دهر سوار شده جمعی کثیر از بلوچ و مردم دیگر را بقتل رسانیدند، و تا حدود مو رسیده کارزاری غریب نمود. بلوچان هزیمت یافتند. عاقبه الامر مردم دهر در میان انداخته مصالحت نمودند، و قرار یافت که از بهتی واهن حد سند مشخص باشد. میر عبد الفتاح در بهتی واهن سکونت ( f. ۱۰۷ a) نموده چند وقت آنجا بود، و برادر زاده میر محمد قلی را با خود می داشت، تا آنکه شبی خبر آوردند که مواشی اوپاره را بلوچیان تاختند. میر عبد الفتاح از خانه سلاح پوشیده بر آمده پاره راه رفت «۲». چون هوا در نهایت گرمی بود، حرارت غریب در مزاج او تصرف نمود، بحدی که تا بخانه آوردن از دست رفته بود.

و بعد از وقوع این دو امر در سال نهصد و سی میرزا شاه حسن داعیه تسخیر ملتان نموده حکم فرمود که امرا و لشکریان همه به بهکر آمده استعداد دو ساله لشکر بکنند.

ذکر مجملی از بعضی وقایع که در اثنای این عزیمت واقع شد

چون میرزا شاه حسن تصمیم عزیمت ولایت ملتان پیشنهاد همت ساخت، خواست که اول خاطر از دغدغه جمعی از مردم ارغون و تکدر و هزاره که در ولایت سیوی مع کوچ مانده بودند فارغ سازد. بایلغار با هزار سوار در عرض يك هفته به سیوی رسیده و قلعه سیوی را مرمت فرموده و به

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۷

معمندان سپرده خاطر ازان محل جمع نمود. و وقت مراجعت از راه چتر و لهری توجه فرموده بلوچان رند و بگتی «۱» را تاخت و اسیر نموده مطیع و منقاد (f. ۱۰۷ b) گردانید. و بالآخره جماعه اسیر را بعهد و شرط بآنها سپرده کالانتران و سرداران را در ملازمت خود به بهکر آورد.

و چون خبر نهضت رایت دولت قاهره ظهیر السلطنه و الخلافة محمد بابر پادشاه بصوب هند منتشر شد، میرزا شاه حسن پیشکش لائق مصحوب ایلچیان با عرضه داشت بدرگاه پادشاه فرستاد «۲». چون میرزا شاه حسن هنگامی که در ملازمت پادشاه می بود، بجناب میر خلیفه که وکیل و دیوان بیگی سرکار پادشاهی بود طرح خصوصیت و دامادی در میان انداخته بود، و آن التماس بشرف اجابت اقتران یافته، بنا بران برای تجدید و تمهید قواعد اختصاص مسماة شاه سلطان جده عبد الباقی را که از اولاد سید جعفر بوده نیز بملازمت ظهیر السلطنه فردوس مکانی فرستاده التماس آن داعیه نمود. و حضرت فردوس مکانی «۳» باعث شده گلبرگ بیگم بنت میر خلیفه را بحباله نکاح میرزا شاه حسن در آورده مصحوب پسر خورد میر خلیفه حسام الدین میرک به بهکر فرستاد. و میرزا شاه حسن عروسی کرده بیگم را بمنزل آورد. و پرگنه پاتر و باغبانان را بطریق ضیافت بر حسام الدین (f. ۱۰۸ a) میرک تفویض نموده عازم تسخیر ملتان گشت. و حضرت بابر پادشاه همین نسبت را مرعی داشته ناهید بیگم دختر ماه بیگم را، که قبل ازین مذکور شده بود که چون او خورد بود و او را ماه بیگم در کابل گذاشته به قندهار رفته بود، به محب علی خان ولد میر خلیفه وصلت کردند، تا نسبتها بین الطرفین قوی شود.

پوشیده نباشد که احوال ولایت ملتان از ابتدای اسلام که به سعی محمد بن قاسم ثقفی در زمان حجاج بن یوسف مفتوح شد سابقا گذارش یافته «۴».

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۸

و چون سلطان محمود غازی از تصرف ملاحظه بیرون آورد مدتها در تصرف اولاد او ماند. و چون حکومت غزنویان منتهی شد، بلاد ملتان باز به تصرف قرامطه در آمد، و از ایشان بتصرف سلطان معز الدین محمد سام در آمد.

تا [در] سنه سبع و اربعین و ثمانمایه در قبض و تصرف سلاطین دهلی بود.

و از سنه مذکوره که در هند ملوک طوائف بهم رسید والی ملتان حاکم باستقلال گشت و ملتان از تصرف سلطانان دهلی بیرون رفت. و چند کس از پی هم حکومت کردند: شیخ یوسف قریب دو سال، سلطان قطب الدین پانزده سال (f. ۱۰۸ b)، سلطان حسین ولد سلطان قطب الدین سی و چهار سال، سلطان محمود بیست و هفت سال، سلطان فیروز بن سلطان محمود چند ماه بیش نبود. و بعد او سلطان حسین جلوس نمود.

چون در سنه سبع و «۱» اربعین و ثمانمایه نوبت سلطنت و فرمانروائی دهلی به سلطان علاؤ الدین بن محمد شاه بن فرید شاه بن مبارک شاه بن خضر خان رسید، امر حکومت و کار سلطنت مختل گشت، و در ممالک هند ملوک طوائف بهم رسید. ولایت ملتان بواسطه توارد صدمات قهر مغول از حاکم خالی ماند. و چون بزرگی طبقه علیّه شیخ الطریقه شیخ بهاؤ الدین ذکریا ملتانی قدس سره در قلوب سکنه ملتان و جمهور زمین داران آن صوبه قرار گرفته، جمعی اهالی و اشراف و عموم سکنه آن حدود شیخ یوسف قریشی را که تولیت خانقاه باو متعلق بود به سلطنت برداشته، بر منابر ملتان و اوچه و بعضی قصبات خطبه بنام او خواندند. و مشار الیه نیز بانتظام مهمام حکومت پرداخته شروع در ازدیاد جمعیت و افزونی لشکر نمود، و دلهای زمین داران را به خود رام ساخته مهمات ملکی را رونق (f. ۱۰۹ a) داد.

اتفاقاً روزی رای سهره «۲» که سردار جماعت لنگاهان بود، و قصبه ریری و آن حدود تعلق باو داشت به شیخ یوسف پیغام فرستاد که چون ابا عن جدّ ما را

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۴۹

نسبت اراده و اعتقاد به سلسله ایشان درست شده، و مملکت دهلی از آشوب و فتنه خالی نیست، و می گویند ملک بهلول «۱» دهلی را متصرف شده خطبه بنام خود خوانده، اگر خدمت شیخ بیش از پیش متوجه احوال جماعه لنگاهان شود، و ما را از جمله لشکریان خود داند، هر خدمتی و مهمی که روی دهد، در جان سپاری خود را معاف نخواهیم داشت. و بالفعل بجهة استحکام اراده جان سپاری دختر خود را به شیخ می دهم، و ایشان را بدامادی قبول می کنم. شیخ از استماع این خبر مسرور خاطر گشته دختر رای سهره را بعقد خود در آورد. و او گاه گاه بجهة دیدن دختر از قصبه ریری به ملتان می آمد، و تحفه های لائق بخدمت شیخ می گذرانید. و شیخ بجهة احتیاط تجویز نمی کرد که رای سهره منزلی در شهر ملتان بگیرد، و او هم در بیرون شهر منزل گرفته تنها بدیدن دختر می رفت. نوبتی جمیع مردم خود را (f. ۱۰۹ b) گرد آورده روانه ملتان گشت و خواست که به مکر و حيله شیخ یوسف را بدست آورده حاکم ملتان شود. و چون بنواحی ملتان رسید به شیخ یوسف پیغام فرستاد، که این مرتبه جمیع لنگاهان را همراه آورده ام، تا ملاحظه جمعیت من نموده فراخور آن خدمات فرمایند. شیخ یوسف ساده لوح از حيله دهر و فسون «۲» زمانه غافل شده او را به تفقدات تلقی نمود. رای سهره بعد از نمودن سپاهیان و اسباب «۳» شیئی با يك خدمتگار بملاقات دختر آمد. و بخدمتگار قرار داده بود که در زاویه خانه بزغاله بکارد رسانیده خون مسفوح را گرم در پیاله انداخته بیارد. چون خدمتگار بامر مذکور قیام نمود، رای سهره کاسه خون را در کشید، و بعد از زمانی فریاد بر آورد که شکم من درد می کند، و زمان زمان جزع و فرغ زیاده می شد. قریب نیم شب وکلای شیخ یوسف را به قصد وصیت حاضر ساخته در حضور آن جماعه استفرغ دموی نمود. و در اثنای وصیت که بجزع

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۰

و فزع مقرون بود خویشان و قرابتان خود را که بیرون شهر بودند بجهة وداع طلبید. چون وکلای یوسف حال (f. ۱۱۰ a) رای سهره بطور دیگر مشاهده نمودند، در آمدن خویشان و ملازمان او اصلا مضایقه نه کردند.

و چون اکثر مردم او بقلعه در آمدند، به اراده «۱» سلطنت سر از بستر بیماری برداشته نوکران معتبر خود را به حراست «۲» و نگاهبانی هر چار دروازه تعیین نمود، تا نگذارند که نوکران شیخ یوسف از قلعه به ارک در آیند. آنگاه به خلوت سرای شیخ در آمده شیخ را دستگیر کرده اخراج نمود. و شیخ بجانب دهلی روانه شد، و رای سهره خود را به سلطان قطب الدین ملقب ساخته بنام خود خطبه کرد.

ذکر توجه نمودن میرزا شاه حسن بدفع جماعه لنگاه «۳»

در شهور سنه احدی و ثلاثین و تسعمایه میرزا شاه حسن بعزیمت ملتان متوجه شده طی منازل می نمود. چون به قلعه سیورای رسید، بلوازم نهب و تاراج اقدام نمودند، و دستبرد نموده از مخالفان هر کسی را که می دیدند بقتل می رسانیدند. و بلوچان که در قلعه سیورای بودند»

از استماع این خبر بجانب اوچه شتافتند و برخی در قلعه تحصن اختیار نمودند. و آن قلعه از سایر قلاع باستحکام و ارتفاع ممتاز بود. میرزا شاه حسن بر کولایی نزول فرمود، و سلطان (f. ۱۱۰ b) محمود خان بهکری بجانب قلعه ایلغار کرده به فوجی از بلوچان که در حوالی قلعه بودند رسید و جنگ «۵» در پیوست.

و دران روز زیاده از هشتاد سوار با سلطان محمود خان همراه نبود. و مسود اوراق از سلطان محمود خان استماع نمود که در روز محاربه سیورای سی کس بضرط شمشیر او مقتول گشتند، و دران معرکه سایر بهادران نیز لوازم

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۱

جلادت بتقدیم رسانیده دویست کس از اعدا را بخاک هلاک انداختند «۱».

و سائر بلوچان حال بدین منوال دیده بدر رفتند. چون صباح این خبر به میرزا شاه حسن رسید، بر سر دیوانخانه سلطان محمود خان را تحسین و آفرین بسیار کرده در خلوتخانه طلبید، و بدست خود سه چوب زد، و ملامت فرمود که این چنین تیز روی و بی جلوی کردن خوب نیست. و روز دیگر کوچ کرده متصل قلعه سیورای نزول فرمود، و حکم کرد که قلعه را ویران سازند. آن چنان قلعه را در عرض يك هفته بخاک یکسان ساختند.



و از انجا متوجه قلعه مو شده، بر کولابی که نزدیک مو است نزول فرمود. و قدوة العارفين و مرشد الطالبين شيخ روح الله (f. ۱۱۱ a) ولد امجد قطب المحققين و غوث الواصلين شيخ حماد قریشی که یکی از اماجد اولیای کرام بوده و مزار فائض الانوار ایشان مطاف اکثر خلایق است، بملاقات میرزا مشرف شده «۲» اظهار عجز و اضطراب اهل قلعه نمودند. میرزا مسکین ترخان را امر فرمود که با جمعی درون قلعه رفته آنچه ذخیره بوده باشد ملاحظه کنند، و اگر از مردم نگاه و بلوچ کسی بوده باشد او را از قلعه بیرون آورند، و هر کس که پناه به خانقاه شیخ حماد برده باشد دست تعرض از آنان کوتاه داشته مطلقا آسیبی نرسانند. ایشان آن جماعت را معاف داشته جمعی دیگر از سپاهیان را که در قلعه بودند بسته بملازمت میرزا آوردند.

میرزا شاه حسن دو سه روز گرد قلعه مو مقام کرده بسر قلعه رفتند، و زیارت مشایخ کرام رسیده از شیخان مو عهد گرفتند که مردم ما را که آمد و شد داشته باشند متعرض نشوند، و مخالفان را در میان خود راه ندهند. بعده شیخ روح الله التماس جریمه رحمو دهر نمودند. میرزا فرمودند که ایشان را سلطان محمود خان می‌داند، که دو برادر او بواسطه این مردم تلف (f. ۱۱۱ b)

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۲

شده‌اند. بالآخره مصلحت در آمدن او دیده طلب فرمودند. و او شمشیر در گردن آویخته حاضر شد. سلطان محمود خان بهکری گناه او را بخشید.

و او بعد از درخواست گناه التماس نسبت برادر زاده خود نمود، که در سلك خادمان حرم باشد، و این معنی درجه قبول یافت. خواهر جام جیون دهر را به سلطان محمود خان تسلیم نمودند.

و از قلعه مو محب ترخان را به هراولی تعیین فرموده [با] پانصد سوار پیشتر روانه نموده خود از عقب کوچ کرده قریب به سر حد مردم «لار» فرود آمد. و دران منزل بنده «۱» نام دهر که یکی از شجعان مردم ملتان بود آمده بملازمت مشرف شد. او را به خلعت و انعام سرافراز فرموده به سلطان محمود خان سپردند. و ازین جا بصوب خطه اوچه عزیمت نمودند.

ذکر محاربه میرزا شاه حسن در منزل اوچه با مردم نگاه

صبح روز دیگر میرزا شاه حسن بعزم رزم سوار گشته در تعبیه سپاه لوازم اهتمام بتقدیم رسانید. سرداری میمنه را به محمد مسکین ترخان و میرزا عیسی ترخان مفوض داشت، و میسره را (f. ۱۱۲ a) به میر فرخ و میر علیکه ارغون خویش محمود بیگ لار باز گذاشت. و هراول را به سلطان محمود خان و سلطان مقیم بیگ لار، و میر فرخ ارغون و سلطان قلی

بیگ لار را به همراهی خود در غول تعیین نمود، و میر محمود ساریان و میر ابو مسلم را به قراولی مقرر نمود. و از آن جانب رای زاده‌های لنگاه و بلوچان و سائر سپاه ملتان روبرو آمده، مردم ناهر را به هراولی تعیین نمودند. و سپاه ملتان در آن روز بکثرت صد چندان این لشکر بودند. چون این دو لشکر جلادت اثر در برابر یکدیگر بایستادند، سپاه مغل باشتعال آتش قتال پرداختند، و سپاه لنگاه و بلوچ دست به تیر و کمان برده تیر باران کردند. درین اثنا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۳

برانغار میرزا مخالفان را منهزم ساخت، و جوانغار نیز تاخته بنیاد فوجی از دشمنان برانداخت. بهلول «۱» رای زاده و جمعی کثیر دستگیر شدند. میرزا اشارت بقتل آن جماعت کرد. و هم چنان از میدان قتال روی بظاهر شهر آورده، دروازه قلعه را شکسته، دست باستعمال ضرب و پیکار بردند، و جنگ در پیوست. مردم لنگاه ببالای فصیل قلعه هجوم ( ۱۱۲ f. b) نموده دست بانداختن تیر و سنگ دراز کردند. ناگاه سرهای سرداران را بر نیزها کرده بآن مردم نمودند. به یک مرتبه منهزم شده خود را از برج و بارو انداخته راه نجات جستند. اما حسب الحکم هر کس از مردم اوچه بدست این جماعت می‌افتاد بقتل می‌رسانیدند، و مردم شهر را غارت می‌کردند.

درین اثنا جناب سید زین العابدین بخاری و شیخ ابراهیم و شیخ اسماعیل جمالی و قاضی ابو الخیر و قاضی عبد الرحمن بملازمت میرزا شاه حسن شتافته صورت واقعه را بعرض رسانیدند. میرزا تواجیان را فرمود که من بعد متعرض احوال مردم نشوند، و بندیان را بگذارند، و هر کس که خلاف حکم نماید سر او را بر نیزه کنند. و به تخریب و انهدام قلعه و عمارات اوچه حکم فرمود، چنانکه چوب عمارات بکشتی انداخته به بهکر آوردند.

چون غلبه میرزا شاه حسن بگوش سلطان محمود لنگاه حاکم ملتان رسید، مردم باطراف و سر حدها فرستاد، تا لشکر بلوچ و جت و رند و دودائی و کورائی و چاندیه و سائر سپاه را جمع سازند. و در عرض یک ماه هشتاد هزار سوار و پیاده در ملتان جمع آمده جمعیتی (f. ۱۱۳ a) عظیم بهم رسید.

سلطان محمود لنگاه عازم میدان رزم و پیکار گشته بغرور تمام از ملتان برآمد.

و میرزا شاه حسن خیر جمعیت نمودن سلطان محمود لنگاه شنیده در کنار آب گهواره «۲» فرود آمده انتظار می‌کشید. و سلطان محمود لنگاه یکماه در بیرون

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۴

ملتان توقف نموده بسیاری از اسباب و ادوات جنگ و حرب ترتیب نمود.

و بعد از استعداد لشکر از ظاهر بلده ملتان کوچ کرده روانه شد. و چون به يك منزلی بیرون شد باد نخوت در سرش افتاد:

بیخبر زانکه نقشبند قضا در پس پرده نقشها دارد

آری در گلشن سپهر بد مهر گل دولت کسی بچید که خار ناکامی در پای دلش نخلید، و در عشرتخانه عالم از پیمانانه اقبال که قطره چشید که در آخر درد سر خمار نکشید. مؤید این مقال آنکه شیخ شجاع بخاری که نسبت دامادی به سلطان حسین نگاه داشت، و دست او در امور مالی و ملکی قوی بود، به تقریبی به بعضی اهل خدمت و خاصه خیلان خیانتی کرده بود، و از استماع این حدیث نایره خشم سلطان محمود اشتعال یافته. آن مردم حیات خود منحصر در مردن سلطان محمود (f. ۱۱۳ b) دیده کمر بر هلاک صاحب خود بر بسته بودند، و حقوق را بر کناره نهاده زهر هلاهل که بقصد دیگران در خزانه نهاده بود در حق او کار فرمودند، و او از نیم جرعه آن چنان مست شد که دیگر روی بیداری ندید.

چون والده سلطان محمود ازین واقعه آگاه گشت، گفت: مناسب چنان است که در همین منزل توقف کنیم و لشکر را با خود متفق گردانیم، و دو سه روز حقیقت حال بر مردم اردو محتجب بوده باشد. عاقبت الامر این راز نهفته بروی روز افتاد. و در لشکر اکثر مردم بلوچ بودند؛ بهم برآمدند. مردم نگاه سلطان حسین پسر سلطان محمود را بر و ساده حکومت اجلاس داده جز مصالحة علاج ندیدند. بنا بران خدمت مخدوم زاده شیخ بهاؤ الدین را بالتماس صلح در میان کردند. آن شیخ بزرگوار بکنار آب گهواره بنواب میرزا شاه حسن ملاقات فرمود. میرزا شاه حسن شرائط اعزاز و اکرام و لوازم تعظیم و احترام بجا آورده التماس شیخ را در باب مصالحة

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۵

قبول فرمود. و عهد نامه درین باب نوشتند، مضمون عهد نامه آنکه چون (f. ۱۱۴ a) آب گهواره میان ولایت ملتان و بهکر است حکام کرام بعد الیوم ازین حدود تجاوز نمایند. و در وقت رخصت نه اسب و قطار شتر و مبلغی نقد به مخدوم گذرانید و خدمت شیخ راضی و خشنود مراجعت فرمود.

و نواب میرزا به قدغن «۱» حکم فرمود که قلعه دیگر در اوچه بسازند. اکنون عمارت آن قلعه بحال خود است. و جمعی از مردم معتمد و کاری در قلعه اوچه تعیین نموده در صدد مراجعت شد. درین اثنا اقبال خان نام از ملازمان سلطان محمود

لنگاه بملازمت میرزا شاه حسن مشرف شده اظهار دولتخواهی نمود. او را به مزید التفات مباحی ساخته مدعات او را باجابت مقرون گردانید.

ذکر توجه میرزا شاه حسن به تسخیر دلاور و قتل غازیخان

در اوانی که میرزا شاه حسن اوچه را متصرف شد، اقبال خان بملازمت میرزا رسیده اظهار دولتخواهی نموده بعرض رسانید که قلعه دلاور خزائن و دفتائن بسیار دارد، و اندوخته سلاطین درین قلعه مخزون است. و نشان استمالت بنام غازی خان صدور یافت، مضمون آنکه درینوقت که در خطه اوچه نزول واقع شده، لائق و (f. ۱۱۴ b) سزاوار چنان می‌نماید که باتفاق جمیع متوطنان قلعه حلقه مطاوعه در گوش کشیده بلا توقف عازم ملازمت گردد. اما غازی خان پای در دامن استغنا پیچید، و پشت پندار به حصانت حصار نهاده متوجه ملازمت نگشت. بناء علی هذا صباح پنجشنبه غره رجب میرزا حکم فرمود که سپاه ظفر دستگاه آب و غله بسیار همراه برداشته و ساختگی آرزو یکماهه نموده عنان عزیمت بجانب دلاور معطوف گردانند، و سنبل خان با سواران و خاصه خیل «۲» و توبچی و پیاده‌ها گرد قلعه دلاور محل نصب خیام سازند، و مورچلها بخش کرده از روی جد و اهتمام بامر محاصره

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۶

و محاربه پردازند. و الحق آن حصاربست که در رفعت و حصانت سد سکندر است، و در بیابان واقع شده که بواسطه بی آبی همیشه دیده طیور هوا بجانب سحاب سما نگران و حیران است. القصه کار پردازان چابک دست در عرض سه روز سبصد چاه آب مهیا ساخته آب وافر در اردو پیدا کردند.

و میرزا بعد از چهار روز خود تشریف آورده آن قلعه رفیع را مرکزوار در میان گرفت، و اسباب حصارگیری ترتیب داده دست (f. ۱۱۵ a) بانداختن تیر و سنگ «۱» کشادند، و لوازم قلعه کشائی و محاربه بجای آوردند. چون چندگاه حال برین منوال بگذشت کار اهل حصار باضطرار انجامید، و از هیچ محل مددی و کومکی بدیشان نرسید. و چون مدت حصن متمادی گشت کار اهل حصار بجائی رسید که چرم جوشان بصد آرزو بدیشان میسر نمی‌شد. و آخر الامر سنبل خان از دو جانب قلعه نقب زده برج و باره از پیش دروازه برانداختند. و آن مردم چهره مرگ خود را معاینه نموده دست به انداختن حقها و شعلهای آتش کردند. و چون محاربه باشتداد کشید، دلبران سر در سپر بافته ببرج و باره بر آمدند، و بسیاری از اهل قلعه مقتول و مجروح گشتند. و معدودی که مانده بودند، همه را دستگیر کردند. و نواب میرزائی به ضبط خزینه و دفینه مردم اعتمادی تعیین نموده، صیاح آن زر بسیار به لشکر تقسیم فرمود، و حصه خاصه ازان بخزانة ضبط کردند. و از

انجا عنان بصوب اوچه و بهکر معطوف گردانیده در پانزده روز به بهکر تشریف آورده بساط عیش و عشرت مبسوط گردانید.

گفتار در بیان رفتن میرزا شاه حسن (f. ۱۱۵ b) بجانب ملتان و پیوسته «۲» محاصره نمودن و فتح کردن

در اواخر سنه اثنین و ثلاثین و تسعمایه «۳» به سبب عداوتی و منازعتی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۷

که بعد فوت سلطان محمود لنگاه میان اقربا و امرا واقع شد، هر یکی ناحیتی را مضبوط ساخته اطاعت دیگری نمی نمود؛ و سلطان حسین نام پسر او خورد سال بدست شیخ شجاع بخاری و عورات لنگاهان افتاده بود و از دست او کاری نمی آمد. بنا بران فتنه و فساد و جور و ظلم و تعدی در ملتان پیدا آمد. ازین جهة اکابر و اهالی و عامه رعایا طالب حاکم دیگر شدند، تا آنکه لنگر خان بملازمت میرزا شاه حسن رسیده حالات ملتان و ملتانیان بعرض رسانید، و میرزا را بران داشت که کمند اندیشه بر کنگره تسخیر بلده ملتان اندازد. بنا بران عزم نموده، مسکین ترخان را بر سبیل قراول پیش فرستاد.

و مردم لنگاه از توجه جنود ارغون واقف شده، بعد از تقدیم مشورت عمده المشایخ شیخ اسماعیل قریشی را برسم رسالت فرستاده التماس مصالحه نمودند. و خدمت شیخ در (f. ۱۱۶ a) حوالی مؤو «۱» بمیرزا شاه حسن پیوسته. نواب میرزا شاه حسن در تعظیم و تکریم شیخ بقدر امکان مبالغه فرمود، و مبلغی بطریق مهمانی بملازمان شیخ عطا نمود. و شیخ در تمهید قواعد صلح گفت و شنید نمودند، اما فایده بران مترتب «۲» نگشت. شیخ با لنگر خان گفت: پس ما را به تهته پیش عزیزان ما فرستند. لنگر خان از میرزا التماس کرد، که چون خدمت شیخ در تهته خویشان دارند، اگر حکم فرمایند شیخ بجانب تهته عزیمت نماید. میرزا التماس لنگر خان را مبذول داشته شیخ را رخصت سند فرمودند، و موضعی از حوالی تهته به صیغه سیورغال مقرر نمودند. و از انجا کوچ بکوچ روانه ملتان شدند. بعد از قرب وصول لشکر ارغون وهم «۳» بر لنگاه غالب گشته بملتان در آمدند.

و لنگر خان با عساکر میرزا بهتی کهلوان «۴» را تاخته غله و مواشی و سائر اشیا را به اردوی میرزا آورد، و عساکر نصرت مآثر محاصره و محاربه کردند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۸

والی ملتان یکی از برادران را با برادر جناب شیخ شجاع بخاری بملازمت نواب میرزا فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد نمود. میرزا او را نوازش (f. ۱۱۶ b) کرده فرمودند که برادران «۱» خود را بگو که از قلعه برآمده ما را به بینند و اطاعت را قبول کنند، تا باصناف اعطاف اختصاص یافته قلعه را بآنها واگذاشته عنان معاودت معطوف داریم. و آن مردم بدرون قلعه رفته آنچه شنیده بودند بایشان رسانیدند. اما مردم لنگاه از غایت عجب بملاقات بیرون نیامدند، و بدفع و منع سپاه ارغون مشغول گردیده آتش حرب بر افروختند، و دروازه‌های حصار کشاده دست به تیغ و تیر کردند، و کارزار غریب نمودند، و بعضی مردم را بقتل رسانیدند. نایره غضب میرزا شاه حسن برافروخت. بجانب شرقی قلعه محاذی دروازه شمس خیمه زده در حوالی قلعه مرچل بخش کرد و در محاصره بکوشید. و از هر دو طرف نیران جنگ و جدال اشتعال یافته تیر و تفنگ مانند باران باریدن گرفت، و هر روز جنگ و جدال می کردند. و در شهر ملتان قحط و غلا عظیم روی نمود، چنانچه کله گاو بده تنکه و قیمت يك من غله به سنگ ملتان بصد تنکه رسید. و اکثر مردم به پوست و چرم گاوی که شایسته خوردن نبود (f. ۱۱۷ a) می گذرانیدند. و اگر احیاناً سگ و گربه بدست می افتاد گوشت آن را در رنگ حلوا و بره می خوردند. و جاره ماچی «۲» آنکه شیخ شجاع بخاری او را به سرداری سه هزار پیاده قصباتی مقرر نموده حراست قلعه باو نامزد کرد، آن بیدولت در خانه هر که گمان غله داشت بی ملاحظه در آمده خانه آن بیچاره را تاراج می کرد. و ازین عمل ناهموار مردم دست دعا برداشته بمضمون «نعم الانقلاب و لو علينا» زوال دولت لنگاهان را می خواستند. آخر الامر مردم کشته شدن بر خود قرار داده از باروی قلعه خود را بخندق می انداختند. و میرزا شاه حسن بر اضطرار مردم

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۵۹

اطلاع یافته خود را از کشتن ملتانیان باز داشت. امراء ملتان از جهت کمی غله منع کرده بودند که هیچ کس نان نه پزد، بلکه همه مردم که فی الجملة غله داشتند، به غلور و شوریا روزگار می گذرانیدند. چون ایام محاصره به يك سال کشید، و اهل حصار را کار بجان و کارد باستخوان رسید، در یازدهم «۱» شهر ربیع الثانی سنه ۹۳۳ بهادران ارغون بزخم تیر جانگداز قالب اکثری را تهی ساختند (f. ۱۱۷ b). عاقبت جمعی به زور تیر و گرز وقت سحر دروازه لوهاری را شکسته بشهر در آمدند، و دست غارت از آستین بیدادی برآورده شروع به قتل و نهب و تاراج کردند، و سکنه شهر از هفت ساله تا هفتاد ساله به بند رفتند. و آن چنان حادثه به ملتانیان روی داد که یاد از قیامت می داد. و مردم خود را بخانقاه مشایخ عظام «۲» کشیدند. بعد از ده دوازده روز که شهر را غارت کردند، محب ترخان با جمعی بخانقاه رفته مردم را غارت کرد و آتش دران بقعه انداخت، و خون بسیار دران مزار ریخت. و مردم لنگاه و سپاه ملتان اکثری در قتل عام کشته شدند، و دران تاراج جواهر نفیس و نقود نامعدود بدست مغول و سپاه افتاد. بعد ازان نایره غضب میرزا شاه حسن تسکین گرفته، بر بقایای برایا که مانده بودند ترحم فرمود و حکم کرد که کشتگان را از شوارع

برداشته در مفاکها مدفون سازند، و دیگر هیچ آفریده را مزاحم نشوند، و تعرض ننمایند. و مخدوم زاده شیخ بهاؤ الدین دختر و پسر سلطان محمود لنگاه سلطان حسین نام را بملازمت (f. ۱۱۸ a) میرزا شاه حسن آورد. میرزا شاه حسن هر دو را به مسکین ترخان داد. مسکین ترخان دختر سلطان محمود را بآئین شریعت بحباله نکاح در آورد، و پسر را نیز بفرزندی برداشته در کنف حمایت خود جای داد.

بعد از اقامت دو ماه میرزا شاه حسن عنان مراجعت بجانب بهکر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۰

معطوف نموده، دوست میراخور و خواجه شمس الدین ماحونی «۱» را با دوپست سوار و صد پیاده و صد توبچی بحکومت ملتان تعیین نمود، و شیخ شجاع بخاری و بعضی خاصه خیلان سلطان محمود لنگاه را مؤاخذه و مصادره نموده مبلغهای کلی از ایشان گرفت. و میرزا شاه حسن مراجعت نموده به بهکر تشریف آورده بود که عرضه داشت امرای تهته رسید، مضمون آنکه کهننگار اراده لشکر کشیدن به تهته دارد. میرزا شاه حسن از بهکر بجانب تهته مراجعت فرمود، و دوست میراخور و خواجه شمس الدین و لنگر خان را تعیین نمود. و اینها قریب یازده ماه در ملتان اقامت نمودند. و لنگر خان جدا شده، رفته، بملازمت حضرت فردوس مکانی محمد (f. ۱۱۸ b) بابر پادشاه مشرف شد، و میرزا شاه حسن از استماع این خبر عرضه داشت فرستاده ملتان را پیشکش پادشاه کرد. و دوست میر آخور و خواجه شمس الدین معاودت نموده به بهکر آمدند. و حضرت فردوس مکانی ملتان را به میرزا محمد کامران مرحمت فرمودند.

گفتار در بیان مخالفت کهننگار و رفتن میرزا شاه حسن

چنانچه سابقا مذکور شد که در حین رسیدن میرزا شاه حسن به بهکر عرضه داشت امرای تهته رسید که کهننگار داعیه ولایت تهته دارد. و میرزا شاه حسن بایلغار بنواحی تهته رسید. درین اثنا ایلچی کهننگار نزد میرزا شاه حسن آمد که «آمر آمرانی که برادر من بوده او را کشته‌اند. بطلب خون او مردم مجتمع گشته‌اند. چون نواب میرزائی به تسخیر ملتان رفته بودند من حرمت نگاه داشته بر سر اهل و عیال نیامدم. اکنون با ما صلح باید کرد و پاره از ولایت سند بما باید داد یا جنگ باید کرد». میرزا شاه حسن جواب دادند که «غیر از جنگ ما را سخن دیگر نیست. میدان که

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۱

بخون آمر آمرانی رنگین ساخته بودیم، هنوز اثر خون او باقیست، و (f. ۱۱۹ a)

پیش از آنکه شما می‌آئید اینک ما می‌آئیم.»

میرزا شاه حسن معدودی را در بلده تهته به محافظت اهل و عیال گذاشته عازم لشکر کهنکار شد. و چون قطع مسافت نموده به حوالی کچ رسید، تنقیص غله در اردو واقع شد. ازین رهگذر مردم تنگ شدند.

میرزا شاه حسن باتفاق امرا صلاح دران دید که از چهار طرف متوجه جنگ «۱» باید شد: بهر کدام که مقابله واقع شود جمعی که نزدیک باشند خود را برسانند. فوج اول که روبروی او تعیین نمودند سلطان محمود خان بهکری بود، و فوجی دیگر بامیر فرخ، و در میانه شاه حسن «۲» تکدری، و فوجی رابع با میرزا عیسی و میر علیکه. اتفاقاً کهنکار نیز خبر یافته که میرزا با مردم کم ایستاده، با ده هزار سوار و پیاده بسیار بجانب میرزا روانه شد. و در اثنای راه آواز کوس بگوش سلطان محمود خان رسید. با مردم خود گفت که آواز کوس بگوش من می‌رسد. همه در تعجب شدند که درین صحرا آواز کوس از کجا می‌آید. بار دیگر همان آواز شنیدند. جمعی را بر کوه فرستاد، تا خبر آوردند که کهنکار با لشکر عظیم روبروی میرزا شاه حسن می‌رود که گویا جاسوس فرستاده (f. ۱۱۹. b) خبردار شده که میرزا شاه حسن باندک مردم آمده، فرصت غنیمت داشته، و از سه فوج دیگر خبر نداشت. میرزا شاه حسن چون آن جمعیت دید خود بهمان مردم کم و بیش روان شد. درین اثنا سلطان محمود خان بهکری قطره زده، گردیده، از کندلان پیش در آمد «۳»، و جلودار را بملازمت میرزا فرستاد که شما هم از جای خود پیشتر میانید؛ إن شاء الله نمی‌گذاریم که بشما برسند. و قاصدی بجانب میر فرخ فرستاد که خود را برساند. کهنکار صف راست کرده، از اسب پیاده شده، سپرها

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۲

در هم بافتند، و نیزها در دست گرفته کنارهای فوطه را با یکدیگر بستند.

سلطان محمود خان بمبارزان گفت که غیر «۱» نیزه چیزی در دست نکنید.

تا دو سه ساعت بخوبی «۲» جنگ در پیوست. دو صف پیش بتمام طعمه عقاب تیر «۳» دلدوز گشتند. فوج دیگر که مانده بود رو بفرار نهاده از پیش میر فرخ بر آمدند؛ آنها را میر فرخ علف تیغ ساخته همانجا نزول فرمود.

صبح آن سپاه بتاخت و تاراج قصبات و قریات رفته مردم بسیار به بند آوردند، و اسب و اسباب و شتر و گاو و مواشی (f. ۱۲۰. a) بی نهایت بدست سپاهی افتاد. میرزا شاه حسن مظفر و منصور مراجعت فرموده ببلده تهته تشریف آوردند.

گفتار در بیان توجه موکب همایون حضرت جنت آشیانی محمد همایون پادشاه بجانب گجرات و حسب الحکم عزیمت نمودن میرزا شاه حسن بآن ولایة



در شهور سنه اثنی و اربعین و تسعمایه که حضرت همایون پادشاه از دهلی با سپاه گران بجهت غزا و تسخیر چتور روان شده حوالی آن را مضرب «۴» سرادقات عزت و حشمت گردانیده بود، سلطان بهادر گجراتی عریضه در باب راجه چتوری و التماس خلاص او نموده در ذیل بعضی کلمات درشتی آمیز مرقوم کرده بود. حضرت پادشاه را از ان مکتوب ملال بخاطر مبارک رسید، و بعزم رزم سلطان محمود بهادر عنان توسن جهان نورد را بجانب گجرات انعطاف داد، و طی منازل نموده بحدود گجرات رسیدند. و عساکر نصرت مآثر بر هر ولایت که عبور می نمودند بلوازم نهب و تاراج اقدام فرموده از مخالفان هر کس را که می دیدند بقتل می رسانیدند. و سلطان بهادر آخر خود را به بندر کشید (f. ۱۲۰ b). القصه در اثنای نهضت فرمانی بنام

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۳

میرزا شاه حسن صادر فرموده بودند که طریقه يك جهتی مرعی داشته ازان جانب روی توجه بگجرات نماید، و در حدود پتن توقف نموده عرضه داشت کند (و) به هر چه حکم صادر گردد عمل نماید.

میرزا شاه حسن به جمعیت تمام از نصرپور سوار شده از راه رادن پور «۱» به پتن رسید، و خضر خان که از قبل سلطان بهادر در قلعه پتن بود به تحصن قرار داد، و مراعی و مواشی حوالی پتن را بجای دور دست بردند.

و سلطان محمود خان با پانصد سوار پیش رفته دست بغارت بعضی قری برد، و در هفت گروهی پتن منزل کرد. جانعلی پیشقراق را بملازمت میرزا شاه حسن روانه ساخت. جنید و جونه جاریجه را سلطان محمود خان بدرون قلعه پتن نزد خضر خان فرستاد که چون میرزا شاه حسن با سپاه گران آمده، لائق آنست که تو بملازمت ایشان مشرف گشته قلعه را تسلیم نمائی، و با عیال و اطفال بسلامت بر آمده بهر جائی که اراده تست بروی. او در جواب گفت که سلطان بهادر سلامت در کرنال نشسته، مرا چه ضرورت (f. ۱۲۱ a)

واقع شده که من قلعه را به مغلان سند بدهم. عاقبة الامر جنید و جونه نزد مادر خضر خان رفته پیغام سلطان محمود خان رسانیدند و گفتند که مناسب حال شما نمی بینیم که ما برخاسته بی تحفه و پیشکش نزد سلطان محمود خان برویم. مادر خضر خان گفت: صلاح چیست؟ گفتند: يك لك فیروز شاهی به مهمانی میرزا شاه حسن و سی هزار دیگر به سلطان فرستید که ما لشکر را بکوچانیم. الغرض يك لك و سی هزار فیروز شاهی را مصحوب معتمدان خود فرستاده. صباح آن میرزا شاه حسن آمده بر سر تال پتن نزول فرمود. سلطان محمود خان بملازمت میرزا شاه حسن رسیده طلب رخصت نمود که پیشتر رود. میرزا شاه حسن فرمود که اولاً کسی بملازمت حضرت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۴

پادشاه فرستاده از آمدن خود خبر کنیم؛ بهر جائی که حضرت پادشاه امر کنند بگرویم «۱». عبد القدوس را با عرضه داشت بملازمت پادشاه فرستادند.

درین اثنا مردم خضر خان پیشکش را گذرانیدند. میرزا شاه حسن پانزده روز در نواحی پتن توقف نمود. و سلطان محمود تا محمود آباد رفته دست بغارت اموال گجراتیان دراز نمود. و امتعه و اقمشه و نقود بی (f. ۱۲۱ b)

نهایت بدست سپاه افتاد.

درین اثنا میر فرخ به میرزا شاه حسن عرض نمود که هر گاه پادشاه فرمان صادر فرماید که تو آمده بما ملحق شده در اردو فرود آی، غیر رفتن بار دو علاجی ندارید. و چون مردم ارغون و ترخان سامان امرای جغتیه ملاحظه و مشاهده کنند، و حضرت پادشاه زر وافر از خزانه گجرات به سپاه نصرت دستگاه خود قسمت کنند، کدام سپاهی پیش شما خواهد ماند؟ اکثر مردم جدا می شوند. مصلحت آنست که ما عنان مراجعت معطوف گردانیده عازم سند شویم. بمیرزا شاه حسن و اکثر امرا «۲» معقول شد.

به همین قرار داد اتفاق نموده عرضه داشت مصحوب میرزا قاسم بیگ لار بملازمت حضرت پادشاه فرستاد، که من سپاه خود را بتمام آورده‌ام؛ و الحال از امرای بهکر و تهته عرضه داشت رسید که مردم کلمتی و جتوئی و زمینداران جمعیت نموده، آن ولایت را غارت نموده، آغاز فتنه و فساد کرده‌اند؛ بحسب ضرورت مراجعت واقع شد. و میرزا شاه حسن قبل از وصول حضرت پادشاه به احمد آباد بیست روز پیشتر مراجعت نموده در اوائل سنه خمس و اربعین (f. ۱۲۲ a) و تسعمایه از راه رادن پور عازم تهته شد. و در حین مراجعت مردم جاریجه و سوده را قتل و نهب عجیب نمود.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۵

گفتار در وصول حضرت پادشاه والاجاه جنت آشیانی محمد همایون پادشاه بدیار سند و ذکر مخالفت میرزا شاه حسن

[دهم محرم] چون در سنه سبع و اربعین و تسعمایه از ناحیه شرقی هند شیر خان افغان که فرید نام داشت ولد حسن افغان «۱» سر برآورده به پادشاه جمجاه همایون پادشاه مقابل شد، و بین الجانبین دو سه دفعه میدان محاربه آراسته مقاتله

و مجادله بر گذر جوسا «۲» اتفاق افتاد و بالآخره شکست واقع شد، [و] جنود پادشاهی از آب جوسا عنان بجانب جونپور تافته جلوریز بجانب آگره آمدند.

الغرض که میرزا شاه حسن در سنه ست و اربعین و تسعمایه میر علیکه ارغون را بجهت تهنیت گجرات و بنگاله بملازمت پادشاه همایون قبل ازین ارسال نموده بود، و میر خوش محمد ارغون را نیز به مبارکبادی فتح قندهار و قتل اغضوار خان بخدمت میرزا کامران فرستاده. و این دو کس بغایت سپاهی و صاحب رای صائب و تدبیر بودند (f. ۱۲۲ b). چون میر علیکه بملازمت بندگان درگاه پادشاه عالیمکان مشرف شد، از بی پروائی و عظم شان پادشاه چنان تفرس نمود که عنقریب بعضی از سپاه بیگانه نقش تمرد بر لوح خاطر خواهند نگاشت. میر علیکه بی رخصت پادشاه از اردوی اعلی برآمده، بسرعت تمام خود را بمیرزا شاه حسن رسانید. میرزا از استماع آمدن او بغایت متفکر و متردد گردید. و چون میر علیکه بملاقات میرزا شاه حسن مشرف شد، از واقعات استفسار نمود. او گفت:

من پادشاه را در نهایت استعلا دیدم و ارکان دولت و اعیان مملکت در نهایت غفلت. از حساب ترکانه خود یافتم که عنقریب باغی بر ایشان استیلا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۶

یافته خلل در قواعد سلطنت ایشان راه خواهد یافت، و من آمده‌ام که شما را خبر دار گردانم. میرزا شاه حسن امرای خود را طلب نموده در مجلس بآنها کنگاش نمود. درین اثنا خیر شکست پادشاه رسیده، همه بر رای میر علیکه آفرین کرده شرط تحسین بجا آوردند، و قرار دادند که از اوچه تا بهکر هر دو روی آب را ویران کرده زراعت تلف باید نمود (f. ۱۲۳ a). و چون خیر هزیمت لشکر پادشاهی مکرر رسید چار باغ که در موضع بیرلو بود بانواع عمارات و اجناس قلعه داری ذخیره کرده و از بهکر تا سیوستان قصبات و قریات و پرگنات بهکر را ویران مطلق گردانید. و رای ایشان برین قرار گرفت که حضرت پادشاه بجانب سند توجه خواهند فرمود، چرا که میرزا کامران و میرزا عسکری طریق موافقت گذاشته‌اند. لابد حضرت پادشاه «۱» باین جانب تشریف می‌آرد.

و چون در غره ربیع الاول سنه سبع و اربعین و تسعمایه حضرت پادشاه به لاهور رسیدند، تمامی برادران و امرای نامی جمع آمدند، و با وجود چندین اسباب آگاهی و تشبیهات آسمانی این عزیزان آگاه نمی‌شدند، و کمر صدق بر میان همت نمی‌بستند، تا آنکه روزی خواجه خاوند محمود و میر ابو البقاء و خواجه عبد الحق و اکابر اهالی و اعیان دولت جمع شدند، و بر اتفاق و یک جهتی تذکره نوشتند، و تمامی اهالی و اعیان گواهی خود را بران سجل ثبت نمودند. چون این محضر وثوق باختتام رسید، بساط کنگاش مبسوط گردانیدند. چون زبانها با دل موافق نبود سخن نا تمام (f. ۱۲۳ b) شده

«۲» مجلس تمام شد. و در آخر جمادی الآخر سنه ۹۴۷ محمد همایون پادشاه و محمد کامران میرزا و محمد هندال  
 «۳» میرزا و محمد عسکری میرزا و یادگار ناصر میرزا و محمد زمان میرزا و نور الدین محمد میرزا و امرای کبار و تمامی  
 لشکر از آب لاهور عبور فرمودند و شیر خان بنوای لاهور

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۷

رسید. و مردم افغان مغل را هر جا می یافتند متعرض گشته دست تعدی دراز ساخته عیال و اموال «۱» را تصرف  
 می نمودند. ازین جهت مردم مغول بتمامی در موکب همایون جمع آمده روی توجه بجانب کابل نهادند. و چون بآب چناب  
 رسیدند، محمد کامران میرزا و محمد عسکری میرزا با خواجه خواند محمود و خواجه عبد الحق «۲» بی اجازت متوجه  
 کابل شدند. ناچار پادشاه بجانب بهره توجه فرمود. محمد سلطان میرزا و الغ میرزا و شاه میرزا جدا شده بمیرزا کامران  
 ملحق شدند. محمد همایون پادشاه این نفاق از برادران مشاهده کرده در غره رجب سنه ۹۴۷ عنان عزیمت بجانب سند  
 معطوف فرمود. و در آخر شعبان سنه ۹۴۷ اردوی معلی به اوچه رسید. چون بخشوی لنگاه نزدیک بود (f. ۱۲۴ a).  
 فرمان عنایت و خلعت فاخر مصحوب بیگ محمد بکاول و کچک بیگ باو فرستادند، و او را بخطاب «خانجهانی» و علم  
 و نقاره سرافراز نمودند. و او کشتی و غله فرستاده، اما خود سعادت ملازمت در نیافت. و در تاریخ اوائل رمضان ریایت  
 عالی بجانب سند نهضت فرمود. و در بیست و هشتم رمضان قصبه لهری «۳» مضراب خیام عالی گشت. و پادشاه بنفس  
 نفیس خود در چار باغ بیرلو که در نزاهت و لطافت عدیل نداشت نزول اجلال فرمودند. و سلطان محمود خان ولایت  
 بهکر را ویران ساخته، استحکام قلعه داری نموده، کشتیها را ازین طرف آب برده در زیر قلعه لنگر کرد «۴».  
 چون موکب همایون به قصبه لهری نزول یافت، منشور عالی بنام سلطان محمود صادر شد که آمده سعادت آستان بوسی  
 نماید و قلعه را به ملازمان درگاه سپارد. و او معروض داشت که من نوکر میرزا شاه حسنم؛ ما دام که میرزا شاه حسن در  
 ملازمت نیاید، آمدن من در آئین نمک خوردن

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۸

پسندیده نیست، و بی رخصت میرزا شاه حسن قلعه سپردن «۱» هم سزاوار نه.

پادشاه او را معذور (f. ۱۲۴ b) داشتند. و چون غله کم بهم می رسید، مهتر اشرف که میر بازار بود نزد سلطان محمود  
 خان فرستادند و خان مذکور «۲» پانصد خروار غله بمردم پادشاهی و بعضی «۳» از ماکولات فرستاد «۴». و این خدمت  
 او مستحسن افتاد. و در همان ایام امیر طاهر صدر و سمندر بیگ را که از ملازمان معتمد شاهی بودند پیش میرزا شاه

حسن به تهته فرستادند، و بمواعید عنایات و موافق اخلاص او که در حضور حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه فیما بین واقع شده بود بجانب میرزا شاه حسن نوشتند. میرزا شاه حسن فرستادهای پادشاهی را بادب و اعزاز دید، و میرزا شاه حسن بخود قرار داد، که چون بندگان حضرت پادشاه تشریف آورند از هاله کندی تا بتوره آن طرف آب را به خرج بیوتات پادشاهی واگذاشته، و بعد از تمهید عهد و پیمان بملازمت ایشان مشرف گشته، با لشکر و خدم خود تسخیر مملکت گجرات را پیش نهاد همت ساخته، بعد از فتح آن ولایت مراجعت خواهم نمود. و به همین قرار داد جناب سیادت پناه شیخ میرک پورانی و میرزا قاسم طغائی را با پیشکش لائق بملازمت (f. ۱۲۵ a) حضرت پادشاه فرستاد. این مردم در نواحی بلده بهکر بملازمت حضرت مشرف گشته حقیقت اخلاص و التماس میرزا شاه حسن را بعرض همایون پادشاه رسانیدند، و عرضه داشت گذرانیدند. مضمون عرضه داشت این بود که «ولایت بهکر محصول کم دارد، و ولایت چاچکان در معموری و آبادانی و کثرت زراعت و بسیاری غله ممتاز است. مناسب دولت آنست که عنان عزیمت بآن صوب منعطف سازند و آن را در تصرف در آرند» «۵»، که هم سپاه دولت را فراغت بود و من هم بخدمت نزدیک خواهم شد. دولت بمن قرین

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۶۹

و سعادت همنشین آمده که آن حضرت باین حدود نزول اجلال ارزانی داشته‌اند، و به مرور و تدریج دغدغها از خاطر زائل کرده به سعادت بساط «۱» بوسی سرافراز خواهم شد».

پادشاه اولاً قبول نموده موافق مدعای میرزا شاه حسن حکم فرمودند که منشور نویسند. آخر الامر امراء و وزراء پادشاهی در خلوت بخلاف مدعای میرزا شاه حسن عرض نمودند که «چه معنی دارد که قصبات و قریات را نام می‌برد. اگر او از صمیم قلب دولتخواه درگاه است قلعه‌های (f. ۱۲۵ b)

خود را پیشکش نماید، تا ما زهزا «۲» و اورغ خود را در قلعه‌ها مضبوط ساخته عنان عزیمت به تسخیر ولایت گجرات مصروف داریم. شیر خان افغان که غنیم ماست، در لاهور بر سر ما نشست. این استدعای میرزا شاه حسن از صلاح و صواب دور می‌نماید». حضرت پادشاه متوجه محاصره بهکر شدند.

چون این خبر بمیرزا شاه حسن رسید، گفت: خاطر از قلعه بهکر جمعست، چرا که حضرت پادشاه در محاذی قلعه نخواهد نشست. یقین است که این چنین باغ دلارای دلکشای نخواهد گذاشت، و امراء دیگر که متصدی محاصره شوند کاری نخواهند ساخت. و میر فرخ (و) سلطان محمود خان و جانی ترخان و دولت خان و پابنده محمد قریش و میر جمله «۳»

ارغون و سائر معتمد را در بهکر به محافظت و حراست قلعه گذاشته، عنان اختیار به ید اختیار سلطان محمود خان باز گذاشته عازم سیوستان گردید. و هم چنان قلعه سیوستان را غارت نموده ویران گردانید.

و دران ایام موکب همایون از حدود ماتیله در حرکت آمده روز پنجشنبه بیست و هشتم «۴» رمضان سنه نهصد و چهل (f. ۱۲۶ a) و هفت در

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۰

دامن کوه لهری نزول فرمود. و بعضی از مردم داریجه و سفیانی «۱» که مانده بودند آمده بملازمت مشرف شدند. و روز جمعه حضرت پادشاه به مدرسه میرزائی درآمده. روز دیگر باغ بیلو از فروغ طلعت همایون رشک ریاض جنت گردید. پادشاه را آن عمارت و باغ بغایت در «۲» افتاد، و محترمان «۳» حرم را درون باغ جای داده در حوالی مسجد دولت خانه پادشاهی بر پا کردند. و امرا و اعیان در حوالی باغ فرود آمدند. و میرزا یادگار ناصر در مدرسه لهری تشریف فرموده، سائر سپاه در لهری منزل گزیدند. و از لهری تا باغ بیلو که یک فرسخ است مردم اردوی پادشاهی نزول نموده بودند. از آنچه از مردم معتبر استماع افتاده آنکه قریب دو لک آدمی در اردوی پادشاهی بود. و روز جمعه حضرت پادشاه به مسجد تشریف برد و اقامت جمعه دران مسجد فرمود. خطبه از یمن القاب آن خسرو کامیاب «۴» بتازگی بلند آوازه شد، و در همان روز یکی از شعراء این قطعه را دران مجلس بنظر اشرف پادشاهی گذرانید، و باین وسیله به صلح خوب (f. ۱۲۶. b) سزاوار «۵» گشت:

تا همایون نام او را سکه بر دل نقش کرد      مهر از مهرش دهان سکه پر زر می کند

منبری کز خطبه القاب او زینت گرفت      مشتری گوهر نثار فرق منبر می کند

و چون دران سال بواسطه عبور لشکر پادشاهی و دیگر وقایع و حوادث دوران نقصان فراوان به غلات و حبوب ولایت بهکر راه یافته بود، و در زمستان سنه مذکوره در حوالی و مضافات بهکر قحطی در غایت صعوبت افتاد چنانچه خلق بسیار از فقدان نان و جامه جان می دادند.

و پادشاه برین اطلاع یافته زر بسیار از خزینه بمردم سپاهی داد. اما غلاء

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۱

غله بنهایت رسیده که يك ته نان به مثقالی می فروختند. چون عسرت و تنگی بسیار در اردوی معلی واقع شد، حضرت پادشاه میرزا هندال را بجانب پاتر تعیین فرمود، و خود به سعادت دران باغ تا پنج شش ماه بسر بردند که شاید میرزا شاه حسن توفیق ملازمت یافته، قواعد خدمت و مروت بجای آورده، راه اطاعت و خدمت پیش گیرد. امرا و مردم ارغون میرزا شاه حسن را بحال نگذاشته از طریق وثیق گردانیده (f. ۱۲۷ a).

براه حيله و تدبير آمده، چاره کار خود بمخالفت و تزوير کرده «۱» وادی منازعت پیش گرفتند.

پادشاه از حوالی بهکر در دربیله تشریف برده، چند روز اقامت نموده، به پاتر نزول اجلال فرمودند. و دران ایام بلقیس مکانی حمیده بانو بیگم بنت شیخ علی اکبر جامی را که از اعیان میرزا هندال بود بحباله نکاح در آوردند. و بعد از اندک زمانی چون در اردو تعفن پیدا شد ازان سرزمین کوچ فرموده باز بجانب بهکر توجه فرمودند. اما از بی غلگی کار سپاه تباہ شده بود. و میرزا هندال بتحریک قراچه خان که از قبل میرزایان «۲» ایالت قندهار داشت برخاسته بجانب قندهار رفت، و به یادگار ناصر میرزا نوشت که خود را زود بما برسانید که در اثنای راه انتظار مقدم ایشان برده می شود. روز سه شنبه هژدهم جمادی الاولی سنه نهصد و چهل و هشت پادشاه بمنزل میر ابو البقا «۳» تشریف برده صحبت بزرگانه داشتند، و باعزاز و اکرام تمام میر را پیش یادگار ناصر میرزا برسم رسالت فرستادند، که نصیحت فرموده از جاده انحراف بطریق مستقیم خواند. میر یادگار ناصر میرزا را (f. ۱۲۷ b) ملاقات کرده مجددا میرزا را به ربقه اطاعت پادشاهی در آورده. روز چهارشنبه نوزدهم میر این معنی را مقرر ساخته روز پنجشنبه «۴» مراجعت نموده بود، که مردم قلعه بهکر از رفتن میر واقف شده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۲

جمعی را از مردم دولتشاهی و برغدانی بر سر کشتی فرستادند. و آنها تیر باران کردند. زخمی چند کاری بمیر رسید، و روز دیگر ازین عالم فنا به ملک بقا پیوست. پادشاه را از فوت میر غم بسیار رسید. و در چهارشنبه دیگر میرزا یادگار ناصر از آب عبور نموده سعادت ملازمت دریافت. و هم درین اثنا ایلچیان میرزا شاه حسن شیخ میرک پورانی و میرزا قاسم را رخصت فرموده منشور عالی فرستادند، و به خط شریف «۱» بران تحریر فرمودند که «شاه حسن بیگ را بعد از سلام آنکه آنچه التماس نموده بود به موقف قبول پیوست بشرطی که از روی عقیده آمده ملازمت کند، و السلام».

میرزا شاه حسن مدتی حرف آمدن در میان داشت. چون امرای ارغون باو درین کنگاش «۲» موافقت نمی کردند، متأمل شده آمدن را در عقده تسویل و تاخیر انداخت، تا آنکه در غره شهر (f. ۱۲۸ a) جمادی الاول سنه نهصد و چهل و هشت پادشاه بصوب سیوستان نهضت فرمودند، و ولایت بهکر را به یادگار ناصر میرزا مرحمت کردند. و چون رایات ظفر

آیات قریب به سیوستان رسید فضیل بیگ «۳» برادر منعم خان و ترسون بیگ برادر شاهر خان «۴» و جمعی دیگر تا بیست نفر بر کشتی سواره پیش می‌رفتند که جمعی از قلعه بر آمده قصد آن جماعت کردند. اینها باتفاق از کشتی برآمده بجانب مردم قلعه تاختند. مردم قلعه رو بگریز نهاده بقلعه در آمدند و در هفدهم ماه رجب سنه نهصد و چهل و هشت محمد همایون پادشاه به گرد «۵» سیوستان نزول اجلال فرمودند. و پیش از رسیدن پادشاه محافظان حصار میر سلطان قلی بیگ و میر شاه محمود ارغون و میر محمود ساریان و علی محمد کولتاش و میر سفر ارغون باغات و عمارات حوالی قلعه را ویران ساخته بودند. پادشاه کار بر اهل حصار دشوار گرفتند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۳

چون کار به اهل قلعه تنگ ساختند، میرزا شاه حسن از تهته به سن آمده خندق زده و کشتی بسیار جمع نموده رحل اقامت انداخت، و میر علیکه ارغون را به سیوستان تعیین نموده (f. ۱۲۸ b). میر علیکه با جمعی شبی در اردوی معلی آمده از راست بازار بجانب قلعه شتافتند. بعد از وصول او به قلعه مردم اردو دریافتند «۱» که کسان میرزا شاه حسن اند «۲». قبل از آن مطلقا خبردار نگشتند. و حضرت جنت آشیانی حکم فرمودند که نقب زنند. بعد از نقب پاره برج پرید، اما اهل قلعه فی الحال دیواری دیگر کشیدند. چون حضرت جنت آشیانی معلوم فرمودند که کار ارغونیه استحکام دارد و آلات قلعه کشتائی موجود نه، و چون هفت ماه محاصره سیوستان واقع شد و هوا مخالفت کرد و طغیان آب شد و میرزا شاه حسن اطراف آمد شد غله را مسدود ساخت، از امتداد محاصره و طغیان آب و کم رسیدن غله بمعسکر اکثر سپاهی رو بگریز نهادند. و از مردم اعیان میر طاهر صدر و خواجه غیاث الدین جامی و مولانا عبد الباقی برخاسته نزد میرزا شاه حسن آمدند. میرزا آن جماعت را باعزاز و اکرام تمام به تهته فرستادند. و میر برکه «۳» و میرزا حسن و قاسم حسین سلطان پیش میرزا یادگار شتافتند. در ینولا بمسامع پادشاهی رسید که آن جماعت میرزا را (f. ۱۲۹ a) تحریص نموده بجانب قندهار می‌برند.

و چون میرزا یادگار ناصر در حوالی بهکر بودند، دو مرتبه مردم قلعه بهکر بر آمده غافل بر سر میرزا یادگار ناصر ریختند، و محمد قلی قابوچی و شیر دل بیگ و جمعی دیگر را مجروح و مقتول نمودند. و این جنگ به سر کردگی کوکه ترخان و امیر بیگ برادر محمود خان و دوست محمد و هندو علی کابلی و جوهره بود. بار سیوم نیز مردم قلعه دلیرانه بیرون آمده در ریگ زمین

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۴



کنار لهری جنگ کردند. درین مرتبه میرزا خود سوار شده دستبرد خوب نمودند. مردم قلعه رو بگریز نهادند و بعضی خود را بآب زدند، و برخی خود را بکشتی رسانیده کشتی را رها کردند. و در همین ایام میرزا شاه حسن امیر قلی مهرداد را بنزد یادگار ناصر میرزا فرستاده سلسله مخالفت تحریک داده اظهار نمود که من پیر شده‌ام و فرزندی ندارم. صبیبه خود را بشما نسبت می‌کنم، و روزی چند از حیات من باقی است، این ولایت تعلق بمن دارد و بعد از من از آن شماست. و خزائن بسیار بشما می‌دهم.

و باتفاق ملك گجرات تسخیر خواهد شد. الغرض یادگار (f. ۱۲۹ b) ناصر میرزا بمواعید میرزا شاه حسن فریفته شده دل بر مخالفت محمد همایون پادشاه نهاد. و پادشاه عسرت لشکر را دیده به تواتر کسان نزد میرزا یادگار ناصر فرستاده ترغیب آمدن می‌کرد، و میرزا مذکور به عذر و اهمال می‌گذرانید.

چون خبر مخالفت یادگار ناصر میرزا پادشاه رسید، به مجرد شنیدن «۱» این خبر فی الفور از حوالی سیوستان برخاسته روانه بهکر شدند. درین اثنا قنبر بیگ ارغون گریخته به قلعه سیوستان رفت، و چندی دیگر راه بیوفائی پیش گرفته از اردو جدا شدند. و پادشاه در لهری نزول اجلال فرمودند.

و میرزا یادگار «۲» بالضرورة آمده پادشاه را ملازمت کرده جزوی غله که داشتند به ملازمان پادشاهی سپردند. اما از بی غلگی محنت بسیار بمردم رسید، تا آنکه پادشاه بعد از چندگاه الوس خاصه را به سلطان محمود فرستادند. سلطان محمود خان استقبال نموده تردی بیگ بکاول و سائر اهل خدمت را سر و پا پوشانیده و به هر کدام مبلغی زر و غله داده رخصت کرد.

بعد از رفتن مردم پادشاهی امرای میرزا را در دیوانخانه جمع نموده (f. ۱۳۰ a)

صورت واقعه طلب غله را در میان آورده. هر کدام چیزی گفتند. سلطان محمود خان سیصد خرور غله برای خرج بیوتات پادشاهی فرستاد. اما

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۵

لشکر و اردو بواسطه تنگی و عسرت در بلاد سند متفرق گشتند، و هر فریق رو به یک طرف نهادند. اکثر مردم تلف شدند. و چند نوبت بین طرفین جنگ واقع شد. در هر مرتبه مردم پادشاهی غالب آمدند. اما چون آلات و ادوات قلعه کشائی نبود، از آن جهت مهم قلعه در تعویق افتاد.

چون به مقتضای غوامض حکمت الهی و دقائق مصلحت ازلی که در ضمن هر نامرادی چندین اسباب مراد سرانجام می‌یابد، حسب الاراده پادشاه در دیار سند نقش مراد نه نشست، و عیار جوهر نامردمی «۱» مردم ظاهر شد، و بی اخلاصی لشکر و بدمردی برادران و بی خردی و نامساعدی روزگار مشاهده پادشاه افتاد، خواست که در لباس تجرید قدم شوق در بادیه راهروان طریق حق زند، و حلقه کعبه مراد گرفته در ارض مقدس حجاز ساکن گردد، و کنج عزلتی اختیار کند. ملازمان و مقربان درگاه بعرض رسانیدند که این معنی خوب و (f. ۱۳۰ b) پسندیده بخاطر اشرف رسیده. اما بی سامانی و پریشانی مردم معلوم پادشاه است و جمعی کثیر در رکاب ظفر «۲» انتساب‌اند. اگر حضرت پادشاه قدم درین راه می‌نهند، این مردم پایمال حوادث خواهند شد، و باین تنگدستی نمیتوان خود را به ارض مبارک حجاز رسانید. مصلحت دران است که روزی چند توقف باید نمود. حضرت پادشاه بواسطه عسرت مردم نقل مکان بخاطر مصمم فرمودند. درین اثنا عرضه داشت راجه مالدیو جودپوری بموقف عرض رسید، که من غائبانه حلقه چاکری در گوش کشیده مترصد قدوم سعادت لزوم پادشاهی می‌باشم. اگر سرادقات موکب همایون این حوالی را مشرف گرداند، این بنده با بیست هزار راجپوت در ملازمت حضرت شده بهر جایی که نهضت فرماید بجان و دل خدمتگاری بجای خواهد آورد.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۶

حضرت پادشاه بعد از وصول عرائض او در بیست و یکم محرم سنه نهصد و چهل و نه بجانب اوچه «۱» نهضت فرمودند، و به مرور کوچ کرده به بلده اوچه نزول فرمودند. در هشتم «۲» ربیع الاول سنه نهصد و چهل (f. ۱۳۱ a) و نه بجانب مالدیو عنان عزیمت انعطاف دادند. و در چهاردهم ربیع الاول به قلعه دلاور نزول اجلال فرمودند و در بیستم ربیع الآخر ساحت بیکانیر مضرب «۳» خیام سعادت انجام پادشاهی «۴» گشت. بعضی از مردم به بیکانیر رسیده مراجعت نموده بارود ملحق شدند و بیادشاه عرض کردند که از مردم بیکانیر سخنانی که لائق ادب باشد مسموع نه شده. حضرت محمد همایون پادشاه سمندر بیگ که یکی از هوشمندان بود بنزد مالدیو فرستادند. او نیز بسرعت معاودت نموده بعرض رسانید، که هر چند مقدمات اخلاص تمهید می‌دهد، اما ظاهر آنست که پرتو صدق نداشته باشد.

و چون موکب عالی بموضع پهلودی «۵» که در سی «۶» گروهی جودپور موطن مالدیو است، دو سه منزل گذشته به کنار کول نزول فرمودند. و پادشاه جاسوسان فرستاده بودند. آنها آمده از غدر مالدیو خیردار ساختند که مالدیو بواسطه مواعید خداع انگیز شیر شاه و ملاحظه استیلای او لشکری معین «۷» کرده، که سر راه اردو گرفته دست‌اندازی بکند. پادشاه ازین خبر بر هم خورده به ملازمان (f. ۱۳۱ b) خود بساط مشورت مبسوط گردانیدند.

رای امرا برین معنی قرار یافت که عنان عزیمت از جانب جودپور معطوف سازند. پادشاه مراجعت به پهلودی نموده و از پهلودی به ساتلمیر «۸» رسیدند. امرا را بدفع مردم مالدیو تعیین فرمودند. فوجی دیگر از جانب دیگر ظاهر شد. پادشاه به نفس نفیس و معدودی چند سوار شده ترددات و مردانگی نموده آنها را تار و مار کردند، و بسرعت متوجه جیسلمیر شدند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۷

غره جمادی الاولی سنه نهصد و چهل و نه جیسلمیر مورد موکب همایون شد.

درین منزل مردم که عقب مانده بودند باردو پیوستند. اما خیلی مردم تلف شدند. و سون کرن جیسلمیری بد مردمی کرده آب کول را مانع آمد و مردم خود را به محافظت کول گماشت، تا لشکر پادشاهی که محنت چول کشیده و از بادیه سراب درین مرحله خراب رسیده بودند از بی آبی در آزار باشند. جمعی از امراء و سپاهیان بجنگ «۱» آمده مردم سون کرن «۲» را دفع نمودند، و لشکر بکنار کول فرود آمده از محنت تشنگی خلاصی یافتند.

و از انجا بجانب عمر کوت نهضت فرمودند، و در دهم جمادی الاولی سنه ۹۴۹ بعد از عسرت معیشت و تنگی ( f. a ۱۳۲ ) آب به عمرکوت رسیدند.

رانا بیر سال «۳» با مردم خود باستقبال برآمده بدولت رکاب بوس پادشاه رسید و میان درون قلعه خالی کرده. چند روز پادشاه بیرون قلعه عمرکوت تشریف فرمودند. بالاخره بلقیس مکانی حمیده بانو بیگم را بدرون قلعه عمرکوت فرستادند، تا آنکه کوکب اقبال از افق اجلال طلوع نموده، شب یکشنبه پنجم شهر رجب سنه ۹۴۹ حضرت ظل الهی شاهنشاهی جلال الدین محمد اکبر پادشاه خلد الله ملکه و سلطانه متولد شدند. محمد همایون پادشاه از تولد فرزند ارجمند بغایت خوشحال و خوشوقت شد.

و میرزا یادگار ناصر بوعد و وصلت میرزا شاه حسن اعتماد نموده در اوائل محرم سنه ۹۴۹ از موکب اشرف پادشاهی تخلف ورزیده بجانب بلده سکر که قندهار رویه است گذشت. و چون آن وعده از قبیل مواعید عرقوب بود، چیزی ازان بوقوع نه انجامید. و میرزا یادگار ناصر چند توب و ضرب زن که همراه داشت بامرای میرزا شاه حسن که درون قلعه بهکر بودند فرستاد.

و هاله و عمر شاه که از مقدمان دولت خواهان بودند نیز به قلعه فرستاد.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۸

میرزا شاه حسن (f. ۱۳۲ b) خبر نهضت همایون پادشاه بجانب اوچه شنیده بسرعت تمام به بهکر آمدند و امرا بمراسم استقبال استعجال نمودند.

میرزا شاه حسن در ۲۴ محرم سنه ۹۴۹ باندرون قلعه بهکر نزول نمودند، و سلطان محمود خان را معاتب ساختند که به چه تقریب غله ذخیره مرا تلف کرده. ملا درویش محمد انباردار را در برابر خانه سلطان محمود خان بدار کشیدند و مقدمان هر يك هاله و عمر شاه را در میانه دروازه سکر پوست کردند. و بعد از توجه پادشاه همایون مردمی که در لهری مانده بودند باطرف روی نهادند. میرزا شاه حسن در اوایل ربیع الآخر بجانب سیوستان عزیمت نمودند، و يك هفته در سیوستان نزول نموده، شکست و ریخت قلعه را درست کرده، چند روز در حوالیء سن گذرانید. و چون خبر مراجعت همایون پادشاه شنید بسرعت روانه تهته شد.

و چون عمرکوت جای برداشت لشکر نداشت، ناچار رای امرای پادشاه بجانب سند قرار گرفت، و در اندک زمانی به قصبه جون رسیدند.

و چون آن معموره بر کنار آب سند واقع شده «۱» و در کثرت حدائق و انهار و لطافت فواکه (f. ۱۳۳ a) و اثمار در بلاد سند امتیاز داشت، و بعضی مصالح دیگر نیز ضمیمه آن شده بود، چند گاه در ظاهر قصبه جون در میان بساتین طرح اقامت اتفاق افتاده. میرزا شاه حسن در برابر آن طرف آب با جمعیت خود فرود آمده اقامت نمود.

و بعد از چند روز بموقف عرض پادشاه رسانیدند که در بتوره قلعه ایست مملو از غله و سائر اشیای معاش، باندرک توجه می توان بدست آورد.

پادشاه شیخ علی بیگ جلایر و اسن «۲» تیمور سلطان را تعیین فرمودند. میرزا شاه حسن خبردار شده میرزا عیسی ترخان را نامزد کرد. میرزا عیسی

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۷۹

از قبول این معنی متردد شد، و چون میرزا عیسی را مردم میرزا شاه حسن بدولتخواهیء پادشاه متهم داشته بودند، میرزا شاه حسن نیز در فرستادن میرزا عیسی ترخان مبالغه نمود. و سلطان محمود خان را که مدتی بگوشه خمول و زاویه بی التفاتی ملول نشسته بود طلب نموده و دلدارئ او کرده، نامزد این خدمت نموده، به کومک ملا بهلول و جمعی که دران قلعه چه بودند مقرر ساخت. و در اطراف و جوانب قصبه جون پیوسته میان (f. ۱۳۳ b) لشکر پادشاهی و لشکر ارغونیه جنگ می شد. و میرزا شاه حسن در برابر قصبه جون لشکری در بر و بحر آراسته مقاومت نموده.

روزی اسن تیمور سلطان و شیخ علی بیگ و تردی بیگ خان و جمعی دیگر بتاخت قلعه‌چه که مملو از غله بود توجه نمودند. ناگاه سلطان محمود خان بهکری و جمعی کثیر که نزدیک آن قلعه‌چه رسیده توقف کرده بودند، خبردار شده مردم لند و مندره و ساکر را بخود متفق ساخته، سحری بر سر ایشان ریختند. و تردی بیگ خان در جنگ مساهله نمود، و شیخ علی بیگ مع اولاد ثبات قدم ورزیده دران عرصه رزم مقتول گشته، و شیخ علی با تاج الدین لاری نیز مجروح شده بعالم بقا پیوست. و جمعی دیگر از دلاوران دران کارزار رخت وجود بساحل عقبی کشیدند. و از مردم شاه حسن نیز چندی مقتول شدند. و از حدوث این امر خاطر پادشاه بغایت محزون گردید، و بعضی امور دیگر در میان آمد. لاجرم دل از سند سرد ساخته راه توجه بجانب قندهار مصمم ساختند.

در خلال این ایام در هفتم محرم الحرام سنه ۹۵۰ بیرم خان از حدود (f. ۱۳۴ a) گجرات تنها خود را بملازمت پادشاه رسانیده مرهمی بر خاطر مجروح پادشاه نهاد، و سخن مصالحه در میان آورد. میرزا شاه حسن این معنی را غنیمت شمرده، راضی گشته صد هزار مثقالی نقد و سائر اسباب سفر مهیا ساخته مع سیصد راس اسب و سیصد نفر شتر بملازمت فرستاده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۰

پل در برابر جون بستند. و تاریخ مصالحه و پل بستن را پادشاه «صراط مستقیم» یافته‌اند، که نهصد و پنجاه است. ارغونیان که دو سه سال لشکر پادشاهی در سند بود و کار معیشت را بر ایشان تنگ ساخته بود، از مزده این صلح کلاه نشاط بر فلک انداختند، و این معنی را نهایت مطلب و نعمت غیر مترقب شناخته انواع معذرتها خواستند و ما یحتاج سفر را معد و مهیا گردانیده «۱» فرستادند. و پادشاه در هفتم ربیع الآخر سنه ۹۵۰ از قصبه جون از پل گذشته، و لشکر در دو روز عبور نموده در نهم ماه مذکور بجانب قندهار نهضت فرمود.

گفتار در بیان آمدن بخشوی لنگاه در بهکر

چون بخشوی لنگاه در حوالهء ملتان در برابر موضع جن پور «۲» قلعه ساخته و (f. ۱۳۴ b) ملتان را ویران نموده، مردم را درین قلعه درآورد، و جمعیت غریب بهم رسانیده خیالات فاسد بخاطر می‌رسانید، و مردم لنگاه و بلوچ و ناهر و هر جا که مفسدی بود در دایره او مجتمع گشت.

و تسخیر بهکر را تصمیم نموده همواره کسان و جاسوسان را بخبرداری می فرستاد، تا آنکه بتواتر بوی رسانیدند، که قلعه بهکر خالی است و میرزا شاه حسن در تهته است، و امرای لشکر او تمام آنجا جمع شده‌اند. او بمجرد شنیدن این خبر لشکر را در چیده، کشتیها در آورده ایلغار کرد. و پنجاه کشتی را پیشتر از خود تعیین نمود که شما بسرعت رانده، نیم شب

بحوالیء قلعه رسیده، خود را به برج و بارو کشید، و صد نفر تیردار دروازه قلعه را شکسته، راه درآمد مفتوح نمایند. نیم شب جمعه پانزدهم جمادی الثانی غوغا انداخته، مردم بخشو بکنار قلعه آمده پیش دروازه طرف سکر را آتش زده فریاد برآوردند. مردم شهر از غوغا بیدار شده، بر برج و بارو «۳»

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۱

بر آمده، سنگ و تیر می انداختند. چون سپاهی آنجا کم بود، والده سلطان محمود خان فی الفور بر بالای دروازه قلعه رسیده تواره و بوریا (f. ۱۳۵ a) بسیار بروغن چرب کرده و آتش زده از بالا بر سر آن مردم بخشوی ریختند. چون آتش در میان ایشان افتاد، مردم بخشوی لنگاه سراسیمه شده خود را بکشتیها رسانیدند. بعده میر جانی ترخان و حمزه بیگ و قاضی عیسی ولد قاضی قاضن تردهای خوب کردند. و مردمی که پیشتر آمده بودند، پاره آتش سوختند و برخی در آب غرق شدند، و قلیلی بدر رفتند. و صباح آن وقت چاشت بخشوی لنگاه نقره زده پیدا شد، و گمان می برد که مردم من به مجرد رسیدن قلعه را مسخر کرده باشند.

چون نزدیک قلعه رسید اهل قلعه توب و تفنگ سر دادند. دانست که مردم او کار نه ساخته اند. خود را بجانب لهری کشید، و سه روز در لهری بوده حوالیء بهکر را غارت نموده مراجعت کرد. و چون این خبر به میرزا شاه حسن رسید میر شاه محمود ارغون را به حراست بهکر تعیین نموده مصحوب قاضی قاضن فرستاد؛ و این واقعه شب جمعه چهاردهم جمادی الثانی «۱» در سنه خمسین و تسعمایه بود.

گفتار در بیان آمدن میرزا کامران

چون در اوائل سنه احدی و خمسین و تسعمایه (f. ۱۳۵ b) جنت آشیانی بواسطه مخالفت برادران عازم عراق گشتند، میرزا کامران شیخ عبد الوهاب پورانی و میر اله دوست و بابا چوچک را برسم رسالت نزد میرزا شاه حسن فرستاده اظهار وصلت به صبیبه او نمود. میرزا شاه حسن قبول مدعای میرزا کامران نموده شیخ را رخصت داد. و در حینی که جنت آشیانی از عراق معاودت نموده به قندهار رسیدند و میرزا عسکری در قندهار متحصن شده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۲

در قلعه «۱» عاجز آمد، و حضرت جنت آشیانی بجانب کابل نهضت فرمودند، میرزا کامران بجنگ برآمد. امرا از صف جدا شده بملازمت جنت آشیانی رسیدند. میرزا کامران طاقت مقاومت نداشت. عنان از میدان گردانیده فرار نمود، و از راه هزاره خود را به سند رسانید. چون میرزا شاه حسن خبردار شدند، در موضع پاتر برای میرزا منزل ترتیب داده درویش محمد

دولت خان را بملازمت میرزا کامران فرستاد. و میرزا با مردم خود در پاتر تشریف آورده تحریک کدخدائی نمود. میرزا شاه حسن میر فرخ ارغون را بجهة اهتمام این مهمام به پاتر فرستاد. صیبه عقیفه میرزا (f. ۱۳۶ a) شاه حسن چوچک بیگم را بنکاح «۲» میرزا کامران در آوردند.

و میرزا بعد از کدخدائی سه ماه توقف نموده مراجعت بجانب کابل نمود.

و میرزا شاه حسن هزار سوار مسلح و مکمل را بخدمت میرزا تعیین نمود، و شکست و ریخت میرزا را درست ساخته رخصت فرمود.

و میرزا کامران به غزنین رسیده، قلعه غزنین بدست آورده، متوجه تسخیر کابل گشته، بیخبر بقلعه کابل درآمد. و در آن حین پادشاه همایون بجانب بدخشان تشریف داشتند. بعد از شش ماه سواران میرزا شاه حسن معاودت نمودند. و پادشاه از بدخشان به جمعیت تمام متوجه کابل شده کابل را محاصره فرمود. و میرزا کامران از محاصره بتنگ آمده به هندوستان توجه نموده بملاقات اسلام شاه افغان رسیده التماس کومک نمود.

و اسلام شاه در صدد گرفتن میرزا شد. میرزا کامران گریخته در مردم گهگر درآمد. مردم گهگر میرزا کامران را چند گاه نگاه داشتند. آخر الامر پادشاه خبردار شدند که میرزا کامران خیالات فاسد دارد. میرزا را بحیله بدست آورده میل کشیدند. بار دیگر میرزا کامران در سنه سبع و (f. ۱۳۶ b)

خمسین و تسعمایه به بهکر آمد. میرزا شاه حسن چند گاه میرزا کامران را در

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۳

کوهچه شادبیله که مغرب رویه بهکر در میان آب دریا واقع شده جای دادند، و بعده پرگنه بتوره را بخرج مطبخ میرزا تعیین فرمودند و باغ فتح را برای نزول ایشان مقرر کردند.

میرزا کامران آنجا بوده قصد حج نمودند. و چوچک بیگم باعث گردید که مرا نیز رخصت کنید که با میرزا بروم. میرزا شاه حسن از رخصت دختر ابا نموده مبالغه بسیار در میان آورد. عاقبة الأمر چوچک بیگم بی رخصت پدر برآمده در کشتی نشست، و «۱» خواست که تنها نزد میرزا کامران رود. سلطان محمود مهردار و جمعی از محرمان ایشان رسیده باز گردانیدند.

میرزا شاه حسن خود به کشتیء دختر درآمده مبالغه و الحاح نمود و بجائی نرسید. چوچک بیگم به پدر عرض کرد که در حینی که پادشاه بینا بود مرا تسلیم او کردی، الحال مردم عالم چه گویند که دختر میرزا از اطاعت شوهر سر باز زد و مرا بدنام سازند. میرزا شاه حسن را خوش آمد. لاعلاج شده او را باسباب و سامان خوب رخصت فرمود. و میرزا کامران و ( f. ۱۳۷ a) بیگم بعد وصول حرمین شریفین دو سه سال در مکه مبارک «۲» اقامت نمودند.

و میرزا کامران در روز حج بعد از وقوف بعرفات قبل غروب آفتاب حیاتش نیز غروب نمود. و چوچک بیگم بعد از فوت میرزا بهفت ماه بجهان جاودان انتقال کرد. و این واقعات در سنه اربع و ستین و تسعمایه بود.

گفتار در بیان بغی ارغون و فوت میرزا شاه حسن

در اواخر حیات میرزا شاه حسن که او بمرض فالج مبتلا گردید، اکثر مردم اوباش و ارادل به محرمیت و خدمت اختصاص یافته. ارغون و ترخان و سائر مردم ایماق از ملازمت محروم گردیده بمنازل خود می بودند.

و مردم اوباش روز بروز در ترقی شده تعدی و بی اندامی بمردم مغول می

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۴

نمودند. در اوائل سنه ستین و تسعمایه اربابیء بلده تهته به عربی گاهی قرار گرفت، و زمام مهام رعایا به ید اختیار اسماعیل بیتاره مقرر شد. ازین ممر مردم مایوس و محزون گردیده، مدتی مدید و عهدی بعید در تهته حیرت زده می بودند «۱»، تا آنکه پسران عربی گاهی دست تعدی دراز کرده آزار و ایذا بارغون و ترخان می نمودند (f. ۱۳۷ b). و هم دران ایام شبی ضعیفه ارغونیه را که حامله بود لکد زده اسقاط حمل او نمودند، و این معنی را ارغونیه بسمع میرزا شاه حسن رسانیدند. میرزا چندان متوجه نشدند. چون به کرات مبالغه نمودند، میرزا شاه حسن مکتوبی به خدام شیخ میرک پورانی که شیخ الاسلام تهته بود نوشت که قضیه را بر وفق مسئله شرعیه تحقیق نموده بعد از ثبوت بدانچه مستحق شده باشد اجرا فرمایند. و میرزا حراست قلعه نصرت آباد «۲» را به شنبه و رفیق که غلامان زر خرید و معتمد بودند تفویض نموده عنان عزیمت بجانب بهکر معطوف گردانید. بعد از طی مسافت در اول ذی حجه سنه مذکور بیاغ بیرلو تشریف آورده مدت سی و پنج روز دران منازل اقامت فرمود. و در هفتم ماه محرم سنه ۹۶۱ احدی و ستین و تسعمایه بدرون قلعه بهکر در آمد، و از وقت سحر تا عصر در دیوانخانه گذرانید.

و چون مردم ارغون و ترخان از استیلاى مردم ارادل که بخدمت میرزا مخصوص گشته بودند ملول گردیدند، و چاره کار خود منحصر در فنای آنها می دیدند، همه امرای در (f. ۱۳۸ a) منزل میر شاه محمود بیگ لار که حاکم بهکر بود جمع



گشته صلاح و فساد امور در میان آورده، شکایت ملازمان و خاصه خیلان میرزا نمودند، و بتصریح اظهار کردند که ما را جلا وطن باید شد یا دفع این مردم باید نمود. بالفعل صلاح دران می بینیم که چون میرزا شاه حسن مفلوج شده و قوت سواری ندارد و در تخت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۵

روان می گردد، و ما او را درین قلعه نگاه داشته، و فرزندان خود را بخدمت نزدیک او تعیین نموده‌ایم؛ مردم نامناسبی که جمع آمده‌اند همه را بقتل می‌رسانیم. میر جانی ترخان که عمده آن مردم بود در جواب گفت که میرزا شاه حسن آفتاب سر کوه شده، مناسب نمی‌بینیم که در آخر عمر خود را بدنام سازیم. چندین مدت چون تحمل «۱» نموده‌اید یکدو سال دیگر نیز به محنت باید گذرانید، تا از پس پرده غیب چه بظهور آید. ایلقلی «۲» دیوانه «۳» و جمعی از مجلس برخاسته روان شدند که بر سر دروازه دیوانخانه رفته اکثر مردم شاگرد پیشه را مقتول و مجروح ساخته میرزا را در درون نگاه می‌داریم. پیش از آنکه این مردم برسند، میرزا شاه حسن از دیوانخانه برآمده، در کشتی نشسته بیاغ تشریف فرموده بود. و بعد از سه روز (f. ۱۳۸ b) دیگر نهضت بجانب تهته نمود.

میر شاه محمود ارغون که حاکم بهکر بود، خیال سرکشی و استقلال بر لوح خاطر مرقوم گردانیده در صدد جمع نمودن مردم بلوچ و بردی «۴» گردید. درین اثنا والده سلطان محمود خان که عورت دانا بود، بر قضیه بغی او اطلاع یافته کس بطلب میر ملک محمد «۵» و میر لطفی برادر او که در اوباره و ماتیه بودند فرستاد. و آنها بسرعت خود را بقلعه بهکر رسانیدند، و مهر علی و سائر مردم میرزائی مجتمع گردیده مردم کوتوال و غیره که به میر شاه محمود در آمده بودند تهدید و تویخ نمودند. آن مردم منصرف گشته هر فریقی بطریقی روی نهادند و حقایق احوال را به میرزا شاه حسن عرضداشت نمودند. میرزا شاه حسن فی الفور حمزه بیگ و درویش محمد و شیر محمد را به بهکر فرستاد. و میر حمید بن میر محمود ساریان را مع پروانچه طلب نزد شاه محمود فرستاد که ما ترا یاد کرده‌ایم، برسیدن مکتوب متوجه ملازمت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۶

شود «۱». و میر شاه محمود غیر از رفتن علاجی نداشت. برفاقت میر حمید روانه ملازمت میرزا گردید، و در برابر قضیه سن بملازمت مشرف شده بانواع نوازش رعایت یافت.

و دران ایام (f. ۱۳۹ a) سلطان محمود خان در سیوی بود. و چون خیر تمرد شاه محمود بدو رسید، اراده نمود که بایلغار خود را به قلعه بهکر رساند، چرا که والده و متعلقان او در بهکر بودند. و مومی الیه چند منزل از سیوی برآمده به

حوالیء گنجابه رسیده بود، که ملازمان او در اثنای راه رسیدند و مکتوب والدهاش رسانیدند، مضمون آنکه شاه محمود خیال «۲» فاسد بخاطر رسانیده بود، اما پیش از آنکه او کاری سازد «۳» کار او ساخته شد، و الحال در ملازمت میرزاست. آن فرزند ازان ممر خاطر جمع داشته بمهمات ضروری خود پردازد. و سلطان محمود خان اراده نمود که از همان منزل طریق معاودت پیش گیرد. چون امراء اطلاع یافتند که سلطان محمود خان داعیه مراجعت دارد، پیش او آمده گفتند، که باعث مراجعت چیست؟ او کتابت والده خود را بآنها نمود. گفتند ایالت «۴» بهکر مبارک باشد، قدم پیش نهاده سخن آن را «۵» باید گفت «۶». سلطان محمود خان گفت:

بی رخصت و بی طلب رفتن صورت «۷» ندارد. گفتند: الحال بسرعت خود را بقلعه بهکر باید رسانید. اگر شاه محمود درون قلعه می بود اشکال داشت (f. ۱۳۹ b). چرا که او ما را اندرون قلعه راه نمی داد. الحال خود را بقلعه زود باید رسانید، و بمیرزا شاه حسن عرضه داشت کرد که این چنین خبری شنیدیم، حکم چیست؟

در روزی که سلطان محمود خان به بهکر رسید، قبل از آن بچند روز فرمان حکومت بهکر بنام میر ملک محمد و میر لطفی صادر شده بود. از

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۷

ورود فرمان مذکور سلطان محمود خان درهم شده خیلی بخود پیچید، بحدی که مر او را اسهال شد و بمرض اسهال دموی مبتلا گردید. و چون میر ملک محمد و میر لطفی که حکومت بشرکت داشتند، پرگنات را قسمت می کردند، سلطان محمود خان از روی غیرت تاب نیاورده دو کس نزد ایشان فرستاد که من بیرون قلعه ام، باری مرا فراموش نخواهید کرد. به مجرد این سخن میر ملک محمد پسران خود را گفت که کلیدهای قلعه را به کسان سلطان محمود خان سپارند. میر لطفی گفت که سبکی نباید کرد و منقاد حکم باید بود. میر ملک محمد مرد عاقل بود، بسخن میر لطفی مقید نشده کلیدها را فرستاد.

در اول ماه محرم الحرام سنه اثنتین و ستین و تسعمایه در بلده فاخره تهته امرای ارغون و ترخان باتفاق و وفاق مباحثت و متابعت به میرزا عیسی ترخان (f. ۱۴۰ a) نموده، از میرزا شاه حسن رو گردانیده باغی شدند.

و عربی گاهی و شنبه و رفیق را که از مقربان میرزا شاه حسن بودند بقتل رسانیدند. و ماه بیگم را که حرم میرزا شاه حسن بود محبوس گردانیدند، و دست تصرف بخزانة دراز کرده زر وافر به سپاهی دادند. میرزا شاه حسن میر شاه محمود را بحکومت تهته تعیین نموده بود. چون قبل از رسیدن او متابعت «۱» مردم با میرزا عیسی منعقد گشته بود و همه زانو زده

ملازمت کردند [و] میر شاه محمود نیز زانو بالضرورت زده در سلك ملازمان و متابعان میرزا عیسی منتظم گشته، اتفاق و وفاق شعار خود ساخته.

و چون این خبر بمیرزا شاه حسن رسید، میرزا مشار الیه خیلی بر هم خورد «۲»، و کس بسرعت نزد سلطان محمود خان فرستاد که مردم ارغون و ترخان که در بهکرنده همه را مقید و محبوس ساخته با خود بیارد. و چون

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۸

دران ایام که میرزا مفلوج شده بود اکثر اوقات کاخ دماغ را بحرارة شراب گرم می داشت و مست «۱» می بود. خاصه خیلان وقت یافته زبان به خبانت «۲» و سعایت کشودند که ارغونیه حرام نمکی (f. ۱۴۰ b) کرده جمعی از خاصه خیلان را که سرمایه عمر و حیات را صرف لوازم خدمتگاری کرده بودند بی جرم و جنایت بقتل رسانیده اند. برای ضبط و ربط امور سلطنت و رعایت مراسم سیاست امر فرمایند تا چندی از حرام نمکان را بقصاص رسانند. بالفعل احمد ولی که خمیر مایه فتنه و فساد است در اردو حاضر است بقید حبس باید درآورد، و در اجابت این مسئول الحاح و زاری بسیار کردند. میرزا شاه حسن احمد ولی را مقید ساخته مصحوب مستی ساریان بقلعه سیوستان فرستاد، و علی حسین ارغون را که خویش احمد ولی بود بقتل رسانیده سر او را بر نیزه کرده گرد اردو گردانیدند. برسیدن این خبر بغی و عناد ارغونیه یکی در ده شد. چون میرزا شاه حسن جرأت ارغونیه در وادی عصیان و طغیان مشاهده نمود، فرمان ایالت بهکر را بنام سلطان محمود خان صادر فرمود، و در باب کشتن ارغون و ترخان بهکر نیز حکم فرمود. سلطان محمود خان فرامین مذکوره را نزد والده خود برده صورت واقعه باز نمود. والده اش گفت که حکومت بهکر مبارک باشد، اما زنهار در قتل این مردم (f. ۱۴۱ a) تعجیل مکن، و این مردم را مقید و محبوس ساخته بنزد میرزا برسان، و هر چه رای شریف میرزا شاه حسن اقتضا کند بعمل خواهند آورد. سلطان محمود خان میر جانی ترخان و احمد ترخان و حمزه بیگ و مراد حسین بیگ لار را مع جمعی که در بهکر بودند مقید و محبوس ساخته با خود برد؛ و یادگار محمد کوتوال را که باعث مخالفت میر شاه محمود بود بقتل رسانید؛ و اولاد قاضی قاضن و هر کس که

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۸۹

از مردم میرزائی درون قلعه مانده بودند، همه را بیرون فرستاد. و قلعه را بوالده و مردم خود سپرده از انجا بسرعت تمام عازم ملازمت میرزا گردید.

و چون دو منزل از بهکر بر آمده بود که سید جعفر از مشهد رسید و جفت نقاره که نقباء روضه رضویه علیه قبل ازین به سلطان محمود خان فرستاده بودند رسانید. سلطان محمود خان ازین مژده بغایت مسرور گشته تفاؤل سلطنت گرفته زر وافر به سادات داد، و دوازده جفت نقاره و نه جفت کور که بهم رسانیده کوچ بکوچ روانه گردید و در ۲۲ شهر محرم الحرام سنه مذکور بملازمت میرزا شاه حسن مشرف شده، جمعیت خود را بنظر در آورد (f. ۱۴۱ b) و فی الواقع جمعیت خوب بهم رسانیده بود. میرزا خوشدل و قوی حال گردیده بداعیه محاربه و مقاتله عازم تهنه گردید.

چون به موضع سپاه «۱» رسیدند التقاء جیوش بین طرفین واقع شد.

دو سه دفعه محاربه و مقاتله دست داد و از جانبین جمعی کثیر در معرض تلف آمده هلاک شدند. و چون بین طرفین آتش جدال و قتال برافروخت میرزا عیسی ترخان خفیه بسطان محمود خان کس فرستاد که «ما بحسب ضرورة این ملامت را بخود آوردیم. حالا به چه تقریب جنگ می کنیم و هر روز جمعی کثیر کشته می شوند. اگر با یکدیگر ملاقات نموده صلاح و فساد کار خود را اندیشه نمائیم، هر آینه بهتر خواهد بود». نیم شبی هر دو با هم ملاقات کرده آغاز ملائمت «۲» کردند. و بعد از گفت و شنید بسیار سخن به اینجا رسانیدند که میرزا شاه حسن مهمان چند روز بیش نیست «۳» طریقه مصالحه پیش باید گرفت. و الحال بغیر از ما و تو کس دیگر در میان نیست. هر نوع صلاح باشد باتفاق ایالت این مملکت را قرار داده ازان تجاوز ننمائیم.

و صباح آن هنوز خبر ملاقات شب شیوع نیافته بود که امیر سلطان و امیر ابو الخیر با جمعی از (f. ۱۴۲ a) مردم احشام سوده و غیره بر سر گذر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۰

پیرار «۱» رفته با مردم چوکی که بیگ محمد ککه و ایلغی دیوانه بودند، «۲» محاربه صعب روی نمودند. کس بسیار از جانب میرزا عیسی بقتل رسید.

چون سرهای آن مردم بنظر میرزا شاه حسن در آوردند، اتفاقاً چند سر مغل نیز دران میان بود. بمجرد دیدن میرزا آب چشم کردند. سلطان محمود خان زانو زده پیش رفت، که اگر ازین جانب کسی کشته می شود شما گریه می کنید، و اگر ازان جانب کسی کشته می شود گریه می کنید. پس ما چه کنیم «۳»؟

درین اثنا شیخ عبد الوهاب و میرزا قاسم بیگ لار در میان آمده عذر خواهیء تقصیرات و زلات میرزا عیسی ترخان بنمودند. سلطان محمود خان و میر شاه محمود و میر شاه حسین تکدیری وقت یافته عرض کردند که میرزا عیسی بواسطه

افعال و بی ادبیء مردم ارغون که نسبت بغلامان میرزائی واقع شده شرمنده و منفعل است، اگر رقم عفو بر تقصیرات او کشیده مردم ترخانی محبوس را آزاد گردانند، امیدوار مرحمت شده بملازمت می آید.

میرزا رضا دادند، و میرزا عیسی ماه بیگم را مع خاصه خیلان میرزا رخصت داده همه را باردو (f. ۱۴۲ b) رسانیدند. و آن واقعه در اواخر ماه صفر سنه مذکوره بود.

در اول ربیع الأول شیخ عبد الوهاب پورانی و میرزا قاسم گناه مردم ترخانی را درخواست نموده به تهته فرستادند. و در دویم ماه مذکور [که] در میان میرزا عیسی ترخان و سلطان محمود خان ملاقات واقع شد، و هر کدام دست بر مصحف مجید نهاده عهد و پیمان نمودند که با یکدیگر در کمال وفاق بوده از نفاق اجتناب نمائیم، و مادامی که میرزا شاه حسن در قید حیات باشد مطیع و منقاد بوده من بعد منازعت و سرکشی ننمائیم. و اگر میرزا شاه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۱

حسن باجل طبیعی ازین دار فنا بدار بقا منتقل گردد ولایت سند بطریق مناصفه مقسوم «۱» باشد: از لکی بالاتر تعلق به سلطان محمود خان دارد، و از کوه لکی اینجانب بمیرزا عیسی ترخان دارد. برین جمله مقر و معترف گردیده، وثیقه بجهت تاکید بقید کتابت در آورده، بمهرهای خود و مهرهای اکابر مزین گردانیدند و یکدیگر را مکرر بغل گرفته وداع نمودند. و قرار داد آن شد «۲» که از طرفین جمعی آمد و شد نمایند تا دفع کلفت و منازعت گردد.

روز دیگر میرزا قاسم (f. ۱۴۳ a) بیگ لار به تهته رفته، محمد صالح ترخان ولد میرزا عیسی ترخان را مع جمعی بملازمت میرزا شاه حسن آورد. و محمد صالح ترخان پیشکش خوب بنظر شریف میرزا کشید، و ازین جانب شیخ عبد الوهاب و امیر سلطان برادر سلطان محمود خان را به تهته برده بمیرزا عیسی ترخان ملاقات داد. و میرزا شاه حسن اسب و سر و پا بمیرزا صالح مرحمت فرموده رخصت مراجعت و انصراف دادند. و میرزا جفت نقاره مع خلعت فاخره به میرزا عیسی مصحوب ملا یاری فرستادند. و روز دیگر علم میر ذو النون که سلطان حسین میرزا بایقرا باو داده بود، میرزا شاه حسن مع نقاره و تمن طوق «۳» به سلطان محمود خان عنایت کردند، و مهر خود را نیز به سلطان محمود سپردند. و در همان روز امیر سلطان نیز از تهته باردو آمده ملحق شد و مردم اردو و تهته بفراغ خاطر آمد و شد می نمودند.

شیخ عبد الوهاب در علم طب مهارتی کامل داشت. از حالات میرزا شاه حسن تفرس نمود که مرض میرزا بدین اشتداد «۴» روی باز دیاد دارد.

مناسب آنست که بالفعل صلح نموده عازم سیوستان (f. ۱۴۳ b) گردد، تا مردم احشام بمنازل خود روند. سلطان محمود خان این معنی را بعرض میرزا شاه حسن رسانید. میرزا نیز رضا بکوچ داده، صباح آن کوچ کرده روان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۲

شدند. دران روز که کوچ کردند مرض میرزا بغایت بصعوبت انجامیده ساعت بساعت شدت آن حالت می افزود. و صباح یازدهم ربیع الأول سنه مذکوره در موضع علی پوتره توقف نمودند. روز دیگر که دوشنبه دوازدهم باشد، نزدیک نوبت عصر مرغ روح میرزا شاه حسن ندای «ارْجِعِي إِلَى رَبِّكَ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً

« شنید و بمرغزار جنان طیران نمود. و شیخ عبد الوهاب و میرزا قاسم که در آن وقت بر بالین میرزا حاضر بودند بیرون آمدند «۱».

و سلطان محمود خان باتفاق ایشان درون کشتی رفته حدوث واقعه معلوم نمود، و قطرات عبرات از دیدها باریدن گرفت. و بعد از لحظه روی میرزا کشاده جزع و فرح نموده، پای میرزا بوسیده، در ته پای میرزا نشست و گفت که: شیخ شما و میرزا قاسم گواه من باشید نزد خدای عز و جل که من تا آخر عمر بمیرزا در مقام مخالفت (f. ۱۴۴ a) نبوده‌ام، و حلال نمکی نموده تا درین دم در زیر قدم ایشان بودم، و این سعادت غیر از من بامرای دیگر میسر نشده. بعده شیخ عبد الوهاب دست او گرفته نزد ماه بیگم برد که شما و سلطان محمود خان با یکدیگر بسازید، تا من به مهم غسل و تجهیز و تکفین میرزا مقید شوم. شیخ عبد الوهاب از تجهیز و تکفین فارغ شده، [نماز خفتن] نعش میرزا را در محفه نهاده به آئین شریعت مطهره نماز جنازه را ادا نمودند. و سلطان محمود خان پاره از خزانه که همراه میرزا بود برداشت، و اسباب و یراق که در کشتی بود اکثر را متصرف گشت، و با ماه بیگم مبالغه نمود که ارغون و ترخان مبادا در رعایت مراسم تعظیم و احترام شما تقصیری نمایند به بهکر بیائید، و نعش میرزا را نیز با خود ببریم. ماه بیگم گفت: نعش میرزا به مکه مبارکه نزد شاه بیگم بیاید برد، و آن راه از تهته قریب است و از بهکر بعید. ماه بیگم اختیار نکرد.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۳

القصه صباح آن روز ماه بیگم و شیخ عبد الوهاب و میرزا قاسم و خواجه محمد حسین متکفل بردن نعش میرزا شدند، و پگاه سلطان محمود خان کوچ کرده روانه بهکر گردید.

و در همان (f. ۱۴۴ b) روز خیر به تهته رسید. و میرزا عیسی به جمعیت تمام سوار شده تعاقب نموده نزدیک سلطان محمود خان رسید، چنانکه آوازه کوس از طرفین شنیدند. سلطان محمود صفوف لشکر آراسته بایستاد «۱»، و کس نزد

میرزا عیسی فرستاد که غرض از آمدن چیست؟ اگر قصد محاربه دارید اعلام نمائید، تا میدان مجادله و مقاتله را بیاریم. میرزا عیسی جواب داد که مقصود از آمدن بتقریب این بود که از ارغونیه چنان استماع نمود که نعلش میرزا را ماه بیگم و سلطان محمود خان می برد. مناسب نیست که ازین جا به بهکر برند، تهته هم از آن میرزاست. الحال که معلوم شد که ماه بیگم جنازه مرحوم میرزا را به تهته برده، شما بخاطر جمع کوچ کرده عازم بهکر گردید. و سلطان محمود خان بسرعت تمام به سیوستان رسید.

و میرزا شاه مسعود و شاه حسین تکدری و میر ابو الخیر و میر حمید ساریان و خواجه باقی و جمعی دیگر بدغدغه آنکه تهته بتصرف میرزا عیسی در آمده و بهکر بسطان محمود خان قرار گرفته، سیوستان را ما متصرف می شویم، هر چند سلطان محمود خان مبالغه نمود قلعه ندادند، و توهم نموده قلعه را نگشودند. سلطان (f. ۱۴۵ a) محمود خان میر ابو الخیر و میر عبد الحمید را طلب نموده عنان عزیمت بجانب بهکر معطوف گردانید.

میرزا عیسی هم چنان کوچ بکوچ تعاقب نموده می آمد. چون بحوالیء سن رسید معلوم کرد که این مردم «۲» قلعه را بر روی سلطان محمود خان بریسته مجال در آمدن ندادند. محمد صالح ترخان ولد خود را با جمعی کثیر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۴

فرستاده به محاصره امر نمود و خود نیز از عقب رسید. کار بر اهل حصار دشوار شد. سیادت پناه سید میر کلان که جد «۱» مسود اوراق بود در میان آمده طرح مصالحه انداخت. اهل قلعه امان طلبیده بر آمدند. قلعه سیوستان نیز به تصرف میرزا عیسی در آمد، و از انفعال آن مردم را تاب بودن نبود.

بنا بران رخصت حج نموده از راه پارکر بگجرات آمدند، و بعد از ان بهندوستان رسیده در ملازمت منعم خان می بودند. و میر حمید نیز مرخص شده عزیمت هند اختیار نمود.

و نعلش میرزا شاه حسن را که به تهته بردند اولاً در حویلیء میر احمد ولی که در کنار دریا واقع شده بود «۲» بطریق امانت سپردند. بعد از ان عمارتی در کوه مکلی مهیا نمودند. بعد از سه ماه میرزا عیسی (f. ۱۴۵ b)

آمده ازان منزل برداشته مدفون گردانید. و میرزا عیسی و جمیع ارغون و ترخان لباس سوگواری پوشیده پیاده در پای تابوت میرزا به دفنگاه رفتند.

و بعد از دو سال از انجا انتقال نموده بمکه مبارکه در جنب قبر والدش شاه بیگ سپردند. و در مکه معظمه عمارتی خوب بنا نمودند. و این عمارت مشهور است.

## ذکر شمه از احوال میرزا شاه حسن

میرزا شاه حسن بن شاه بیگ بن میر ذو النون ارغون در شجاعت عدیل نداشت. و از صغر سن تا آوان مرض در جمیع معارك فتح و فیروزی معاون او بوده «۳»، ترددات خوب ازو بوقوع آمده. ولادتش در سنه ست و تسعین «۴» و ثمانماه و شصت و شش سال در قید حیات بوده. و از آوان صبا «۵» بتحصیل علم مشغول می‌بود «۶» و همتش همواره بر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۵

استفاده و استفاضه علوم مشغوف. در علم منقول مهارتی تمام داشت. «۱»

با وجود تقلد فلاده حکومت هر سبب که می‌خواند آن را بفارسی تقریر نموده در قید کتابت می‌آورد. و کاتب قریب ده جزو که میرزا مومی الیه بدست خط خود بعضی سبقهای خود را فارسی تقریر نموده تحریر کرده بود (f. ۱۴۶ a). در کتب خانه قاضی دته سیوستانی در حینی که در حوزه درس ایشان تحصیل علم می‌نمود دیده بود، و شاید که تا حال بدست اولاد قاضی مرحوم آن اوراق موجود باشد. و میرزا مشار الیه «۲» اشعار را نیکو می‌فهمید و گاه گاه از نتایج طبع او ابیات موزون سر می‌زد، و سپاهی تخلص می‌کردند، چنانچه راقم حروف بعضی ازان بدست خط او یافته بود و در ذیل این سطور «۳» مرقوم نموده «۴». و در جمیع قضایائی که واقع می‌شد رجوع بشرع شریف می‌فرمود. و بسادات و مشایخ و علماء در غایت ادب و تعظیم پیش می‌آمد، و در وظائف و ادارات این فرقه دقیقه نامرعی نمی‌گذاشت، و بهر کس فراخور حال او رعایت می‌کرد. و ضبط و ربط مملکت را کما ینبغی نموده دست تعدی قوی را بر ضعیف کوتاه ساخته بود، و بر احدی حیف و تعدی را روادار نبود. سیاست ملکی را بر وجه اکمل بظهور می‌آورد. و سی و چهار سال بر مسند حکومت نشست. و در اوائل حال از قندهار در «۵» ملازمت «۶» فردوس مکانی بابر پادشاه در کابل مشرف گشته، دو سال در ملازمت پادشاه گذرانیده «۷» و پادشاه همیشه (f. ۱۴۶ b)

تحسین او می‌فرمودند، و می‌گفتند که: شاه حسن بیگ برای نوکری و ملازمت نیامده، بلکه از برای آموختن آداب و قواعد سلطنت آمده.

در مدت حیات دو منکوحه در سلك ازدواج کشیده: یکی ماه بیگم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۶

بنت میرزا محمد مقیم ارغون که عم حقیقیه او بوده و ازو دختر داشته چوچک بیگم که در حباله نکاح میرزا کامران بوده. بعد از آنکه به سند آمد چوچک بیگم برفاقت میرزا کامران بحرمین شریفین رفت و در همان جا وفات یافت.



ماه بیگم زوجه میرزا شاه حسن سابقا در نکاح قاسم کوکه بود، و ازو نیز دختری داشته ناهید بیگم نام، و ازو نیز اولاد و بنات مانده. و ماه بیگم مذکوره بعد از فوت میرزا شاه حسن در حباله نکاح میرزا عیسی ترخان در آمد، و مدتی باو بسر برده. بعد از فوت میرزا عیسی بواسطه مخالفت نمودن به میرزا محمد باقی محبوس گردیده، در قید حبس روی به عالم عقبی نهاد.

و زن دیگر گلبرگ بیگم بنت میر خلیفه که خواهر محب علی خان باشد در حباله نکاح میرزا شاه حسن بود. چون میان ایشان صحبت خوب بر نیامد، بعد از دو سال تفریق واقع شد (f. ۱۴۷ a). و بیگم مذکوره قبل از فترات پادشاه جنت آشیانی بهندوستان رفته نقد وجود به خازن اجل سپرد، و اوراق گلبن حیاتش به صرصر باد فنا متفرق شد. و قبر او در دهلی است. و میرزا شاه حسن پسری داشت میرزا ابو المنصور نام، در سن دو سالگی «۱» در گذشت و از نسل میرزا شاه حسن کسی نماند.

ذکر بعضی از سادات و علما و مشایخ و قضاة و فضلا و شعراء که با میرزا شاه حسن معاصر بودند «۲»

۱- مقدمه این طبقه «۳» عالیشان عالی جناب میر محمود المشهور به شیخ میرک بن میر ابو سعید پورانی اند. از جانب اجداد به سادات عربشاهی می‌رسند. و والده شیخ ابو سعید دختر شیخ جلال الدین بایزید «۴» پورانی است. و شیخ میرک به مزید فضل و سخاوت و زهد و تقوی از اکثر سادات ممتاز و مستثنی بوده. سالها در ولایت سند به لوازم منصب شیخ الاسلامی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۷

اشتغال می‌فرمود. و وارد و صادر و مقیم و مسافر از خوان احسان ایشان بهره‌مند بوده. اکثر طلبه علم و فضلا بمساعیء جمیله ایشان از علوم و فضل «۱» بهره وافر «۲» یافته، از اقران خودگویی مسابقت «۳» در میدان هنروری ربودند.

و شیخ (f. ۱۴۷ b) خطوط را خوب می‌نوشتند، بتخصیص خط نستعلیق را.

و در محرم «۴» سنه اثنی و ستین و تسعمایه «۵» رخت وجود بعالم بقا کشیدند.

۲- و شیخ میر محمد و شیخ عبد الوهاب: ولدان جناب میر «۶» بایزید و میر ابو سعید «۷» پورانی، که برادرزادهای شیخ میرک باشند سرآمد روزگار و اکابر زمان بودند. و جناب شیخ عبد الوهاب بخصائل حمیده و شمائل پسندیده مزین و محلی بوده. بغایت خوش طبع «۸» و مجلس آرا بود. و در وادی شعر فهمی بغایت خوب بوده. تشریح و تورع تمام داشته. و در نصایح و مواعظ سلاطین مهما ممکن می‌کوشیده. و در دفع و رفع ظلم و بدعت نهایت سعی بجا می‌آورد. وفات

شیخ میر محمد و شیخ عبد الوهاب در سنه تسعین «۹» و تسعمایه اتفاق افتاده. و جامع فتاوی پورانی که در علم فقه در تهته و بهکر اشتهار دارد از شیخ عبد الوهاب پورانی است.

۳- شاه قطب الدین بن شاه محمود بن شاه طیب: از اجله اکابر سادات رفیع الدرجات خراسانند. و بعد از فترات ترکمانیه به بلاد سند تشریف آورده، در بلده بهکر سکونت نمودند. و در روز جمعه خلائق را مواعظ و ارشاد (f. ۱۴۸. a) بطریق هدایت ترغیب می فرمودند. و مشار الیه بغایت متقی و متشرع بوده. و در اواخر سنه سبع و سبعین و تسعمایه بعالم جاودانی انتقال فرمود. و تاریخ وفات «۱۰» ایشان «واعظ» است.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۸

۴- سید میر کلان «۱»: از سادات عظیم القدر کربلایانند، و اجداد ایشان از بقعه مبارک برآمده بودند. و سید میر کلان چون به قندهار رسیدند، گذر ایشان بر میر شیر قلندر که بخوارق عادات و کرامات مشهور است و ذکر ایشان سابقا مذکور گشته واقع شد، و مزار ایشان در موضع اشکلچه سه فرسخی غربی قندهار واقع است. و بعد فتح سند میر کلان از قندهار بولایت سند تشریف آورده، رحل اقامت در حوالی سیوستان انداخته، و اکثر اوقات در مزار فائض الأنوار قدوة الواصلین «۲» مخدوم شهزاد قلندر بسر می بردند. و «۳» مومی الیه در زهد و عبادت نظیر خود نداشتند. و رعایت جانب فقرا و مساکین «۴» می نمودند. و اولاد کثیر از ایشان مانده.

۵- مخدوم محمود فخر پوره «۵»: عالم ربانی بوده. انتشار علوم در دیار سند ازو شد. و صاحب علم ظاهر (f. ۱۴۸. b) و باطن بوده، و به صحبت شیخ الاسلامی استعلا یافته بود. بعد از واقع شیخ الاسلام مراجعت بوطن اصلی نموده رحل اقامت در موضع کاهان انداخته. با مهتر خضر علیه السلام ملاقات داشت. و طلبه که بخدمت ایشان علم تحصیل نموده بودند همه به مقصود فائز گشته بمراتب ارجمند ارتقا نمودند. و در حینی که از هرات به دیار سند تشریف آورده، در راه خوارق عادات ازو بظهور پیوسته «۶».

۶- مخدوم «۷» بلال: در قریه «۸» تلتهی سکونت داشته «۹»، و اکثر اوقات بارشاد خلائق و نصایح و مواعظ می پرداخته؛ در وادی تقوی و زهد شبیه و نظیر نداشته «۱۰» و در علم تفسیر و حدیث مهارت تام داشته «۱»

؛ و صاحب

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۱۹۹

مقامات ارجمند بود. قلم را چه قوت که پیرامون تحریر جمیع آثار و احوال مرضیه او تواند گشت «۱». نقلست «۲» که «۳» [یکبار از قریه تلتهی بموجب اشارت بزیارت سلطان العارفین مخدوم شهباز می آمد، و جهة عبور آب در کشتی نشست. ملاح کشتی زبان به فحش و هذیان چنانچه شیوه ناخدایان می باشد نسبت به بعضی راکبان کشود، و به سمع مخدوم افتاد. کله شریف را بخادم داد که بر فرق آن ملاح انداخته. ملاح بالفور زبان بطرف وعظ و نصیحت و تفسیر آیات قرآن معطوف گردانید. اهل کشتی (f. ۱۴۹. a) همه متعجب ماندند. آری دل مرده را ایشان زنده می سازند] «۴». [وفات ایشان در سنه تسع و عشرين و تسعمایه روی نمود] «۵» «۶».

۷- مولانا عبدالعزیز هروی ابهری، با دو پسر بعد از واقعه شیخ الاسلام از هرات جهة عصمت دین بگوشه دیار سند تشریف آوردند، و در موضع کاهان رحل اقامت انداختند، و بدرس طلبه این دیار کمال اشتغال نمودند. و علم معقول اکثر از ایشان ماند. و حکام وقت کمال رعایت ایشان بجای آورده مرضی «۷» می ساختند «۸».

۸- قاضی دته سیوستانی: نسبت او از جانب پدر به پنج واسطه در میان به قاضی صدر الدین که منصب قضای پرگنه خطه «۹» داشت می رسد.

و بصحبت بسیاری از اعزه رسیده علم تحصیل نموده، نظر تربیت یافته.

تا مطول [در خدمت پدر خود قاضی شرف الدین المشهور بمخدوم راهو استفاده کرده، و تفسیر و حدیث] «۱۰» در خدمت مخدوم بلال، و دیگر اکثر علوم در حوزه درس مخدوم محمود فخر پوتره و عبد العزیز هروی خوانده.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۰

و بر هژده تفسیر بعضی به قراءه و بعضی به مطالعه عبور کرده بود. و زیاده ازین نیز گفته اند. و همه مستحضر داشت ( b f. ۱۴۹. ) و خط ترکی را فی الفور «۱» می خواند، و علم جفر و بعضی علوم غریب می دانست، و صاحب کشف بوده. اکثر عبارات کتب از بر می خواند. پدرش صاحب حال بود. بعد از فوت او را اشارت صحبت مخدوم بلال نمود. و میرزا شاه حسن چند گاه استفاده علوم در خدمت ایشان نموده بود و نهایت تعظیم و اعتراف بجا می آورد. و اکثر اوقات با هم ملازمت داشتند. و در علم ازو به امام جارالله تعبیر می کرد. مسود اوراق نیز اقتباس علوم در حوزه درس ایشان نموده است. رحمة الله علیه.

۹- مخدوم رکن الدین المشهور بمخدوم متو «۲»: در سلك خلفای مخدوم بلال انتظام داشت، [و از اولاد ابو بکر صدیق رضی الله عنه است] «۳». و همواره همت بلند پرواز «۴» به وظائف و طاعات و عبادات می گماشت «۵».

سالکان طریق زهد و تقوی، و طالبان منهج رشاد و هدی نسبت باو «۶» در غایت اراده بودند، و اعتماد بر سلوک او می نمودند «۷».

و در علم حدیث یگانه عصر بوده. از نتایج طبع شریفش شرح اربعین و شرح کیدانی و بعضی رسائل مشهور است ( f. a ۱۵۰). وفات مومی الیه «۸» در سنه تسع و اربعین و تسعمایه در عین فترات «۹» پادشاه «۱۰» جنت آشیانی در بلده تهته واقع شد.

۱۰- قاضی قاضن «۱۱» بن قاضی ابو سعید بن زین الدین بهکری: اجداد ایشان در بلده تهته و سیوستان سکونت داشته‌اند. و جد بعید ایشان قاضی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۱

ابو الخیر که صاحب حالت و فضیلت بوده رحل اقامت در بهکر انداخته.

و قاضی «۱» بزهد و تقوی آراسته بود، و به صحبت بزرگانی بسیاری رسیده.

و از اهل مکاشفه ( f. a ۱۵۰) بود. همیشه بوظائف و طاعات و عبادات اوقات شریف خود را مصروف می نمود، و در علم تفسیر و حدیث دخل وافر داشت، و از چند جا علم تحصیل نموده بود، و در جزئیات فرائض بسیار دخل داشت. اکثر اوقات را بادای طاعات و عبادات مصروف می داشت «۲».

نسبت او «۳» از جانب پدر به دو واسطه در میان به قاضن می رسد باین طریق: قاضن بن ابو سعید بن قاضی زین الدین بن قاضی قاضن. بانواع فضائل علمی آراسته بود. قرآن مجید و فرقان حمید یاد داشت «۴». و قراءت و تجوید نیکو می دانسته «۵». و در علم حدیث و تفسیر و اصول و فقه و تصوف و علم آلت «۶» دخل وافر داشت «۷». و در انشاء مستثنی عصر بود «۸»، و سیاق را نیز «۹» میدانست «۱۰». و در وادی سلوک ریاضت بسیار کشیده بود «۱۱»، و زیارت حرمین شریفین «۱۲» فائز گردیده. سیر و سفر بسیار کرده بود.

و در سلك مریدان و معتقدان سید محمد جونپوری که به میران مهدی مشهور است انتظام داشته. ازین رهگذر علماء شریعت طعن او می کردند. بعد فوت شاه بیگ ازین ( f. ۱۵۰ b) مرحله فانی منظور نظر عاطفت اثر میرزا شاه حسن گشته، بلوازم قضاء بلده فاخره بهکر و نواحی آن قیام نمود؛ و در فیصل قضایای شرعیه که بخدمت او مرافعه می کردند، کمال احتیاط و امانت

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۲

و دینداری ظاهر ساخته. در کبر سن ازان امر خطیر استعفا نمود، و آن منصب به برادرش قاضی نصر الله قرار یافت. وفات قاضی قاضن در شهر سنه ثمان و خمسين و تسعمایه بود «۱».

۱۱- مخدوم میران [بن مولانا یعقوب: جد سیوم «۲» به صفات حمیده و اخلاق پسندیده معروف و مشهور بوده. و «۳» جامع علوم معقول و منقول بود «۴». و اکثر طلبه اکتساب علوم از خدمت ایشان کرده‌اند «۵».

و در علوم مهارت وافر داشت، و چند مدت میرزا شاه حسن استفاده علم بخدمت شریف مخدوم نموده‌اند «۶». و در تهته علم بعالم عقبی برافراخته‌اند «۷». تاریخ ایشان «وارث الأنبیا» ۹۴۹ هـ است.

۱۲- مولانا ضیاءالدین بن مخدوم صدر الدین راهوانی «۸»: مستجمع فضائل و کمالات و حاوی افانین علوم شرعیات بوده. در اوائل حال بدرس علوم دینی و معارف یقینی قیام می‌نمود، و در اواخر (f. ۱۵۱ a) عمر بگوشه عبادات و تلاوت منزوی گشته، در آمد و شد بر روی خلایق مسدود گردانید.

۱۳- قاضی عبدالله بن قاضی ابراهیم: که یکی از اکابر علماء و اتقیاء بوده.

و کسب فضائل و کمالات از مخدوم عبدالعزیز ابهری هروی نموده. حدت طبع او در نهایت مراتب بوده، و تقوی کامل و ورع شامل داشته. و در اوائل حال سکونت در وطن قدیم خود در بیله داشته. و در حینی که شاه بیگ فتح سند نمود چنگاه در باغبان و راؤت نیز سکونت نموده. و در سنه اربع و ثلاثین و تسعمایه از سند به گجرات و از انجا به مدینه طیبه اقامت

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۳

داشته تا زمانی که رخت وجود بعالم بقا کشید. و از ایشان خلفاء صدق شیخ صالح و شیخ رحمة الله «۱» و شیخ حمید مانده. [شیخ رحمة الله یگانه عصر و وحید دهر بوده، و سه رساله در مناسک حج ترتیب داده. و الحال همان رسائل معمول است. و در ارض مقدس مدفون است] «۲». و شیخ حمید «۳» به حلیه فضائل و کمال آراسته و پیراسته است، و در علوم عقلی و نقلی مهارتی تمام دارد، و در تفسیر و حدیث، خصوصا در حدیث، ید طولی دارد (f. ۱۵۱ b). [و در حینی که مظفر بن سلطان محمود گجراتی بر شهاب خان که یکی از امراء ظل اللهی بود مستولی گشته احمدآباد را از تصرف او بدر برده، و نواب خانخانان با جمعی از امرایان عالی مقدار رفته مظفر را منهزم ساخته آن ولایت را در حیظه] «۴» تصرف اولیاء دولت قاهره درآورد، [و] کاتب اوراق نیز از جمله تعیناتی بوده. و بعد از فتح آن نواحی به ملازمت

ایشان مشرف شده «۵»، مشکاة را من اوله الی آخره مع کتب دیگر حدیث پیش ایشان گذرانیده و اجازه حاصل نموده. و شیخ مشار الیه به رفاقت نواب کامیاب خان اعظم المسمی به عزیز کوکه بزیرارت حرمین شریفین «۶» مستسعد شده، و در مکه رحل اقامت انداخته. و در همانجا بدرس مشغول اند «۷»، و امروز مقتدای اهل حدیث در علمای مکه ایشانند.

۱۴- قاضی شیخ محمد اوچه «۸»: از مشاهیر علماء زمان خود بود.

بعد از فترات اوچه و ملتان به بهکر توطن نموده. و بعد از چند گاه منصب قضاء بلده تهته باو تفویض یافت «۹». الحق در علوم دینی بغایت ماهر بوده.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۴

عربیت «۱» را خوب می دانسته، و در قطع و فصل (f. ۱۵۲. a) قضایا احتیاط «۲» بجا می آورده. و در اوائل حکومت میرزا عیسی ترخان دست قضا سجل حیاتش در نوشت.

۱۵- مولانا مصلح الدین لاری: بغایت دانشمند و متبحر بود، و علوم عربیه را خوب می دانسته. مدتی بافاده درس شاه حسن قیام داشته. در شهور سنه احدی و خمسین و تسعمایه «۳» بداعیه حج رخصت نموده متوجه مکه معظمه گردید. و از نتایج طبع او شرح شمائل نبوی و حاشیه تفسیر بیضاوی و شرح فارسی منطق و رسائل دیگر مشهور است.

۱۶- شیخ عبدالله متقی بن مولانا سعد سندی در بیله: علوم مکتبی «۴» داشته و در علم تفسیر و حدیث بی نظیر وقت خود بوده. و در سنه سبع و اربعین و تسعمایه از سند به گجرات رفته، و به صحبت قاضی عبدالله علیه الرحمة فائز گشته. و برفاقت قاضی قاضن در مدینه طیبه اوقات بسر می برده.

و در همه علوم تصانیف و رسائل خوب دارد.

۱۷- مولانا یونس سمرقندی: قدوه ارباب علم و عرفان و عمدۀ «۵» اهل فضل زمان بوده. و در ایام سلطنت میرزا شاه حسن از ما وراء النهر به سند تشریف آورده، چند گاه (f. ۱۵۲. b) بدرس شرح مواقف و علوم دیگر به میرزا شاه حسن مشغولی نموده. وفاتش در سنه احدی و خمسین و تسعمایه اتفاق افتاد.

۱۸- ذکر سید تاج الدین «۶»: آنها از سادات صحیح النسب بهکرنند.

و به منصب نقابت مقرر «۷» بودند. و این «۸» نقیب واجب الترحیب از سائر سادات باجتماع اسباب سعادات صوری و معنوی امتیاز تمام داشتند. و حالا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۵

نیز نقابت سادات بهکر تعلق به اولاد و امجاد آن سید «۱» بزرگوار دارد.

و ازیشان اولاد کثیر در بهکر مانده.

۱۹- سید حیدر: ساکن سن، در سن دوازده سالگی بصحبت مولانا عمر هلیه «۲» و مخدوم بلال «۳» رسیده و نظر تربیت دریافته، بمراتب علیه رسیده. خوارق عادات از ایشان سر می‌زد. و در شهر سنه سیه و ثلاثین و تسعمایه علم عزیمت بعالم عقبی برافراشت.

۲۰- مخدوم یوسف طیونه: از زهاد زمان خود بوده‌اند. و در علم قراءت مهارت کامل داشته و بغایت مرتاض بوده. و کرامات و خوارق عادات او مشهور است. و در شهر سنه ثمان و ثلاثین و تسعمایه رخت وجود بعالم بقا کشید.

۲۱- مخدوم عربی هاله کندی: صاحب حالات و مقامات (f. ۱۵۳ a)

بوده «۴».

۲۲- مولانا ابو بکر بن داود برید: در وادیء سلوک عدیل نداشته؛ و ریاضات شاقه کشیده، به رتبه عالی رسیده بود. و اهل ارشاد جمعی در ملازمت ایشان بوده صاحب حالات شدند. و ازان جمله مخدوم نوح بود رحمة الله علیه رحمة واسعة «۵».

۲۳- شاه جهانگیر هاشمی: از اولاد شاه طیب هروی، شاعری بوده بلیغ و شیرین کلام. و در اوائل ایام سلطنت میرزا شاه حسن از خراسان به سند آمده رحل اقامت انداخت. و در فنون شعر بی نظیر وقت بوده.

و مظهر الآثار در جواب تحفة الاحرار از نتایج طبع اوست و دیوان هاشمی نیز دارد. در اواسط شهر سنه ست و اربعین و تسعمایه عزیمت سفر حجاز

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۶

از راه کیچ و مکران نمود. و در اثنای راه از دست قطاع الطريق شربت شهادت چشید.

۲۴- (شاه حسین) تکدری «۱»: در سلك امرای میرزا شاه حسن انتظام داشت. به حدت طبع و جودت ذهن و مکارم اخلاق و محاسن آداب سر آمد فضلالی زمان خود بوده. و در فن شعر و تاریخ مهارتی کامل داشت. و روضة السلاطین از جمله مصنفات اوست (f. ۱۵۳ b).

۲۵- میر شاه مسعود صدر «۲»: در ایام حکومت میرزا شاه حسن طالب علم خوش طبع بود و گاه گاه شعر نیز می گفته.

۲۶- مولانا فخری هروی «۳»: مردی خوش طبع و اکابر بوده و شعر نیز می گفته. بعضی تصنیفات دارد در صنایع و بدایع و عروض و قافیه.

۲۷- حیدر کلوج «۴»: شاعر مشهور است و صاحب دیوان شعر است؛ این مطلع از اوست:

دلا معنون صفت خود را خلاص از قید عالم کن  
ره صحرای محنت گیر و رو در وادی غم کن

و در سند آمده بود، و مدفن ایشان در موضع پاتر است.

۲۸- مولانا میر محمد زرگر ۲۹- ملا جانی بندری ۳۰- ملا ظهوری [: هر سه شاعر خوش بیان بودند] «۵».

گفتار در مبادی احوال میرزا عیسی ترخان

میرزا محمد عیسی بن میر عبدالعلی ترخان از صغر سن تربیت کرده شاه بیگ بود، و در سلك امرای عالی انتظام داشت. و در لشکر ملتان در حینی که آمر آمرانی تهته را قبل نمود، و امرای میرزا شاه حسن که در تهته بودند

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۷

کس نزد شاه حسن به ملتان فرستاده حقائق احوال را عرضه داشت نمودند، میرزا عیسی قدم جرأت و مردانگی پیش نهاده استدعای عزیمت دفع و رفع (f. ۱۵۴ a) آنها نموده، از ملتان ایلغار کرده، بحوالیء تهته رسیده کارزار خوب نمود، و جمعیت آن مردم را بر هم زده اکثری را بقتل رسانید. و بعد از آنکه میرزا شاه حسن بدان حدود نهضت فرمود، آمر آمرانی با چهل هزار کس «۱» میدان مقابله و مقاتله بیاراست، و ده هزار کس در آن میدان از آن مردم مقتول گشته بودند. و بعد از فوت میرزا شاه حسن در اوائل جمادی الاولی سنه اثنتین «۲» و تسعین و تسعمایه میرزا عیسی بر وساده حکومت جلوس نمود. و مردم ارغون و ترخان مبیعت نموده زمام حل و عقد و عنان قبض و بسط را به ید اقتدار آن قدوه امرای «۳» نامدار سپردند. و میرزا عیسی ترخان صفات حمیده بسیار داشته. همواره با سپاهی و رعیت در مقام ملایمت بوده فراخور هر کس رعایت می نمود.

و بعد از مضيء مدت يك سال به ترغیب و تحریص «۴» ارغونیه با سلطان محمود خان در مقام مخالفت شده، به جمعیت تمام بحوالیء بهکر آمده، در اوائل ربیع الثانی سنه ثلاث و ستین و تسعمایه در محاذی بهکر نزول نموده، پانزده روز به محاربه گذرانید. و سلطان (f. ۱۵۴ b) محمود خان درون قلعه متحصن گشته یکدو مرتبه فیما بین محاربه و مقاتله اتفاق



افتاد. و دران اثنا جماعت فرنگ، که میرزا عیسی بجهت امداد از گووه طلب نموده بود، آمده بلده تهته را غارت کرده، و در شهر آتش زده، و مردم را اسیر نموده مراجعت کردند. و دران حین که می خواستند که تهته را غارت کنند، پیش از ان به يك روز دارو بروی دریا ریختند، و دران آتش زدند، روی دریا آتش در گرفته. و بمجرد رسیدن این اخبار بسرعت هر چه تمامتر میرزا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۸

عیسی مراجعت نمود «۱»، و سلطان محمود خان تعاقب نموده تا سیوستان رسیده اکثر زراعت ربیعی آن نواحی پایمال نموده بر هم زد. و سیادت پناه سید میر کلان در میان آمده مصالحه نمود [و بتجدید عهد تازه کرده، سلطان محمود خان بجانب بهکر معاودت نمود] «۲».

و در اوائل سنه سبع و ستین و تسعمایه میانه میرزا محمد باقی و محمد صالح ترخان ولدان میرزا عیسی ترخان آتش منازعت برافروخت. و میرزا عیسی ترخان جانب داریء میرزا صالح ترخان نموده. بعد از (f. ۱۵۵ a) جنگ و جدال میرزا باقی شکست خورده بجانب ونگه که مسکن سوده است توجه نمود، و جمعی از ارغون که با او موافق بودند همراهی اختیار کرده به عمر کوت رفتند. و میرزا محمد باقی از راه جیسلمیر به بهکر آمده بشرف ملاقات سلطان محمود خان رسید. و خان مومی الیه در آغوش مهربانی کشیده در جناح مرحمت گرفت، و يك سال در قصبه سکر «۳» نگاه داشته رعایت و مراقبت احوال او به واجبی نموده کمال مردمی بجا آورد. و میرزا عیسی بواسطه خاطر جوئیء محمد صالح ترخان، فرزندان میرزا محمد باقی [را نیز از تهته بر آورده به بهکر فرستاد. و هر چند میرزا محمد باقی] «۴» تلاش و سعی نمود که عازم هند گردد، سلطان محمود خان اندیشه نموده که مبادا لشکری از هند باین حدود آرد، و چون ناچار عبور آن مردم از بهکر خواهد شد خلل در نظام مملکت او راه یابد، از رفتن هند مانع گردید.

و در سنه سبعین و تسعمایه میرزا صالح ترخان که از سرآمد شجعان بود و در اکثر جنگ و کارزار لوازم شجاعت و جلادت اظهار نموده، فتوحات کرده، و اکثر کوکهای میرزا کامران مثل مزید (f. ۱۵۵ b) کوکه بن مراد کوکه و غیره در ملازمت او بوده، از دست بلوچی مرید نام که پدر او را کشته بود شربت شهادت چشید. این مطلع ازوست:

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۰۹

بران عزمم که در ملك جنون از سر قدم مانم      متاع هوش و دانش را بیازار عدم مانم

و سلطان محمود خان گناه میرزا باقی را در خواست نموده، میرزا عیسی نیز بسر التفات آمده جناب شیخ عبدالوهاب پورانی و میر یار محمد ترخان را که خواهرزاده میرزا عیسی ترخان بود برسم رساله نزد سلطان محمود خان فرستاده، اظهار شکرگذاری و منت‌داری نموده، استدعای اتصال فرزند خود نمود. سلطان محمود خان تهیه اسباب سفر که از آداب سلاطین است مهیا کرده میرزا محمد باقی را به تهته فرستاد. و او با پدر بزرگوار ملاقات نمود، [و میرزا عیسی سیوستان را به جائگیر او مقرر ساخته رخصت نمود] «۱».

بعد از وصول به سیوستان مردم ارغون با میرزا عیسی در مقام عصیان و طغیان گردیده قدم جرأت در میدان مخالفت و منازعت نهادند. عاقبت الامر کوس صلح فرو کوفته (f. ۱۵۶. a). در حینی که مردم ارغون از آب می‌گذشتند آتش بازی را کسان میرزا عیسی سر دادند. کس بسیار از آن مردم تلف شده، مردم ارغون «۲» پریشان و بدحال بر هم خورده بجانب بهکر آمدند، و بملازمت [سلطان محمود خان رسیده حقیقت حال باز نمودند. در اوایل] «۳» سلطان محمود خان آن مردم را محبوس نموده. بالآخره باستصواب والده خود از حبس کشیده و دل‌داری داده، بهر یکی از آنها اسب و خلعت فاخره لطف نموده، جمعی از ملازمان خود همراه ساخته بحواله سیوستان فرستاد. و مردم سلطان محمود خان باتفاق ارغونیه قلعه سیوستان را محاصره نمودند، و یک دو دفعه بقلعه بر آمدند، اما کاری نساختند. و چون طغیان آب شد میرزا عیسی به جمعیت تمام آمده این مردم را بی‌جا گردانید،

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۰

و در موضع رفیان بین العسکرین آتش جدال و قتال برافروخت. و مردم خوب سلطان محمود خان مقتول شدند. میرزا عیسی ترخان در برابر قصبه در بیله نزول نموده به لوازم محاربه قیام نمود. و سلطان محمود خان نیز امراء و مردم خود را فرستاد. و آن مردم نیز در قصبه در بیله (f. ۱۵۶. b) قلعه ساخته به مراسم جنگ اقدام نمودند. و بالآخره به صوابدید شیخ عبدالوهاب و ماه بیگم صلح واقع شد. میرزا عیسی مراجعت نموده به تهته رفت و مردم سلطان محمود خان معاودت نموده بجانب بهکر باز آمدند.

در سنه اربع و سبعین «۱» و تسعمایه میرزا عیسی باجل طبیعی رحلت نمود.

و در حین ارتحال اراده آن کرد که ولی عهد جان بابا ترخان که پسر خورد او بوده باشد. اما ماه بیگم سعی نموده که محمد باقی که پسر کلان است او ولی عهد گردد. و میرزا عیسی استعفا «۲» و استبعاد نمود، که او مرد ظالم طبیعت است و ایذا و آزار بسیار به خلق «۳» و الوس خواهد رسانید، و تو نیز از دست او هلاک خواهی شد. و آخر آن چنان شد که بر زبان او رفت.

و بعد خبر فوت میرزا عیسی را چند روز بنا بر مصلحت ملک پنهان داشتند، تا آنکه میرزا محمد باقی از موضع سهوان به بلده تهته رسیده آمد. صباح آن میرزا عیسی را به مدفن برده در مقبره که ساخته بودند سپردند.

ذکر اجلاس میرزا محمد باقی بر مسند سلطنت موروثی پدر خود «۴»

و میرزا محمد باقی بر مسند حکومت جلوس نموده زمام اختیار به ید اقتدار امرای ارغونیه امثال میرزا قاسم (f. ۱۵۷. a) و میر کوچک و غیر هم سپردند. چون مردم ارغون بغایت بی باک بودند و بی اندامی بسیار می کردند و چون اوایل سلطنت بود، و آثار سیاست «۵» و قهر چندان از وی معاینه نکرده بودند، مهابت و خوف او در دل‌های ایشان جای نکرده بود، و به

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۱

نصیحت و توبیخ زبانی از افعال ناهموار باز نمی آمدند. نظام و صلاح ملک در افنای ایشان دیده، نایره غضب و سیاست در اشتعال در آورده، در صدد هلاک و استیصال ایشان شده حکم عام بقتل انفس و نهب اموال اینها کرد، و حکم نمود که اطفال و عیال آنها را مردم سندی و ماهیگیر غارت و تاراج نموده هر چه خواهند بکنند. بقیة السیف جلای وطن شده به بهکر رسیدند. و در اوایل جلوس محمد باقی بعد فوت میرزا عیسی ناهید بیگم «۱» از هندوستان به قصد ملاقات والده خود آمد. و سلطان محمود به ترغیب و تحریص «۲» امراء ارغون متوجه محاربه محمد باقی گردید. چون به قلعه نصرپور رسید، آن قلعه را محاصره نمود. درین اثنا خبر رسید که حضرت پادشاه به پتن «۳» شیخ فرید آمده، داعیه زیارت مشایخ ملتان دارند. سلطان (f. ۱۵۷. b) محمود خان توهم نموده، کشتیهای خود را ساخته «۴» کوچ در کوچ مراجعت نمود.

و میرزا جان بابا برادر میرزا باقی و میرزا شادمان که از شجعان روزگار و داماد محمد باقی بود، و از جانب پدر به سلطان علی برادر میر ذو النون ارغون می رسید، نیز علم مخالفت برافراشته به بهکر رسیدند. سلطان محمود خان به طریق مهربانی پیش آمده بهر کدام ازین مردم از نقد و جنس و خلعت و اسب و انعام رعایت نموده، جایگیر تعین فرمود. چون این مردم استدعای مدد و کومک کردند، التماس ایشان را مبذول داشته، اکثر مردم خوب خود را همراه گردانید. چون به حوالی تهته رسیدند، در محاذی اردوی میرزا محمد باقی خندق زدند. و امرای ارغون مخالفت نموده میرزا جان بابا را اغوا کردند. میرزا جان بابا با جمعی از مردم سمیجه در آمده ازین مردم جدا شد. و در طغیان آب مردم سلطان محمود خان تاب نیاورده مراجعت نمودند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۲

و در سنه ست و سبعین و تسعمایه میرزا محمد باقی ترخان صبیبه عقیفه خود را در سلک مخدرات (f. ۱۵۸. a) حجرات سلطنت ظل الهی شاهنشاهی انتظام داده مصحوب ماه بیگم و ناهید بیگم فرستاد. و اشیا و رخوت وافر از هر قسم که لائق کارخانه سلطنت بوده باشد معد و مهیا نموده روانه گردانید.

و این خدمت را بعهدہ یادگار مسکین خان ترخان گذاشت. چون این مردم بحوالیء لکعلوی رسیدند، میرزا جان بابا نیز آمده ملحق گشت. و قبل از فرستادن این مردم میرزا محمد باقی طرح خصوصیت به ناهید بیگم انداخته رایجہ بیگم «۱» دختر او را که سابقا در حباله نکاح میرزا نجات خان بوده و پس میانه ایشان تفریق واقع شده، در عقد نکاح خود درآورد. و میانه ایشان صحبت خوب برآمد و خاطر میرزا از جانب ناهید بیگم «۲» جمع شد. و بالآخره جان بابا ترخان احشام سمیجہ و سوده را جمع آورده شیخون بر میرزا محمد باقی نمود. و میرزا محمد باقی از عقب کشتی خود را در آب انداخت، و از آنجا خود را به زورقچه کشید. و سمیجها بدرون کشتی در آمده رایجہ بیگم را مقتول ساختند. و بعد از يك سال (f. ۱۵۸. b) ازین واقعه ناهید بیگم داعیہ سفر هند نمود.

میرزا محمد باقی ماه بیگم «۳» و ناهید بیگم را با دختر خود به اهتمام یادگار مسکین روانه هند گردانید «۴». و یادگار مسکین و میرزا جان بابا با یکدیگر پیوستند و بیگمان را بخود متفق گردانیدند، که چه معنی دارد که شما از سند برآئید، و حکومت و ایالت بطریق استقلال به میرزا محمد باقی قرار گیرد. اشیا جهاز و پیشکش را بر هم زده به سپاه و احشام قسمت کردند، و در محاربه میرزا محمد باقی خود را مستعد گردانیدند. القصه ماه بیگم بر فیل برآمده علم محاربه برافراشت و صفوف مقابله در میدان مقاتله بیاراست. اتفاقا در اندک

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۳

مدت نسیم فتح از جانب میرزا محمد باقی وزیدن گرفت، و لشکر ماه بیگم منهزم گردیده فرار بر قرار اختیار نمود. و میرزا جان بابا و یادگار مسکین در اول تاخت بجانب ککراره «۱» کنار دریای شور که موطن جام مهر «۲» است بدر رفتند، و ماه بیگم دستگیر شده، و ناهید بیگم نیز بجانب بهکر با معدودی چند بدر رفت.

میرزا محمد باقی بعد ازین فتح به بلده تهنه مراجعت نموده ماه بیگم را معاتب و مخاطب ساخت. درین اثنا (f. ۱۵۹. a) سلطان محمود خان با لشکری عظیم بجانب تهنه رسیده. میرزا محمد باقی میان سید علی تهنه را که از مشایخ عظام تهنه بود در میان آورده، میرزا جان بابا و یادگار مسکین را به مصالحه بدست آورده بقتل رسانید و ماه بیگم نیز از گوشه حبس رخت به کنج لحد کشید.

دران زمان سلطان محمود خان لشکر خود را جمع نموده عازم تهته شده، مقابل شهر تهته اردو زده نشست. چون میرزا محمد باقی دست و بازوی خود را بریده بود، لاجرم تاب مقاومت نداشت. و غرابها را مکمل ساخته در دریائی که میان شهر و لشکر محمود خان بود محافظت شهر می نمود. دران اثنا مردم «۳» سلطان محمود خان چند دفعه جنگ و جدال نمودند. و دران فرصت فقیر محمد ترخان داماد میرزا عیسی و سلطان محمد ترخان «۴» مقتول گشتند. و دران اوان که سلطان محمود خان بموضع پیرآر نزول نمود، خیر برادران ترسون محمد خان آمد که قلعه اوچه را محاصره نموده در حیطة تصرف در آوردند. سلطان محمود خان مصلحت بودن ندیده عنان مراجعت بجانب بهکر معطوف (f. ۱۵۹ b) گردانید. و میرزا محمد باقی چند سال به استقلال حکومت تهته نمود.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۴

و در سنه ثمان و سبعین و تسعمایه بار دیگر اشیاء جهاز و پیشکش مهیا نموده صبیبه خود را مصحوب شیخ عبدالغفور بن شیخ عبدالوهاب و ملا تردی بدرگاه خلایق پناه فرستاد، و عز قبول نایافته باز به تهته آوردند.

و میرزا محمد باقی در آخر سنوات حیات باز مردم ارغونیه را تربیت نموده «۱» در ظل عاطفت خود جای داده. و مردم ارغون که در بلاد و ولایات متفرق و منتشر گردیده بودند جمع شدند. بقدر حال به همه پرداخت «۲» و علوفه و جایگیر تعیین نمود.

و در سنه اثنی و تسعین و تسعمایه شاه خواجه برادر سلطان خواجه از راه هرمز در حینی که از حج مراجعت نموده بود به تهته رسیده در خانه شیخ عبدالرحمن ولد شیخ میرک نزول نمود. و میرک عبدالرحمن مهما امکن در ضیافت و تکلف شاه خواجه مبالغه فرمود. و شاه «۳» خواجه بعد از وصول بدرگاه خلایق پناه مکاتبات مشتمل بر خصوصیات به میرک مذکور فرستاد. و این معنی باعث شهادت آن بزرگ زاده «۴» شده.

در (f. ۱۶۰. a) سنه ثلاث و تسعین و تسعمایه میرزا محمد باقی جنون پیدا کرده قصد قتل خود نموده بزخم شمشیر و خنجر خود را مجروح ساخته جان بمالک ارواح سپرد. و از فوت او قرار و آرام در ولایت تهته پیدا آمد. و امراء و اعیان باتفاق قرعه دولت بنام میرزا جانی بیگ انداخته، با وجود فرزندان صلیبی «۵»، اتفاق مبیاعه باو نمودند. و او در اوان عنفوان بقوت طالع فیروز بر مسند ایالت برآمده، مانند ابر نیسان زر و جواهر که سالهای سال اجداد او اندوخته بودند بر فرق برآید و عامه رعایا و خلایق افشاند. و خلایق در ظلال «۶» حکومت او بغایت مرفه الحال و فارغ البال گشتند. و مردم تهته از سپاه و ائمه و رعایا که در اوان حکومت میرزا محمد

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۵

باقی هرگز شیبی بفرغت بخواب نرفته بودند، در ایام دولت این جوان بخت در مهاده امن غنودند.

ذکر فضلالی زمان میرزا عیسی و میرزا محمد باقی ترخان

۱- میرک عبدالباقی و میرک عبدالرحمن المشهور به میرکان ولدان مرحوم شیخ میرک پورانی، مجموعه فضائل و کمالات بوده. در فنون (f. ۱۶۰ b) علوم و هنرمندی و صنعت گری یگانه زمان و وحید عصر و اوان بودند، و به متانت طبع و لطافت ذهن بی مثل و در کمال مردمی و مروت بی نظیر. با وجود قلت اداری که داشتند وارد و صادر و مقیم و مسافر از خوان احسان ایشان بهره مند می گردیده اند. و در خانه ایشان طعامها بسیار خوب می پخته اند، خصوصا ماهچه؛ و دران ماهچه چاشنی می کرده اند که هیچ کس بآن لذت یاد ندارد. و تراکیب و مریبات نیز بسیار می ساخته اند، و بغایت خوب می پخته اند. و کاتب نیز هم چنین معلوم نموده. میرک کلان در علم تصوف، خصوصا در علم فصوص، عدیل نداشته. و میرک خورد در جمیع علوم مهارتی تمام داشته، خصوصا در علم هیئت و حکمت، چنانچه مولانا عبدالخالق کیلانی که قرینه ملا میرزا جانی و شاه فتح الله بود و عبور ایشان آنجا واقع شده، بحث «۱» علوم ایشان را دست داده، بعضی شبهات و دقائق که ملا عبدالخالق را مانده بود، او بزور طبع آنها را حل کرد. و در تحریر اقلیدس اکثر اشکال از خود شکلها «۲» ترتیب داده (f. ۱۶۱. a)

بنوعی که همه پسندیده اند. و از شعر بهره تمام داشته اند. و وفات میرک عبدالباقی در سنه ثلث «۳» و ثمانین و تسعمایه بوده، و شهادت میرک عبدالرحمن در سنه احدی و تسعین و تسعمایه روز عید فطر واقع شد.

۲- ذکر میان سید علی «۴»: از سادات ابخوی شیرازاند. و آبابی

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۶

ایشان از ان ولایت آمده بدیار سند سکونت گرفتند «۱». و میان سید علی کمال علم و زهد و سخاوت داشته. «۲» و در ایام اوائل ربیع الاول در هر سال دوازده روز اطعمه وافر به فقراء و درویشان بروح سید المرسلین صلی الله علیه و سلم می داده، و در مزارات پیران مکی سماع می کرده. و آن مقدار حالت داشته اند که به منع قضات و مفتیان و محتسبان از سماع ممنوع نمی شدند. و طرز سماع سند اینست: که چندی «۳» جمع می شوند، و بزبان ایشان ابیات بآهنگ می خوانند، و ایشان به ترانه آن سماع می کنند. و بعضی را حالت نیز دست می دهد. و آنها را که حالت می شود [مانند اسب میدان می کشند و مست می شوند] «۴». و هر یکی کمر ایشان گرفته نگاه می دارد. و ایشان می رقصند و (f. ۱۶۱. b) آواز از

دهن بلندتر می‌کنند «۵». و آن دویست «۶» و سیصد «۷» آواز که یکجا بر می‌آید صدای غریب بهم می‌رسد، و مسافت يك ميل «۸» و یا بیشتر می‌رود. و وفات مومی الیه در سنه ۹۷۱ «۹» و تاریخ وفات ایشان است «فات الحاتم بجوده» «۱۰». و خلف صالح ایشان سید جلال الدین محمد نیز به زیور ورع و کمال آراسته، و قدم بر جاده پدر بزرگوار نهاده. [و در جمیع علوم یگانه زمان و وحید عصر و آوان بودند. بمتانت طبع و لطافت ذهن بی‌نظیر، و در کمال مردمی و مروت، با وجود قلت اداری که داشتند، زیاده از پدر مردم بهره‌مند می‌شدند] «۱۱». تشریح «۱۲» سید جلال زیاده از پدر «۱۳» است.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۷

- ۳- ذکر مولانا عبدالرحمن «۱»: در علوم نقلیه بی‌نظیر است. و اوقات سعادت آیات را به افاده علوم دینی صرف نموده.
- ۴- ذکر مولانا کریم الدین «۲»: جامع فضایل و کمالات است، و بزهده و تقوی مزین و محلی.
- ۵- ذکر مولانا عبد الخالق کیلانی: از ارشد تلامذه مولانا العلامی مولانا عبداللّه یزدی است. و در اوائل حال سنه اثنی «۳» و سبعین و تسعمایه از راه قندهار به بهکر آمد، و در منزل کاتب مدتی بدرس مشغول بود.
- و در اندک مدت فرصت عزیمت سفر تهته مصمم نموده «۴» شیخ میرک بخدمت مخدومی «۵» مشرف گشته، چند سال در منزل ایشان سکونت فرموده به تدریس علوم «۶» مشغول شد «۷». و اکثری فضلی تهته به تلمذ ایشان شرف ( a f. ۱۶۲ ) انتظام یافته، در اندک فرصت بر مطالب علمی کامیاب گشته، از اقران زمان خود سر آمد شدند. و در اواخر سنه «۸» ..... بجانب دکن توجه نموده در همان دیار از مشاهیر روزگار گشت و علم عزیمت بعالم آخرت برافراخت.
- و از شاگردان رشید ایشان قاضی محمود در تهته است. و تعریف قاضی مذکور [بسیار چه باید کرد، که مراتب فضل دانش ایشان از تعریف و توصیف مستغنی است] «۹».
- ۶- ذکر مولانا یوسف: بغایت متدین و پرهیزگار است، و در فنون علوم شرعیه عدیل ندارد.
- ۷- ذکر مخدوم فضل اللّه: به زیور علوم و اقسام فنون علم و حلیه عمل و تقوی مزین و محلی بوده، و همواره بدرس علوم دینی اشتغال داشته.
- وفات مومی الیه در سنه «۱۰» ..... بود.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۸

۸- ذکر قاضی شیخ احمد و ذکر قاضی کاشانی [مستغنی از اظهار حالات کمالات ایشان است] «۱».

گفتار در مبادی احوال سلطان محمود خان تا زمان انتقال او بجهان جاودان

سلطان محمود خان بن میر فاضل بن عادل بن احمد «۲» خواجه اصفهانی الاصل بوده. و محل سکونت اجداد او موضع خراسان «۳» بوده. و اصل ایشان از ملوک (f. ۱۶۲. b) چین «۴» من اعمال دار السلطنت اصفهان بوده.

و در زمانی که حضرت صاحبقران امیر تیمور گورگان به تسخیر عراق نهضت فرمود، و بلوکات اصفهان سرکشی کرده در مقام اطاعت و انقیاد سر در نیاوردند. صاحبقران فرمان بقتل و تاراج و اسیر نمودن آن مردم فرموده، فوجی از افواج قاهره تعیین نمودند، و دران تاخت احمد خواجه پدر عادل خواجه بدست میر حسن بصری که پدر میر ذو النون باشد افتاد. و میر مذکور او را در سلك اولاد خود جای داده نظر تربیت و رعایت برو گماشت.

و احمد خواجه به سه واسطه بمملک محمود نان ده «۵» می‌رسد. و ملک محمود در ولایت اصفهان بکثرت جود و سخا و دستگاه مشهور بوده. و گویند که او به نوزده واسطه به عدی بن حاتم طائی می‌رسد و العلم عندالله. و الحق سلطان محمود خان نیز شایبه «۶» از جود او داشته. و احمد خواجه دو پسر داشته: عاقل خواجه آنکه «۷» و عادل خواجه. و از عادل خواجه پسری و دختری مانده بود. و میر فاضل پنج پسر داشته: بابا احمد و سلطان محمود خان (a. ۱۶۳. f) و میر عبد الفتاح و امیر سلطان و میر عبدالواحد. و والده هر یکی علیحده بود. و والده سلطان محمود خان از مردم افغان کاسی شال و مستنگ «۸» بود.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۱۹

و در ایام صبا که سن او بچهارده سالگی رسیده ترددات ازو بوقوع آمده، و منظور نظر عاطفت میر شاه بیگ گشته. و در اوانی که شاه بیگ عزیمت تسخیر سند فرمود، در حین تاخت موضع باغبانان و کاهان و تلتهی و تهته در صفوف کارزار مبارزت و جلادت نموده، پیشتر از همه به لشکر تاخته. و در مراجعت شاه بیگ بجانب قندهار که فتح بلده بهکر نموده بودند، هر چند بامرای کبار خود تکلیف بودن نمود، همه ابا و استغفار «۱» نمودند، و او با وجود صغر سن قبول آن خدمت کرده، یازده ماه قلعه بهکر را با هفتاد کس نگاه داشت. و کمال جرأت و مردانگی بجا آورده، از هجوم مخالفان اندیشه بخاطر خود راه نداده، تا زمان معاودت شاه بیگ به سند قلعه را نگاه داشت. و چند مرتبه با معدودی برآمده باحشام داریجه و سوده جنگ و جدل نموده در جمیع معارك مظفر و منصور گشته (f. ۱۶۳. b).



و در سنه سبع و عشرين و تسعمایه که شاه بیگ عنان عزیمت بسفر آخرت تافت، و میرزا شاه حسن مالک ملک موروثی گردید، سلطان محمود خان در جنگ آمر آمرانی کمال دلاوری و مردانگی نموده شمشیرهای نمایان زد. و در حوالیء اوچه و قلعه دلاور و ملتان پهلوانی و هژیبری نموده کارهای پسندیده کرد.

و در سنه اربع و اربعین و تسعمایه با فوجی از مردم خود بتاخت مردم قلعه ساتلمیر توجه نمود، و بعد از غارت کردن و اسیر گرفتن آن مردم در اثنای راه فرود آمد، و آن مردم شیخون آورده مردم «۲» خود را استخلاص نموده در مقام جنگ شدند. سلطان محمود خان از خواب برخاسته و پیاده از جا برآمد، و دستار از سر او افتاده. چون دستار او وا شده بود يك سر دستار بدست سلطان محمود خان و سر دیگر بدست جکمال «۳» که سردار مردم سوده بود افتاد، و سلطان محمود خان دستار بر سر خود می پیچیده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۰

بجانب او می رفت و پیچهای که بر زمین افتاده بر می پیچید. چون قرب مسافت بهم رسیده سلطان محمود خان حربیه ( f. a ۱۶۴ ) در دست نداشت.

مشت ریگ برداشته در چشم (او) زد و او بهر دو دست چشمهای خود را گرفت و سلطان محمود دستار بر سر پیچیده بدر رفت. و کاتب اوراق از سلطان محمود خان شنیده که نفیرچی باو ملاقات نمود. امر به نفیر کشیدن نمود.

از سپاهیان چندی نزد او جمع شدند. حسن علی پورانی اسب خود را به سلطان محمود خان داد، و باز خود را مستعد ساخته بر سر آن مردم چنان تاختی آورد که کس بسیار از کفار بقتل رسانید، و از آنچه سابقا مال و بندی آورده بود مع جمعی بدست آورد «۱».

و در یساق «۲» گجرات و کهنکار کمال شجاعت و بهادری بجای آورده.

در هیچ معرکه به تقصیر از خود راضی نبوده. و نیز در حینی که حضرت پادشاه جنت آشیانی به سند تشریف فرمودند، پای ثبات در دامن مردانگی پیچیده در قلعه داریء بهکر داد تیقظ و هوشیاری داده، بالآخره که در برابر کوت لهری «۳» جنگ صف با لشکر پادشاهی با اسن تیمور سلطان و شیخ علی بیگ جلاثر واقع شد نهایت تردد و بهادری نمود، و شیخ علی بیگ بدست او مقتول گشت.

و در سنه (f. ۱۶۴ b) خمسين و تسعمایه که میرزا شاه حسن حکومت ولایت سیوی را بخان مومی الیه تفویض نمود، دران حدود چند قلعه بلوچ که سالها «۴» در تصرف آنها بود مسخر گردانید، و سرکشان و متمردان کوهستان را گوشمال داده مطیع و منقاد خود ساخت.

و در سنه احدى و ستین و تسعمایه که ارغون و ترخان نسبت به میرزا شاه حسن در مقام مخالفت و منازعت شدند مومی الیه به جمعیت خود از

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۱

سیوی آمده در برابر آن مردم ترددات خوب نموده آن مردم را زیر دست گردانید.

و چون میرزا شاه حسن به مرض فالج گرفتار آمده از رفتار مانده بود، بلکه بغیر گفتار حرکت در قوای او نمانده در مقام صلح و موافقت با میرزا عیسی شده فیما بین معاهده و معاهده نمودند.

و در سنه اثنی و ستین و تسعمایه بعد از فوت میرزا شاه حسن حکومت بهکر و ماتیله و ما يتعلق بها در تحت تصرف او در آمد. و در ربیع الثانی سنه مذکوره به بهکر آمد و مراسم تعزیت میرزا بجا آورده بر و ساده حکومت و ایالت جلوس فرمود، و حوالی بهکر که از تعدی مردم بلوچ و سمیجه و غیره (f. ۱۶۵ a) خراب بود، در اندک زمان معمور و آبادان گردید. و سلطان محمود خان «۱» آنچنان به ضبط و ربط متمردان و مفسدان پرداخته قلع بی باکان نمود، که تا اواخر سنوات حیات آن مردم در مقام اطاعت و انقیاد بودند.

و در سنه ثلث و ستین و تسعمایه که بهادر خان و قباد خان و یعقوب بیگ و شاه تردی بیگ و مظفر خان و ترسون محمد خان [از قندهار به بهکر آمدند. سلطان محمود خان] «۲» نهایت مردمی بجای آورده، امداد و اعانت نموده، سرانجام امور ضروریء این جماعت کرده بجانب هندوستان روانه ساخت.

و در اواخر سنه مذکوره شاه ابو المعالی را مقید ساخته به بهکر آوردند.

مدت هفت ماه محبوس بود. و چون فرمان جهان مطاع در باب استخلاص او صادر شده بود، از راه ملتان بدرگاه فرستاد.

و در اوائل سنه اربع و ستین و تسعمایه میرزا عیسی ترخان به اغواء ارغونیه به جمعیت تمام به بهکر آمد، پانزده روز برابر تخت مسکین ترخان نشسته بلوازم محاربه پرداخت. و درین مدت یک نوبت جنگ صف واقع

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۲

شده بود. و چون سلطان محمود خان را از جانب امراء میرزا (f. ۱۶۵ b) شاه حسن که در ملازمت او بودند بدگمان ساختند، که میرزا عیسی بطلب این مردم آمده، و دران باب ماه بیگم نیز چیزی نوشته بود، خود از قلعه بیرون نیامد. و دران جنگ از مردم میرزا عیسی هر کس بدست افتاد سلطان محمود خان بقتل رسانید، و از مردم سلطان محمود هر کس بدست میرزا عیسی افتاد او را باز گذاشت. و بعد جنگ مذکور میرزا عیسی میر مقصود قبیق را به ایلچیگری فرستاده بوالده سلطان محمود خان کتابتی نوشت که سلطان محمود خان مرا به بیند، تا دفع کدورت نموده مراجعت نمائیم. سلطان محمود خان در مقام شدت و غلظت شده چیزهای درشت نوشت و مصحوب میر حاج داماد شاه قطب‌الدین نزد میرزا عیسی فرستاد. و ملا محب علی که دران اوان وکیل مطلق العنان بود، بسعایت او میر لطفی و درویش محمد مع ولد و شیرمحمد مع ولد و احمد غزنوی مع ولد و ملا منشی مقتول گردیدند.

و همدران ایام جماعت فرنگیان که میرزا عیسی بجهة امداد طلب نموده بود به تهته رسیده. روز جمعه که مردم تهته از وضیع و شریف در مسجد جامع حاضر شده بودند (f. ۱۶۶ a)، دران اثنا فرنگیان آمده دور مسجد و اکثر کوچهای شهر را دارو ریخته از اطراف و جوانب شهر را آتش زدند. و اکثر مردم که در مسجد بودند مقتول گشتند، و بسیاری از اهل شهر سوختند.

و شهر را تمام نهب و تاراج نمودند. و باستماع این خبر میرزا عیسی بر هم خورده، مراجعت نموده. و بعد از يك هفته سلطان محمود خان از بهکر به جمعیت آمده تعاقب نمود و تا سیوستان رسیده، زراعت ربیع هر دو روی آب را پایمال گردانیده خراب ساخت. و می‌خواست که باغات حوالیء سیوستان را مقلوع گرداند. آخر به شفاعت سیادت پناه سید میر کلان که جد مسود اوراق است ازان امر دست کوتاه کرد. و در حین مراجعت شیخ‌الاسلام عبدالوهاب پورانی از طرف میرزا عیسی به ایلچیگری آمده،

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۳

در نواحیء در بیله به سلطان محمود ملاقات نموده، اساس قواعد صلح و یگانگی موکد گردانیده، مجددا عهد و پیمان مشید و مستحکم کرده، وثیقه نوشته، بمهر رسانیده سپرد، که بعد الیوم نقض عهد نه نمایند.

و در اواخر سنه مذکوره خواجه معظم را گماشتگان (f. ۱۶۶ b) بیرم خان آورده به بهکر رسانیدند. و بعد از شش ماه رخصت انصراف به جانب گجرات یافته.

و درین سال شاه محمد خان «۱» قندهاری قندهار را به سلطان حسین میرزا بن بهرام میرزا سپرده به هندوستان عزیمت نمود.

و در سنه خمس و ستین و تسعمایه ولی بیگ پدر خان جهان به بهکر آمد.

و سلطان محمود خان طرح خصوصیت انداخته بساط انبساط و مودت مبسوط گردانید.

و در همین سال گوهر تاج خانم بنت شاه تردی بیگ قرابت خان خانان بیرم خان به سعی ولی بیگ در حباله نکاح سلطان محمود خان درآمد.

و طوی عجب کرده شهر و بازار را آئین بندی کرده قبها بستند، و مجالس متعدده آراسته بانواع حظوظ نفسانی پرداختند «۲».

و در همین سال بخطاب خانی و علم و نقاره و تمن طوغ و جامه و اقو «۳» از حضرت ظل الهی شاهنشاهی شاه طهماسب نوازش یافته ممتاز و سرفراز گشت.

و در سنه خمس و ستین و تسعمایه ملا محب علی به ایلچی گری درگاه عالم پناه رفته، ولایت اوچه و ججه واهن و بهتی واهن از انتقال بلوچان به سلطان محمود خان جاگیر مقرر کردند «۴» (f. ۱۶۷ a).

و چون میانه مردم سلطان محمود خان و خان ناهر بواسطه اداء مال

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۴

و معامله مناقشه واقع شد، و در سنه ست و ستین و تسعمایه سلطان محمود خان متوجه تادیب و تنبیه خان ناهر شده، عازم سیتپور گردید، و دو ماهه قلعه سیتپور را محاصره نمود، و کس بسیار از ناهر خان بقتل رسید. چون اهل قلعه عاجز آمدند، بالآخره به وسیله شفاعت سیادت پناه خواجه کلان مسکین «۱» مودودی و فضائل دستگاه مولانا عبداللّه مفتی و میر یار محمد صدر، ناهر خان شمشیر در گردن حمائل کرده بر فصیل قلعه برآمده زبان به عجز و تضرع کشاد، و عذر تقصیر به چهار لك ته لاری «۲» خواست، و خان مومی الیه تمهید مصالحه نموده مراجعت به بهکر فرمود.

و در سنه مذکوره امیر سلطان برادر خورد را که ازو متوهم شده بود رخصت هندوستان نموده، و امیر ابو الخیر قرابت او بی رخصت عزیمت هند نمود.

و در سنه ست و ستین و تسعمایه خبر رسید که بیرم خان عازم مکه است و متوجه باین راه است، سلطان محمود خان چهار باغ بیرلو را فرمود تا خراب ساختند، از توهم آنکه چون جنت آشیانی را (f. ۱۶۷ b) آنجا خوش آمده بود، و مدتی دران جا تشریف داشتند، تا آنکه عسرت بجای رسیده بود که بجای جواری مروارید عوض داده می گرفتند، و بسیاری از ان مردم دران عسرت تلف شدند، او نیز مبادا آنجا را خوش کند و توقف نماید.

و بیرم خان سلطان محمود خان را به سبب وصلتی که با ولی بیگ بود داعیه آن داشتند که از راه بهکر متوجه شوند. اما باستماع این خبر که سلطان محمود خان چهار باغ را ویران ساخته‌اند، از راه پتن گجرات متوجه «۳» شد.

و در سنه ثمان و ستین و تسعمایه میرزا محمد باقی ترخان از پدر و برادر رنجیده به بهکر آمد، و سلطان محمود خان مشار الیه را بعطوفت و مهربانی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۵

پیش آمده، او را به منازل لائق جای داده، به طریق مروت و مردمی سلوک نمود.

و در سنه تسع «۱» و ستین و تسعمایه حق بردی بیگ «۲» ایلچی شاه طهماسب حلقه لعل و تاج و کمر مرصع و خلعت فاخره و چتر و اتاغه «۳» و جیغه زلف و عقار و انواع تفقدات و انعامات پادشاهی در آورد. و سلطان محمود خان به استقبال استعجال نموده به تشریفات مشرف گشت. و یک سال حق بردی بیگ را نگاه داشته (f. ۱۶۸ a). در سال دیگر پیشکش خوب مهیا نموده مصحوب سید ابو المکارم به عراق فرستاد. و نیز شاه طهماسب بار دیگر حق بردی را رفیق میر ابو المکارم گردانیده سلطان محمود خان را به خطاب «خان خانی» و اجناس تشریفات و انواع تفقدات بنواخت.

و در سنه سبعین و تسعمایه میرزا محمد صالح از دست بلوچی زخم یافته به شهادت رسید. و در همین سال مولانا عبدالله مفتی و میر عبدالمجید را بجهت مراسم تعزیت میرزا صالح نزد میرزا عیسی فرستاد و استدعاء درخواست گناه میرزا محمد باقی نمود. و میرزا عیسی آن التماس را مبذول گردانیده «۴» شیخ عبدالوهاب و میر یار محمد ترخان را نزد سلطان محمود خان فرستاده ملایمت بسیار نمود. و در حین مراجعت مولانا عبدالله سفر آخرت اختیار نمود. و بعد وصول اعزه به بهکر سلطان محمود خان میرزا محمد باقی را باعزاز و اکرام تمام فرستاد.

و در سنه ثلث و سبعین و تسعمایه ارغونیه با میرزا عیسی در مقام مخالفت شده، قریب به یک ماه در مقام عناد و فساد بودند. عاقبت اکابر و اعیان (f. ۱۶۸. b) تسکین آن فتنه نموده غبار آشوب فرو نشانند. و قرار یافت که چند پرگنه به

تحت تصرف ارغونیه بوده باشد. در اثنای گذشتن از آب میرزا محمد باقی آتش بازی سر داد، و جمعی دران میان تلف شدند،

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۶

و اکثر جلا وطن شده با کبیک و عوض و شاه منصور و تیمور و مراد حسین به بهکر آمدند. و در اول آمدن سلطان محمود خان همه را مقید و محبوس گردانید، و بالآخره باستصواب والده خود خلعتهای فاخره و اسبان عراقی داده به مراحم و نوازش پیش آمد، و حسب التماس آن مردم لشکری از خود همراه گردانیده، باتفاق رفته، قلعه سیوستان را محاصره کردند. و قریب بچهار و پنج ماه نشسته کاری نه ساختند «۱». و چون آب طغیان کرد میرزا عیسی به جمعیت تمام آمده ایشان را کوچانیده، و در برابر موضع رفیان جنگ بین الفریقین واقع شد. و در جنگ هزیمت یافته مردم خوب سلطان محمود خان مقتول شدند. و میرزا عیسی در برابر در بیله خندقی زده نشست و از طرفین ابواب مراسلت مفتوح داشته، مکاتیب گله آمیز (f. ۱۶۹ a) به یکدیگر مرسول نموده به مصالحه قرار یافت. و میرزا عیسی معاودت نموده به تهته رفت. و انتقال نمودن میرزا عیسی به دار بقا از دار فنا، و بر و ساده حکومت نشستن میرزا محمد باقی در محلش مذکور [خواهد] شد.

ترجمه حقائق سابق الذکر؛ آمدن ناهید بیگم بملاقات والده خود

«۲» قبل ازین شمه مذکور شده بود که ماه بیگم بدست لشکریان حضرت فردوس مکانی بابر پادشاه افتاده بود، و ازو ناهید بیگم آنجا تولد شده، و ماه بیگم او را گذاشته از کابل گریخته به قندهار آمده. درین ولا که حضرت ظل الهی خلافت پناهی جلال الدین اکبر پادشاه غازی هندستان را تسخیر نمود، ناهید بیگم را داعیه این شد که به مادر خود ماه بیگم در تهته آمده ملاقات نماید. از بندگان حضرت رخصت نموده به تهته آمده به ماه بیگم ملاقات کرد، و به محمد باقی وصلت دختر خود نمود «۳». و آن دختر در جنگ شیخون جان بابا برادر محمد باقی بقتل رسید. و محمد باقی صبیبه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۷

خود را بهمراه ناهید بیگم بدرگاه معلی فرستاد. و درین اثنا ارغونیه باغی شده با ناهید بیگم ملحق شده (f. ۱۶۹ b)، برگشته، به تهته رسیده، با محمد باقی جنگ کرده، منهزم شده به بهکر آمدند. محمد باقی ماه بیگم را در خانه محبوس کرده آب و طعام ازو باز داشت، تا بآن حالت از عالم رفت.

سلطان محمود خان به ناهید بیگم گفت که: اگر فرمان بنام من بیارید، همراه شما شده، انتقام شما از محمد باقی می‌کشم. ناهید بیگم چون بدرگاه معلی رفت، احوال معلوم نموده فرمان بنام سلطان محمود خان حاصل کرده، بی آنکه کومکی دیگر بدست آرد، اعتماد بر قول سلطان محمود خان کرده روانه بهکر شد. و محب علی خان و مجاهد خان را التماس نمود که ایشان هم باشند.

حضرت پادشاه جاگیر ایشان را در فتحپور و کهرور «۱» که از مضافات ملتان است، مقرر گردانیده رخصت فرمودند. جماعه ارغونیه که از دست محمد باقی گریخته پیش سلطان محمود خان آمده بودند، سلطان محمود خان از آنها متوهم شده پای پیاده از بهکر بیرون کشیده رخصت هندوستان نمود.

و در اثنای راه این جماعه به محب علی خان و مجاهد خان و ناهید بیگم ملاقات کردند. چون ایشان را داعیه تهته بود، این دویست (f. ۱۷۰. a) سیصد ارغون را دلاسا کرده همراه گرفتند. این خبر [که] به سلطان محمود خان رسید. چون این جماعه را اخراج کرده بود، به شنیدن این خبر درهم شد. درین اوان مکاتیب محب علی خان و مجاهد خان و ناهید بیگم رسید، که ما بوعده شما می‌آئیم، و بموضع اوباره که چهل گروهی بهکر باشد رسیده ایم. سلطان محمود خان برآشفست، و در برابر چیزهای درشت نوشت.

و مکاتبات سلطان محمود خان که به محب علی خان و مجاهد خان و ناهید بیگم بود مطالعه نموده «۲» ایشان را تعجب تام دست داد، که ما به دلیری سلطان محمود خان از حضرت شاهنشاهی رخصت «۳» کومک نگرفتیم، و او خود

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۸

این چنین بما پیش می‌آید. جمعی که به ایشان بودند و ارغونیه را طلبیده مصلحت نمودند که چه باید کرد. رایهای ایشان بران قرار گرفت که باید برگشته به کهرور رفت، و عرضه داشت به حضرت فرستاده التماس کومک باید نمود «۱». و در همان چند روز قلج بهادر اوزبک از ولایت آمده، او را همراه گرفته بودند. ازو هم کنگاش پرسیدند که درین باب تو (f. b ۱۷۰) چه می‌گوئی. او گفت که من مسافریم، هر چه صلاح شما باشد من تابعم. چون مکررا مبالغه نمودند گفت: اگر از من می‌پرسید، من سپاهیم، جمعی را همراه من کنید تا من پیش شده یک جنگ به لشکر سلطان محمود خان بکنم.

بعد از آنکه من کشته شوم، شما برگردید؛ و اگر فتح شد مدعا حاصل است.

مجاهد خان چون مرد مردانه بود، [او] گفت: بسیار خوب و سپاهیان می‌گوئید. اول من «۲» قرار می‌دهم «۳» و پیش می‌شوم. همچنین تا بیست و پنج کس از جماعت ارغونیه بر خود این قرار دادند که ما پیش می‌شویم.

مجموعه این سی کس که بر خود قرار جنگ داده هراول شدند. و صد و بیست «۴» کس که ماندند غول شده به همین قرار داد از اوباره کوچ کرده متوجه ماتيله شدند. و لشکر سلطان محمود خان قریب دو هزار کس سوار در قلعه ماتيله با مبارک خان که غلام سلطان محمود خان بود بیرون بر آمده مستعد جنگ شدند. و مجاهد خان به همان قرار داد با سی کس آمده مقابل شد. و مجاهد خان و قلع بهادر سر کرده «۵» تاختند، و چیقولش «۶» خوب کردند. حق تعالی ایشان را فتح (f. ۱۷۱ a) داد، و مبارک خان با لشکر گریخته در قلعه ماتيله در آمد. و مجاهد خان به همین چند کس فتح کرد، چنانچه نوبت به جماعه دیگر نرسید. «كَمْ مِنْ فِتْنَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِتْنَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»

اینجا ظهور تمام دارد. مبارک خان در قلعه ماتيله متحصن شده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۲۹

حقیقت احوال به سلطان محمود خان عرضه داشت نمود. سلطان محمود خان زین العابدین سلطان را با دو سه هزار سوار به کومک مردم ماتيله فرستاد.

چون زین العابدین سلطان بموضع لنجواری که هژده «۱» گروهی بهکر است رسید، به مجاهد خان خبر آمد. درین اثنا ابو الخیر گور «۲» که خویش سلطان محمود خان و بسیار مردانه بود، از ملتان آمده به مجاهد خان ملحق شد.

او را با صد و پنجاه سوار به جنگ زین العابدین سلطان فرستاد. در حینی که زین العابدین سلطان خواست که از لنجواری کوچ کند، خبر آمدن ابو الخیر می‌رسد «۳». اوروغ خود را در قلعه لنجواری گذاشته یکدو گروه راه پیشوا بجنگ ابو الخیر می‌آید «۴». و میان ایشان جنگ واقع می‌شود «۵».

به مجرد تاختن ابو الخیر مردم زین العابدین سلطان (f. ۱۷۱. b) رو بفرار نمودند.

و زین العابدین با جمعی زمانی ایستاده جنگ کرد، و دران میان حیدر بیگ نام جوانی که خویش سلطان محمود خان بود ترددات خوب کرده آنجا کشته شد. زین العابدین سلطان دید که جوانغار و برانغار و اکثر مردم غول رو بفرار نهادند، و کسی با او نمانده، برگشته به لنجواری آمد. و مردم مجاهد خان فتح غریب کرده پیش میرزا مجاهد خان آمدند. ازین شکست دلهای متحصنان قلعه ماتيله شکسته شد، و در غره صفر سنه ثمانین «۶» و تسعمایه مبارکخان امان خواسته، از قلعه برآمده. و مجاهد خان در قلعه در آمده پرگنه ماتيله را متصرف گشت.



و در بیستم ماه مذکور مسند «۷» عالی اعتماد خان که بندگان حضرت بجهت آوردن صبیبه سلطان محمود خان تعیین فرموده بودند به بهکر رسید، و خلعت فاخره پادشاهی مع کمر شمشیر مرصع و اسب با زین و لجام و چهار زنجیر فیل آورد. سلطان محمود خان در استعداد جهاز و اشیا و رخوت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۰

پادشاهی گردیده اجناس اقمشه نفیسه و انواع جواهر و طلا و آلات معد و مهیا گردانیده، طوی خوب [سر] کرده ( f. a ۱۷۲ ) بساط جشن و سور مبسوط گردانیده، بار عام داده، اطعمه و اشربه وافر صرف خلاق نمود، و تا پانزده روز دو وقت شیلان عام کشیده هر روز قریب پانصد چاربا در مطبخ بکار می بردند. و روزی که مجلس عقد منعقد شد، سادات و علما و مشایخ و اکابر مجتمع گشته بهر کدام توره لائق «۱» کشید، و تنقالات «۲» فراوان در صحن دیوانخانه خوان سالاران ترتیب داده قسمت نمودند. و به اعتماد خان سی هزار رویه از نقد و جنس انعام داده در پانزدهم رجب سنه مذکوره حرم محترم را با زین العابدین سلطان و نوروز خان و سائر معتمدان و مخدرات حجرات عصمت و عفت از راه جیسلمیر روانه گردانید.

و چون این مردم به جیسلمیر رسیدند، بندگان حضرت ظل الهی دران ایام در بلده ناگور تشریف فرموده به شکار مشغولی می کردند. و میر محمد خان اتکه را جهت تسخیر سروهی «۳» فرستاده انتظار اخبار می بردند که ناگاه راجپوت برسم ایلچی گری آمده خنجری به میر محمد خان زده مجروح گردانید.

و بندگان حضرت به سرعت عنان عزیمت بآن حدود معطوف (f. b ۱۷۲).

گردانیده کوچ بکوچ رایات نصرت آیات عازم تسخیر گجرات گردانیدند.

و سلطان محمود خان بعد فرستادن این مردم اعتماد تمام بر مبارک خان، که عنان حل و عقد و زمام قبض و بسط امور ملک و دولت را باو سپرده بود، نموده او را با هزار و پانصد سوار جرار مسلح مکمل به الور تعیین نمود، که با لشکر در الور بوده دفع و رفع مخالفان نماید. چون اراده الله تعالی به انهدام قصر دولت و حکومت سلطان محمود خان تعلق گرفته بود، همان لشکر با مخالفان متفق گشته در مقام مخالفت و منازعت گردیدند «۴».

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۱

گفتار در بیان تفرقه و پریشانی و انتقال نمودن سلطان محمود خان از عالم فانی بجهان جاودانی «۱»

بقاء دار (پر) ملال مانند کمال آفتاب سریع الزوال است. و آفتاب جاه و جلال مثال سایه غمام برق «۲» انتقال. چون مشیت پادشاه متعال به تغییر دولت حاکمی «۳» تعلق گیرد، ثبات آن به بسیاری سپاه تمشیت نپذیرد.

و هر گاه اراده مالک الملک ذوالجلال به تفرقه جنود امیری «۴» متعلق گردد، جمعیت او با اصابت «۵» تدبیر عقلا بوقوع نه پیوندد. اذا ما (f. ۱۷۳ a) اراد الله تغییر دولته، فان قضاء الحق لا يدافع، فكيف بقاء الملك من دون حکمة و لا ینفع التدبیر و الحكم قاطع. نظیر این تقریر آنکه چون تقدیر پادشاه قدیر بانهدام بناء دولت و زندگانی سلطان محمود خان متعلق بود، با وجود کثرت رجال و اسباب ..... «۶».

بعد از آنکه زین العابدین سلطان و نوروز خان که عمده ملک «۷» بودند با صبیبه خود روانه درگاه عالم پناه گردانید [و] زمام امور حکومت خود را به ید اقتدار مبارک خان و بیگ اوغلی ولد او نهاد. و زوجه مبارک خان که فی الجملة عورتی عاقله بود نیز دران سفر ملازم رکاب صبیبه خانی بوده. و بیگ اوغلی مدام به شراب مشغولی می نمود، و جمعی از مردم اوباش گرد او بر آمده اغوا کردند، که سلطان محمود خان پیر شده، اگر او نباشد هر آینه صاحب ملک و مال شما خواهید بود. الغرض که او در صدد حرام نمکی شده قصد قتل صاحب خود را مکتون خاطر خود ساخته، جمعی را از ملازمان سلطان محمود خان بخود متفق گردانید.

چون روزی چند برین برآمد، این خبر شیوع یافته. هندوی تمغاچی که ملازم سلطان (f. ۱۷۳ b) محمود خان بود، او در ماده خیانت و دست انداز

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۲

بیگ اوغلی را در ولایت معروض نمود. بیگ اوغلی نیز همین معنی را شنیده، نماز شام از دروازه خواجه خضر که باهتمام او مقرر بود، زن و خواهر خود را گرفته بدر آمد، و شباشب با مبارکخان که در الور بوده ملحق گردیده، و به او چنان نمود که سلطان محمود خان قصد کشتن من و تو کرده، و من اطلاع یافته برآمدم؛ فکر خلاصیء خود باید کرد. آن شب این تیره روزگار دفعه دفعه مردم سپاهی را طلبیده بر مخالفت سلطان محمود خان ترغیب «۱» می نمود. و مبارک خان اراده کرد که خود را به کوچ خود در ناگور رساند، و ازان جا به ملازمت بندگان حضرت شتابد. بعضی او را برین داشتند که سوار شده به بهکر باید رفت، و مردم همه «۲» بشما اتفاق دارند. سلطان محمود خان را دستگیر کرده در حرمسرای جای باید داد و عنان حکومت را بید اختیار باید گرفت. صباح آن مبارکخان سوار شده و دمامه نواخته در لهری در آمده، صفوف سپاه آراسته، در مقابله قلعه بایستاد. و سلطان محمود خان پروانه به مبارکخان نوشت (f. ۱۷۴ a) که ترا به دوپست لاری سپاه خریده باین رتبه رسانیدم، و الحال تو در مقام حرام نمکی شده «۳» بهتر آنست که راه حرمین پیش گیری، و

عذر تقصیر خود را در خواهی. بیگ اوغلی جواب ناملائم نوشت. بعد ساعتی ملازمان سلطان محمود خان ازو جدا شده جوق جوق از کنار آب روی به قلعه نهادند، و او سراسیمه شده، داعیه گجرات نموده به الور رفت. و بعضی سپاه همراه شده به الور رفتند.

و در ۲۲ شهر رجب سنه ثمانین و تسعمایه بیگ اوغلی با چندی نزد محب علی خان و مجاهد خان رفته اظهار مخالفت سلطان محمود خان و موافقت بایشان نمود. و مجاهد خان صباح آن سوار شده بمردم خود متوجه لهری شدند، و مبارکخان به استقبال برآمده. و بعد التقا جیوش محب علی خان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۳

و مجاهد خان آمده به قصبه لهری فرود آمدند. محمود خان درون قلعه پشت دست می‌گزید، و مردم سکر «۱» را به تمامی بقلعه بهکر درون آورد. قلعه از مردم سپاهی و غیره مملو گردید، و همدران اوان نواب سعید خان فی الفور آمده یک توب انداز بالاتر از قصبه لهری فرود آمد. و مردم (f. ۱۷۴. b)

ارغون از مبارک خان و بیگ اوغلی دل پر خون داشتند. به محب علی خان و مجاهد خان ظاهر ساختند که سعید خان به طلب مبارکخان آمده، و امشب مبارکخان ازین جا بر آمده بنزد او خواهد رفت، و معامله شما دران وقت صورت پذیر نه خواهد بود. محب علی خان و مجاهد خان آنها را بقید گران مقید «۲» گردانیده اشیاء و اموال ایشان را متصرف گشتند. و پسر خواجه مناج [از لهری گریخته نزد مخصوص خان رفت، و بآن تقریب خواجه مناج] «۳» را نیز مقید گردانیدند. و بعد از چند روز سعید خان موضع گندران را غارت نمود. و سلطان محمود خان بایشان مکتوبی نوشت که باعث آمدن شما چه بود؟ ایشان معذرتی گفته، کوچ کرده، عازم ملتان شدند. و مجاهد خان بعد ازان شوکتی پیدا کرده در استعداد محاربه شد.

سلطان محمود خان محمد قلی بیگ برادر زاده خود را با جمعی در غراب سوار کرده بجنگ فرستاد. اتفاقاً در اثنای جنگ حقه آتش جسته در داروخانه که در انجا بود افتاد. آتشی عظیم در گرفته محمد قلی بیگ و اکثر مردم حریق و غریق گشته (f. ۱۷۵ a) جان بمالك ارواح سپردند، و شکست غریب دست داد. و بعد از چند روز مردم مجاهد خان از برابر پهواری «۴» که پنج گروهی بهکر است، کشتی چند بهم رسانیده از آب گذشته، بجانب سکر در آمدند، و هر مرتبه که جنگ واقع می‌شد، مردم بهکر هزیمت یافته رو به گریز می‌نهادند، تا آنکه روزی روی دریای سکر «۵» را پل بسته لشکر را بتمامی از آب گذرانیدند. و جماعه ترکان که با خواجه محمد رحیم

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۴

ایلچی سلطان حسین میرزا قندهاری به بهکر آمده بودند، نیز از قلعه بر آمده روبرو شدند. و سلطان محمود خان در برج امیر سلطان برادر خود که مشرق رویه بود برآمد. چون با جمعی از سپاه مجاهد خان بر قلب صف تاختند و جنگ در پیوست، و سپاه بهکر بی سردار بودند و چندین از جوانان بهکر نیز مردانگی نموده خود را بآن مردم رسانیده ترددی خوب کردند، بالآخره چون اقبال هم عنان نبود، عنان عزیمت بمیدان هزیمت تافتند، و چندی در معرکه مقتول گشتند. سلطان محمود خان بعد از مشاهده آن جنگ قرار بر تحصن و قلعه داری نهاده بالآت و ادوات حصار بجنگ می پرداخت. چون ایام تحصن متمادی شد، و بیماری و مرض در میان مردم انتشار یافت، اکثر مردم صاحب فراش شدند و بسیاری راه عدم پیش گرفتند. و چون تعفن و اشتداد مرض در قلعه پدید آمد، به مصلحت وقت جمعی را رخصت بر آمدن دادند. و در ماکولات و ما یحتاج عسرت غریب بهم رسید، چنانکه سیر گوشت و روغن به دو رویه و سیر ماهی به سی تنکه کشید و مبارکخان و بیگ اوغلی و مناج که خمیر مایه فتنه و فساد بودند به اقبیح وجه از دست ملازمان محب علی خان هلاک شدند.

و چون مردم سلطان محمود خان در اجمیر به ملازمت بندگان حضرت مشرف شدند، و پیشکش باهل حرم گذرانیدند، بندگان حضرت را بغایت مستحسن و مقبول افتاد. فرمان ایالت بهکر بنام سلطان محمود خان مصحوب میرجی توآچی شرف صدور یافت. محب علی خان و مجاهد خان به مضمون فرمان عالیشان عامل نه گشته، بخلاف حکم عمل کردند. و میرجی توآچی نیز در قلعه محصور بود. و از ابتداء رجب سنه ثمانین و تسعمایه تا رمضان اثنی و ثمانین و تسعمایه مرض استسقا به سلطان محمود خان (f. ۱۷۶ a)

لاحق گشت، و مداوا و معالجه کارگر نیامد. ناچار دل بر قضیه ناگزیز

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۵

نهاد، عرضه داشت بدرگاه عالم پناه نموده استدعای گماشته کرد، که قلعه را باو سپارد.

و چون کار صاحب قلعه و اهل قلعه به صعوبت و تعب کشید، دران ایام میر ابو الخیر که همشیره او در خانه سلطان محمود خان بود، با سی سوار از راه سیتپور «۱» به گنجابه رفت، و فی الجملة سامانی بهم رسانید. مجاهد خان از آمدن او متردد خاطر گشته، دفع او را بر مهم بهکر اهم دانسته بآن جانب متوجه شد، و محب علی خان را در گرد قلعه بهکر گذاشت. و مادر مجاهد خان صایمه بیگم «۲» دست تعدی دراز نموده «۳»، بیماران را که از قلعه بیرون می رفتند شکم

آنها را پاره کرده تجسس زر می کرد [ند]. چون اهل قلعه مشاهده آن حال نمودند، مردن خود را بدرون قلعه بهتر می دانستند، و پای ثبات در دامن صبوری فشردند. و چون روز بروز مرض سلطان محمود به امتداد می کشید، بعضی از اطباء باو گفتند که درین تشویش شراب مفید است، شراب انگوری باید بهم رسانید. سادات و علما را طلبیده گفت که چهل (f. ۱۷۶ b) سال است که من از شراب تویه کرده‌ام، و حالا بهر حال ترك این امر اولی می دانم، اقدام بدان امر نه نموده. و چون مرض به اشتداد کشید، و دست و پا ورم کرد، و آماس تا سر دل رسید، در نیمروز شنبه هشتم شهر صفر سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه از عالم فانی به جهان جاودانی انتقال نمود.

و چون این خبر به محب علی خان رسید، جمعیت نموده، در کشتیها سوار شده بگرد قلعه آمد. اهل قلعه مردانگی نموده، جنگ خوب کرده او را باز گردانیدند. و امرا و سادات و علما و مشایخ و اکابر قسم یاد کردند، بر آنکه قلعه را به محب علی خان و مجاهد خان ندهند، و هر کس از درگاه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۶

بباید بدو سپارند. چون اجتماع «۱» برین منعقد شد، مواجب سپاهی از خزانه داده در قلعه داری کمال جان سپاری نمودند، تا آنکه روز دوشنبه دوازدهم جمادی الاول سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه کیسو خان به بهکر آمد. و در حینی که مشار الیه به ده «۲» گروهیء قلعه رسید، محب علی خان غراب و کشتی را فرستاد تا او را از آمدن مانع شده به لهری بیارند، و بعد از ملاقات هر چه اتفاق (f. ۱۷۷ a) افتد..... کیسو خان کس بامرای قلعه فرستاد. ایشان کشتیهای بحر را آراسته باستقبال فرستادند. جنگ کنان به شهر در آمد.

و چون کیسو خان به قلعه در آمد، روز بروز آثار تازگی در بشره مردم بهکر ظاهر شد. چون مجاهد خان قلعه گنجابه را به صلح بدست آورده میر ابو الخیر را به سعایت بعضی فدائیان بقتل رسانید. درین اثنا خبر آمدن کیسو خان به قلعه بهکر استماع نموده به سرعت عنان عزیمت معطوف گردانید.

و تتمه احوال در جزء رابع در محل خود مذکور خواهد شد، إن شاء الله تعالی.

ذکر شمه از صفات سلطان محمود خان حاکم بهکر

سلطان محمود خان حاکمی بود جامع صفات متضاده. شجاعتی کامل و سخاوتی شامل داشت. و از ابتداء صبا «۳» تا بوم الارتحال بدولت و فراغت گذرانیده، داد مردانگی و سخاوت داد. و همت او مشهور است. و حدّ مزاج او در نهایت استعلا بود. چون در غضب در آمدی ضبط خود به هیچ وجه نتوانستی. و در خونریزی ملاحظه نداشت، و باندک

توهم و بدگمانی خان‌ومان مردم بر می‌انداخت. اگر چه بنفسه ظلم می‌کرد، اما روادار ظلم دیگران (f. ۱۷۷ b) نبود «۴». سپاهی و ائمه و رعایا در زمان دولت او آسوده حال بودند. هزار و یک ختم قران باتمام رسانیده. طوی خوب کرده شهر بهکر را آئین بست. ولادت آن خان سعادت‌مند در سنه ثمان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۷

و تسعین و ثمانمایه بود، و در سن هشتاد و چار سالگی رحلت فرموده. و کاتب تاریخ وفات او «در بهشت آسود» (۹۸۲) یافته. و وی را جذبیه روی نموده بود، که اکثر ازمنه دران حالت بحکم میرزا شاه حسن زنجیری بیای او می‌نهادند؛ و او با زنجیر از قلعه خود را در طغیان آب از برابر برج دیوانخانه میرزا شاه حسن که گرداب مخوفه دارد می‌انداخت، و ازان جانب آب از برابر کوه شکسته بر می‌آمد. و این امر مشاهده مردم شده بود.

ذکر سادات و علما که معاصر بودند با سلطان محمود خان در حین حکومت

«۱» ۱- ذکر شاه قطب الدین محمد بن شاه محمود بن شاه طیب هروی:

مدتی مدید منصب ارجمند شیخ‌الاسلام داشته. و ذکر این عزیز در ضمن اعزه معاصر میرزا شاه حسن مذکور شد.

۲- ذکر میر سید صفائی بن سید مرتضی الحسینی الترمذی: به صفت نقابت و وفور حالت موصوف بود و به کثرت جود و سخا مشهور. پیوسته (f. ۱۷۸ a) با علما و فضلا صحبت می‌داشته. و مسافر و مجاور از موائد عوائد ایشان بهره‌مند می‌بودند. و همواره به مقتضای «التعظیم لأمرالله و الشفقة علی خلق الله» عمل نموده، لله فی الله «۲» در امداد محتاجان و زبردستان سعی موفور می‌فرمود. و بعد فوت شاه قطب الدین به منصب شیخ‌الاسلامی مشرف شده، چند سال به استقلال گذرانیده، در ذی قعدة سنه ۹۹۱ علم عزیمت بعالم آخرت برافراخت.

شاه قریشی سید صفائی کافر اخت فلک لوای نورش

ناگاه ازین جهان فانی افتاد بان جهان عبورش

تاریخ چو جستمش ز نامی گفتا «پر نور باد گورش»

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۸

و از آثار خیر آن منبع احسان است مسجد جامع که در جوار منزل ایشان واقع شده.

۳- ذکر شیخ میر غورمانی «۱»: از اولاد شیخ رکن‌الدین «۲» علاؤالدوله سمنانی بوده، و همشیره شیخ عبدالوهاب پورانی در حباله نکاح شیخ انتظام داشته. بغایت خوش طبع و لطیفه‌گو بود، و در علم موسیقی وقوف تمام داشته. در اوائل حکومت سلطان محمود خان از تهته به بهکر آمده. دو سال گذرانیده داعیه سفر هند نمود، و در اواخر (f. ۱۸۷۸ b) سنه ثمانین (و تسعمایه) در بلاد هند درگذشت.

۴- ذکر مولانا عبداللّه مفتی: ملتانی الاصل بود، و بعد از واقعه ملتان به بهکر آمده، بافاده علوم دینی و معارف یقینی اشتغال می‌فرمود.

و فی‌الواقع مولانا در علوم عقلیه تبحری تمام داشته. و حدّت طبع و دقت ذهن مولانا بغایت بلند بود. و جاذبه شوق بحسن صورت و شورش درون می‌داشته. همواره در مزارات عزیزان زیارت می‌رسید. و در سنه سبعین و تسعمایه باجل طبیعی درگذشت.

۵- ذکر قاضی داود: فتح‌پوری الاصل بود که از مضافات سیوی است. و در اوائل حکومت سلطان محمود خان بلوازم منصب قضاء بلده بهکر متقلد «۳» گشته به فیصل قضایای شرعیه اقدام می‌نمود. فی‌الواقع مومی الیه مستثنی عصر خود بود، و نهایت دیانت و امانت و پرهیزگاری و درویشی داشته، و میل و مدهانه ازو ظاهر نه شده، و کمال تشرع و تورع را کار فرموده. و در شوال سنه احدی و ثمانین و تسعمایه در میدان بهکر «۴» سجل حیاتش بخاتم ممات مختوم گشت.

۷- ذکر میر محمود پورانی: از سادات رفیع الدرجات (f. ۱۷۹ a)

بوده. و در اوائل حال از راه هرمز به تهته رسیده صبیبه عقیفه شیخ

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۳۹

بایزید پورانی بحباله نکاح او در آمده. و بعد از ان به بهکر آمده رحل توطن انداخته. بغایت زهد و تقوی داشته. همواره منزوی بوده، آمد شد بمردم نداشته. و احياناً در ایام اعیاد در مجالس عالی به ملاقات «۱» سلطان محمود خان می‌رسیده «۲». در اوائل سنه سبع و سبعین و تسعمایه رخت وجود از دار فنا بعالم بقا کشید.

۸- ذکر میر ابو المکارم ولد میر غیاث‌الدین محمد سیزواری: در سلك امرای میرزا شاه حسن و سلطان محمود خان انتظام داشته. و سلطان محمود خان او را برسم رساله نزد شاه طهماسب پادشاه عراق فرستاده، و از شاه بخطاب «سلطانی» سرافراز گشته. بغایت خوش طبع بود و بفضائل کمالات علمی آراسته، و طبع نظم داشته.

۹- ذکر میر یونس محمد ارغون: در اوائل حال در ملازمت جنت آشیانی محمد همایون پادشاه و محمد زمان میرزا بوده. و بعد ازان در سلك امراء میرزا شاه حسن و سلطان محمود خان انتظام داشته. و شعر ترکی و فارسی (f. ۱۷۹ b) خوب می گفته. و در اواخر عمر گوشه قناعت و انزوا اختیار نموده، در شهر سنه ۹۸۵ عالم فانی پدرود کرد، و پیش از وفات به دو روز تاریخ وفات خود یافته که، ع: «رستم از قید این و آن ای دل».

۱۰- ذکر مولانا یار محمد المشهور بمولانا یاری: مولانا از هرات «۳» بوده. و بغایت خوش طبع بوده و بلاغت به مرتبه کمال داشته. در فن انشاء بی بدل وقت خود بوده، و اشعار خوب می گفته «۴». و از جمله اشعار اوست، بیت:

گجرات خوش دیاری اما بشرط یاری      بی یار چون توان بود در این چنین دیاری

و سلطان محمود خان او را برسم ایلچی گری بدرگاه معلی فرستاده بود. چون

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۰

کاری نساخت از آنجا برگشته در سیتپور رحل اقامت انداخته، همانجا فوت شد.

۱۱- ذکر مخدوم قاضی عثمان در بیله: در جمیع اقسام علوم منقول و متداول تبحر «۱» تمام داشته، و همواره به تدریس علوم و افاده آن اشتغال می نموده. و باخلاق حمیده و صفات پسندیده متصف بود. و نهایت ورع و تقوی و پرهیزگاری داشته. و با وجود کمال دانشمندی و کبر سن به صفت تواضع و کسر نفس اتصاف (f. ۱۸۰ a) داشته. و صاحب مقامات علیه و کرامات جلیه بوده. و آنچنان قطع تعلقات امور دنیوی که ایشان را دست داده بود، [در ابناء زمانه معاینه نمی شد] «۲». و فی الواقع «ترك ما فی ایدی الناس» گرفته مطلقا کلی و جزوی برسم نذر و عطا از کسی قبول نمی کردند. و همیشه جماعه از طلبه و فضلا بسر وقت ایشان می رسیده اند، و به ضیافت آن مردم کما ینبغی می پرداخته اند. و وفات مخدوم در سنه ۱۰۰۲ بود «۳».

۱۲- ذکر مخدوم عباس هنگورچه: اصل وطن مخدوم قصبه پاتر بوده.

و در اوائل سنه سبع و اربعین و تسعمایه بموضع هنگورچه تشریف فرموده رحل اقامت انداخت. و در علم تفسیر و حدیث و فقه و سائر علوم کمال مهارت داشته، و تحقیق و تدقیق مسائل بر وجه اتم و اکمل فرموده. و در زهد و تقوی نظیر نداشته. و آناء اللیل و اطراف النهار را بانواع عبادات و طاعات حضوری «۴» می داشته. و در وقت قراءت حدیث تخشع و تذلل «۵» می فرموده. و در حین گفتن قال قال رسول اللّه صلی اللّه علیه و سلم بی شعوری ایشان را دست می داد، و قطرات عبرات از دیدهایش فرو می بارید،



تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۱

و مستمع را طاقت (f. ۱۸۰ b) شنیدن احادیث کمتر می‌بود. و مولانا رتبه عالی داشته. در چهاردهم شهر شعبان سنه ثمان و تسعین و تسعمایه بعالم آخرت شتافت. مدت حیات ایشان نود و شش سال بود.

۱۳- ذکر مولانا ابراهیم ولد مولانا جمال‌الدین «۱» مفتی: بغایت زاهد و عابد و گوشه‌نشین بوده. و در علم فقه عدیل نداشته. اکثر ارباب استفتا بارقام فتوی او محاضر خود را مزین داشته. قضاة اسلام به روایات مفتی عمل می‌نمودند. و مولانا بکمال تقوی و پرهیزگاری متصف بوده. و در سن هشتاد و نه سالگی «۲» بعالم عقبی توجه نمود.

۱۴- ذکر مولانا قاسم دیوان: در اوائل حال در ملازمت مخدوم میران تحصیل علوم نموده، و مطول را گذرانیده، بولایت شتافت. و در مدرسه مولانا محمود سرخ رسیده علم معقول و منقول را در ملازمت ایشان گذرانیده، بدیاری سند آمد. چندگاه بافاده درس مشغولی می‌نمود. و در حینی که سلطان محمود خان بحکومت سیوی تعیین یافته بود، مولانا را تکلیف همراهی کرده قران را در خدمت مولانا گذرانیده و بعضی کتب را نیز.

و مولانا در بهکر بافاضه علوم می‌پرداخته (f. ۱۸۱ a). وفات مولانا قاسم در سنه سبع و سبعین و تسعمایه بود.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۲

جزء چهارم در ذکر انتقال ولایت سند بحیثه تصرف بندگان درگاه بعد از انقضای حکومت سلطان محمود خان و ذکر احوال حکامی که بایالت بهکر مقرر شده‌اند

سابقاً رقم ذکر یافته که کیسو خان در تاریخ ۱۲ «۱» شهر جمادی الاول سنه اثنی «۲» و ثمانین و تسعمایه به بهکر آمد، و فرمان عالیشان شرف نفاذ یافت که ولایت بهکر را بطریق مناصفه به محب علی خان و مجاهد خان داده متوجه تسخیر تهته شده محمد باقی ترخان را بدست آورند. و دران حین مجاهد خان در ولایت گنجابه بوده. چون خیر آمدن کیسو خان بقلعه بهکر بدو رسید، بسرعت تمام عزیمت بهکر نمود. قبل از رسیدن مجاهد خان کیسو خان اراده نمود که قصبه سکر را خالی نمایند. مردم مجاهد خان بآمدن مجاهد خان «۳» موقوف کردند. کیسو خان قبول معنی ننموده جمعی را بجانب سکر فرستاد، و وکیل خان که وکیل مجاهد خان بود در دیواری که گرد سکر برآورده بودند جنگ کرد، و از طرفین چند کس بقتل رسیده. کس بسیار زخمی شد (f. ۱۸۱ b). و بعد ازین واقعه به سه روز مجاهد خان آمده مردم خود را بجانب لهری برد، و جانب سکر تمامی بتصرف کیسو خان باز گذاشت. و جانب لهری و پرگنه بهکر به تحت تصرف محب علی خان و مجاهد خان بود. اما مردمی که جمع آمده بودند شکسته خاطر شدند.

و درین اثنا چندی از مردم ارغون گریخته به بهکر آمدند. کیسو خان به سعایت شاه بابا ولد جان بابا ترخان آنها را بقتل رسانید. و کیسو خان

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۳

مرد تند مزاج و بدخوی بود «۱». روزی بر سر دیوان یحیی تواجی درشتی کرده «۲» زنجیر بر پای او نهاد. و چون مجاهد خان بعد از دو ماه در صدد توجه تسخیر تهته شد و محب علی خان را بر سر عیال و اطفال گذاشت، و چند روز بجهت ساختگی لشکر در قصبه رانی پور توقف نموده، کیسو خان بترغیب و تحریص مردم بهکر دغدغه لشکر کشیدن بجانب لهری کرد. و در تاریخ ۲۰ روز جمعه «۳» شهر رمضان سنه اثنی و ثمانین و تسعمایه لشکر خود را دو فریق ساخته از آب گذرانید. جمعی از برابر باغ شهر بجانب لهری توجه نمودند، و برخی در غراب و کشتی آماده جنگ و آتشبازی شده از برابر (f. ۱۸۲. a) آستانه خواجه خضر «۴» گذشتند. و مردم محب علی خان سوار شده بجانب عیدگاه بر آمدند. ناگاه مردم بحر از غراب بر آمده آتش به کشتیهای مجاهد خان در زدند. چون شعلات آتش بلند شد، سواران که بر آمده بودند برگشته بمنازل خود متوجه شدند. درینوقت سواران کیسو خان پیش آمده حقههای آتش به شهر انداختند. هر جا آتش در

گرفت. محب علی خان سوار شده راه فرار پیش گرفت. و از اطراف لهری سپاه بهکر در آمده دست بغارت برداشته تا وقت عصر تاراج کردند و علم و نقاره محب علی خان بدست آورده بقلعه آوردند.

چون این خبر به مجاهد خان رسید ایلغار کرده به قصبه لهری آمده تأسف و تحسر بسیار نمود. اما ملاحظه پادشاهی نموده تعرض به کیسو خان نمود. و کیسو خان در قلعه بهکر بی اعتدالی بنیاد کرد. چون شمه از احوال او بدرگاه عالم پناه رسید، حراست ولایت به نواب ترسون محمد خان قرار گرفت. در اوائل محرم سنه ثلث و ثمانین و تسعمایه محمد طاهر خان ولد شاه محمد سیف الملوك و محمد قاسم خان و میرزا (f. ۱۸۲ b) محمد سلطان به قصبه لهری نزول نموده، نقل فرمان عالیشان جاگیر بهکر نزد کیسو خان فرستادند. اولاً

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۴

در صدد امتناع شد و آن مردم را معطل داشت. چون حرف و حکایت در میان آمد، کیسو خان سیادت پناه سید صفائی و مخادیم بهکر را با جمعهم فرستاد که طاهر خان و قاسم خان و میرزا محمد خان را نصیحت کنند.

خوانین مخادیم را از خدا خواسته همه را نگاه داشتند که حقیقت حالات را از قرار واقع محضر نموده بدرگاه عالم پناه فرستند. مخادیم ابا و استعفا «۱» نمودند که اگر طرفین حاضر باشند ما بنویسیم. خوانین عظام فرمودند که وکلای کیسو خان آمده‌اند، بحضور ایشان واقعات را آنچه حق است بنویسید.

ما تکلیف زیادتی نمی کنیم. چون مخادیم شروع در معاملات کردند، کیسو خان مضطرب شده دید که کار بقباحث می کشد، و این تذکره باعث خرابی احوال می شود. کس فرستاد که من قلعه را می دهم، شما محضر نفرستید.

خوانین گفته فرستادند که ما محضر نوشته نگاه می داریم. اگر تو قلعه را نمی دهی به مهرها رسانیده بپایه سریر ارسال می نمایم. کیسو خان [را] لاعلاج (f. ۱۸۳ a) شده، خوانین مذکورین را به قلعه درآورد.

و حکم جهان مطاع صادر شده بود که کیسو خان باتفاق برادران ترسون «۲» و سادات و اکابر تحقیق خزانة و سائر بیوتات کارخانه سلطان محمود خان نموده، کاغذ تفصیل را به مهر این جماعه رسانیده بدرگاه فرستد. بموجب حکم تحقیق خزانة نموده، اهل حرم سلطان محمود خان نیز حسب الحکم عازم درگاه شدند. و همشیره خان جهان که حرم عمده سلطان محمود خان بود بموجب فرمان بجانب لاهور عزیمت نمود. درین اثنا خواجه ملک خواجه سرای و رای سنگ درباری و بنوایداس نویسنده بجهة تحقیق خزانة و روانه نمودن اهل حرم سلطان آمدند. بار دیگر در لهری عرض خزانة را دیده «۳» در غره رجب سنه مذکوره از راه ناگور عازم گشتند «۴».

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۵

و در حین که ترسون خان از درگاه مرخص می‌شد، بعضی ارکان دولت بعرض رسانیدند که اولاد سیف الملوك سزاوار سرحد نیستند.

بندگان حضرت حکومت آگره را به ترسون محمد خان تفویض نموده بهکر را تغیر فرموده، و تعلیقه بنام بنوالیداس صادر شد که او کروری سرکار بهکر شده (f. ۱۸۳ b) اهتمام مال و معامله نماید. و بعد از ان بندگان حضرت بنا بر اعتماد «۱» می‌رسید محمد امروهه میر عدل را به منصب هزاری سرافراز ساخته ایالت و حکومت بهکر باو تفویض فرمودند. و چون او سید و عالم بود فرمان صدارت ائمه بهکر را نیز باو تفویض فرمودند «۲»، که فراخور استحقاق مدد معاش تعیین نماید. در تاریخ ۱۱ ماه رمضان سنه مذکوره به بهکر تشریف آورد، و به مخادیم و اکابر باعزاز و اکرام تمام پیش آمده قریب پنجاه هزار بیگه زمین مدد معاش به سادات و علماء و مشایخ و موالی و اهالی در خور حال هر کس تعیین نمود. و مخادیم در زمان دولت او فراغت کردند. و هم در اوائل حکومت خود لشکر بجانب سیوی تعیین نمود. مردم منگچه «۳» پرگنه کاکری «۴» در مقام تردد شده «۵» با مردم میر عدل بد پیش آمدند. و سید محمد میر عدل درباره رعایا در دستور العمل شده ورزید و از قرار کن کوت بر یک بیگه علی التسویة پنج من محصول قرار داد، و صاحب اهتمامان بر مزروعات تعیین نمود. و آن مردم تشدید بسیار بر رعایا کردند. الغرض که مردم میر عدل در قلعه (f. ۱۸۴ a) که ما بین گنبد و بچراه است «۶» در آمدند.

مردم منگچه بی دولتی نموده محصلان «۷» را تیر باران کردند. جمعی از مردم خوب میر عدل بشهادت رسیدند. و این بی سعادتان چاهی که درون قلعه بود مومن و کافر را باجمعهم دران چاه افگندند و بنخاک برابر ساختند.

میر عدل ازین واقعه درهم شده مردم خود را از سیوی طلب نمود. و آن

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۶

مردم بجهة انتقام مردم کاکری توجه فرمودند. و باندک توجه مردم منگچه جلا وطن شده رو بگریز نهادند. آخر الامر باندک مدت سید ابو الفضل ولد میر عدل که سردار لشکر بود عنان تعاقب بر تافته عزیمت مراجعت نمود و در قلعه بهکر آمد. بعد از چندگاه میر عدل فصد نمودند، و خون بسیار ازو برآمده ضعف عارض او گردید، و در هشتم «۱» شهر شعبان سنه اربع و ثمانین و تسعمایه بجوار رحمت ایزد تعالی و تقدس پیوست. و بعد از فوت او بندگان حضرت ظل اللهی شاهنشاهی

حکومت بهکر را به دستور پدر باو (یعنی سید ابو الفضل) تفویض فرمودند. و در سال دیگر مقدمان کاکری را مقید و محبوس گردانیده يك دو کس را زیر پای فیل (f. ۱۸۴ b) هلاک کردند.

و در تاریخ دویم ذی القعدة سنه خمس و ثمانین و تسعمایه اعتماد خان خواجه سرای که از معتمدان درگاه بود بایالت بهکر آمد. و چون حدة مزاج داشت، به سپاهی و رعایا و ائمه سلوک خوب نمود. بعضی از مخادیم ازو رنجیده روی توجه بدرگاه عالم پناه آوردند. هر چند او کس فرستاده معذرت خواست، مخادیم تسلی نشده عزیمت سفر مصمم گردانیدند. و چون بملازمت بندگان حضرت ظل الهی رسیده اظهار شکایت از ان بی سعادت نمودند، بر زبان [حضرت گذشت که هر گاه که او این مردم عزیز را رنجانیده، کشته خواهد شد. و هم چنان که] «۲» بر زبان الهام بیان ظل الهی گذشته بود بوقوع آمد. و آن قضیه برین منوال بود که چون او همیشه هزل و مطایبه را پیشه «۳» خود ساخته بمردم خوب سخنان غلیظ و رکیک می گفت، و بمردم سبک معاملگی می کرد، روزی جمعی از سپاهیان اتفاق کرده در دیوانخانه او را روز تاریخ دهم ربیع الاول سنه ست و ثمانین و تسعمایه بشهادة رسانیدند.

و بعد از اعتماد خان بندگان حضرت ولایت بهکر را (f. ۱۸۵ a) بشرکت جاگیر مسند عالی فتح خان مهارت «۴» و راجه پرمانند خویش راجه تو درمل

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۷

تفویض فرمودند. و در ماه رجب سنه مذکور مسند عالیین «۱» مذکورین به بهکر آمده محال متعلقه خود را متصرف شدند. و بعد از دو سال پر مانند حسب الحکم به چوکی دربار بدرگاه عالم پناه روانه شد. و مردم داریچه با برادرش مادهوداس در مقام مخالفت شده در قصبه الور متحصن گشتند، و دو سه دفعه جنگ واقع شد. از طرفین مردم کشته شدند. بالآخره مردم اوباش هجوم نمودند. مسند عالی فتح خان مردم خود را بدفع مفسدان فرستاد، و آنها شکست یافته متفرق شدند. و همدران ایام فتح خان عزیمت درگاه نمود.

و چون به ملازمت بندگان حضرت مشرف شد، منصب او را افزوده جاگیر پرمانند را تغیر داده تنخواه او فرمودند. و فتح خان بغایت مرد ساده لوح و زردوست بود و شکر زبانی بسیار بجا می آورد، و بمردم سلوک و معاش خوب نموده بود. و وکیلی داشت شهاب خان «۲» نام، که از زمین داران حوالی سمانه «۳» بود، مرد بی تجربه کار نا آزموده (f. ۱۸۵ b). او بتحریک فرید دهر بمردم خان ناهر درافتاده «۴»، لشکر برداشته بر قلعه کن کوت که در تصرف ابراهیم خان ناهر بود، و جنگ عظیم روی داد. مردم خوب فتح خان دران جنگ کشته شدند، و شهاب خان «۵» نیز دران جنگ با جمعی برادران مقتول شد. چون این اخبار به مسامع بار یافتگان درگاه رسید، همدران ایام جاگیر او را تغیر داده تنخواه نواب

محمد صادق خان فرمودند، و نواب محمد صادق خان را بندگان حضرت ولایت بهکر تنخواه جاگیر فرموده خدمت تسخیر تهته باو فرمودند.

نواب مشار الیه روز سه‌شنبه ۱۲ ربیع الاول سنه اربع و تسعین و تسعمایه به بهکر آمد. مخادیم و اعزه استقبال نمودند. همه را اعزاز و اکرام نمود.

و چندگاه در بهکر بوده معاملات بهکر را تنقیح داد. و در ذی حجه مذکور عازم سیوستان گردید. و یکدو نوبت پیشتر از رفتن خان مذکور مردم او

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۸

بر سر پاتر رفته با مردم میرزا جانی بیگ جنگ کردند. مردم خوب میرزا جانی بیگ مثل سلطان محمود خان برندق و کوچک بن سبحانقلی و عبدالله کانجرجه دران جنگ (f. ۱۸۶. a) کشته شدند. و رستم پدر دستم «۱» بدست آمده، و نسیم فتح بر پرچم علم محمد صادق خان وزیدن گرفت. و چون مشار الیه عزیمت فرمود، سبحانقلی ارغون که سردار لشکر میرزا بود در کنار آب قلعه ساخته ادوات و آلات حرب آراسته نموده، غراب و کشتی بسیار در ته قلعه جمع نمود. چون لشکر محمد صادق خان بانجا رسید مشار الیه در غراب بجنگ برآمد. و دران دفعه نیز شکست بر لشکر ارغون واقع شد. سبحانقلی زنده بدست آمد «۲»، و جمعی مقتول و مجروح گشتند. و دوازده غراب نیز بدست آمده «۳»

محمد صادق خان ازین فتوحات خوشدل شده قلعه سیوستان را محاصره نمود. و چون مدتی از محاصره برآمد نقب عظیم فرو کردند، چنانکه دروازه و فصیل پیش قلعه را برداشت. و محمد صادق خان حکم کرده بود که هیچ کس بی رخصت من بقلعه در نیاید. بعد از آنکه دخان و بخار دفع شد، اهل قلعه دست بدست دیواری کشیده دست بتوب و تفک «۴» نمودند، و جماعه که به زور بازو «۵» بر سطح بام و دالان دروازه در هوا «۶» شده بودند بر زمین آمده (f. ۱۸۶. b) آسیبی بدانها نرسیده بود. درین اثنا میرزا جانی بیگ با لشکر بر و بحر در برابر مهران که شش گروهی سهوانست آمد. محمد صادق خان ترك محاصره داده متوجه جنگ میرزا جانی بیگ گشت. و چون در محاذی کوه لکی رسیدند، غرابهای میرزا جانی بیگ را در برابر اردوی محمد صادق خان آورده توب و تفک سر دادند. و بعد از چند روز دران برابر بوده در محاربه می کوشیدند، که دران اثنا فرمان پادشاهی رسید که میرزا جانی بیگ

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۴۹

پیشکش لائق بدرگاه فرستاده و زبان به عجز و اخلاص و نیاز کشوده. محمد صادق خان مراجعت نموده به بهکر آمده. و بعد از مدت قلیل عازم درگاه جهان پناه گردید.

و بعد از آن به يك سال جاگیر تغییر یافت. و در خریف هر دو سال که جاگیر بهکر تعلق به خان مومی الیه داشت، آفت ملخ بزراعت رسید و قحط و غلا در بهکر واقع شد. اکثر مردم جلا وطن شده روی باطراف نهادند. و مردم سمیجه و بلوچ هر دو روی آب را تاخته آبادانی نگذاشتند.

و در اواخر ربیع الثانی سنه ست و تسعین و تسعمایه جاگیر به نواب (f. ۱۸۷ a) اسماعیل قلی خان منتقل گشت. و رحمان قلی بیگ ولد او به بهکر آمد.

چون میرزاده دولت مند «۱» بود، بمردم بهکر بغایت شفقت «۲» پیش آمد، و سلوک و معاش خوب باهالیء قلعه نمودند. و ویرانیء بهکر به یمن سعی ایشان روی به آبادانی نهاد. چون اسماعیل قلی خان ترك ملتان گرفته بدرگاه رفت تغییر جاگیر از ایشان واقع شده به شیرویه سلطان قرار گرفت.

و در اوائل محرم الحرام سنه سبع و تسعین و تسعمایه شیرویه سلطان به بهکر آمد. و چون او مدمن خمر بوده، مهمات خود را به غلامان زر خرید واگذاشت؛ و شب و روز به فسق و لهو و لعب مشغول بود. و او در مجلس کمتر می نشست و احياناً کسی را به صحبت او راه می دادند «۳». وظائف و ادرات اکثر فقرا معطل ماند. و او يك مرتبه بجهة اهتمام مال و معامله «۴» بر آمده و مدتی در دکانی نزول نموده مال و معامله به وصول رسانیده.

و محمد حسین بیگ ولد خود را بجهة تسخیر سیوی فرستاده. و افاغنه جمعیت نموده جنگ صف کردند. هراول پسر شیرویه مردم بلوچ بلدهی بودند.

در اول حمله کنار گرفتند، و آن مردم بی (f. ۱۸۷. b) ملاحظه بر غول تاختند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۰

کس بسیار بقتل رسید، و جمعی غفیر «۱» اسیر گشتند، و شکست و هزیمت یافته عنان عزیمت گردانیدند. چون هوا گرم بود اکثری در سراب تشنه آب مردند، و بعضی که بر آمدند بعد از مدتی بحال خود آمدند.

چون شناة «۲» ظلم و تعدی او به نهایت رسید، ناگاه مژده تغییر او از عالم غیب باهل بهکر رسانیدند. و مردم از شر آن شریر خلاص شده مامون گردیدند، و بار دیگر ولایت بهکر بجایگزین به نواب محمد صادق خان منتقل گردید. و در تاریخ

۱۲ ربیع الاول سنه ثمان و تسعین و تسعمایه میرزا محمد زاهد ولد نواب صادق محمد خان به بهکر تشریف آورده، با ائمه و رعایا سلوک خوب نمود، و دلهای مجروحان ظلم را مرهم عدل نهاد. و میرزا زاهد بغایت خوشروی و خوشخوی بود، و اکثر با علما و فضلا صحبت می داشت.

و وظائف و ادرات را موافق سند محمد صادق خان تنخواه نموده، دست تعرض ظلمه «۳» را از دامن مظلومان کوتاه گردانید. و خواجه محمد معصوم وکیل محمد صادق خان به صفات حمیده آراستگی داشت و به مهمات کلی و جزوی ( f. a ۱۸۸ ) واری می نمود. و مردم بهکر متسلی شده رو به زراعت و عمارت نهادند. ناگاه آفت سماوی در ربیع آن سال واقع شد. با وجود ملاحظه تیره روز «۴» برعیت رسید، و محصول در اندک فرصت نایاب گشت. بار دیگر قحط و غلا و عسرت روی نمود.

و درین اثنا عرق غیرت پادشاهی در حرکت آمد، که چون همای دولت پادشاهی ظل اقامت بر دار السلطنت لاهور انداخته، میرزا جانی بیگ اقتدا به سنن میرزا شاه حسن نموده رقبه اطاعت بر بقیه ملازمت استوار نداشته، دم استقلال می زد، نواب خان خانان را به تسخیر ولایت تهته و ضبط و ربط بلوچان تعیین فرمودند. و در تاریخ ۲۲ شوال سنه مذکور میان خریف به بهکر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۱

آمده به مهمات و معاملات پرداخت. و هم دران ایام فقیر مؤلف تاریخ از گجرات به ملازمت بندگان حضرت مشرف شد. و از اتفاقات حسنه والده جزوی تحفه «۱» فرستاده بودند، بنظر اشرف انور گذرانیده. حضرت از کمال توجه و اشفاق التفات فرمودند، که چند سال است که از والده جدا شده اید؟

فقیر عرض کردم که ( f. ۱۸۸. b ) قریب به بیست سال باشد. بعد از ان عنایت فرموده حکم کردند که والده خود را ملازمت کرده بملازمت درگاه بیاید، و جاگیر او را بخشیان «۲» تنخواه نمایند. درین اثنا محمد صادق خان امداد نموده گفت که چون به بهکر می رود، اگر جاگیرها نیز از ان محال تنخواه شود خوب خواهد بود. حضرت فرمودند که بهکر به جاگیر خان خانان مقرر شده.

نواب خان خانان حاضر بودند. عرض نمودند «۳» که اگر حضرت جاگیر ایشان را از سر کار بهکر مرحمت فرمایند، بنده تجویز می دارد، و عوض آن از جای دیگر «۴» به بنده عنایت شود. حضرت حکم فرمودند که جاگیر ایشان را از سر کار بهکر تنخواه نمایند. بخشیان عظام حسب الحکم الاشرف پرگنه در بیله و کاکری و چندوکه در وجه جاگیر بنده مقرر



گردانیدند. و بعد از تشخیص جاگیر حضرت از کمال مرحمت و بنده پروری بر سر کشتی تشریف شریف ارزانی داشته، و به پوستین خاصه سرافراز ساخته بنده را رخصت فرمودند. و از زبان الهام بیان فرمودند که، ع: بنشین و سفر کن که بغایت خو بست. الغرض که بتاريخ ۱۴ صفر سنه ۹۹۹ (f. ۱۸۹. a) به بهکر رسید.

و نواب خان خانان نیز به بهکر تشریف آوردند. چون هوا گرم بود و طغیان آب، چند روز در بهکر توقف فرمودند، و به بدر آمدن سهیل مؤلف را با بهادر خان و ملا محمود و چندی دیگر رخصت کردند.

چون به سیهوان «۵» رسیدیم، نواب خان خانان نیز از عقب تشریف

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۲

آورده ملحق شدند. مردم سیهوان قلعه را کشیدند. نواب با جمعی از امرا کنگاش کردند که چه باید کرد: بر سر جانی بیگ به تهته می‌رویم یا اول مهم سیهوان را بانصرام رسانیده پیش می‌گذریم؟ رای همه بران قرار گرفت «۱» که سیهوان بر سر راه است، و عبور مردم ما و کشتیها از انجاست، بهتر است که سیهوان را فتح نموده پیش بگذریم. به همین قرار داد از آب گذشته گرد سیهوان مرچلها قسمت نموده، در مقام ساختن سابات شدند. درین اثنا خبر رسید که نواب جانی بیگ با لشکر «۲» گران سنگ از تهته بر آمده متوجه جنگست. از استماع این خبر ترك محاصره کرده متوجه جانی بیگ گشتند.

جانی بیگ این خبر را شنیده بالاتر از نصرپور در موضع بوهری بکنار دریا طرح قلعه انداخته (f. ۱۸۹. b) مستحکم گشت. خان خانان چون به شش گروهی آن قلعه رسید، جانی بیگ صد دویست «۳» غراب جنگی و کشتی بسیار با خسرو خان و امرای دیگر همراه نموده، بر سر اردو و کشتیهای خان خانان فرستاده از دو جانب دریا فوجها تعین نمود. خان خانان یکپا کرده «۴»، از اردو پیشتر، در کنار دریا، بجهت توبها مقدار پنج شش جریب قلعه در ریگ ساخته، محمد مقیم بخشی و علی مردان و ترمذی «۵» و مؤلف را با جمعی دیگر از امرا در قلعه تعین فرمود. و آن چنان واقع شده بود که غرابها آنجا رسیده از پیش قلعه بگذرند، زیرا که آن روی آب در مقابل جهله «۶» عظیم بود، آنها را ناچار بایستی از پیش قلعه عبور نموده به اردو رسید. الحق آن کنگاش را محمد مقیم یافته بود که پیش فرستادن توبها این فایده می‌کند که آسیبی به اردو نرسد. بتاريخ ... شهر شوال سنه ۹۹۹ بعد از وقت زوال غرابها رسیدند. دیدند که از آن روی آب جهله است، و آن روی آب قلعه در مقابل آمده، توقف نمودند. پاره جنگ توب از طرفین واقع شد؛

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۳

و خان خانان شبشب جمعی را از مقابل اردوی بان روی آب (f. ۱۹۰. a)

گذرانید، و جمعی را که جانی بیگ تعیین کرده بود، شب «۱» آمده بدر اردو «۲» ریختند. و چون اینجا کمال حزم و احتیاط شده بود، کاری نتوانستند ساخت.

صبح آن غرابها متوجه اردو شدند؛ و ازین قلعه‌چه که توبها دران بود توب انداختن گرفتند. هر توب که بلند می‌رفت، لشکری که خان خانان از آب گذرانیده بود، به غراب رسیده بآنها می‌رسید. چنانچه چندی ازان زخمی شدند. بالآخره دهن توبها را پست تر کردند، چنانچه توب از غراب باینطرف دریا می‌رسید، و مشخص میشد که بآب رسیده بعد از ان می‌جست و هشت و نه کشتی را میشکست و جمعی را به قتل می‌رسانید. و چون ایشان استعداد غرابها داشتند (و) در هر غراب درودگر مقرر بود فی الفور آن را محکم می‌کردند. و آن روز به همین نهج جنگ می‌کردند، و توب اندازی می‌شد.

ازین روی آب قلعه لشکر خان خانان و از ان طرف چهله، ناچار غرابها را از میان دریا بایستی آمد، و آب تیز بود. تا دو نیم پهر چپه می‌زدند و «۳» جنگ می‌کردند؛ و کس بسیار از ایشان بضر توب بقتل می‌رسید، تا آنکه دیدند (b ۱۹۰۰) f که ازین قلعه‌چه نمی‌توانند گذشت، و کس بسیار از ایشان تلف می‌شوند، بناچار رو بفرار نهادند. و غرابهای خان خانان تعاقب نموده از پی در آمدند، و از طرف دریا لشکر بر ایشان هجوم کرد. خسرو خان سرداری خوب کرده و غراب خود را عقب نگاه داشته، غرابهای دیگر را پیش کرد. غراب چندی که در ان فرنگیان جنگی و بعضی سپاهیان بودند، آنها بدست افتادند. و به غراب خسرو خان نیز غراب پادشاهی رسیده بود.

ناگاه در داروخانه غراب پادشاهی آتش افتاده، جمعی در میان سوختند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۴

باین تقریب غراب خسرو خان و غرابهای دیگر نجات یافتند، و کس بسیار از ایشان کشته شد و فتح عظیم روی نمود.

روز دیگر کوچ کرده عزیمت «۱» قلعه جانی بیگ نموده. و او قلعه مستحکم ساخته. و پاره چهله در قلعه بود. گرفتن آن اشکال تمام داشت.

چون محاصره به امتداد کشید، خان خانان و امرا دیدند که کاری ساخته نمی‌شود، یکشب بر سر قلعه از اطراف و جوانب هجوم آوردند. چون قلعه مضبوط بود فایده نکرد. بعد از ان این مصلحت کردند (f ۱۹۱۰ a) که ما در ولایت تهته متفرق «۲» می‌شویم. جمعی به سیهوان می‌رویم، و جمعی به تهته، و جمعی به بدین و فتح باغ و جون، و شاه بیگ خان بر سر قلعه شاه‌گر که شاه قاسم خان ارغون ساخته بود برود. نواب خان خانان به تهته متوجه شدند و جمعی به فتح باغ و بدین و جون رفتند. و شاه بیگ خان رفته قلعه شاه‌گر را محاصره نمود؛ و سید بهاؤ الدین و بختیار بیگ و مؤلف و حسن علی

عرب و جان بیگ و مقصود بیگ آقا ملازمان نواب خان خانان بر سر سهوان رفته سهوان را قبل کردند. و چون کار بر اهل قلعه تنگ شد نوشتهای اهل قلعه به جانی بیگ رفت که اگر بما رسیدید خوب، و الا قلعه از دست رفت. جانی بیگ چون دید که قلعه از دست می‌رود به سرعت تمام متوجه سهوان شد. وقتی که به بیست گروهی رسیده، ما نیز کنگاش کردیم که چه باید کرد. رایها برین قرار گرفت که باید جنگ کرد. از دور قلعه کوچ نموده متوجه جانی بیگ شدیم.

خان خانان خبر توجه جانی بیگ باین لشکر شنیده جمعی از امراء (f. ۱۹۱ b) مثل محمد خان نیازی و بهادر خان و میان دولت خان ملازم خود را با جمعی به کومک این جماعه فرستاد. قریب بکوه لکی شده بودیم «۳» که این جماعت آمده ملحق شدند. و این هر دو لشکر تا هزار و دویست سوار می‌شدند. جانی بیگ با ده

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۵

هزار سوار از جانب کوه پیاده بسیار تیرانداز و از دریا بغراب و تویخانه مستعد شده آمده. قریب شش گروهی که رسیده دولت خواهان بهم صلاح دیدند که اگر ما اینجا می‌نشینیم، او از چهار «۱» جانب بما جنگ خواهد آورد. و خود از روبرو و جمعی تیرانداز از جانب کوه و غراب از طرف دریا و مردم سهوان از عقب، کار بر ما دشوار خواهد شد. پس مناسب آن دیدند که همانجا رفته بجانی بیگ جنگ کنیم. قرار به همین یافت و به تاریخ ... افواج راست کرده متوجه جانی بیگ شدیم. و به جانی بیگ جاسوسان خبر کردند که لشکر می‌آید. به هیچ وجه قبول نکرد که ایشان را چه یارای آن و چه مقدار کس اند که بر سر ما خواهند آمد. به یکبار گرد لشکر ما نمودار شد. درین وقت جزم او شد که لشکر آمد، در (f. ۱۹۲ a) مقام راست کردن افواج شد.

قریب به نیم روز بود که تلاقیء عسکرین واقع شد. وقتی که به هر اول ما جنگ واقع شد، بعضی از مردم هراول تاب نیاورده فرار نمودند، و لشکر جانی بیگ تعاقب کرده بغول رسیدند. درین اثنا فوج فوج از مردم جانی بیگ می‌رسید و جنگ می‌شد، تا سه چهار مرتبه جنگ عظیم واقع شد. بالاخره شکست بر مردم جانی بیگ افتاد. و جانی بیگ خود پای ثبات محکم کرده جنگ و جدال بسیار نمود. آخر فایده نداشت. رو به فرار نهاد و کس بسیار ازو بقتل رسید و دستگیر شد. و جانی بیگ به اونریور آمد که بیست گروهی جنگ گاه باشد. آنجا رفته، قلعه بنا نهاد، آنجا مستحکم شد «۲». دولت خواهان آمده آنجا را محاصره نمودند. بعد از چند روز نواب خان خانان نیز رسیده مورچلها را پیش بردند. هر روز جنگ و جدال می‌کردند. از طرفین کس بسیار کشته می‌شد. آخر خاک را کنده جانب قلعه روانه شدیم، چنانچه خاک توده بخندق رسید. جانی بیگ عاجز آمده در مقام صلح شد.

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۶

صورت التماس او این بود که: من سی (f. ۱۹۲. b) غراب و قلعه سهوان بشما می‌دهم، و خود به تهته رسیده بعد از ان شما را می‌بینم. خان خانان از امرا کنگاش طلبید. همه امرا اتفاق کردند که چون کار باو تنگ شده صلح نباید کرد، که ما کار با امروز و فردا رسانیده‌ایم. و [در ان شق] احتمال دارد «۱» که جانی بیگ به تهته رفته باز رای او منقلب شود. خان خانان گفتند که اگر ما به قلعه می‌چسبیم یکی آنکه مردم خوب از طرفین کشته می‌شوند، دوم آنکه اهل و عیال اینها بدست پاجیان می‌افتد و این بی ناموسی بر اینها عائد می‌شود.

ما صلح می‌کنیم، و همچو خود پنجهزاری بخدمت بندگان حضرت «۲» بهم می‌رسانیم. و الحق رای ایشان بر صواب بود. ایلچیان جانی بیگ آمده قبول و اقرار «۳» نموده غرابها را آوردند و سپردند، و کس به سهوان فرستادند که قلعه را بدهند، و خود متوجه تهته گشت.

و خان خانان ایام آب کلانی را در موضع سن گذرانیده در ابتدای زمستان متوجه تهته گشتند. قریب به فتح باغ رسیده بودیم که جانی بیگ از پیش پیدا شد، و در میان ایشان و خان خانان ملاقات دست داد. (f. ۱۹۳. a)

و صحبت بسیار خوب نشست «۴». جانی بیگ را در همانجا گذاشته خان خانان به سیر تهته متوجه شدند، و به تهته رسیده و بر اثر جانی بیگ نیز رسیده هر چه در بساط داشتند همه را صرف امرا و سپاه نمودند، و صحبت خوب داشتند «۵». بعد از ان متوجه بندر لاهری شده سیر دریای شور کردند.

چون از انجا معاودت نمودند، دولت خان و خواجه مقیم را آنجا (به نیابت بجهة بندو بست ملک) گذاشته. چون فرمان طلب آمده بود که جانی بیگ را گرفته بدرگاه عازم شود، بنا بران متوجه درگاه معلی شدند، و جانی بیگ را با خود

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۷

گرفته به ایلغار روان شدند. و بتاریخ .... بشرف پائوس مشرف شدند.

حضرت درباره جانی بیگ کمال لطف و اشفاق بالتماس خان خانان بظهور آوردند، و ولایت تهته به ایشان مسلم داشتند «۱». و جانی بیگ در ملازمت حضرت رعایة و اعتبار یافته به منصب چهار «۲» پنج هزاری سرافراز گشت.

و حضرت»

را خیلی توجه و عنایت «۴» باو بود، چنانچه خسرو شاه را بدامادیء او مقرر فرمودند. دران ولا که حضرت متوجه دکن بودند «۵» و فتح احمد نگر (f. ۱۹۳. b) و قلعه اسیر شده بود که بتاریخ ۲۷ «۶» شهر رجب سنه ۱۰۰۸ «۷» جانی بیگ بعلت سرسام در گذشت. و نواب علامی التماس نمودند که ولایت تهته به میرزا غازی [بیگ] ولد میرزا جانی بیگ مرحمت شود، و حضرت نیز باو ارزانی فرمودند.

تمام شد بتاریخ ۲۲ شهر شعبان المعظم سنه ۱۰۴۵ بید فقیر حقیر محمد رضا بن مرحوم دریائی بن داروغه گهر رحمهما  
الله تعالی

هر که خواند دعا طمع دارم      زانکه من بنده گنه گارم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۵۹

توضیحات و تعلیقات و استدراکات

ص ۳، س ۴: المنتسب: باید از لحاظ کتبه اسیر کره و پیش طاق قندهار کلمه «آما» اینجا اضافه کرده شود.

ص ۵، س ۴-۵: در تاریخ گزیده مسطور است الخ: عبارت گزیده این است:

شش بار هزار دینار زر سرخ بران عمارت خرج کرد (ص ۲۷۴، چاپ کرده مأسوف علیه پروفیسور براؤن).

ص ۵، س ۱۱: تاریخ مرآة الجنان: شاید تألیف مصلح الدین لاری.

ص ۵، س ۱۷: وفاتش در جمادی الأولى الخ: مطابق گزیده (ص ۲۷۶) ولید بن عبد الملك در منتصف جمادی الآخر سنه ست و تسعین بمرد، مدت نه سال و هشت ماه پادشاهی کرد، و چهل و پنج سال عمر داشت. و عبارت گزیده درست است، معصومی در ماه وفات و مدت عمر ولید اشتباه کرده است.

ص ۶، س ۳-۷: در زمان خلافت عبد الملك الخ: این هم خلاف واقع است.

عبارت چچنامه اینطور است: آورده‌اند که ملك سرانديپ از جزیره یواقیت بجهة حجاج تحفه و هدایا فرستاده، از درر و جواهر ظریفه و غلامان و کنیزان حبشی و دیگر تحفه‌های موزون و ظرایف مکنون و بی مثل بدار الخلافت فرستاده، و زنان مسلمانان بجهة زیارت کعبه و دیدن دار الخلافة با ایشان روانه شدند. چون ببلاد قاذرون رسیدند باد مخالف برخاست و کشتی را از راه صواب باز گردانید و بساحل دیول آورد. جماعت دزدان که ایشان را نکامره گویند و ساکنان دیول بودند هر هشت کشتی را بگرفتند الخ.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶۰

ص ۶، س ۷-۸: بندر دیول که درین ایام به بندر تهته و لاهری مشهور است: بعضی مورخین مانند ابو الفضل (آئین

اکبری، ص ۵۵۶) و سید محمد طاهر نسیانی (تاریخ طاهری، ص ۲۱) بندر دیول را با شهر تهته اشتباه کرده اند، اما حقیقت آنست که بندر دیول از شهر تهته بالمّره جداگانه بوده چنانکه میر معصوم تصریح نموده. نیز از عبارت تحفة الکرّام

و تاریخ طاهری این حقیقت روشن می‌شود. تاریخ طاهری که از تحفة الکرام اقدم است در وصف لاهری بندر گوید (ص ۱۵۷):

«ما بین شهر تهته و بندر چه تری [چه] خشکی دو روزه راهست، و از انجا دریای شور يك منزل است. اما ناله باریك که آن را بزبان تهته نارقی نامند بر آمده زیر بندر مذکور می‌رسد، تخمینا بعرض بعضی جا ده طناب و بعضی بیش (و) عمقش از اندازه پایاب، در میان بحر سوی میانی نام دیگر آبادانی نیست.»

ازین معلوم می‌شود که لاهری بندر از شهر [ننگر] تهته خیلی دور بوده و نیز بمرور ایام دریای شور [یعنی بحر عمان یا بحر عربی] از وی يك منزل دور شده بود.

و صاحب تحفة الکرام (ج ۳، ص ۱۹۹) در بیان سادات مازندران گوید که

«اول ایشان سید بدر الدین بعد نقل از مازندران بزبارت عتبات عالیات مشرف شده در سال نهصد و شصت و هفت براه دریای عمان وارد بندر دیول و متوجه توطن تهته شد. چو بقریه هاله واقعه پرگنه ساکوره رسید ... رحل اقامت دوام آنجا بیفکنند.»

این عبارت تحفة الکرام نیز بر دوری دیول یا لاهری بندر از شهر تهته مدلل است. کزنس (snisuoC) در کتاب خود «آثار قدیمه سند» (ص ۱۲۴) نیز مؤید این نظریه است.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۶۱

حالا باید که باین مسئله پیچیده توجه کنیم که آیا دیول بندر و لاهری بندر يك بوده یا جداگانه. سیاحان اروپایی که در قرون اخیره بیلااد سند آمده‌اند بعضی آنها بندر سند را دیول و بعضی لاهری گفته‌اند، و کسی بوجود دو بندر در همانوقت اشارت نکرده است. و این بیان بعضی را در مغالطه انداخته است که دیول و لاهری یکی بوده است. اَبْت (tobbA) در تألیف خود «سند» (صص ۴۳ - ۵۵) با وجود استدلال بسیار بنتیجه نافی نرسیده است.

و هیگ (giaH) در کتاب خود "yrtnuoC batleD sudnI ehT" (ص ۶۸) بندر لاهری را با لوهرانی مشخص کرده است، که بر وفق البیرونی (s'inurebla) aidnI، صص ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۶۰، ۳۱۶) بر دهنه غربی مهران بوده و ۱۲ فرسخ دور تر از بندر دیول. و گمان بنده اینست که هیگ درین رای مصیب بوده. سیاحان و مؤرخان عرب مانند ابن خرداذبه (کتاب المسالك و الممالك، ص ۶۲) و اصطخری (کتاب المسالك و الممالك، ص ۱۷۵) و

مقدسی (احسن التقاسیم، ص ۴۷۹) و مسعودی (مروج الذهب، ج ۱، ص ۳۷۸) همه متفق اند که دیبل بر مغرب رویه مصب مهران و دورتر ازو بر ساحل دریای عمان بوده است. و عبارت مسعودی اینطور است:

فاذا اجتاز جميع ما ذكرنا من الأنهار [ای الأنهار الخمسة فی بلاد فنجاب] ببلاد فرج بيت الذهب و هو المولتان، اجتمعت بعد المولتان بثلاثة ايام فيما بين المولتان و المنصورة في الموضع المعروف بدوشاب.

فاذا انتهى جميع ذلك الى مدينة الرور من غربها، و هي من اعمال المنصورة سمي هنالك مهران. ثم ينقسم قسمين، و يصب كلا القسمين من هذا الماء العظيم المعروف بمهران السند في مدينة شاکره من اعمال المنصورة في البحر الهندي، و ذلك على مقدار يومين من مدينة الديبل.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶۲

پس بر وفق مسعودی در میان دیبل و مصب مهران مسافت دو روزه یا دوازده فرسنگ بر وفق بیرونی بوده. لهذا اگر شاکره (حالا میرپور ساکره) را با لاهری بندر یا لوهرائی مشخص کنیم، تعیین دیبل خیلی سهل می شود. چونکه فاصله بخط مستقیم در میان ساکره و گسری بندر تقریباً دوازده فرسنگ یا ۳۶ میل می شود، باید که موقع بندر دیبل را همین جا فرض کنیم.

ایلیت نیز موقع دیبل را نزدیک کراچی قرار داده است، اگر چه او دلائلی دیگر پیش آورده. در میان گسری بندر و کلفتن (Clifton) مقبره ایست باسم مقبره عبد الله شاه که عامه گویند با لشکر اسلام برای فتح سند آمده بود. همانا آن قبر عبید الله بن نبهان است که حجاج او را قبل از بدیل بن طهفه برای تسخیر دیبل فرستاده بود (بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۳۵ - ۳۶).

این است خلاصه کلام ما. نویسندگان اروپایی بظن خود تخمین زده اند. هیگ موقع دیبل را بخرابه های کاکر بکیره نزدیک میرپور ساکره قرار داده است (کتاب مذکور بالا، صص ۴۶ - ۴۷). اما احتمال قوی است که این جایگاه لاهری بندر بوده. و راورتی (Mihran of Sind، حاشیه ۲۳۶، ص ۳۱۷، حاشیه ۴۶۸، ۴۶۸) آن را در نزدیکی پیر پتهه نهاده است و درین نظریه با صاحب تحفة الکرام مطابقت دارد، زیرا که او شیخ پتهه را در دو سه جا (ج ۳، ص ۲۴۷، ۲۵۲) «دیولی» خوانده است، و در صفحه ۲۵۴ گوید که «مخفی نماند که بندر لاهری که در قدیم زمان به بندر دیبل اشتهاار داشته غریب شهری مسکن اشراف کرام و افاضل ایام بوده. اکنون از چند سال (یعنی قبل از ۱۱۸۱ هـ سن تالیف تحفة الکرام) بسبب حوادث دار معه دیار معدوم، و تتمه آبادیش منتقل زمین محاذی دهارجاه است».



مهما یکن این بحث طوالت دارد و محتاج تحقیق زیادی است و ما آن را بموقع دیگر عقب می‌اندازیم، و در کتاب خود «سند تحت سيطرة عرب» مقاله‌ای مبسوط بر آن خواهیم نوشت.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶۳

ص ۸، س ۱: حکمی از دار الخلافه صادر شده الخ: حجاج بن یوسف محمد ابن قاسم را بحکم خلیفه نفرستاده، بلکه پیش ازو عبید الله بن نبهان و بدیل بن طهفه را برای تسخیر دیبل فرستاده بود و لیکن هر دو شکست یافته شهید شدند (بلاذری، طبع لیدن، ص ۴۳۵. بعد از شهادت ایشان باستصواب منجمان محمد بن قاسم را برای فتح سند تعیین نمود.

ص ۸، س ۱۰: الور: خرابه‌های الور تا هنوز نزدیک رهری ظاهر است.

ص ۱۲، س ۱: سرحد دیبل: چچنامه اینجا «سیوستان» دارد.

ص ۱۶، س ۸-۹: و بعد از وی پسر کلان او داهر جانشین او شد: اینجا میر معصوم از جهت اختصار اسم چندر برادر چچ که بعد ازو برای هفت سال حکومت کرده از بین برده است.

ص ۱۶، س ۱۷: برهمناباد: خرابهای این شهر قدیم که او را در سندی بانبهره می‌گویند تا هنوز هشت میل در مشرق رویه شهدادپور و شصت میل شمال و مشرق رویه حیدر آباد واقع است.

ص ۲۱، س ۱۵-۱۶: تا آنکه لشکر اسلام جلو ریز به قلعه نیرن کوت رسیده: اینجا میر معصوم در تسلسل تاریخی اشتباه کرده است. بر وفق چچنامه و تواریخ عربی مانند بلاذری و یعقوبی، محمد بن قاسم اولاً شروع بمحاصره دیبل کرد و بعد از تسخیر آن و استخلاص محبوسان بسوی نیرن کوت نهضت فرمود.

ص ۲۱، س ۱۹: عنان عزیمت به تسخیر تهته الخ: شهر تهته در آن زمان موجود نبوده. مراد میر معصوم بندر دیبل است.

ص ۲۳، س ۹: محاذی موضع تلتهی از آب گذشته الخ: نمی‌دانیم که ماخذ میر معصوم چیست. [تلتهی در قدیم الایام بر کنار دریای سند بوده، و خرابه‌های شهر قدیم تا الآن ظاهر است. درینوقت مردم از معبر

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶۴

بلاولپور عبور می‌کنند]. بر وفق بلاذری و چچنامه محمد بن قاسم بعد از فتح سیوستان بطرف نیرن کوت برگردید و در قربت آن از نهر مهران عبور نمود (بلاذری، ص ۴۳۸). اما روایت یعقوبی قدری تائید معصومی می‌کند، زیرا که مطابق او

«فعبّر [محمد بن قاسم] نهر السند و هو دون مهران و سار الی سهبان، ففتحها ثم سار نحو شط مهران. فلما بلغ داهر ملك السند مكانه وجه الیه جيشا عظيما» (ص ۳۴۶). ازین روایت می‌نماید که محمد بن قاسم نزد سیهوان (سهبان) یعنی برابر تلهتی از آب گذشته باشد. علی الأقل طریقی که میر معصوم شرح داده زیادتیر طبیعی است.

ص ۲۳، س ۱۵: کولاب گجیری: این کلمه را «کجیری، کنجری، گجری، کجیری» و غیره نوشته‌اند. گمان بنده اینست که اگر محمد بن قاسم محاذی تلهتی دریای سند را عبور کرده، باید نزدیک موضعی که الآن باسم «گچیره» مشهور است معسکر زده باشد. بنده شنیده‌ام که در نواحی این شهر در قدیم الزمان بحیره‌ای بوده که آثار آن تا هنوز ظاهر است. و لیکن از قراریکه چچنامه می‌نویسد که محمد بن قاسم از گذر «جهم» از دریا عبور نمود و تلاقی فریقین نزد خلیجی در میان راور و جیور افتاد، می‌توان نتیجه گرفت که کولاب کنجری که میر معصوم بآن اشاره نموده است غیر از «کولاب کنجر» نیست. تحفة الکرام، جلد سیوم، ص ۱۸۱، گوید که «کولاب کنجر در قرب زمین سوندره و جهم خلیجی بتمام فضاست».

ص ۲۳، س ۱۶: موضع رفیان: چنانکه از قرائن معلوم می‌شود موضعی بود در میان سیهوان و در بیله (راجع متن، ص ۲۱۰، س ۱؛ ص ۲۲۶، س ۷). راورتی در کتاب خود «مهران سند و شاخه‌ایش»، (ص ۲۴۰، یورنال انجمن همایون آسیائی بنگاله، سال ۱۸۹۲ م) کولاب کنجری را به کنگری که بجنوب و مغرب رویه ره‌ری است تطبیق کرده و رفیان را

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۶۵

رافیان خوانده با «رافی دیره» که معبريست در جنوب و مغرب رویه کنگری یکی ساخته، مرتکب غلطی فاحش شده است.

ص ۲۴، س ۶: داهر در شهر الور متحصن شد: بر وفق چچنامه داهر در حصار راور متحصن شد.

ص ۲۷، س ۳: حوالی تهری: این تهری را درینوقت «تهری» گویند. خرابه‌های آن در نزدیکی محبت دیره در ضلع حیدر آباد واقع است. یکی از پایتختهای سومرگان بوده، چنانچه در احوال ایشان مذکور است.

ص ۲۷، س ۱۲: اسکندره: این شهر را با اچه قدیم مشخص کرده‌اند (انظر راورتی: مهران، ص ۲۴۴ - ۲۵۲، حاشیه نمره ۱۹۲).

ص ۲۹ - ۳۱: حکایت انجام محمد بن قاسم: این حکایت سراسر بر چچنامه مبنی است، و میر معصوم بدون هیچ تحقیق و رویه آن را درج تاریخ خود نموده. ما تکذیب این روایت را با همه دلایل در تعلیقات بر چچنامه خواهیم نوشت، اینجا فقط بنقل این فقره از بلاذری کفایت می کنیم:

مات الولید بن عبد الملك (۹۶ هـ) و ولی سلیمان بن عبد الملك. فاستعمل صالح بن عبد الرحمن علی خراج العراق و ولی یزید بن ابی کبشه السکسکی السند فحمل محمد بن القاسم مقیدا مع معاویة بن المهلب ... فحبسه صالح بواسط ... و عذبه فی رجال من آل ابی عقیل حتی قتلهم و کان الحجاج قتل آدم اخا صالح و کان یری رأی الخوارج (فتوح البلدان، ص ۴۴۱).

و حقیقت امر اینست که ولید بن عبد الملك در اواخر ایام خلافت خود خواست که برادر خود سلیمان بن عبد الملك را از مسند خلافت بر طرف ساخته فرزند خود را جانشین خود سازد، و حجاج بن یوسف و قتیبه و قانندان دیگر را درین امر با خود متفق ساخت. حجاج بن یوسف در سنه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶۶

۹۵ هـ بمرد و ولید نیز قبل از انکه تدبیر او بجائی رسد در سنه ۹۶ هـ این جهان را پدرود کرد و برادرش سلیمان وارث خلافت شد. و او از روی انتقام جمله تابعان حجاج را از مناصب خود منفصل ساخت، و ولایت عراق را به صالح بن عبد الرحمن داد که در تلافیء موت برادر خود آدم که حجاج او را بقتل رسانیده ابن العم و داماد حجاج یعنی محمد بن القاسم را در شکنجه عذاب کشید تا جان خود را تسلیم کرد (راجع میور: خلافت، مطبوعه ۱۹۲۴ م، صص ۳۵۴، ۳۶۲، ۳۶۴).

ص ۳۱، س ۴ - ۵: در دجله انداختند الخ: دار الخلافت بنی امیه دمشق بود نه بغداد که دران ایام وجود نداشت. لهذا دو دختر داهر را در دجله انداختن بعد از انکه بدمشق بودند اشتباهی است که يك مورخ کم مایه هم نمیتواند بکند. گذشته ازین محمد بن قاسم در حبس واسط بمرد، پس چگونه او را در گورستان دمشق دفن کردند؟ معلوم نیست که میر معصوم این روایت را از کجا گرفته است، زیرا که تاریخ چچنامه برین جمله ختم می شود که «خلیفه فرمود تا هر دو خواهر را در دیوار گرفتند» و مزید برین حرفی ندارد.

ص ۳۱، س ۷ - ۸: در حیظه تصرف گماشتگان خلیفه بماند: اسمای گماشتگان بنی امیه که بعد از محمد بن قاسم «۱» برای حکومت سند آمدند اینطور هستند حسب فتوح البلدان تالیف بلاذری و تاریخ یعقوبی:

۱- یزید بن أبی كبشة السكسكى (در ایام سلیمان بن عبد الملك ۹۶- ۹۹ هـ) برای هژده روز

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶۷

۲- حبیب «۱» بن المهلب ابن ابی صفره (در ایام سلیمان بن عبد الملك)

۳- عمرو بن مسلم الباهلی (در ایام عمر بن عبد العزيز ۹۹- ۱۰۱ هـ)

۴- الجنید بن عبد الرحمن المری (در ایام هشام بن عبد الملك ۱۰۵- ۱۲۵ هـ)

۵- تمیم بن زید العتبی (در ایام هشام بن عبد الملك)

۶- الحکم بن عوانة الکلبی (در ایام هشام بن عبد الملك)

۷- عمرو بن محمد بن القاسم (در ایام هشام بن عبد الملك)

۸- یزید بن عرار (در ایام ولید بن هشام ۱۲۵- ۱۲۶ هـ)

۹- منصور بن جمهور الکلبی (در ایام مروان الحمار ۱۲۷- ۱۳۲ هـ)

عمال بنی عباس

۱- مغلس بن السری العبدی (در ایام ابو العباس السفاح ۱۳۲- ۱۳۶ هـ)

۲- موسی بن کعب التمیمی (در ایام ابو العباس السفاح)

۳- عیینة بن موسی بن کعب (در ایام ابو جعفر المنصور ۱۳۶- ۱۵۸ هـ)

۴- عمر بن حفص بن عثمان هزار مرد (در ایام منصور)

۵- هشام بن عمرو التغلبی (در ایام منصور)

۶- بسطام بن عمرو برادر هشام (در ایام منصور)

۷- معبد بن الخلیل التمیمی (در ایام منصور)

۸- روح بن حاتم المهلبی (در ایام مهدی ۱۵۸- ۱۶۹ هـ)

- ۹- نصر بن محمد بن الأشعث الخزاعی (در ایام مهدی)
- ۱۰- عبد الملك بن شهاب المسمعی (در ایام مهدی)
- تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶۸
- ۱۱- نصر بن محمد بن الأشعث الخزاعی (در ایام مهدی)
- ۱۲- الزبیر بن العباس (در ایام مهدی)
- ۱۳- سطيح بن عمرو التغلبي که لیث بن طریف را نیابة ببلاد سند فرستاد (در ایام مهدی)
- ۱۴- سالم الیونسی «۱» مولی اسماعیل بن علی (در ایام هارون الرشید، ۱۷۰-۱۹۳ هـ)
- ۱۵- اسحاق بن سلیمان بن علی الهاشمی (در ایام هارون)
- ۱۶- طیفور بن عبد الله بن منصور الحمیری (در ایام هارون)
- ۱۷- سعید بن سلم بن قتیبه که برادر خود کثیر بن سلم را نیابة ببلاد سند فرستاد (در ایام هارون)
- ۱۸- عیسی بن جعفر بن المنصور که محمد بن عدی التغلبي را نیابة فرستاد (در ایام هارون)
- ۱۹- عبد الرحمن ... (در ایام هارون)
- ۲۰- ایوب بن جعفر بن سلیمان (در ایام هارون)
- ۲۱- داود بن یزید بن حاتم المهلبی سنه ۱۸۴ هـ، و او برادر خود المغیره را نیابة فرستاد
- ۲۲- بشر بن داود (در ایام امین، ۱۹۳-۱۹۸ هـ)
- ۲۳- موسی بن یحیی بن خالد بن برمک (در ایام مامون، ۱۹۸-۲۱۸ هـ، و معتصم بالله ۲۱۸-۲۲۷) و او در سنه ۲۲۱ در گذشت
- ۲۴- عمران بن موسی (در ایام معتصم بالله)
- ۲۵- ایتاخ الترمکی که عنبسه بن اسحاق الضبی را نیابة به سند فرستاد (در ایام الواثق بالله ۲۲۷-۲۳۲ هـ)

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۶۹

۲۶- هارون بن ابی خالد (در ایام المتوکل ۲۳۲-۲۴۷ ه) و او در سنه ۲۴۰ ه وفات کرد

۲۷- عمر بن عبد العزیز الهباری «۱» (در ایام المتوکل)

۲۸- ابو الصمة (در حوالی سنه ۲۵۵ ه) بنده احوال این همه عمال را در کتاب خود که در صدد تالیف است اعنی «تاریخ سند تحت سیطرة عرب» (Sind Under Arab Dominion) با بسط و شرح خواهم نوشت. عجالة باینقدر اکتفا می نمایم.

در سنه ۲۵۸ ه خلیفه معتمد (۲۵۶-۲۷۹ ه) برادر خویش ابو احمد الموفق را به رسولی سوی یعقوب بن لیث الصفار فرستاد در معیت اسماعیل بن اسحاق قاضی و ابو سعید الأنصاری، و عهد و منشور و لوا برای ولایت بلخ و تخارستان و پارس و کرمان و سجستان و سند باو ارزانی داشت. یعقوب بدان شاد شد و ایشان را بنواخت (تاریخ سیستان، طبع طهران، ۱۳۱۴ شمسی، ص ۲۲۸).

یعقوب بن لیث هفده سال و نه ماه امیری کرد و خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال وی بودند (همان مآخذ، ص ۲۳۳). و بعد ازو در سنه ۲۶۵ ه خلیفه معتمد این همه اماکن و دیگر را به عمرو بن لیث (۲۶۵-۲۸۷ ه) عطا فرمود.

ص ۳۲، س ۸: القادر بالله (۳۸۱-۴۲۲ ه)، و تمام سلطنت محمود غزنوی در اثنای خلافت این خلیفه می افتد.

ص ۳۲، س ۱۱-۱۲: بلده ملتان و اوچه را بدست آورده گماشتگان القادر بالله را اخراج کرد: این تقریر میر معصوم خیلی پوچ است. خلیفه مذکور در سال اول جلوس محمود بتخت رسولی بنزدیک او فرستاد با عهد خراسان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۷۰

و لوا و خلعت فاخر و تاج، و لقب امین الدولة و امین الملة ابو القاسم محمود ولی امیر المؤمنین (زین الأخبار، ص ۶۲). پس از چه سبب بعد از هفت سال محمود از خلیفه غضیناک شده گماشتگان او را از ملتان اخراج کرد.

والیء ملتان در آن وقت داؤد بن نصر قرمطی بوده، و قرامطه چنانکه مشهور و معروف است مخالف بنی عباس بودند، پس چگونه می توان گفت که او یکی از گماشتگان القادر بالله بود؟

بر وفق زین الأخبار (ص ۶۵، ۶۶، ۷۰) سلطان محمود در سنه ۳۹۶ هـ اند پال بن جیپال را هزیمت داده «براه هندوستان بملتان رسید و هفت روز آن شهر را حصار کرد، تا مردم اندر میان آمدند و صلح کردند که هر سال بیست بار هزار هزار درم بدهد از ولایت ملتان، و برین قرار افتاد، و امیر محمود باز گشت». بار دیگر در سنه ۴۰۱ هـ باز قصد ملتان کرد و هر چه از ولایت ملتان باقی مانده بود بگرفت، «و قرامطه که آنجا بودند بیشتر ازیشان بگرفت، و بعضی را بکشت، و بعضی را دست برید و نکال کرد، و بعضی را بقلعهها باز داشت تا همه اندران جایها بمرند. و اندرین سال داؤد ابن نصر را بگرفت و بغزنین آورد، و از آنجا بقلعه غورک فرستاد، و تا مرگ اندران قلعه بود».

ص ۳۲، س ۱۲: و عبد الرزاق وزیر را از ملتان با فوجی بجهة تسخیر سند تعیین نمود الخ: برای این تقریر نیز هیچ منبع موثق نیست و نه کسی از وزرا یا سپه سالاران محمود با اسم عبد الرزاق موسوم بود. و لیکن خواجه احمد بن حسن میمندی را پسری بود عبد الرزاق نام که امیر مودود بن مسعود (۴۳۲ - ۴۴۰) او را نامزد سیستان کرده بود و او عبد الرشید بن مسعود (۴۴۰ - ۴۴۴) را از حبس رها کرده بغزنین آورد و بجای علی بن مسعود (۴۴۰ دو ماه) بر تخت نشانند (راجع طبقات اکبری، جلد اول، ص ۳۱). و نیز اسم یکی از

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۷۱

فرزندان سلطان مسعود عبد الرزاق بوده (انظر طبقات ناصری، ترجمه میجر راورتی، جلد اول، ص ۹۵، حاشیه نمره ۷).

قطع نظر ازین، تسخیر سند بر دست محمود یا جانشینان او نیز محقق نیست، الا اینکه در سنه ۴۱۶ هـ که محمود سومنات را غارت نموده از راه بیابان کچ به منصوره (پایتخت سند) رسید، و حاکم قرمطی آنجا خفیف از پیش او گریخته و دریای سند را عبور کرده، خود را در بیشه خرما در نهفت. سلطان محمود افسران خود را در تعاقب او فرستاد و آنها دور معسکر او گرفته و چندی از مردمانش را بقتل رسانیدند [این حقیقت از یکی از قصاید فرخی واضح می شود، راجع «سلطان محمود» تالیف دکتر محمد ناظم، ص ۱۲۰]. خیلی احتمال دارد که خفیف مذکور یکی از حکام سومرگان بوده که مذهب قرمطی اسماعیلی داشتند، چنانکه در احوال این طبقه ذکر رود.

اگر ملك سند در تصرف محمود می بود، و حکام آنجا اطاعت او قبول کرده بودند، خفیف سومره از پیش او نمی گریخت. گذشته ازین گردیزی اطلاع دارد که سلطان بعد از ان از راه «ساحل سیحون [یعنی دریای سند] روی سوی ملتان نهاد، و اندران راه بر لشکریان رنج بسیار رسید چه از وجه خشکی بیابان و چه از جتان سند و از هر نوعی و مردم بسیار از لشکریان اسلام اندر آن راه هلاک شدند و بیشتر از ستوران هلاک شدند تا بملتان رسیدند (ص ۸۲). و امیر محمود را رحمة الله از جهت جتان ملتان و بهاطیه ساحل سیحون غضبی عظیم اندر دل بود بدان بی ادبها که اندر راه سومنات کرده

بودند و خواست که مکافات آن بکنند و ایشان را مالشی دهد» (ص ۸۸) چنانچه در سنه ۴۱۸ آنها را سیاستی عبرت انگیز نمود (انظر، زین الأخبار، ص ۸۸-۸۹؛ طبقات اکبری، جلد اول، ص ۱۷-۱۸).

ازین بر می آید که سلطان محمود پیش ازین واقعه باین نواحی آشنا نبوده و شاید بعد ازین سال تمام ممالک و ملتان و سند در حیطه تصرف غزنویان آمد.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۷۲

ص ۳۳، س ۱۲: شهاب الدین: بعد از آنکه بر تخت نشست کنیه معز الدین اختیار نمود.

ص ۳۳، س ۲۰: عبارت رکیک است، باید که اینطور باشد «و سلطنت به شهاب الدین منتقل شد».

ص ۳۳، س ۲۰-۲۱: در سنه احدی و تسعین و خمسمایه: این از سهو کاتب است، و الصواب «احدی و سبعین و خمسمایه».

ص ۳۳، س ۲۱: ملتان و اوچه را مسخر گردانید: عبارت طبقات ناصری (ص ۱۱۶) اینست: «بر سمت ملتان لشکر کشید و از دست قرامطه ملتان را مستخلص کرد». و عبارت تاریخ مبارکشاهی (ص ۵-۶): «در سنه احدی و سبعین و خمسمایه سمت اوچه و بهاطیه «۱» و ملتان لشکر کشید. طائفه بهاطیه در حصار اوچه محصر شده با سلطان محاربه کردند. بعد مدتی بعون الله تعالی حصار اوچه فتح شد. اقطاع ملتان و اوچه مر سپه سالار علی کرماخ را داد، و خود طرف دار الملک غزنین مراجعت فرمود». صاحب طبقات اکبری همین دو عبارت را بهم آمیخته اینطور نوشته (جلد اول، ص ۱۶): «بعد از يك سال (یعنی در سنه ۵۷۱) لشکر بجانب اوچه برده، ملتان را از دست قرامطه بر آورده متصرف شد. و طایفه بهاتیه در حصار اوچه متحصن شده چند روز محاربه کردند. آخر فتح شد. و ملتان نیز مسخر گشت؛ و اوچه و ملتان را حواله علی کرماخ نموده بجانب غزنین مراجعت نمود».

چنین می نماید که بعد از قلع و قمع قرامطه در سنه ۴۰۱ هـ بر دست سلطان محمود، ایشان بار دگر غالباً پس از فوت سلطان محمود که قوه غزنویان مضمحل شد ملتان و نواحی را تحت تصرف خویش آوردند. چون و چگونه معلوم نیست.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۷۳

ص ۳۴، س ۱: فوجی با قطب الدین ایبک به تسخیر سند تعیین نمود: این بیان میر معصوم خلاف واقع می نماید، زیرا که در فتوحات شهاب الدین در هند اسم قطب الدین را تا سنه ۴۸۸ هـ نمی شنویم که دران سال اقطاع کهرام بدو مفوض شد



(طبقات ناصری، ص ۱۲۰، ۱۲۹؛ تاریخ مبارکشاهی ص ۱۰؛ طبقات اکبری، جلد اول، ص ۳۸). و نیز اسم سیف الملوك را در کتب تاریخ نمی‌یابیم، الا اینکه در سنه ۵۷۷ (بر وفق طبقات اکبری، ج ۱، ص ۳۷، و سنه ۵۷۸ بر وفق طبقات ناصری، ص ۱۱۷) سلطان شهاب الدین لشکر بطرف دیول (دیپل - سند) برد و تمام آن بلاد کناره بحر را در ضبط در آورد و اموال فراوان گرفته بغزنین مراجعت نمود. لهذا حتما کسی را از امرای خود در تصرف این نواحی گذاشته باشد.

ص ۳۴، س ۱۴: یکی از فدائیان کهوکهران: طبقات ناصری (ص ۱۲۴):

بدست فدائی ملاحظه (یعنی اسماعیلیه) در منزل دمیک در شهور و سنه اثین و ستمایه شهادت یافت.

ص ۳۵، س ۱۸: اوچه و ملتان و سند بفرمان ناصر الدین قباچه سمت نفاذ یافت: بر وفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۶):  
 ملك ناصر الدین قباچه داماد سلطان قطب الدین طرف سند رفت و اقطاع ملتان و اچه و بهکر و سیوستان را قابض گشت. طبقات اکبری (جلد اول، ص ۵۵) همان عبارت را نقل کرده گوید که «بعد از وفات سلطان قطب الدین ملك ناصر الدین قباچه (که دو دختر سلطان قطب الدین در حباله او بود) بطرف سند رفته ملتان و اچه و بهکر و سیوستان را متصرف شد. صاحب طبقات ناصری (ص ۱۴۲ - ۱۴۳) بیشتر ازین اطلاع دارد و گوید که «چون ملك ناصر الدین قباچه بعد از حادثه سلطان قطب الدین بطرف اچه «۱» رفت، شهر ملتان را ضبط کرد

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۷۴

و هندوستان و دیول را تا لب دریا جمله در تصرف آورد، و قلاع و قصبات و شهرهای مملکت سند را فرو گرفت، و چتر برگرفت و تا حدود تبرهنده و کهرام و سرستی تصرف کرد و لاهور را چند کرت بگرفت .... و میان او و سلطان شمس الدین ایلتمش منازعت می‌بود».

ص ۳۵، س ۲۰: درین اثنا فوجی الخ: میر معصوم درینجا احوال ورود سلطان جلال الدین منگبرنی خوارزم شاهی را به سند و قتال او با ناصر الدین قباچه بیان نکرده. از قراریکه مرور سلطان جلال الدین جزء لاینفصل تاریخ سند است ایراد شمه‌ای از ذکر او بیجا نخواهد شد:

چون سلطان جلال الدین در مصاف لب آب سند (سنه ۶۱۸ هـ) از عساکر چنگیز خان منهزم و از مساعده و مواساة سلطان شمس الدین ایلتمش مایوس شده نزدیک لاهور رسید، اجزای لشکر پراکنده او تقریباً ده هزار نفر آنجا گرد آمد. پس قسمتی ازین لشکر بطرف کوه جود فرستاد که کهوکهران را شکست داده با مال غنیمت برگشت. سلطان جلال الدین

از حاکم کهوکهران (رای کوکار سنگین) دست دخترش خواست. رای کهوکهران نه فقط این مسئول سلطان را اجابت نمود بلکه دسته‌ای از لشکر خویش بسرکردگی پسر برای معاونت سلطان فرستاد (راجع طبقات ناصری، ترجمه راورتی، جلد اول، حاشیه ص ۲۹۴). «میان رای کوکار سنگین و قباچه مخاصمتی بود. سلطان لشکری را بقصد قباچه فرستاد، و سرلشکر اوزبک تایی بود. قباچه بکنار آب سند یک فرسنگی اوچه لشکرگاه داشت با بیست هزار مرد. اوزبک تایی با هفت هزار مردم مغافصه شیخون بسر او برد.

لشکر قباچه منهزم و متفرق شدند، و قباچه در کشتی به آکر و بکر (شاید:

سکهر و بکر) دو قلعه است در جزیره، برفت، و اوزبک تایی در لشکرگاه او فرود آمد، و آنان را که در لشکرگاه یافت اسیر گرفت، و بشارت بسطان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۷۵

فرستاد. سلطان حرکت فرمود، و هم بآن معسکر بیارگاه قباچه که زده بودند فرود آمد و قباچه از آکر و بکر منهزم بمولتان شد. سلطان ایلچی فرستاد و پسر و دختر امین خان (امین ملک) را که از مصاف آب سند گریخته آنجا افتاده بودند باز خواست و مال طلبید. قباچه آن حکم را منقاد شد و پسر و دختر امین خان و مال بسیار بخدمت سلطان فرستاد، و التماس نمود که ولایات او را تعرض نرسانند. چون هوا گرم شد سلطان از اوچه بایلاغ کوه جود و بلاله و رکاله نهضت کرد، و در راه قلعه بس راور را محاصره داد و جنگ فرمود. دران جنگ تیری بدست سلطان زدند و مجروح شد. القصه قلعه بگرفتند و تمامت اهالی آن قلعه را بقتل آوردند. آنجا خیر لشکر مغول بطلب او رسید. مراجعت کرد، و مرور او بظاهر ملتان بود. ایلچی بقباچه فرستاد و از مرور اعلام داد و نعل بها خواست. قباچه ابا کرد و عاصی شد، و بمصاف پیش آمد. بعد از یک ساعت چالش سلطان توقف نفرمود و برفت.

با اوچه آمد. اهل اوچه عصیان کردند. سلطان دو روز آنجا بایستاد، و آتش در شهر زد، و بر جانب سدوستان (یعنی سیوستان یا سیهوان) برفت.

فخر الدین سالاری حاکم سدوستان بود، و لاجین ختائی سرلشکر او بود.

لشکر پیش اوزخان (یعنی اوزبک تایی) که مقدمه سلطان بود آورد. جنگ کردند. لاجین ختائی کشته شد. اوزخان شهر سدوستان را محصور کرد. چون سلطان برسید فخر سالاری بتضرع با شمشیر و کریاس پیش سلطان آمد. سلطان در شهر

فرود آمد، و بی‌کماه آنجا مقام کرد. و فخر سالاری را تشریف داد، و حکومت سدوستان برو مقرر داشت. و بر جانب دیول و دمربله «۱» نهضت

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۷۶

کرد. و چنیسر که حاکم آن ولایت بود بگریخت و در کشتی بدریا رفت.

سلطان نزدیک دیول و دمربله فرود آمد. و خاص خان را فرستاد. و از نهرواله با لشکر تاختی بر جانب نهرواله شتر بسیار آوردند. و سلطان در دیول مسجد جامعی بنا فرمود در موضعی که بت خانه بود» (تاریخ جهان کشای جوینی، جلد ثانی، ص ۱۴۶-۱۴۸).

ص ۳۵، س ۲۰: درین اثنا: یعنی در سنه ۶۲۱ هـ.

ص ۳۶، س ۸: بر بلاد سیوستان مستولی شدند: طبقات ناصری (ص ۱۴۳) واضحتر گوید: لشکر خلیج از جمله لشکر خوارزمیان بر اراضی منصوره که از بلاد سوستان است استیلا آوردند و سر ایشان ملک خان خلیج بود (برای تفصیل این اجمال و تشخیص ملک خان رجوع کنید بترجمه طبقات ناصری، جلد اول، ص ۵۳۹، حاشیه ۵).

ص ۳۶، س ۱۱-۱۲: در سنه اربع و عشرین و ستمایه: الصواب در سنه خمس و عشرین و ستمایه.

ص ۳۶، س ۱۲: نظام الملک محمد بن اسعد: و الصواب، نظام الملک محمد بن ابی سعد، و تمام اسم او چنانکه علامه قزوینی در مقدمه لباب الألباب عوفی (ص ۷-۸، حاشیه ۷)، تصریح نموده «نظام الملک قوام الدین محمد بن ابی اسعد الجنیدی» است، و نه نظام الملک کمال الدین محمد بن ابی سعید چنانکه در ترجمه طبقات ناصری، ص ۶۳۴، حاشیه ۱، آمده.

ص ۳۶، س ۱۴: خود بدهلی مراجعت نمود: بقول طبقات ناصری (ص ۱۴۴ و ۱۷۳) سلطان (شمس الدین ایلتمش) بر در حصار اچه دو ماه و بیست و هفت روز نشست و نظام الملک محمد جنیدی و دیگر ملوک را در عقب ملک ناصر الدین بطرف بهکر فرستاد.

ص ۳۶، س ۱۷-۱۸: سفینه عمرش غریق بحر فنا گردید: علامه قزوینی در

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۷۷

مقدمه لباب الألباب (ص. ک) بر حکم جوامع الحکایات سرانجام ناصر الدین قباچه را اینطور بیان می‌کند: «در ماه جمادی الآخرة حصن بکر مفتوح گردید.

ناصر الدین قباچه از حصار بکر در قلعه رفت. خزائن و اموال خود را با پسرش علاؤالدین بهرامشاه بخدمت التمش فرستاد و التماس عفو نمود. التمش فرمان داد که خود بخدمت آید. ناصر الدین قباچه ننگ این مذلت را بر خود نه پسندیده و مرگ را بر چنین حیات ترجیح داده در شب شنبه ۱۹ جمادی الآخرة سنه ۶۲۵ از قلعه بکر خود را در رود سند انداخت». بعد ازین صاحب طبقات ناصری (ص ۱۲۳) گوید که «آن بلاد تا لب دریای محیط فتح شد، و ملک سنان الدین چنیسر «۱» که والی دیول و سنده بود بخدمت درگاه شمسی پیوست «۲».

ص ۳۶، س ۲۰: در سنه اربع و عشرين و ستمایه: و الصواب، در سنه خمس و عشرين و ستمایه. و نیز ابن اسعد سهو است برای «ابن ابی سعد» چنانکه قبل ازین تصریح یافت.

ص ۳۷، س ۱-۲: نور الدین محمد: اسم این شخص در کتب تواریخ دیگر یافت نه شد. اما صاحب طبقات ناصری (ص ۲۳۲-۲۳۳) گوید که «چون رایات اعلی شمسی بیای حصار اچه لشکرگاه کرده در شهر سنه خمس و عشرين و ستمایه، کزلكخان (ملك تاج الدین سنجر کزلكخان) در خدمت وزیر مملکت نظام الملك محمد جنیدی بطرف قلعه بهکر روان کرد. بعد از مدتی چنانچه بتقریر پیوست آن قلعه فتح شد و ملک ناصر الدین قباچه علیه الرحمة در آب سنده غرق گشت و حصار اچه بدست آمد، قلعه و شهر اچه و مضافات و نواحی بتمام حواله ملک کزلكخان فرمود، و چون رایات اعلی بطرف دار الملك دهلی مراجعت فرمود، کزلكخان آن بلاد را در ضبط

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۷۸

آورد و معمور گردانید، و خلق متفرق را جمع کرد، و با خلق از خواص و عوام روزگار بانصاف و الطاف گذرانید، و طریق عدل و احسان با همه مسلوك داشت، و در امن و امان و فراغ رعایا و رفاهیت ساکنان کوشید.

و بعد از مدتی با خاتمه خیر و عصمت ایمان و صدقات و احسان و خیرات و میرات از منزل دنیا بمراحل آخرت در شهر سنه تسع و عشرين و ستمایه نقل کرد علیه الرحمة».

بعد از فوت کزلكخان سلطان شمس الدین ایلتمش حصار اچه و اقطاع را بملك سیف الدین ایبک مفوض نمود، و او مدتی در ان بلاد داوری و رعیت پروری کرد و آن بلاد را در ضبط آورد (طبقات ناصری، ص ۲۳۷).

ص ۳۷، س ۱۳: اسم ملك جلال الدین حسن نیز در کتب تواریخ دیده نشد.

ص ۳۸، س ۹: قتلغ خان (شاید ناپدیری سلطان ناصر الدین).

ص ۳۸، س ۱۰: ملك سنجر (شاید ملك تاج الدین سنجر سیوستانی).

ص ۳۹، س ۱۶: اثنی و ستین و ستمایه: و الصواب اربع و ستین و ستمایه.

ص ۴۰، س ۵: ناحیه لاهور و ملتان و سند به سلطان محمد الخ: تاریخ مبارکشاهی (ص ۴۳) گوید: «خان بزرگ اعنی محمد سلطان پسر بزرگ سلطان غیاث الدین که از مالم تا حد جناتی [اقطاع او داخل ملتان بود، که بعد از شهادت او را خان شهید می گویند. جناتی] «۱» شصت گروه از تهته بیشتر بر سر دریاست. این قدر اقطاع طرف غرب داشت».

ص ۴۲، س ۸: در سنه ثمان و ثمانین و تسعمایه: و الصواب تسع و ثمانین و ستمایه چنانکه امیر خسرو در مفتاح الفتح تصریح نموده «ز هجرت شش صد و هشتاد و نه سال».

ص ۴۳، س ۱۸: صلدای: در تاریخ فیروزشاهی برنی (ص ۲۵۳) و طبقات

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۷۹

اکبری (ج ۱، ص ۱۴۲) صلدای آمده و آن صحیح تر می نماید.

ص ۴۴، س ۲: نصرت خان: تاریخ فیروزشاهی برنی (ص ۲۵۳) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۱۴۲) هر دو «ظفر خان» دارند و آن صحیح تر است. عبارت تاریخ فیروز شاهی اینطور است: هم درین سال (یعنی سال سوم علانی ۶۹۷ هـ) که الغ خان و نصرت خان در گجرات نامزد شده بودند، ظفر خان در سیوستان نامزد شد. سیوستان را صلدی و برادر او و مغلان دیگر فرو گرفته بودند. ظفر خان با حشم بسیار در سیوستان رفت و حصار سیوستان را محصر کرد و بزخم تبر و تیغ و ناچخ و نیزه آنچنان حصار را بگشاد و بی آنکه معربی و منجیقی و عراده در کار شود و ساباط و پاشیب و گرگچ برآرند حصار سیوستان ... بستند. و از درون مغلان هر چهار طرف حصار تیر اندازی می کردند چنانکه پرنده را مجال نمی بود که نزدیک حصار (ص ۲۵۴) بگذرد. با آن هم ظفر خان بر زخم تبر و تیغ فتح کرد و صلدی و برادر او را با جمله مغلان و زن و بچه بدست آورد، و هر همه را بسته و طوق و زنجیر کرده در دهلی فرستاد، و ازین فتح رعب ظفر خان در دلها متمکن گشت.

ص ۴۵، س ۱: خطه ملتان و اوجه و سند را جانگیر او نموده: این خلاف واقع می‌نماید زیرا که ضیاء برنی در تاریخ خود گوید که سلطان علاء الدین «ملتان و سوستان به تاج الملك کافوری» داد (ص ۳۲۳).

ص ۴۶، س ۲۰: کردند: بعد ازین طبقات اکبری، ج ۱، ص ۱۹۲، گوید که «بهرام خان ایبه را که برادر خوانده او بود، کشلوخان خطاب کرد و اقطاع ملتان و تمام بلاد سند باو تفویض فرمود».

ص ۴۷، س ۱: خواجه حظیر: و الصواب خواجه خطیر.

ص ۴۷، س ۱۱: کشلوخان از بهکر بملتان آمده الخ: سبب حقیقی عصیان

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۸۰

کشلوخان آن بود که ابن بطوطه در سفر نامه خود نوشته. یعنی چون محمد تغلق از خواهر زاده خود بهاء الدین رنجید، او را زنده سلخ کرد و جلد او را به تین حشو کرده با لاشه بهادر بهوره در اطراف مملکت خویش بگردانید.

وقتی که آن دو جلد محشو ببلاد سند رسید، امیر کشلو که حاکم آن نواحی بوده آنها را با احترام تمام دفن نمود. و چون این خبر را بسطان رسانیدند خیلی غضبناک شد و خواست که او را بغتة هلاک سازد. لهذا کشلوخان احتیاطا علم مخالفت برافراشت (رحله ابن بطوطه، جلد ۳، صص ۳۱۸-۳۲۳) تاریخ مبارکشاهی و طبقات اکبری سببی دیگر داده‌اند.

ص ۴۸، س ۱۱: کرنال: که الآن به جونا گره اشتهار دارد، خصوصا تلی که مشرف بر جونا گره می‌باشد.

ص ۴۸، س ۱۳: در مردم جاریجه در آمد: بر وفق تاریخ فیروزشاهی تالیف برنی (ص ۵۱۹) طغی از کرنال گریخته «تهته و دمریله رفت و در پنه ایشان (?) افتاد». و بر صفحه ۵۲۳ گوید که چون سلطان خواست که طغی را زنده بگیرد، طغی از کرنال گریخته «در تهته رفت و بر جام تهته پیوست».

و صاحب طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۲۱) طریق فرار طغی اینطور بیان نموده: طغی اهل و عیال خود و باغیان دیگر را از نهرواله برآورده، از آب رن گذشته، بجانب کنت، از ولایت کچه رفت، و چند روز آنجا بوده به تهته گریخت.

ص ۴۸، س ۱۴: ناک نی یا نانکنی: غالبا در ملک کچه موضعی بوده.

ص ۴۸، س ۱۷: کندل گوندل که پانزده گروه شمال رویه کرنال (طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۲۳) در ملک کاتھیوار واقع است. و ضیاء برنی گوید (تاریخ فیروز شاهی، ص ۵۲۳) که «این کوندل موضعی [است] بر سمت تهته سومرگان دمریله».

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۸۱

ص ۴۸، س ۲۰: متوجه تهته شد: ضیاء برنی گوید (ص ۵۲۴): « [سلطان محمد] با تمامی لشکر از کوندل در کناره آب سند در آمد و باهستگی و سکونت با لشکر و پیلان از آب سند عبرت کرد ... و لب آب گرفته بر سمت تهته عزم فرمود و در قلع قمع سومرگان و طغی حرامخور که در پناه ایشان افتاده بود بکوچ متواتر روان شد». و صاحب طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۲۳) گوید که سلطان «از کوندل روان شده بکنار آب رسید، و با لشکر و فیلان از آب گذشته، در کنار دیگر فرود آمد ... و از آنجا بقصد استیصال طائفه سومره و طغی حرامخور، که در پناه ایشان در آمده بود، بجانب تهته نهضت فرمود.

ص ۴۹، س ۵: بملك جاودان انتقال نمود: قبل ازین معلوم نبود که سلطان محمد تغلق کجا مدفون است. در سال ۱۹۳۵ م که پروفیسور محمد شفیع به سیهوان رفت دو کتبه کشف نمود و بر بنای آنها ثابت کرد «۱» که مقبره سلطان محمد در سیهوان واقعست؛ و راستی این اکتشاف موافق حقیقت است. و از قرائن نیز معلوم می شود که جثه این پادشاه در سیهوان مدفون باشد. فیروز شاه سه روز بعد از وفات سلطان محمد بر تخت نشست، و چون در اثنای این سه روز اختلال تام در لشکر سلطان رو داده و طغی بهمرای سومرگان و مغلان بحملات متواتر مردم سلطان را اذیتی رسانیده، فیروز شاه بتعجیل تمام براه آب سند به سیوستان رسید و آنجا چند روز توقف نمود. لهذا ممکن است که جثه سلطان محمد را در آنجا دفن کرده باشد. کتبه اول که تاریخ وفات سلطان محمد می دهد اینطور است:

جهان مردم کش است ای دل مباش از جان وفادارش      که جز کین و جفا نامد ز بیدادی دگر کارش

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۸۲

تو از حال محمد شاه برگیر اعتبار از وی      که چون اورنگ شاهی در ربود این دور غدارش  
 شهنشاهست این ای خواجه کش بینی بخاک اندر      که همچو بندگان بودند شاهان جهاندارش  
 اگر چه پیش ازین صد بار دربارش چنان دیدی      کنون چشم خرد بگشا در اینجا بنگر این بارش  
 جهان بگشاد از مردی و بخشید از جوانمردی      بدهر از کوشش و بخشش فراوان بود کردارش  
 شد از ماه محرم بیست و یک کاندل شب شنبه      گذشته هفصد و پنجاه دو شد عزم آن دارش

و کتبه دیگر تاریخ بنای قبه بالای مقبره می دهد:

بعهد دولت فیروز شاه خسرو گیتی که یزدان بر سریر سلطنت بادا نگهدارش

بران سلطان دین پرور بر آمد اینچنین گنبد که آمد پیش پای گنبد گردون دوارش

بسال هفصد و پنجاه و چار از هجرت احمد قبول بنده درگاه او سرمست معمارش

و آنکه تاریخ مبارکشاهی می گوید (ص ۱۱۹) که «خود تابوت سلطان محمد بالای پیلی داشته و چتر بران زده کرده بکوچ متواتر بر سمت دار الملک دهلی روان شد» خلاف واقع می نماید ازین قرار که فیروز شاه بتاریخ دوم رجب بدهلی وارد شد. جثه میّت بالخصوص جثه پادشاه را برای مدت پنجمه از جای بجای بر پشت پیلی بردن اهانتی عظیم در باب میّت است و مخالفت شرع.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۸۳

ص ۴۹، س ۶: فیروز محمد شاه: و الصواب فیروز شاه.

ص ۴۹، س ۱۲: تاریخ بیست و چهارم: بر وفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۱۸) «بیست و سیوم».

ص ۴۹، س ۲۰: در غره شهر صفر: تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۱۸) «روز دوم (یعنی بیست و چهارم صفر) عزیمت جانب دهلی اختیار شد» و طبقات اکبری (جلد اول، ص ۲۲۵) «روز سیوم (یعنی بیست و هفتم) بترتیب و توزکی سوار شد».

ص ۴۹، س ۲۲: کولاب سانکیره یا سانکره: نهر سانگره مجرای قدیم رود سند یعنی مهراں بوده (راجع «آثار قدیمه سند» تالیف کزنس، ص ۱۶۷) و شاید در نزدیکی نصر پور خلیجی یا کولابی ساخته.

ص ۵۰، س ۳: ملک علیشیر و ملک تاج کافوری الخ: این تفصیل در تواریخ دیگر موجود نیست، اما صاحب تاریخ مبارکشاهی گوید (ص ۱۱۹) که:

«مولانا محمد عماد و ملک علی غوری بر والی سنده و تهته بر طغی رفتند».

ص ۵۱، س ۸: بعد از فتح نگر کوت: یعنی در اواخر سال ۷۶۲ هـ.

ص ۵۱، س ۹: جام خیر الدین: رجوع کنید به تعلیق بر صفحه ۶۵، س ۱۶.

ص ۵۱، س ۹: بقلعه آب متحصن شده: تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۳۱):



«بقوت آبگیر محصر شده» و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۳۴): «بقوت آب متحصن شده».

ص ۵۲، س ۲: فلک را سر انداختن الخ: همین ابیات در طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۳۸) مذکور است.

ص ۵۲، س ۱۴: نیز چون بشهر رسید: یعنی تغلق شاه.

ص ۵۲، س ۱۹: ملک رکن الدین وزیر: و الأصح ملک رکن الدین نائب وزیر (تاریخ مبارکشاهی، ص ۱۴۳؛ طبقات، ج ۱، ص ۲۴۲).

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۸۴

ص ۵۲، س ۲۲: آب جون: یعنی رود جمنا.

ص ۵۲، س ۲۱: خان جهان: یعنی ملک فیروز پسر ملک تاج الدین که وزیر تغلق شاه بود، و خطاب «خان جهان» داشته (تاریخ مبارکشاهی، ص ۱۴۲؛ طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۴۲).

ص ۵۲، س ۱۴: نزد سلطان: باید «نزد شاهزاده محمد شاه» باشد، چنانکه در تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۴۵) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۳) مرقوم است.

ص ۵۳، س ۲۰: بتاریخ بیست و دوم: و الأصح «بتاریخ بیست و پنجم» چنانکه در تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۴۶) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۲) مرقوم است.

ص ۵۴، س ۳: بهادر خان میواتی: یعنی بهادر ناهر که او را تغلق شاه بقصد محمد شاه تعیین نموده بود (تاریخ مبارکشاهی، ص ۱۴۲؛ طبقات اکبری، ج ۱، ص ۲۴۲).

ص ۵۴، س ۱۲: جلیسر: طبقات اکبری (ص ۲۴۴) «جلیسر کنار آب گنگ».

قراءت تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۴۶، ۱۴۷) «جتیسر» و «جیتیر» ناصحیح است.

ص ۵۴، س ۱۸: بجانب میوات رفت: بر وفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۴۹) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۶) ابو بکر شاه بی دست و پا شده بجانب کوتله بهادر ناهر رفت. و این واضحت است چنانچه میر معصوم نیز در صفحه ۹۵، س ۷، گوید «چون این لشکر بنواحی کوتله که مسکن ابو بکر شاه بود رسید».

ص ۵۵، س ۹: باتفاق بهادر نامی از خانه زادان فیروز شاه: و الأصح «باتفاق بهادر ناهر و خانه زادان فیروز شاهی» چنانکه در طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۷) مرقوم است.

ص ۵۵، س ۲۲: از کوتله بگریخت: تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۳) «از کوتله گریخته در جرجر خزید».

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۸۵

ص ۵۶، س ۴: ذکر سلطان علاؤ الدین شاه؛ و در تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۵) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۴۹) «ذکر سلطان علاؤ الدین سکندر شاه».

ص ۵۶، س ۱۰: تخت و دولت چه شد: و در طبقات «بخت و دولت چه شد».

ص ۵۶، س ۲۰: سلطان اشرف: و الصحيح «سلطان الشرق» چنانکه در تاریخ مبارکشاهی (ج ۱، ص ۱۵۶) و طبقات اکبری (ص ۲۵۰) مرقوم است.

ص ۵۷، س ۶: سلطان محمود شاه فرستادند: این سهو است، زیرا که بنا بر تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۷) و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۵۱) رای جاجنگر و پادشاه لکهنوتی پیلان و هدایا و پیشکش که بسطان فیروز شاه هر ساله می فرستادند، خواجه جهان را رسانیدن گرفتند.

ص ۵۷، س ۸: شیخا کهوکھوان: باید «شیخا کهوکهر» باشد.

ص ۵۷، س ۷-۱۰: و همدرین سال ... فرستاد: عبارت معصومی مختل است.

طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۵۱) اینطور تقریر نموده: «همدرین سال بامر سلطان، سارنگخان جهت ضبط دیپالپور و برای فسده شیخا کهوکهر رخصت شد. و در ماه ذیقعد سنه ست و تسعین و سبعمائه رای خلجین بهتی و رای داود و کمال مئین و لشکر ملتان را همراه گرفته متوجه شد».

ص ۵۷، س ۱۵: ملک کهندو: و بر وفق تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۸) و طبقات (ج ۱، ص ۲۵۱) «کندهو».

ص ۷۵، س ۲۰: مبارک خان پسر ملک راجو: و در طبقات (ج ۱، ص ۲۵۱) «مبارک خان و پسر ملک راجو».

ص ۵۷، س ۲۰-۲۱: بسطان در مقام فریب شدند: و در تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۸) و طبقات (ج ۱، ص ۲۵۱) «بر سعادت خان غدر اندیشیدند».

ص ۵۸، س ۱-۴: و ملو ازین خبر هراسان شده .. لوای مخالفت برافراخت الخ:

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۸۶

این عبارت مضطرب است و شاید يك جمله از میان ساقط شده است.

عبارت تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۵۸) این طور است: «ملو گریخته پیش مقرب خان در دهلی آمد. سلطان هم از آنجا مراجعت فرموده نزدیک شهر فرود آمده بود. مقرب خان استقبال نمود و بشرف پابوس مشرف گشت.

فاما بسبب خوف و هراسی که در خاطر او متمکن شده بود بازگشته درون شهر در آمد و استعداد بنیاد جنگ نهاد». و طبقات اکبری (ج ۱، ص ۲۵۱) که میر معصوم همه احوال ملوک دهلی را از آن نقل نموده همین طور تقریر می نماید: «ملو گریخته نزد مقرب خان بدلهلی رفت. و سلطان بسرعت مراجعت نموده بدلهلی آمد؛ و مقرب خان باستقبال شتافته. چون بجهت آمدن ملو غبار خاطر سلطانی معلوم نمود، بلطائف الحیل خود را بشهر انداخته لوای مخالفت برافراخت».

ص ۶۰، س ۱۵: الغرض دران آوان مردم سومره الخ: میر معصوم آغاز حکومت سومرگان را در ایام سلطان عبد الرشید (۴۴۱-۴۴۴ هـ) نهاده، و لیکن بنظم می رسد که او درین نظریه اشتباه کرده و همچنین ایلیت و هیگ که بنای بحث خود را در بابت خروج سومرگان برین نظریه نهاده اند.

در سنه ۴۱۶ هـ چون سلطان محمود غزنوی سومنات را غارت کرده و از رن کچه عبور نموده بمنصوره رسید، چنانکه پیش ازین تقریر شد، حاکم منصوره (و در گمان بنده حاکم تمام سند پائینی) شخصی بود مسمی به خفیف. و از قراریکه این شخص در اسمای حکام سومره معدود است، باید زمان او از عهد سومره که آن را حاکم اول شمرده اند علی الأقل سی سال پیشتر باشد، زیرا که بر وفق تحفة الکرام (ورق ۸ ب) «مردم سومره در سنه خمس و اربعین و اربعمائة بناوحی تهری جمعیت نموده سومره نام شخصی را بر مسند ایالت بنشانیدند». و اگر قول ابو الفضل را (آئین اکبری، ص ۵۵۹)

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۸۷

که سومرگان سی و شش تن بودند و برای پانصد سال حکمرانی کردند «۱» باور داریم، باید که آغاز حکومت ایشان را از سال ۲۵۲ هـ فرض کنیم، زیرا که بقول صاحب تحفة الکرام (ورق ۸ الف) عهد این قوم در شهور سنه اثنی و خمسین و سبعمایه بانتهای رسیده. در سنه ۲۴۷ هـ خلیفه عباسی المتوکل وفات کرد و در تمام عهد خلافت او عمر بن عبد العزیز الهبّاری (یا السامی بر وفق یعقوبی، ج ۲، ص ۵۹۹) عامل سند بود، و در حوالی سنه ۲۵۵ هـ دران بلاذری تاریخ خود را بانجام رسید ابو الصمة مولای کنده (انظر، ص ۴۵۰) بر بلده سند متغلب بود، و در سنه ۲۵۸ هـ خلیفه معتمد ایالت سند

را به یعقوب بن الليث الصفار ارزانی داشت. این تمام مدت انحطاط بنی عباس بوده، و چه جای شك اگر درین ایام حکام اهلی مانند سومرگان ظهور کرده اولاً در تحت رعایت صفاریه و بعده باستقلال حکمرانی کرده باشند. و بسیار جای تأسف است که کتب تواریخ اسمای این حکام را نگاه نداشته است.

ابن بطوطه در اثنای وصف مدینه جنانی (جلد ۳، ص ۱۰۱-۱۰۲) گوید:

و سرنا من نهر السند یومین و وصلنا الی مدینه جنانی (و ضبط اسمها بفتح الجیم و النون الأولى و کسر الثانیه) مدینه کبیره حسنة علی ساحل نهر السند، لها أسواق ملیحة و سكانها طائفة یقال لهم السامرة، استوطنوها قدیما و استقر بها اسلافهم حین فتحها علی ایام الحجاج بن یوسف حسیما أثبت المورخون فی فتح السند. و أخبرنی الشیخ الامام العالم العامل الزاهد العابد رکن الدین بن الشیخ الفقیه الصالح شمس الدین ابن (ص ۱۰۲) الشیخ الامام العابد الزاهد بهاء الدین زکریاء القرشی ... أن جده الأعلى محمد بن قاسم القرشی شهد فتح السند فی العسکر

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۸۸

الذی بعثه لذلك الحجاج بن یوسف ایام امارته علی العراق و أقام بها و تکاثرت ذریته».

ترجمه «بعد از دو روز مسافرت (بکشتی) بشهر جنانی «۱» رسیدیم و آن شهریست بزرگ و قشنگ بر ساحل نهر سند. بازارها نیکو دارد و ساکنان آن طائفه‌ای بودند که آنها را سامره می‌گفتند که از قدیم الایام آنها توطن گرفتند، و اسلاف آنها از بدو فتح آن شهر در ایام حجاج بن یوسف والی عراق آنجا مستقر بوده‌اند، چنانکه مورخین در فتح سند ثبت نموده. و شیخ رکن‌الدین ابن‌الدین بن‌الدین بن‌الدین زکریاء قرشی مرا خبر داد که جد اکبر او محمد بن قاسم القرشی در فتح سند حاضر بوده با لشکریکه حجاج بن یوسف در ایام امارت خود بر عراق از جهت این مقصد فرستاده بود. و او اینجا رحل اقامت انداخت و بسیار اولاد از وی باقی ماند.»

ازین فقره می‌توان نتیجه گرفت که این قوم سامره (سومره) از اواخر قرن اول هجری در سرزمین سند مقیم شده و رفته رفته اقتدار یافته در اوائل نصف دوم قرن ثالث هجری تمام حصه پائینی را در تحت تصرف خود

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۸۹

آوردند. از آنجائی که معلومات ما درین زمینه کامل نیست نمیتوان بطور یقین گفت که این محمد بن قاسم القرشی همانست که محمد بن القاسم الثقفی فاتح سند.

اگر این ثابت شد می‌توان نسب سومرگان به محمد بن قاسم کشید.

درین زمینه باید توجه قارئین را بمقاله ناقدا نه علامه سلیمان ندوی که در تالیف پر قیمت خویش العلاقات بین العرب و الهند (عرب و هندکی تعلقات، صص ۳۰۴ - ۳۹۰) درج نموده جلب کنیم؛ و نیز يك عالم سندی مولوی عبید الله شایق کتابچه‌ای مسمی به دولت علویه (یا سومرن جي حکومت) از شجره آبائی سومرگان و تاریخ گلزار سند منظوم تالیف مولوی عبدالرحیم سومره جمع نموده در سنه ۱۹۲۹ چاپ کرده است و لیکن هیچ اهمیت تاریخی ندارد. عجاله باین بیان اکتفا کرده نتایج تحقیق خود را برای آتیه بتعویق می‌اندازیم. الآن بطور مقایسه فهرست اسمای حکام سومره بر وفق تاریخ معصومی و تحفة الکرام و دولت علویه می‌دهیم:

#### تاریخ معصومی

- ۱- سومره ۲- بهونگر ۳- دودا ۴- تاری ۵- سنگهار ۶- همون زن سنگهار و برادرانش و برادران دوده تحفة الکرام
- ۱- سومر ۴۴۵- ۴۶۴ ۲- بهونگر توفی ۴۶۱ ۳- دودا توفی ۴۸۵ ۴- سنگهار توفی ۵۰۰ ۵- خفیف توفی ۵۳۶
- ۶- عمر توفی ۵۷۶ دولت علویه
- ۱- سومره توفی ۴۴۸ سنه هجری ۱- عصام‌الدین بهونگر توفی ۴۶۶ ۳- صمصام‌الدوله دوده، در ۴۸۱ هـ گوشه نشین شد ۴- زینب (تاری) در ۴۹۱ هـ از تحت دست بردار شد ۵- شهاب‌الدین سنگهار توفی ۵۰۳ ۶- فخرالملک، برادر همون برای يك سال حکومت کرد

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۲۹۰

#### تاریخ معصومی

- ۷- پهتو ۸- خیرا ۹- ارمیل تحفة الکرام
- ۷- دودا توفی ۵۹۰ سنه هجری ۸- پهتو توفی ۶۲۳ ۹- گهنرا توفی ۶۳۹ ۱۰- محمد طور توفی ۶۵۴ ۱۱- گهنرا توفی ۶۵۸ ۱۲- طائی توفی ۶۸۲ ۱۳- چنیسر توفی ۷۰۰ ۱۴- بهونگر توفی ۷۱۵ ۱۵- خفیف توفی ۷۳۳ ۱۶- دودا توفی ۷۵۸ ۱۷- عمر توفی ۷۹۳ ۱۸- بهونگر توفی ۸۰۳ ۱۹- همیر، ویرا قوم سمه برانداخته دولت علویه
- ۷- سراج‌الدین فتح خان (پهتو) توفی ۵۱۱ سنه هجری ۸- عماد‌الدین خفیف توفی ۵۳۶ ۹- جلال‌الدین عمر توفی ۵۵۶ ۱۰- صلاح‌الدین هجو توفی ۵۷۰ ۱۱- غیاث‌الدین داود توفی ۶۰۰ ۱۲- علاء‌الدین خیره (گهنرا) توفی

۶۱۹-۱۳- سیف الدین طائی توفی ۶۳۸ ۱۴- شمس الدین بهونگر توفی ۶۷۸ ۱۵- کمال الدین چنیسر، او را در سنه ۶۹۶ خلع کردند ۱۶- اسد الملة دوده توفی ۷۰۰ ۱۷- ظهیر الدین بهونگر توفی ۷۴۰ ۱۸- فخر الدین عمر، در ۷۷۵ گوشه‌نشین شد ۱۹- قمر الدین طاهر توفی ۸۱۳ ۲۰- معین الدین ارمیل توفی ۸۲۲ ۲۱- بهاء الدین شهمیر شاه عرف حمیر توفی ۸۴۳ میر معصوم سنین حکومت سومرگان نداده است و فهرست اسمای حکام نیز ناقص است. صاحب تحفة الکرام که اسما و سنین حکام سومرگانرا از منتخب التواریخ تالیف محمد یوسف اخذ نموده و سال انقراض دولت سومرگان در یکجا ۷۵۲ هـ داده است (ورق ۸ الف) نیز اشتباه کرده است. و از

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۹۱

قراریکه سلطان جلال الدین منکبرنی در حوالی سنه ۶۲۱ به بندر دیبل رسید و حاکم آنجا چنیسر پیش او در کشتیها گریخت چنانکه ذکر رفت و همان حاکم که صاحب طبقات ناصری او را «ملك سنان الدین چنیسر والی دیول و سنده» می‌خواند در سنه ۶۲۵ اطاعت نظام الملك محمد جنیدی را قبول کرده بخدمت درگاه شمسی پیوست (ص ۱۷۳) و این هر دو امر مسلم است، می‌توان نتیجه گرفت که سالهای حکومت که صاحب تحفة الکرام و صاحب دولت علویه برای هر يك از سومرگان معین کرده‌اند فرضی و دروغی است.

ص ۶۱، س ۱۷: آفتاب حیاتش بافق ممات غروب نمود: ازین جا نسخه‌های که کپتان مالت برای ترجمه انگلیسی خود بکار برده يك فقره طویلی نسبت به سومرگان دارد، و ایلیت در تاریخ هند (جلد اول، صص ۲۱۶-۲۲۳) همین فقره را از مالت نقل کرده در صحت آن شك نموده است، و ما اختصار آن را اینجا درج می‌کنیم:

بعد از وفات خیرا خفیف جانشین او شد. در عهد او رعایا و برابا خیلی آسوده و خوشوقت بودند. روزی بخاطر او گذشت که بعضی اوقات خود را در شکارگاهها صرف کند و از تعب کار و بار قدری آسایش بجوید.

پس از ان جمعیتی بزرگ فراهم آورده بجانب بلوچان و سوده و جاریجه نهضت کرد. چون بحدود ایشان رسید رنمل سوده و رام رای جاریجه و مهران بلوچ نزد او با تحف و هدایا حاضر شدند. خفیف راضی شده ایشان را بانعام و اکرام گسیل کرد. بعد از ان بعضی از سمگان را که مال يك بلوچی را غارت کرده بودند بشکنجه سیاست رسانید، و حشمت و دهشت او چنان در دل مردم نشست که از کچه تا نصرپور کسی جرأة مخالفت او نتوانست کرد. بعد از آنکه در تمامی مملکت او امن و امان بر پا شد بیایتخت تهته مراجعت کرده سالهای دراز آنجا حکومت کرد تا آنکه در گذشت.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۹۲

بعد از فوت خفیف امرا و اعیان دولت دودا بن عمر بن پهتو را بر تخت سلطنت نشاندهند. سنگهار نام یکی از زمینداران نواحی او را خبر داد که سمگان کچه اراده تسخیر تهته دارند. از استماع این خبر دودا لشکر بی شمار جمع کرده بجانب کچه روانه شد و آن مردم را گوشمال داد. ایلچی ایشان لاکه نام تحف گرانبها و اسبهای کچهی بطور نذرانه بخدمت آورده از قصور سمگان معذرت خواست و مورد عنایات گردید. پس بجمعیت خاطر مراجعت نموده به تهری آمد و مدت درازی آنجا بماند. وقتی که در تهری بود رنمل سوده بخدمت رسیده شکایت دروغ نمود که مردم جت بلوچ که در زمان خفیف باج و پیشکش می دادند الآن سر از کمند اطاعت پیچیده اند. چون بعد از تحقیق معلوم شد که رنمل سوده ناحق آن مردم را متهم می ساخت و او فوجی گرد آورده برای جنگ آماده شده است، دودا بمقابله او رفت. در اثنای جنگ تهری بگلولی رنمل رسیده کار او را تمام ساخت و لشکر او منتشر شده پا بهزیمت گذاشتند. مردم دودا تعاقب کرده بسیاری از فراریان را طعمه شمشیر ساختند و بالاخره رایسنگ و جگمل بسفارت آمده عفو جرائم خواستند. بعد از ان دودا بنصرپور رفت و زمینداران و اعیان و قضات آن شهر جلو آمده پیشکشها بخدمت آوردند. هنوز آنجا بود که ساهبه پسر رنمل سوده بخدمت آمده دو اسب زیبای کچهی تقدیم نمود و آداب بجا آورد، و دودا ازو راضی شده او را سردار قوم خود تعیین کرد. بعد از ان بلده تهته آمده بجهان دیگر سفر نمود.

بعد از فوت دودا پسرش عمر بمساعدت اعیان و دیگر اشخاص معتبر بر تخت جلوس نمود. چونکه جوان بود اوقات خود را بشرب مدام و لهو و لعب می گذرانید و بامور سلطنت نمی پرداخت. ازین جهت مردم سمه و سوده و جت و بلوچ سر از ربقه اطاعت او بر کشیدند.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۹۳

از استماع این خبر ملا حامد (شاید وزیر او بود) عمر را مطلع ساخت و او لشکری جمع کرده بمقابله ایشان رفت. جنگی صعب روی نمود و مردم سمه پرزور بودند. ازین مشاهده ملا حامد سران لشکر را جمع کرده و آنها را بانعام و اکرام سرافراز ساخته خطاب کرد که «تهته دور است و پول کم، اگر بخوبی جنگیدید و دشمن را مغلوب کردید مال بسیار بدست ما خواهد آمد و ما بسلامتی به تهته توانیم رسید». از شنیدن این کلمات روح تازه در ایشان دمید و بیک حمله دشمن را هزیمت دادند و بسیار غنیمت در دست ایشان افتاد. مردم سمه راجه جگناتهه را در میان آورده معذرت خواستند و پیشکش حاضر کردند. مردم سوده و جت و بلوچ نیز از سوء عاقبت ترسیده سر بتسلیم فرو آوردند. و عمر باطمینان قلب به تهری رسید و آنجا درگذشت.

در آن وقت پسرش دودا صغیر بود و اعیان دولت برادرش چنیسر را بجای او نشاندهند. چون دودا بسن بلوغ رسید چنیسر خواست که او را حبس کند. دودا گریخته بغزنین رفت و از سلطان مودود مدد خواست.

سلطان در آن وقت قریب الموت بود و دودا بتوسط يك چوب معجزنما که در راه از پیر مردی حاصل نموده بود دریافت که سلطان وقتی در حین آب خوردن دو ماریچه خرد را بلع نموده و آن دو مار بچه بزرگ شده سلطانرا اذیت می رسانیدند. پس بحیله آن دو مار را بیرون آورد و سلطان شفا یافت. سلطان ازو خورسند شده گفت هر چه خواهی بخواه. دودا ماجرای خود را عرض نمود و سلطان لشکری گران همراه او روانه ساخت. بعد از محاربه دوازده روز نسیم ظفر بر پرچم سلطانی وزید و چنیسر و بسیاری از مردم او کشته شدند. و دودا بر تخت پدر نشسته بسیار سال با زور و خردمندی کامرانی نمود و سپس بحکم «كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»

شریت ممات از ساقی اجل چشید و رخت حیات خود را بجهان باقی گرفت.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۹۴

ص ۶۱، س ۹: قلعه واهکه: در زبان سندی آن را «وگه کوت» یا «وجه کوت» می گویند و موقع آن پنج میل در مشرق رویه نهر پیران و بالای الله بند بود.

و وقتی که رن کچه بحری بود قابل کشتی رانی «وگه کوت» یکی از بنادر معتد به بوده (راجع: آثار قدیم سند، تالیف کزنس، ص ۱۲۲).

ص ۶۱، س ۹: محمد تور (محمد طور): بعد از تهری پایتخت سومرگان بوده.

خرابه‌هایش در گرد نواحی شاه کپور در تعلقه میرپور بتوره و بر کنار گونگره واه واقعست. شهری بوده است خیلی آباد و سرسبز، و سید محمد طاهر نسیانی مؤلف تاریخ طاهری (۱۰۳۰ هـ) گوید «نه این حقیر که اکثر مردم [ویرانه های آن شهر را] بچشم عبرت معاینه نموده‌اند و می‌دانند- بل اولاد اکثر متوطنان آن دیار بعد از خرابیء آنجا در پرگنه ساکوره که در عهد جامان سمه آباد گشته ساکن گردیده دیه بسته‌اند که آن را نیز همان محمد طور می‌نامند» (ص ۲۹). برای ویرانی محمد طور دو سبب بیان می‌کنند: یکی آنکه رود سند یعنی مهران مجرای کهنه خود را گذاشته بطرف سیهوان جاری شد و لهذا این شهر که آبادانی او بر آب مهران متوقف بود از بی آبی ویران گشت (تاریخ طاهری، ص ۳۰، ۵۰)؛ و دیگر آنکه لشکر سلطان علاؤ الدین خلجی (۶۹۵-۷۵۱) تحت قیادت سالار خان آن را تباہ و ویران ساخته (تحفة الکرام، چاپ



بمبئی، جلد ۳، ص ۴۸). بعقیده بنده وجه اول ارجح است، زیرا که حکایت چنیسر بدربار علاءالدین رفتن و ازو لشکری گرفته به دودا جنگ کردن یا فرستادن علاؤ الدین لشکری را برای سیاست عمر سومره، اشبه بفسانه‌ای هست.

ص ۶۲، س ۵: جام انر بن بابنیه: در املاى «بابنیه» اختلاف است. تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۳۱) بابنیه، و تاریخ فیروز شاهی تالیف سراج عقیف «بابنیه» و تحفة الکرام «پانیه» می‌نویسد. اما در نظر بنده املاى این اسم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۹۵

«بابنیه» یا «بنیه» (سندی بنیهو) است، زیرا که این اسم باین تلفظ در میان جامان سند تا الآن مشهور و معروف است.

ص ۶۲، س ۷: ملك رتن: واقعه كشته شدن ملك رتن بر دست جام در الفاظ ابن بطوطه كه چند روز بعد ازین واقعه (در سنه ۷۳۴ هـ) بسیوستان رسیده همین طور است (رحله، ج ۱، ص ۱۰۵ - ۱۰۸): كان يسكن بهذه المدينة [يعنى سيوستان] الأمير و نار السامرى «۱» و الأمير قيصر الرومى و هما فى خدمة السلطان «۲» و معهما نحو الف و ثمانماية فارس. و كان يسكن بها كافر من الهنود اسمه رتن (بفتح الراء و بفتح التاء المعلوة و النون) و هو من الحدّاق بالحساب و الكتابة. فوفد على ملك الهند [يعنى سلطان محمد شاه تغلق] مع بعض الأمراء. فاستحسنه السلطان و سماه عظيم السند و ولاء بتلك البلاد و أقطعه بسويستان و أعمالها و أعطاه المراتب و هى الأبطال و العلامات كما يعطى كبار الأمراء. فلما وصل الى تلك البلاد، عظم على و نار و قيصر و غيرهم تقديم الكافر. فأجمعوا على قتله. فلما كان بعد ايام من قدومه اشاروا عليه بالخروج الى أحواز المدينة ليتطلع على أمورها. فخرج معهم. فلما جنّ الليل أقاموا

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۹۶

ضجّة بالمحلة و زعموا أن السبع ضرب عليها و قصدوا مضرب الكافر فقتلوه و عادوا الى المدينة فأخذوا ما كان بها من مال السلطان و ذلك اثنا عشر لكا ... و قدّموا على أنفسهم و نار المذكور و سموه ملك فيروز، و قسم الأموال على العسكر. ثم خاف على نفسه لبعده عن قبيلته فخرج فيمن معه من أقاربه و قصد قبيلته و قدم الباقون من العسكر على أنفسهم قيصر الرومى. و اتصل خبرهم بعماد الملك سر تيز مملوك السلطان و هو يومئذ امير امراء السند و سكناه بملتان. فجمع العساكر و تجهّز فى البر و فى نهر السند، و بين ملتان و سيوستان عشرة ايام. و خرج اليه قيصر. فوقع اللقاء و انهزم قيصر و من معه اشنع هزيمة و تحصنوا بالمدينة. فحصرهم و نصب المجانيق عليهم و اشتد عليهم الحصار.

فطلبوا الأمان بعد أربعين يوما من نزوله عليهم. فأعطاهم الأمان. فلما نزلوا اليه غدرهم و أخذ أموالهم و أمر بقتلهم. فكان كل يوم يضرب أعناق بعضهم و يوسّط بينهم و يسلم آخرين منهم و يملأ جلودهم تبنا و يعلقها على السور. فكان معظمه

عليه تلك الجلود مصلوبة ترعب من ينظر اليها. و جمع رواسهم في وسط المدينة فكانت مثل التل هنالك. و نزلت بتلك المدينة اثر هذه الواقعة بمدرسة فيها كبيرة، و كنت أنام على سطحها. فاذا استيقظت من الليل ارى تلك الجلود المصلوبة. فتشمئز النفس منها و لم تطب نفسي بالسكنى بالمدرسة فانتقلت عنها.»

ص ۶۲، س ۱۳: ملك فيروز و عليشاه ترك: راجع ص ۷۴، س ۱، كآنجا باسم على شير موسوم شده. شايد على شير جاندار است (تاريخ مبارکشاهی، ص ۱۱۱). ملك فيروز يا فيروز ملك برادر اودرى سلطان نايب بارىك بود (تاريخ مبارکشاهی، ص ۹۸). خيلى جاى تأسف است كه هيچ تاريخ نامهاى اين افسران و تعين آنها بملك سند نمى دهد. و اما در باب عمادالملك سر تيز تاريخ مبارکشاهی (ص ۱۰۷) گوید كه سلطان محمد شاه تغلق در سنه

تاريخ سند ( تاريخ معصومى )، متن، ص: ۲۹۷

اربع و اربعين و سعمايه يعنى ده سال بعد از واقعه سيوستان أقطاع ملتان بدو تفويض نمود، و ليكن محتمل است كه همان عمادالملك در سنه ۷۳۴ هـ نیز حاكم ملتان بوده باشد، و بايد روايت ابن بطوطه را درين امر باور كنيم (اگر چه در صفحه ۹۴ لقب اين سرتيز را سهوا «قطب الملك» نوشته) بالخصوص آنكه در صفحه ۹۸ تاريخ مبارکشاهی آمده كه سلطان محمد شاه تغلق در سال جلوس خود (يعنى ۷۲۵) ملك سر تيز را خطاب عماد الملك داده.

ص ۶۳، س ۶: بهرام پور: پيش از حكومت انگليسى مشتمل بود بر حصه پائين ضلع حيدرآباد كه آن را درينوقت تنده دويژن مى گویند، و حصار بهرام پور غالبا در تعلقه گونى بوده.

ص ۶۳، س ۱۷: چند سال: آئين اكبرى (ص ۵۵۹) چار سال؛ طبقات اكبرى (ج ۳، ص ۵۱۳) چهارده سال؛ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۵) چهارده سال؛ تحفة الكرام (ج ۳، ص ۵) سيزده يا چهارده سال.

ص ۶۳، س ۱۸: سلطان علاؤالدين: سلطان علاؤالدين خلجى در سنه ۷۱۵ هـ (۱۳۱۵ م) درگذشت، و جام جونه بعد از سنه ۷۳۴ هـ حاكم شد. پس چطور مى توان گفت كه سلطان علاؤالدين خلجى برادر خود الغ خان را بنواحي ملتان تعين نمود و او ملك تاج كافورى و تاتارخان را بدفع جام جونه به سند فرستاد؟ لهذا هر چه بعد از اين بيان شده خلاف واقع است. و اختلاف در تسلسل وقايع چه در تاريخ معصومى چه در تحفة الكرام بين است، و لا جرم بايد كه هر چه در باب سمگان اول گفته اند بى اساس پنداريم. نیز صاحب طبقات اكبرى و فرشته اين واقعه را در احوال جام جونه ذكر نكرده اند.

ص ۶۴، س ۱: جام تماچى: اسم اين جام نه در آئين اكبرى (ص ۵۵۹) و نه در طبقات اكبرى (ج ۳، ص ۵۱۳) آمده.

تاريخ سند ( تاريخ معصومى )، متن، ص: ۲۹۸

ص ۶۴، س ۳: لشکر سلطان علاؤالدین الخ: این بیان نیز تماما خلاف تسلسل تاریخی است و باید آن را نظر انداز کنیم.

ص ۶۴، س ۹: و بعد از اندک فرصت: یعنی در ماه محرم سنه ۷۵۲ هـ.

ص ۶۴، س ۱۴: بعد از فوت او: یعنی بعد از بیست و چهارم محرم سنه ۷۵۲ هـ.

ص ۶۵، س ۱۳: ذکر جام بابیه. صاحب طبقات اکبری اسم این جام را جام بان هتیه (یعنی بانهبه) بن انر می نویسد (ج

۳، ص ۵۱۳) و فرشته (ج ۲، ص ۱۵) او را جام مانی بن جام جونا می خواند. و این هر دو مورخ اسم جام تماچی بن

جام انر و جام خیرالدین بن جام تماچی از بین برده اند.

ص ۶۵، س ۱۵: درین اثنا الخ: یعنی بعد از فتح نگرکوت در سنه ۷۶۲ هـ.

ص ۶۵، س ۱۶: جام بابیه میدان محاربه آراسته الخ: اینجا میر معصوم طعمه یک اغتشاش عظیم شده وقایع تاریخی جام

خیرالدین و جام بابیه را مختلط نموده است. بر صفحه ۵۱ در احوال فیروز شاه گفته که «سلطان بعد از فتح نگرکوت

بجانب تهته عزیمت نمود و چون به تهته رسید جام خیرالدین که والیء تهته بود بقلعه آب متحصن شده مدتی لشکر را نگاه

داشت الخ» و الآن همه این احوال را تحت جام بابیه بیان می کند. تاریخ فرشته نیز جمیع این وقایع را در «ذکر حکومت

جام مانی بن جام جونا» تقریر کرده. و فی الحقیقه در میان مورخین اختلاطی عظیم واقع شده است. شمس سراج عقیف

مؤلف تاریخ فیروز شاهی (ص ۲۴۵ - ۲۴۶) و صاحب تاریخ مبارکشاهی (ص ۱۳۱) این عقده را قدری حل می نمایند. هر

دو مورخ اسم جام نمی برند و لیکن می گویند: «جام و بابیه» «۱» امان خواسته بحضرت سلطان فیروز

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۲۹۹

شاه پیوستند و بمراحم مخصوص شدند. درین زمینه شهادت سراج عقیف معتبرتر است. می گوید که:

«حضرت فیروز شاه خواسته تا از زمین تهته بسوی مرکز خود باز گردد. پسر جام تماچی برادر بانهبه را ولایت تهته داده

.... با جام و بانهبه و خیلخانه ایشان بتمام سوی دهلی بازگشت (ص ۲۴۷) .... جام بانهبه نیکام با تمام خیلخانه

خویش از تاثیر رعب سلطنت بیش از آثار انوار ازلی در شهر دهلی رسیدند. فرمان شد تا خیلخانه ایشان را متصل سرای

ملک مقام دهند، تا ایشان بخاطر جمع دران جایگاه ساکن شوند. چون خیلخانه ایشان در ان محل جای یافتند، دران مقام

با فرحت تمام آبادان شدند، و آن محل را سرای تهته نام داشتند. و حضرت فیروز شاه مبلغ دو لک تنکه برای جام و دو

لک تنکه برای بانهبه نقد از خزانه موفوره در وجه انعام سالینه تعیین کرده. و جز این هر روز جامها و اسباب و نعمتهای

فراوان چندان می یافتند که تهته را بکلی فراموش کردند (ص ۲۵۳) .... چون ازین چند سال گذشت و تماچی برادر بانهبه

در تهته برگشت حضرت شهنشاه جام را برای دفع شر او در تهته فرستاد. جام در تهته رسید و تماچی را سمت شهر [یعنی دهلی] روان گردانید، و بانهبه هم در دهلی ماند و پیش سلطان فیروز شاه خدمت می کرد. چون سلطان تغلق شاه پادشاهی نشست [یعنی در سنه ۷۹۰ هـ] بانهبه را چتر سپید داد و در تهته روان کرد. بانهبه در اثنای راه جان بحق سپرد» (ص ۲۵۴).

ازین فقره می توان نتیجه گرفت که همین جام که سراج عقیف اسم او نبرده جام خیرالدین بوده است، و نیز می نماید که جام خیرالدین و جام بانهبه (که

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰۰

باید پسر کلان جام خیرالدین باشد) با هم حکومت می کرده باشند، و دور حکومت ایشان یکی است. و در غیبت ایشان در دهلی پسر جام خیرالدین یعنی جام جونه (تاریخ معصومی، ص ۵۱، س ۲۰) و تماچی برادر بانهبه [بانبیه] با هم حکومت می کردند.

ص ۶۶، س ۶: جام تماچی: تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۶) او را جام تماچی ابن جام مانی می نویسد. چونکه جام تماچی از روی تاریخ معصومی برادر جام بانبیه است، و بانبیه پسر جام خیرالدین است، می توان اخذ کرد که مانی اسم اصلی جام خیرالدین بوده، و ازین لحاظ خیر الدین پسر جام جونه باشد و نه پسر جام تماچی چنانکه میر معصوم گفته است. و باید فرض کنیم که جام تماچی بن انر وجودی نداشت، زیرا که اگر جام انر را پسری تماچی نام بودی بلافاصله جان نشین او می شد، و الله أعلم بالصواب.

ص ۶۶، س ۹: مدت سیزده سال: آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۱۴) سیزده سال و چند ماه.

ص ۶۶، س ۱۹: جام نظام الدین: بر وفق آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۱۴) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۶) حکومت جام نظام الدین دو سال و چند ماه بوده.

ص ۶۸، س ۶: حکومت علیشیر هفت سال بود: بر وفق آئین اکبری (ص ۵۵۹) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۵۱) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۱۷) حکومت علیشیر شش سال و چند ماه بود.

ص ۶۸، س ۷: ذکر جام کرن: بر وفق مورخین مذکور بالا حکومت این جام فقط يك و نیم روز بوده.

ص ۷۰، س ۷: ذکر جام تغلق: فرشته (ج ۲، ص ۶۱۷) در احوال جام تغلق گوید که «چون در پادشاهی دهلی رواج و رونق اول نمانده بود، از ان جماعت

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۰۱

خاطر جمع کرده با سلاطین گجرات طرح آشنائی و مصادقت سلوک داشت؛ بلك بعد از هر که از قوم سمگان بر تخت نشسته با حکام گجرات طریق و داد و اتحاد سپرده بوصلت و پیوند حفظ دولت خویش نمودند». و در تاریخ مرآة سکندری آمده که جام جونه دو دختر خود را یکی نام بی بی مرغی را به شاه عالم عارف مشهور احمدآباد و دیگری نام بی بی مغلی را به سلطان محمد شاه (۸۴۵-۸۵۵ هـ) داده بود. و از بی بی مغلی فتح خان پیدا شده که بعدها با اسم محمود بیکر بزرگترین سلاطین گجرات گذشته است. و از قراریکه دور جام جونه بن بابینه تقریباً یک صد سال پیشتر بوده، باید فرض کنیم که اینها دختران جام تغلق بودند.

ص ۷۱، س ۹: ذکر جام رایدنه: صاحب طبقات اکبری و فرشته ذکر این جام نکرده‌اند. آئین اکبری نیز اسم او نبرده او را همنام سنجر می‌شمارد «سنجر عرف رادهن». صاحب مآثر رحیمی (ج ۲، س ۲۲۱) اسم عربی جام رایدنه را «جام نظام الدین» می‌نویسد. اگر تاریخ خروج جام رایدنه سنه ثمان و خمسین و ثمانمیه است و اگر تاریخ جلوس جام نظام الدین عرف جام ننده (رجوع کنید بصفحه ۷۳) ست و ستین و ثمانمیه نیز درست است، پس جمله مدت در میان این دو حاکم تقریباً هشت سال می‌شود، که مدت حکومت جام سنجر است. لهذا باید که رایدنه و سنجر را یکی بشماریم، یا تاریخ جلوس جام نظام الدین را هشت سال پستر بنهیم. (نیز رجوع کنید بحاشیه بر ص ۷۶، س ۱).

ص ۷۵، س ۸: شاه بیگ: شاه بیگ ارغون که او را در تواریخ شاه شجاع بیگ نیز گفته‌اند.

ص ۷۵، س ۱۱: جلوگیر جلوگیر: اسم جائیست در دره بولان نزدیک بی بی نانی.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۰۲

ص ۷۵، س ۱۱: برادر شاه بیگ: یعنی سلطان محمد.

ص ۷۵، س ۱۲: و تا زمان حیات جام نظام الدین دیگر به سند نیامدند: تقریر میر معصوم موافق واقع می‌نماید. اما صاحب طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۱۷) اینطور بیان نموده:

«در زمان او [یعنی جام نظام الدین] شاه بیگ از قندهار آمده، در سنه تسع و تسعين و ثمانمائه «۱» قلعه سیوی را که در تصرف بهادر خان گماشته او بود مفتوح ساخت و برادر خود سلطان محمد را آنجا گذاشته خود بقندهار مراجعت نمود. جام نندا مبارکخان «۲» نام را بر سر سلطان محمد فرستاد؛ و سلطان محمد درین جنگ بقتل رسیده، باز سیوی در تصرف جام در آمد.

شاه بیگ از استماع این خبر مرزا عیسی ترخان را بجهت انتقام برادر فرستاد.

مرزا عیسی با لشکر جام جنگ کرده غالب آمد. و متعاقب آن شاه بیگ رسید و قلعه بکر را از تصرف قاضی قادن گماشته جام نندا بصلح گرفت و فاضل بیگ کوکلتاش را آنجا گذاشت. و قلعه بکر دران ایام باین استحکام که الآن دارد نبود. و قلعه سهوان را نیز متصرف شده حواله باقی بیگ نموده بقندهار مراجعت کرد. و جام نندا بجهت استخلاص سیوی مکرر لشکر فرستاد، اما کاری ساخت. «۳»

بیان صاحب طبقات اکبری که شاه بیگ ارغون شهر سیوی را از

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰۳

دست گماشته جام نندا استخلاص کرد درست می باشد، اما اینکه شاه بیگ قلعه بکر و قلعه سهوان را نیز از قبضه جام ربوده خلاف واقع می نماید. اینکه جام ننده بار بار برای استخلاص سیوی کوشش کرد گواهی کافیهست که این دو قلعه در تصرف او بود، زیرا که سیوی خیلی بالاتر و بیرون از حدود حالیه سند است. اگر این دو قلعه در دست دشمن می بود چگونه می توانست که او را در دنبال خود گذاشته بجانب سیوی لشکر فرستد؟

ص ۷۶، س ۱: لوی عزیمت الخ: بر وفق تاریخ طاهری (ص ۷۰) و بیگلار نامه (ورق ۸ الف) و تحفة الکرام (چاپ بمبئی، ج ۳، ص ۵۳) جام نظام الدین در سنه ۹۱۴ رحلت فرمود. برین حساب مدت حکومت او ۴۸ سال می شود چنانکه میر معصوم نیز (ص ۷۴، س ۱۴) اظهار کرده.

طبقات اکبری و مآثر رحیمی و فرشته مدت حکومت او شصت و دو سال نوشته اند. اما صاحب تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵۳) گوید «اصح آنکه از پنجاه کم و از چهل افزون است». و از تاریخ معصومی (ص ۱۱۲، س ۲، ۱۴) معلوم می شود که جام نظام الدین در اواخر سنه ۹۲۳ هـ وفات کرده لهذا اگر ۴۸ سال از ۹۲۳ هـ وضع کنیم، سال جلوس او تقریباً ۸۷۵ هـ می شود.

بنابراین باید که تعیین سالهای حکومت جام رایدنه و جام سنجر و جام نظام الدین اینطور بکنیم:

جام رایده ۸۴۸ هـ - ۸۶۶ هـ (هشت و نیم سال) جام سنجر ۸۶۶ هـ - ۸۷۴ هـ (هشت سال) جام نندا ۸۷۴ هـ - ۹۲۳ هـ (تقریباً چهل و نه سال) ص ۷۶، س ۱۰: رو بسطان مظفر گجراتی آورد: در سنه ۹۲۴ هـ چنانکه عبد الله محمد بن عمر المکی در تألیف خود «ظفرالواله بمظفر و آله» تصریح نموده: «و بعد زفاف المعصومة المرحومة بی بی رانی بنت عم جام فیروز الی

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰۴

السلطان مظفر فی سنه اربع و عشرين و تسعمایه وصل جام صلاح الدین ذو قرابه لجام فیروز الی چانپانیر و اجتمع بمظفر و اختص منه بغایة الجلالة و الجمالة و العطايا السنية، و هكذا بی بی رانی اعطته كثيرا من المال و سألت له المظلة فأعطاها مظفر و رجع الی السند فی عامه» (ص ۱۳۷).

ص ۷۶، س ۱۸: گاهان: گاهان (گاهها با گاف سندی مع دو نقطه تحتانی) قریه ایست بیست و یک میل شمال و مغرب رویه سیهوان.

ص ۷۶، س ۲۲: خروج شاه اسماعیل: شاه اسماعیل صفوی (۹۰۵ - ۹۳۰ هـ) که در رواج مذهب شیعه دقیقه ای فرو گذاشت نکرد و اهل تسنن را مجبور نمود که این مذهب را اختیار کنند، و هر که از اعتناق تشیع ابا ورزید او را زیر تیغ خونخوار کشید. در شهر تبریز و هرات بقتل سنیان حکم داد و چون در سنه ۹۱۶ هـ فریدالدین احمد تفتازانی که برای سی سال بر منصب شیخ الاسلامی هرات بود از قبول دین شیعی سر باز زد شاه اسماعیل او را با جمعی از علماء اهل سنت بقتل رسانید. لهذا بسیاری از علماء سنی برای حفاظت مذهب و صیانت عرض از هرات فرار کرده بممالک دیگر رفتند.

ص ۷۷، س ۱۵: جام صلاح الدین به بلده تهته بر سریر سلطنت نشست: این حادثه در سنه ۹۲۴ هـ بوقوع پیوست، چنانکه عبدالله محمد بن عمر المکی در تاریخ خود تصریح نموده (رجوع کنید به «ظفر الواله بمظفر و آله» ص ۱۳۷).

ص ۷۷، س ۱۷: والدهاش الخ: بر وفق تاریخ طاهری (ص ۷۲) اسم والدهاش «مدینه ماچھانی» بود.

ص ۷۹، س ۳ - ۶: و چون از احوال مردم سومره الخ: نسخه ح چنانکه در مقدمه گفته شد يك فصل مختصر نسبت به سومرگان دارد و ما آن را بعینه اینجا نقل می کنیم:

«منقولست که دوده سومره حاکم سند مستقل بود. بشرارت اخوان

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰۵

رنجیده نزد سلطان ناصر الدین محمود «۱» بدهلی می‌رفت تا از انجا کومک حاصل کرده خود را حاکم سازد. در اثنای راه نزدیک ملتان بخدمت قطب العارفین شیخ پته رحمة‌الله علیه در خورد. و آن جناب او را بحکومت سند وعده فرمود. شیخ مشار الیه از دوده سومره پرگنه زمین برای مزار متبرک خود زر خرید نموده. هر چند دوده زر را قبول نمیکرد حضرت شیخ بآن راضی نگردیدند. آخر دوده برای رضای حضرت زر گرفته پرگنه زمین را حواله خادمان نمود «۲» ... چون دوده سومره مذکور بخدمت سلطان ناصر الدین محمود بدهلی رفت و حقیقت احوال سراپا ملال خویش بموقف عرض باریافتگان پایه سریر رسانید، سلطان او را بانعامات خسروانه و تفقادات پادشاهانه سرافراز و ممتاز ساخته از نزدیکان و مقربان بساط فیض مناظ خود گردانید.

روزی دوده شمه از جور و جفا با یکی از خواص بارگاه سلطان مذکور می‌کرد، و بوسیله او واقعات جور و جفا و بیوفائی برادران او بسمع شریف سلطان رسیده. رقت عظیم بر خاطر اشرف سلطان راه یافته علی الصباح باحضر لشکر و احصای عساکر فرمان داد، و در اندک مدت قریب پنجاه هزار سوار و پیاده و سیصد زنجیر پیل مست در رکاب عالی سلطان جمع آمدند و همراه دوده روانه سند گردیدند. و درین روایت اختلاف است. بعضی گویند که سلطان خود بنفس نفیس دوده را همراه روانه بجانب سند گردید و جمعی گویند که غلامی از غلامان خاصه خود سارنگ خان نام همراه دوده سند گردانید. آورده‌اند که چون لشکر قیامت اثر شاهی بر برادران دوده رسید جمعی کثیر از سپاه سند و از اطراف و جوانب جمع نموده و عیال و اطفال

## تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰۶

خود را بر سرکنار دریا گذاشته متوجه شدند. و آخر هر دو لشکر همچو دریای اخضر در توج آمدند و خلقی کثیر مقتول و مجروح شدند. روز دیگر دوده پیغام فرستاده که اگر شما از کرده خود نادم و پشیمان باشید پس شمشیر در گردن انداخته پیش ما آئید «۱» تا عفو جسارت شما «۲» نموده آید. آنها این سخن بسمع رضا نشنوده همچنان در مقام جنگ و جدال بودند، تا آنکه اکثر آنها بقتل رسیدند، و قلیلی که ماندند عیال و اطفال خود را گرفته پیش ابره نام رفتند.

ناقلان اخبار و راویان آثار چنین نقل و روایت کنند که ابره بعد از آنکه عیال و اطفال مردم سومره پیش او رفتند، (او) جمعی از برادران خود را جمع نموده، باحضر لشکرهای خویش فرمان داد. درین وقت دوده سومره به ابره پیغام فرستاده که تو مردی ضعیف‌تر هستی، ازین کارها ترا چه کار؟ آنچه بقیه السیف و عیال و اطفال گریخته‌ها و کشته‌ها پیش تو آمده



هستند بلامضائقه بطرف اینجانب بفرستید؛ بشما هیچ گفتگو و قیل و مقال نمی‌باشد. ابره در جواب پیغام چنین فرستاد که خدا نخواستند باشد که عورتی که بما التجا آورده باشند پیش تو فرستم؛ امید از عنایت یزدانی و یمن دولت حضرت سلطانی چنان است که این چند ضعیفه بما نیز مضائقه نمیکنند و از بنده آنچنان امری و کاری صادر نگردد که موجب شرمندگی و خجالت و باعث افکندگی و انفعال باشد. بعد از آن دوده لشکر خود را آراسته بجانب ابره متوجه گردید. و ابره با پنجاه سوار فراول شده گرد لشکر خود می‌گشت که ناگاه دوده با لشکر گران و خلقی انبوه از دور ظاهر شد. ابره با همان پنجاه سوار مانند فیل دمان و شیر ژبان صف آراسته بمیدان قتال و معرکه جدال در آمد، و از جانبین خروشیدن بهادران و آواز نفیر باآسمان

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰۷

رسانیدند. و ابره ثبات قدمی ورزیده بسیاری را بقتل رسانید. و لشکر ظفر اثر سلطان بسان دریا موج در موج و فوج بالای فوج از عقب یکدیگر می‌رسیدند. و ابره که دست از جان شسته بود اکثری را بقتل رسانیده و خود نیز مجروح گردیده نهایت مبارزت بجا آورد. آخر الأمر از هر چهار طرف لشکر هجوم آورده زخمها زده او را از اسپ پیاده کرده بقتل رسانیدند.

بقية السيف که از مردم سومره مانده بودند بیاس کلی شمشیرها کشیده عیال و اطفال خودها را بقتل رسانیدند و خود در میدان قتال و جدال رسیده آتش محاربه و مقاتله برافروختند. چون امید زندگانی نداشتند در دست و پا زدن هیچگونه قصور نکردند، تا که همه کشته شدند.

گویند که هفت عورت صالحه از مردم سومره که بعفت و پرهیزگاری گذرانیده که هیچوقت نظرشان به نامحرمی نرسیده بخوف بی‌ستری با تضرع تمام از دل پیش پروردگار که چاره ساز درماندگان و مستغیثان می‌باشد دست دعا و چشم التجا بدرگاه ایزد متعال برداشتند. فی الحال دعای آنها مستجاب شده زمین ترقید و آن هر هفت معصومه در زمین رفتند. و الحال همانجا در موضع ساموی بر کنار دریا بجهت آن هفت خواهر مقابر ساخته‌اند که زیارتگاه مردم تهته است.

آورده‌اند که بعد از کشتش و کوشش کلی سازنگخان دوده را بر مسند حکومت تهته اجلاس داده خود با معدودی مراجعت نمود. و دوده بعد از آن بچند سال باستقلال ملک رانده، و العلم عند الله تعالی جلت نعمائه.»

ص ۸۰، س ۵: سلطان ابو سعید میرزا: سلطان ابو سعید بن سلطان محمد بن میران شاه بن تیمور (۸۵۵ - ۸۷۲ هـ) در سنه ۸۷۲ هـ در جنگی با اوزون حسن آق قیونلی منهزم شده نزدیک میانه بدست اوزون حسن افتاد، و او بعد از سه روز سلطان ابو سعید را بمیرزا یادگار محمد سپرد. میرزا او را در

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰۸

قصاص خون جدّه خویش گوهرشاد خاتون بقتل رسانید (راجع تاریخ ادبیات فارسی، تالیف پروفیسور براؤن، جلد سیوم، ص ۳۸۹).

ص ۸۰، س ۱۰: بعد از واقعه قراباغ: عبارت صاحب ترخان نامه که همه حوادث را از میر معصوم گرفته اینطور است: بعد از شهادت ابو سعید در واقعه قراباغ الخ: بنظرم می آید که میر معصوم اینجا واقعه شهادت ابو سعید تیموری را بموت سلطان ابو سعید ایلخانی (۷۱۶ - ۷۳۶ هـ) در قراباغ ملتبس کرده است. بر وفق تذکره دولتشاه (ص ۴۷۸، س ۲۰ - ۲۱) سلطان ابو سعید را در صحرای موقان بدرجه شهادت رسانیدند.

ص ۸۰، س ۱۱: سلطان یادگار میرزا: یادگار محمد بن سلطان محمد بن بایسنقر از دست ابو الغازی سلطان حسین دو بار شکست خورده، در سنه ۸۷۵ هـ بقتل رسید (دولت شاه، صص ۴۲۵ - ۴۳۰).

ص ۸۰، س ۱۲: سلطان احمد میرزا (۸۷۲ - ۸۹۹ هـ) پسر بزرگ سلطان ابو سعید میرزا بود.

ص ۸۰، س ۱۵: سلطان حسین میرزا: و هو ابو الغازی سلطان حسین بن منصور ابن بیقرا، حاکم هرات (۸۳۲ - ۹۱۱ هـ) بود. برای احوالش رجوع بکنید به جزء سیوم، تاریخ ادبیات ایران، تالیف پروفیسور براؤن، در جمیع مواضع.

ص ۸۰، س ۱۷: تکدری: و الصحیح «نکدری» کما فی با برنامه و غیره. باید در همه جاها تصحیح کرده شود.

ص ۹۸، س ۵: شیرم زکه: ارسکن در «تاریخ هند» (جزء اول، ص ۲۱۵) و بیورج در بابر نامه (جزء اول، ص ۱۹۵، حاشیه ۳) اسم این شخص را شیرم زکر می نویسند.

ص ۹۹، س ۲۰: کزک: و شاید املاى صحیح «کیرکی» است چنانکه در بابر نامه (ج ۱، س ۱۹۱) آمده. یکی از معابر رود جیحون بوده.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۰۹

ص ۱۰۴، س ۱۳: سنه خمس عشرة و تسعمایه: و در صفحه ۱۰۷، س ۷، سنه سبع عشر [ة] و تسعمایه نوشته، نمی دانیم کدام سال صحیح تر است.

ص ۱۰۹، س ۲۱: چون ظهیر السلطنه و الخلافة بنو اخی قندهار رسید: این حرکت بابر بطرف قندهار در سنه ۹۲۳ هـ واقع شده (رجوع کنید به بابر نامه، صص ۳۶۵، ۴۳۱، تعلیق مترجم).

ص ۱۱۰، س ۱۸-۱۹: در سنه احدى و عشرين و تسعمایه قریه کاهان و باغبانان را آمده تاختند: میر معصوم این واقعه را چهار سال قبل نهاده است. بابر در احوال ۲۸ ربیع الاول ۹۲۵ هـ (۳۰ مارچ ۱۵۱۹ م) گوید: چون به قراتو رسیدیم تواجیء شاه بیگ ارغون قزل نام خبری آورد که شاه بیگ قریه کاهان را گرفته و غارت نموده بازگشت (ترجمه انگلیسی بابر نامه، تألیف بیورج، ص ۳۹۵). باغبانان (حالا باغبان) قریه ایست ۲۷ میل شمال رویه سیهوان در میان خداآباد و دادو.

ص ۱۱۱، س ۱: سال دیگر الخ: یعنی سنه ۹۲۲ هـ بر وفق تاریخ معصومی.

چنانکه از ملاحظه بالا مستفاد شد، باید این واقعه را نیز سه چهار سال بعد یعنی چند ماه قبل از محاصره قندهار فرض کنیم.

ص ۱۱۱، س ۳-۴: در سنه احدى و عشرين و تسعمایه الخ: اگر میر معصوم قدری مواظب تر می بود، اینجا سنه ثلاث و عشرين و تسعمایه می نوشت، اگر چه آن نیز نادرست است. حقیقت امر آنست که این محاصره در اوائل سنه ۹۲۶ هـ واقع شد (رجوع کنید به تعلیق بیورج، ترجمه بابرنامه، صص ۴۳۱-۴۳۲).

ص ۱۱۱، س ۶-۷: در اول تیر ماه: یعنی اول ماه جون ۱۵۲۰ م رجب ۹۲۶ هـ.

ص ۱۱۱، س ۹: و در همین سال میرزا شاه حسن الخ: یعنی در سنه ۹۲۱ هـ بر وفق میر معصوم، که در ضبط این سال نیز اشتباه کرده است. فی الواقع

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۱۰

شاه حسن در سنه ۹۲۴ هـ از پدر خود رنجیده بخدمت بابر پادشاه پیوست، چنانکه ارسکن (تاریخ هند، ج ۱، ص ۵۳۴) و بیورج (بابرنامه، صص ۳۶۵، ۴۳۰) تصریح نموده. تقریباً دو سال در حضرت بابر پادشاه بوده و در اواخر سنه ۹۲۶ هـ قدری قبل از محاصره آخرین قندهار ازو رخصت گرفته پیدر خود لاحق گشت.

ص ۱۱۱، س ۱۶: و در سنه اثنی و عشرون و تسعمایه الخ: و الصحيح سنه سبع و عشرون و تسعمایه، چنانکه ارسکن (تاریخ هند، ج ۱، ص ۳۵۵) و بیورج (بابر نامه، صص ۴۳۲-۴۳۳) واضح نموده.

ص ۱۱۲، س ۲: در سنه ثلث و عشرین و تسعمایه الخ: از آنجائی که بابر قندهار را بتاریخ ۱۳ ماه شوال سنه ۹۲۸ هـ (غره سپتمبر ۱۵۲۲ م) بتصرف خود در آورد، چنانکه بیورج در ترجمه بابر نامه (Appendix J, xxxii xxxv) ثابت کرده، باید شاه بیگ ارغون مقالید قندهار را در همان سال به بابر سپرده باشد.

ص ۱۱۲، س ۳: میر غیاث الدین: نبیره خواند میر صاحب تاریخ حبیب السیر.

ص ۱۱۲، س ۲۱: او را بر تسخیر ولایت تهته ترغیب و تحریص نمود: تاریخ طاهری (ص ۷۲) در سبب تاخت شاه بیگ گوید که جام فیروز خود از استبداد دریا خان عاجز شده مادر خود مدینه ماچھانی را بطور استغاثه پیش شاه بیگ ارغون در سنه نهصد و بیست و دو «۱» بقندهار فرستاد، که آمده او را از چنگ «غلامان» برهاند. تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵۴) نیز این سبب داده است.

ص ۱۱۳، س ۱: و شاه بیگ در اواخر سنه اربع و عشرین و تسعمایه الخ:

و الصحيح «ست و عشرین و تسعمایه» چنانکه در صفحه ۷۹، س ۱، ثبت شده.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۱۱

ص ۱۱۳، س ۱۸: بر کنار خانواہ سه گروهی جنوبی بلده تهته «۱» نزول نمود:

تاریخ طاهری (ص ۷۲-۷۳) آورده که شاه بیگ باغبان را تاراج کرده، از همان روی آب که طرف قندهار است مقابل تهته بر خانواہ یعنی ناله آب که دریا خان برای آبادانی پرگنه ساکوره و زمین دیگر در دامن کوه و احاطه شهر کنده بود فرود آمد. شب در آنجا بموجب ناله مذکور و ماندگی راه دراز مکث کرده علی الصباح مستعد قتال گردید. دریا خان بجام فیروز گفت: این بلا بر ما نیاوردید بلکه تیشه بر پای خود زدید. جام فیروز نصیحت او را گوش نداشته بفرآغ خاطر در خانه نشست و دریا خان با جماعت موافق سوار شده سه پاس روز با لشکر مغول مقابله کرد، و بعد ازان ناوک کاری در گلو خورده شهید شد و کسی از جامان روبروی لشکر مغول نگشت.

از احوال تاریخ طاهری واضح می شود که خانواہ در شمال بلده تهته بود و نه در جنوب آن، چنانکه میر معصوم گفته. نیز بیان میر معصوم (س ۱۹) که «دران ایام بیشتر دریا از جانب شمالی تهته جاری می بود» خلاف واقع می نماید «۲». باید

که بجای «شمالی» کلمه «جنوبی» فرض کنیم، زیرا که يك خرکاره ضعیف نمی‌تواند دریای سند را عبور کند و لو در موسم زمستان که آب پائین باشد (محرم ۹۲۷ دسمبر ۱۵۲۰). از بیان تاریخ طاهری واضح است که شاه بیگ از ترعه خانواه عبور نمود و نه از دریا.

ص ۱۱۴، س ۲: القصة در یازدهم محرم الحرام سنه ست و عشرين و تسعمایه

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۱۲

الخ: و الصحيح سبع و عشرين و تسعمایه، چنانکه در بیگلار نامه (ص ۱۶) و تحفة الکرام (ج ۳، ص ۵۴) ثبت شده.

ص ۱۱۴، س ۱۱: شهر تهته را تاراج نموده: تاریخ این واقعه «خرابی سند» (۹۲۷ هـ) نوشته‌اند (تحفة الکرام: ج ۳، ص ۵۴). تاریخ طاهری این واقعه را در ایام میرزا شاه حسن ارغون نوشته است، اما اشتباه نموده.

ص ۱۱۸، س ۱۸: القصة در چهاردهم محرم الحرام سنه سبع و عشرين و تسعمایه الخ: اگر تاراج تهته در سنه ۹۲۷ واقع شد، باید این واقعه را يك سال بعد یعنی در سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بنهیم. صاحب «ظفرالواله بمظفر و آله» این واقعه در سنه ست و عشرين و تسعمایه نوشته (ص ۱۳۸)، اما اشتباه کرده می‌باشد.

ص ۱۱۹، س ۱۶: هیبت خان: بر وفق بیگلار نامه (ص ۲۵) «فتح خان».

ص ۱۱۹، س ۱۹: بین العسکرین جنگ عظیم واقع شد: بر وفق بیگلار نامه (ص ۲۴) این جنگ در موضع جالار واقع شد.

ص ۱۲۰، س ۲: آخر کار بقتل رسید: بیگلار نامه (ص ۲۴-۲۵) دارد که: جام صلاح الدین بدست حمید ساریان و پسر جام مذکور فتح خان از دست میر خوش محمد بیگ لار مقتول گشتند. چون سرهای پدر و پسر با پسر جام فیروز که صلاح الدین او را با خود برده بود نزد نواب میرزا شاه حسن آوردند مهتر سنبل عرض رسانید که موافق مقتضای وقت آنست که پسر جام فیروز را نیز مقطوع ساخته با این دو سر ضم کرده شود که الکه سند بالکل از شورش مدعیان پاك گردد. امرایان عظام نیز این مصلحت را عین صواب دانسته رضا دادند، نواب میرزا شاه حسن در جواب فرمود که آنچه می‌گویند موافق حال است، اما والد ماجد او را قول و عهد داده فرزند خود خوانده است، آزدن او صلاح نیست. این خبر که بجام فیروز رسید،

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۱۳

در خاطر خود رسانید که چون امرایان این خیال نمودند البته اراده ایشان خواهد شد. (ص ۲۶) بنابراین وا همه بخاطر خود راه داده گریخته جانب گجرات رفت. مردم جاریجه را جمع نموده به سند رسید، و با اعتماد و اعتقاد لشکر بسیار که با او مددکار شدند و باغرای و تحریص آمر ولد آمر خیال قتال در دماغ او مستولی گشت و عزیمت بران مصمم داشت که الکه سند در حوزه تصرف خود در آورد. مقدار پنجاه هزار لشکر با او جمع شده بود.

بقیه احوال را میر معصوم در صفحه ۱۴۳ درج نموده. از بیان بیگلار نامه مستفاد می شود که هزیمت جام فیروز در زندگی شاه بیگ واقع شد.

درین زمینه مؤلف «ظفرالواله بمظفر و آله» گوید (ص ۱۳۸): و فی سنة ست و عشرين (و تسعمایه) تغلب جام صلاح الدین علی السند بمدد السلطان مظفر له. و سار جام فیروز الی المغل و استمد بهم و رجع الی السند. و کانت بینه و بین صلاح الدین معركة و شدة انجلت بقتل جام صلاح الدین و صار الملك لفیروز. و هو فی طلب شنشنة السلطنة تبع هواه و سولت له نفسه امرا و بلغ شهوته. الا انه كما يقال:

المستجير بعمره عند كربته      كالمستجير من الرمضاء بالنار

فان المغل لما دخلوا السند به طمعوا فی الملك. فاحتالوا علی وزیره دریا خان و کان وجوده به، و فی الفرصة قتلوه غدرا و ما بالوا به. فتوهم منهم جام فیروز و خرج من السند الی کجرات و اجتمع بمظفر و نال منه ولایة صار بها من اکابر ملوکه. و ذلك فی سنة تسع و عشرين و تسعمایه. و بعد وفاة مظفر رجع الی ارضه و استولی علی جانب منه ثم اجتمع المغل لحره. فرجع الی کجرات و شملته العنایة من سلطانها بهادر بن مظفر و ذلك فی سنة خمس و ثلاثین الخ.

ص ۱۲۱، س ۱۸: بریالو: و الصحیح بریالو، که شهریست در ریاست خیرپور.

ص ۱۲۵، س ۷: و ابتدای زمستان الخ: زمستان سال ۹۲۸ از ماه ذو الحج

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۱۴

(اکتوبر ۱۵۲۲ م) شروع شد، پس چطور شاه بیگ در ماه شعبان ۹۲۸ هـ وفات کرده باشد؟ باید تعیین پاینده محمد ترخان را در اواخر سال ۹۲۹ هـ (اکتوبر ۱۵۲۳) یا در اوائل سال ۹۳۰ هـ (نومبر ۱۵۲۳) فرض کنیم (رجوع کنید به تعلیق بر سن وفات شاه بیگ، ص ۱۲۷، س ۶).

ص ۱۲۶، س ۹: آگه: درینوقت این شهر را «کوت آگه‌امانی» می‌گویند و تقریباً سی میل در جنوب و مشرق رویه حیدرآباد واقع است.

ص ۱۲۶، س ۱۵-۱۷: خبر رسید که ظهیر السلطنة الخ: بابر شهر بهره را در سنه ۹۲۵ (۲۱ صفر ۲۲ فبروری ۱۵۱۹) صلحا گرفت و اهالی بهره چهار صد هزار اشرفی را بطور مال امان قبول کردند (ترجمه بابر نامه، ص ۳۸۳).

و بتاريخ ۲۴ صفر ۹۲۵ (۲۵ فبروری ۱۵۱۹) شاه حسن ارغون برای تسخیر خوشاب تعیین شد و او اهالی خوشاب را مطیع ساخته و از آنها مال گرفته بتاريخ ۱۲ مارچ (۱۱ ربیع الأول) باردوی بابر لاحق گشت (ترجمه بابر نامه، ص ۳۸۸). و نیز معلوم است که بابر پادشاه قبل ازین وقت داعیه ملک گیری هندوستان داشت. پس چطور می‌توان گفت که این دغدغه بعد از مرور سه سال باعث موت شاه بیگ گردید؟

ص ۱۲۷، س ۵-۶: و این واقعه در بیست و دوم شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه بود الخ: طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۲۰) و تاریخ فرشته (ج ۲، ص ۶۲۱) تاریخ وفات شاه بیگ ثلاثین و تسعمایه (۹۳۰) نوشته‌اند، وارسکن و بیل و نی الیاس نیز این تاریخ را اختیار نموده‌اند (برای دلائل رجوع کنید به بیورج، ترجمه انگلیسی بابرنامه، ص ۴۳۷). مؤلف ترخان نامه که اکثری حقایق تاریخی را از میر معصوم اخذ نموده است درین امر نیز بامیر معصوم موافقت کرده می‌نویسد که «شاه بیگ قبل از وصول مملکت گجرات در شعبان سنه ثمان و عشرين و تسعمایه متوجه سفر آخرت گردید». شهر

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۱۵

شعبان، تاریخ وفات اوست. مدت ایالت شاه بیگ پانزده سال بود «۱».

از آنجائی که میر معصوم در ثبت تواریخ و سنین خیلی نامواظب و نادرست بوده است، ما باید که سنه ۹۳۰ را اختیار کنیم، اگر چه اینهم از اشکال خالی نیست «۲».

ص ۱۴۱، س ۱۹: حکومت میرزا شاه حسین: در تمام بابر نامه و تاریخ رشیدی اسم این حاکم «شاه حسن» آمده. طبقات اکبری و تاریخ فرشته «شاه حسین» دارد، و میر معصوم بعضی جاها «شاه حسن» و بعضی جاها «شاه حسین» نوشته. ما باید که بر حسب بابر نامه «شاه حسن» را ترجیح دهیم.

ص ۱۴۴، س ۲: به گجرات رفت: مرآة سکندری (ترجمه انگلیسی، ص ۱۶۲) و طبقات اکبری (ج ۳، ص ۲۱۱) و ظفر الواله بمظفر و آله (ص ۱۳۸) همه اتفاق دارند که جام فیروز از غلبه ارغونیان ناچار شده در اواسط سنه ۹۳۵ هـ التجا بسطان بهادر بن مظفر گجراتی (۹۳۲-۹۴۳) آورد، و سلطان تفقد احوال جام فیروز نموده دوازده لک تنکه بجهت

خرچ ذات او مقرر فرمود و وعده نمود که إن شاء تعالی ملک موروثی ترا از مغلان خلاص کرده بتو خواهم داد. و در سنه ۹۳۹ هـ جام فیروز بنت خود را بسططان بهادر داد و باین وصلت طمع او در تسخیر سند قوی گشت، فاما بسبب نهضت همایون بادشه بطرف گجرات سلطان را میسر نشد که متوجه حال جام فیروز بشود (ظفر الواله، ص ۱۳۸). جام فیروز در سنه ۹۴۲ هـ وقتی که سلطان بهادر از همایون پادشاه شکست خورد بدست لشکریان گرفتار شده بقتل رسید (طبقات اکبری، ج ۲، ص ۳۵).

ص ۱۴۴، س ۱۹: در اوایل سنه ثمان و عشرين و تسعمایه الخ: میر معصوم

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۱۶

سابقا گفته که شاه بیگ ارغون در بیست و دوم شهر شعبان یعنی در اواخر سنه ۹۲۸ در گذشت و شاه حسن جانشین او شد و در اول شوال فرمود که خطبه بنام بابر پادشاه بخوانند، پس چطور ممکن است که در اوایل همان سال خبر تعرض دهر و ماچی و غیره بگوش او رسیده باشد، وقتی که او حاکم نبود؟

ص ۱۴۶، س ۱۵-۱۶: شاه حسن داعیه تسخیر ملتان نموده الخ: سبب نهضت شاه حسن چنانکه صاحب طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۴۰) گفته اینست:

و چون حضرت فردوس مکانی ظهیرالدین محمد بابر پادشاه غازی در سنه ثلاثین و تسعمایه ولایت پنجاب را متصرف شده عازم دهلی گشتند، منشوری بمیرزا شاه حسین ارغون حاکم تهته فرستادند که ملتان و آن حدود باو مرحمت شده.

ص ۱۴۹، س ۱۷: اسباب: قراءه «د، م» «سان واجب» موافق طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۲۳) و درست است.

ص ۱۵۴، س ۱۴: دیگر روی بیداری ندید: طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۴۰) سال وفاتش ۹۳۱ هـ داده.

ص ۱۵۸، س ۱۷: جاره ماچی الخ: عبارت طبقات اکبری (ج ۳، ص ۵۴۲):

و جادو نام پاچی را شیخ شجاع الملک بسرداری سه هزار پیاده قصباتی مقرر نموده حراست قلعه را باو نامزد کرد. ازین معلوم می شود که اسم این شخص «جادو» و «پاچی» (یعنی خسیس) صفت اوست.

ص ۱۶۲، س ۲۲: به بندر کشید: و الصحيح «به بند در کشید» چنانکه در نسخه ح آمده.

ص ۱۶۳، س ۲۰: بر سر تال پتن: بر وفق نسخه ح «بر سر نال پتن».



ص ۱۶۶، س ۲۰: در آخر جمادی الآخر: بر وفق طبقات (ج ۲، ص ۴۶) «در غره رجب».

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۱۷

ص ۱۷۱، س ۱۰-۱۱: دران ایام بلقیس مکانی الخ: نکاح همایون با حمیده بیگم در ماه جمادی الأول سنه ۹۴۸ اتفاق افتاد (همایون نامه، ص ۵۳).

ص ۱۷۷، س ۱۰: رانا بیرسال: جوهر آفتابچی مؤلف «تذکره واقعات» (ترجمه انگلیسی، ص ۴۳) اسم این رانا را «پرساد» نوشته است.

ص ۱۷۷، س ۱۴: شب یکشنبه پنجم شهر رجب ۹۴۹ الخ: طبقات اکبری (ج ۱، ص ۵۵) همین تاریخ دارد، اما گلبدن بیگم تاریخ تولد اکبر پادشاه را «چهارم شهر رجب سنه ۹۴۹ وقت سحر روز یکشنبه» نوشته است. جوهر آفتابچی (تذکره واقعات، ص ۴۴) «چهاردهم ماه شعبان» نوشته و گفته که همایون پادشاه بیادگار این روز اسم «بدر الدین محمد اکبر» نهاده. جوهر آفتابچی ظاهراً اشتباه کرده است.

ص ۱۷۹، س ۲۴: سیصد نفر شتر: در «همایون نامه» (ص ۶۳) عدد شتر يك هزار آمده. اما چه نوع شتر! «آن شتران بنوع بودند که گویا هفت پشت بلکه هفتاد پشت آن شتران مذکور شهر و آدم و بار را ندیده بودند. چون در لشکر قحط الفرس بود اکثر مردم شتر (ص ۶۴) سوار بودند، و آنچه تنمه باقی مانده بود برای بار تعیین فرمودند. و هر که سوار می شد بمجرد سوار شدن سوار را بزمین می زدند و راه جنگل می گرفتند. و از اشتران بار هر کدام که بار می کردند بمجرد شنیدن آواز سم اسب جسته جسته بار را بر زمین انداخته خود بجنگل در آمده می رفتند. و بر هر کدام شتر که بار را محکم بسته می شد هر چند می جست بار نمی افتاد، بمع بار راه جنگل پیش گرفته می گریخت. بدین نوع بجانب قندهار می رفتند تا قریب دویست شتر گریخته باشد».

ص ۲۰۶، س ۳: شاه حسین تکدیری: و الصحيح «نکدیری».

ص ۲۰۶، س ۱۶-۱۷: مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۳۲۲): مولانا پیر محمد

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۱۸

زرگر و ملا ظهوری و ملا جانی بندری و دیگر علما و شعرا در زمان او بوده اند و رعایت یافته اند.

ص ۲۱۵، س ۲۲: سادات ابخوی: و الصحيح «انجوی».

ص ۲۳۸، س ۳: غورمانی: بر وفق مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۳۳۶) «غورنامی».

ص ۲۴۵، س ۱۵: کن کوت: نسخه «ر» این کلمه را به «دانه بندی» تعبیر کرده است.

ص ۲۵۴، س ۲: و فتح عظیم روی نمود: این فتح نامی بتاریخ ششم محرم هزار هجری روی نمود (مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۳۶۲).

ص ۲۵۷، س ۱: و بتاریخ ... بشرف پائوس مشرف شدند: مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۳۷۶) ورود میرزا جانی بیگ را بدرگاه اکبر پادشاه بتاریخ «بیست و چهارم جمادی الثانی سنه هزار و یک» قرار داده است.

ص ۲۵۷، س ۷-۸: بتاریخ ۲۷ شهر رجب سنه ۱۰۰۸ الخ: و در مآثر رحیمی (ج ۲، ص ۳۴۹) «بتاریخ بیست و هشتم شهر رجب سنه یکهزار و هفت».

#### تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۱۹

اعتراف قصور چون انسان جائز الخطا است خیلی ممکن است که بعضی اغلاط در متن کتاب و در تعلیقات از روی غفلت باقی مانده باشد (مانند «میمندی» بجای «میمندی» در صفحه ۲۷۰، س ۲۰؛ و زیادتی حرف «را» در صفحه ۲۸۸، سطر ۱۰؛ و «صلاح الدین» بجای «نظام الدین» در صفحه ۳۰۳، س ۹). و از آنجائی که الحاق فهرست اغلاط باعث تطویل کتاب خواهد شد، از قارئین کرام توقع داشته می‌آید که هر جا که خطائی بینند آن را بنظر عفو و اغماض در پوشند. اظهار امتنان از اصحاب مطبعه قیّمه - بمبئی درینجا لازم است که اظهار تشکر از اصحاب مطبعه قیّمه بکنم که در دقت و اتقان عمل حتی الوسع جدّ بلیغ نموده مستوجب صد تبریک و تهنیت شده‌اند و السلام.

ع. م. د.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۰

### [فهرست ها]

فهرست کتب مراجعه

(الف) کتابهای عربی و فارسی

۱. آئین اکبری، تالیف ابو الفضل علامی، کلکته ۱۸۷۲-۱۸۷۷ ع.
۲. اکبر نامه، تالیف ابو الفضل علامی، کلکته ۱۸۷۷-۱۸۸۶ ع.
۳. بیگ لار نامه، مخطوطه دوستم آقا محمد حنیف صدیقی.
۴. تاریخ طاهری، تالیف سید طاهر محمد بن حسن نسیانی تهتوی، مخطوطه آقا محمد حنیف صدیقی.
۵. تاریخ فرشته، جزء دوم، چاپ بمبئی، سنه ۱۸۳۲ ع.
۶. تاریخ فیروز شاهی، تالیف ضیاء برنی، کلکته ۱۸۶۲ ع.
۷. تاریخ فیروز شاهی، تالیف شمس سراج عقیف، کلکته ۱۸۹۰ ع.
۸. تاریخ مبارکشاهی، تالیف یحیی بن احمد بن عبداللہ السرهندی، کلکته ۱۹۳۱ ع.
۹. تاریخ الیعقوبی، تالیف احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب بن واضح، لیدن ۱۸۸۳ ع.
۱۰. تحفة الکرام، تالیف علی شیر قانع تهتوی، (۱) چاپ بمبئی، (۲) نسخه خطی مال مکتبه پیر جهندا (سند).
۱۱. تحفة النظر المعروف برحله ابن بطوطه، پاریس ۱۸۹۳-۱۹۲۲ ع.
۱۲. تذکره الشعراء، تالیف دولتشاه سمرقندی، لیدن و لندن ۱۹۰۱ ع.
۱۳. ترخان نامه، تالیف سید جمال بن میر جلال الدین حسینی شیرازی، مخطوطه آقا محمد حنیف صدیقی.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۱

۱۴. چچنامه، تالیف علی بن حامد بن ابی بکر الکوفی، مخطوطه دوستم آقا علاءالدین سمّه.

۱۵. طبقات اکبری، تالیف خواجه نظام الدین احمد بخشی، کلکته ۱۹۲۷-۱۹۳۵ ع.
۱۶. طبقات ناصری، تالیف أبو عمر منهاج الدین عثمان بن سراج الدین الجوزجانی، کلکته ۱۸۶۴ ع.
۱۷. ظفر الواله بمظفر و آله، تالیف عبداللہ بن محمد بن عمر المکی، لندن ۱۹۱۰-۱۹۲۸ ع.
۱۸. فتوح البلدان، تالیف احمد بن یحیی بن جابر البلاذری، لیڈن ۱۸۶۶ ع.
۱۹. مآثر الأمراء، تالیف نواب شمس الدوله شاهنواز خان، کلکته ۱۸۸۸-۱۸۹۱ ع.
۲۰. مآثر رحیمی، تالیف ملا عبد الباقی نهاوندی، کلکته ۱۹۱۰-۱۹۲۵ ع.
۲۱. مروج الذهب، تالیف مسعودی (طبع پاریس).
۲۲. منتخب التواریخ، تالیف عبدالقادر بدایونی، کلکته ۱۸۶۵-۱۸۶۹ ع.
۲۳. ہمایون نامہ، تالیف گلبدن بیگم، لندن ۱۹۰۲ ع.

(ب) کتابهای انگلیسی

۱۹۲۵. ۱. attuclaC ,snesuoC .H yb ,dniS fo seitiuqitnA ehT

۲. nodnol egdireveB .S .A yb ,hsilgnE ni amaN rubaB

۱۹۲۲.

۱۹۱۴. ۳. nodnoL ,uahcaS yb ,aidnI s'inureblA

۱۸۶۷. ۴. nodnoL ,toillE yb ,I .lov ,aidnI fo yrotsiH ehT

۵. I .loV ,aidnI fo yrotsiH

۱۸۵۴. II ,eniksrE yb ,nodnoL

۱۸۹۴. ۶. nodnoL ,giaH .R .M yb ,yrtnuoC atleD sudnI ehT

۱۸۹۲. ۷. attuclaC ,ytrevAR rojaM yb ,dniS fo narhiM ehT

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۲

۸. idiraF halluftuL hallulzaF :rT ,iranakiS -i -ta'riM .

drofxO ,ttobbA .J yb ,dniS .۹ ۱۹۲۴.

۱۰. mizaN .M .rD yb ,semiT sih dna dumhaM natluS .

egdirbmaC ۱۹۳۱

۱۱. rediaH dammahuM azriM yb ,idihsaR -i -hkiraT ehT .

sailE .N :RT ,talhguD

nodnoL ,SSOR .D .E ۱۸۹۵.

۱۲. ssegruB .J :rT ,ijramA ijdohcnaR yb htaroS -i -hkiraT .

yabmoB ۱۸۸۲

۱۳. selrahC :rT ,ihcbatfA rahwaJ yb taikaV -la -herekzeT .

nodnoL ,trawetS ۱۸۳۲.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۳

۱- فهرست اسماء الرجال

الف آدم بن عبد الرحمن ۲۶۵، ۲۶۶.

ابراهیم خان ناهر ۲۴۷.

ابراهیم، شیخ ۱۴۲، ۱۵۳.

ابراهیم، قاضی ۲۰۲.

ابراهیم، مولانا ۲۴۱.

ابره ۳۰۶.

ابن حسين، ميرزا ۹۶، ۹۷.

ابو الحسن، قاضى ۱۰۷.

ابو احمد الموفق ۲۶۹.

ابو البقاء ۱۶۶، ۱۷۱.

ابو الخطاب ۳۱.

ابو الخير، امير ۱۸۹، ۱۹۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۶.

ابو الخير، قاضى ۱۵۳، ۲۰۱.

ابو الخير گور ۲۲۹.

ابو العباس ۳۱.

ابو العباس احمد بن اسحاق بن المقتدر بالله ۳۲.

ابو الغيث ۶۹.

ابو الفضل، سيد ۲۴۶.

ابو القاسم ۱۱۹.

ابو المحمد ۱۱۲.

ابو المكارم ۱۱۲، ۲۲۵، ۲۳۹.

ابو المنصور، ميرزا ۱۹۶.

ابو بكر شاه ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۲۸۴.

ابو بكر بن داود ۲۰۵.

- ابو بکر صدیق رضه ۲۰۰.
- ابو جعفر منصور عباسی ۳۱.
- ابو سعید الانصاری ۲۶۹.
- ابو سعید ایلخانی، سلطان ۳۰۸.
- ابو سعید پورانی ۱۹۷، ۱۹۶، ۱۱۱.
- ابو سعید، قاضی ۲۰۰، ۲۰۱.
- ابو سعید، میرزا ۸۰، ۳۰۷، ۳۰۸.
- ابو الصمه ۲۸۷.
- ابو مسلم ۱۰۶، ۱۵۲.
- ابو مسلم کوکلتاش ۱۳۸.
- اثیر الدین ابهری ۷۶.
- احمد بن حسن میمندی ۲۷۰.
- احمد ترخان ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۸۸.
- احمد خواجه اصفهانی ۲۱۸.
- احمد غزنوی ۲۲۲.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۴

احمد فرید الدین الفتازانی ۹۲.

احمد، قاضی شیخ ۲۱۸.

احمد، میرزا ۸۰، ۳۰۸.

احمد ولی ۱۸۸، ۱۹۴.

احنف بن قیس بن رواح ۲۸.

ارغون ۸۰، ۹۱، ۹۴، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۷۱، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۹۲، ۲۳۰.

ارکلی خان ۴۲، ۴۳.

ارمیل ۶۱، ۶۲.

اسلام شاه ۱۸۲.

اسماعیل بن اسحاق ۲۶۹.

اسماعیل بیتاره ۱۸۴.

اسماعیل جمالی، شیخ ۱۵۳.

اسماعیل، شاه- صفوی ۷۶، ۱۰۴، ۱۰۷، ۳۰۴.

اسماعیل قریشی ۱۵۷.

اسماعیل قلی خان ۲۴۹.

اسن تیمور سلطان ۱۷۸، ۱۷۹.

اعلی شاهی ۱۰۷، ۱۰۸.

اعتماد خان ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۶.

اغضوار خان ۱۶۵.

اقبال خان ۱۵۵.

اکبر، جلال الدین محمد ۱، ۱۷۷، ۲۲۶، ۳۱۷، ۳۱۸.

التمش (رجوع کنید به شمس الدین ایلتمش).



الغ بیگ ۹۸.

الغ خان ۴۳، ۴۴، ۶۳، ۲۷۹، ۲۹۷.

الغ، میرزا ۱۶۷.

اله دوست، میرزا ۱۸۱.

امان سلطان بیچه ۱۲۴.

آمر (آمر آمرانی) ۶۶، ۲۰۷، ۳۱۳.

امیر بیگ ۱۷۳.

امیر حسن دهلوی ۴۰.

امیر خسرو ۴۰.

امین خان (امین ملک) ۲۷۵.

امیه، بنی ۱، ۴، ۵، ۳۱، ۳۲.

انر، جام ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۳.

انندیال بن جیبیل ۲۷۰.

اوزیک تای ۲۷۴، ۲۷۵.

اوزون حسن ۳۰۷.

اوغلی، بیگ ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴.

ایلقلی دیوانه ۱۸۵.

ایوب انصاری ۱۴۱.

ب بائی ۱۶، ۱۷، ۱۸.

بابا احمد ولد میر فاضل ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۸.

بابا ترخان ۲۱۰.

بابا علی، امیر ۹۳، ۹۴.

بابا میرکی ۱۰۶.

بابر ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۷، ۱۶۰،

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۲۵

۱۶۸، ۲۲۶، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۶.

بابینه، جام ۶۲، ۶۳، ۶۵، ۷۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۸.

باقر ارغون ۹۷.

باقی بیگ ۳۰۲.

باقی ترخان، میرزا محمد ۱۹۶، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷،  
۲۴۲.

بانهبه، جام ۲۹۹، ۳۰۰.

بازید ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۳۹.

بختیار بیگ ۲۵۴.

بخشوی لنگاه ۱۸۰، ۱۸۱.

بدر الدین، سید ۲۶۰.

بدیع الزمان، میرزا ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰.

بدیل بن طهفه ۲۶۲، ۲۶۳.

بردی بیگ ۲۲۵.

برکه، میر ۱۷۳.

بلال، مخدوم ۱۱۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۵.

بنده دهر ۱۵۲.

بنو الیداس ۲۴۴.

بلین ۳۹، ۴۱، ۴۲.

بهاؤ الدین ۶۶.

بهاؤ الدین زکریا ملتانی ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۴، ۱۴۸، ۱۵۹.

بهاؤ الدین، سید ۲۵۴.

بھادر بھورہ ۲۸۰.

بھادر خان (گماشته جام نظام الدین) ۳۰۲.

بھادر خان ۲۲۱، ۲۵۱.

بھادر خان ناهر میواتی ۵۳، ۵۵، ۲۸۴.

بھادر، سلطان ۱۶۲، ۱۶۳.

بھتی، ملک ۵۹، ۳۱۵.

بھرام ۵۰.

بھرام ایبہ ۲۷۹.

بھلول ۱۴۹، ۱۵۳، ۱۷۹.

بھونگر ۶۰.

بی بی رانی ۳۰۳.

بی بی مرغی ۳۰۱.

بی بی مغلی ۳۰۱.

بیچہ حبیب ۱۳۸.

بیرسال، رانا ۱۷۷، ۳۱۷.

بیرم خان ۲۲۳، ۲۲۴.

پ پاینده محمد ترخان ۱۲۵، ۳۱۴.

پاینده محمد قریش ۱۶۹.

پتہ، شیخ ۳۰۵.

پرمانند، راجہ ۲۴۶، ۲۴۷.

پرمل دیو ۲۹.

پرندہ بیگ بخشی ۹۵.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۶

پہتو ۶۱.

پیرپتہ ۶۲ (رجوع شود بہ پتہ).

پیر ولی برلاس ۱۰۴.

پیر یکشنبہی ۱۴۱.

ت تاتار خان ۶۳، ۲۹۷.

تاج الدین، سید ۲۰۴.

تاج الدین، لاری ۱۷۹.

تاج الدین ملک ۵۹.

تاج الدین یلدز ۳۵، ۴۷.

تاج الملك کافوری ۲۷۹ (رجوع شود به ملک تاج).

تاج خانم ۲۲۳.

تاری ۶۱.

تردی بیگ بکاول ۱۷۴، ۱۷۹، ۲۲۳.

تردی بیگ، شاه ۲۲۱.

تردی، ملا ۲۱۴.

ترسون بیگ ۱۷۲.

ترسون محمد خان ۲۱۳، ۲۲۱، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵.

ترمذی ۲۵۲.

تغلق، جام ۷۰، ۷۱، ۳۰۰، ۳۰۱.

تغلق شاه ۴۶، ۴۷، ۵۲، ۵۳، ۶۴، ۲۸۳، ۲۸۴.

تماچی، جام ۶۴، ۶۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰.

تمیم، بنی ۲۸.

تنگر بردی قبتاش ۱۱۴.

تودرمل ۲۴۶.

تیمور ۱۱، ۵۹، ۲۲۶.

تیمور، امیر ۶۱، ۲۱۸.

تیمور تاش ۱۰۲.

تیمور سلطان ۲۲۰.

ج جاجم بردی ۹۶.

جار الله، امام ۲۰۰.

جاره ماچی (و الصحيح جاده) ۱۵۸، ۳۱۶.

جامی ۶۳.

جان بابا ترخان، میرزا ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۴۲.

جان علی پیشقراق ۱۶۳.

جانی بندری ۲۰۶، ۳۱۸.

جانی بیگ، میرزا ۲۱۴، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۳۱۸.

جانی ترخان ۱۶۹، ۱۸۱، ۱۸۵.

جانی، ملا میرزا ۲۱۵.

جعفر ارغون ۸۲، ۱۰۰.

جعفر، سید ۱۴۷، ۱۸۹.

جعفر، مخدوم ۱۱۰.

جکمال ۲۱۹.

جگمل ۲۹۲.

جلال الدین ۱۹۶.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۷

جلال الدین، ابو سعید پورانی ۹۱، ۹۲.

جلال الدین حسن ۳۷، ۳۸، ۲۷۸.

جلال الدین خلجی، سلطان ۴۲، ۴۳.

جلال الدین، خواجه ۱۱۰.

جلال الدین محمد، سعید ۲۱۶.

جلال الدین محمد دوانی ۷۵.

جلال الدین منکبرنی، سلطان ۲۷۴، ۲۷۶.

جلمه ارغون، میر ۱۶۹.

جمال الدین مفتی ۲۰۱.

جنید ۱۶۳.

جوده سوده ۱۱۷.

جونہ جاریجہ ۱۶۳.

جونہ، جام ۵۱، ۶۳، ۲۹۷، ۳۰۰، ۳۰۱.

جهانگیر هاشمی ۲۰۵.

جیون دهر، جام ۱۵۲.

چ جج بن سیلائج ۸، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶.

چندر بن سیلائج ۲۶۳.

چنگیز خان ۳۵، ۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۲۷۴.

چنيسر ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۴.

چوچک، بابا ۱۲۱، ۸۱.

چوچک بيگم ۱۰۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۶.

ح حاتم طائي ۲۱۸.

حاج، مير ۲۲۲.

حاجي ۷۸.

حامد، ملا ۲۹۲.

حاجي مفتي ۱۴۲.

حجاج بن يوسف ۴، ۶، ۷، ۸، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۱۴۷، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۵، ۲۸۷، ۲۸۸.

حسام الدين ميرك ۱۴۷.

حسن ابدال، بابا ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶.

حسن افغان ۱۶۵.

حسن بصرى ۲۱۸.

حسن بيگ ۱۱۱.

حسن، ميرزا شاه ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶،  
۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵،  
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،  
۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۱۹، ۲۲۰،  
۲۲۱، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۵۰، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶.

حسن علي عرب ۲۵۴.



حسین بیگ ۲۴۹.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۸

حسین بیگ لار ۱۸۸.

حسین زنجیریا، سید ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷.

حسین سلطان ۱۴۸.

حسین، میرزا شاه ۱۱۸، ۱۴۱، ۱۹۰ [رجوع کنید به حسن، میرزا شاه].

حسین لنگاه، سلطان ۷۴، ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۹.

حسین، محمد ۱۹۳.

حسین میرزا، سلطان ۸۰، ۸۱، ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۶، ۱۱۶، ۱۳۲، ۱۹۱، ۳۰۸.

حق بردی بیگ ۲۲۵.

حماد قریشی، شیخ ۱۵۱.

حمزه بیگ ۱۲۳، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۸.

حمید ساریان، میر ۱۹۳، ۳۱۲.

حمید، شیخ ۲۰۳.

حمید، میر ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۹۴.

حمیده بانو بیگم ۱۷۱، ۱۷۷، ۳۱۷.

حیدر بیگ ۲۲۹.

حیدر، سید ۲۰۵.

حیدر کلوج ۲۰۶.

خ خاص خان ۲۷۶.

خاقان منصور ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱ (رجوع کنید به حسین میرزا).

خالج خان ۴۲.

خان جهان (ملک فیروز) ۵۲، ۵۳، ۵۶، ۲۸۴.

خان جهان ولد ولی بیگ ۲۲۳، ۲۴۴.

خانخانان، نواب ۲۰۳، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷.

خانزاده بیگم ۱۰۵.

خاوند محمود، خواجه ۱۶۶، ۱۶۷.

خدا قلی ۹۶.

خدیدجه بیگی ۸۷.

خسرو ۳۳.

خسروخان ۴۵، ۴۶.

خسرو شاه (پسر خانخانان) ۲۵۷.

خضر خان ۵۸، ۱۶۳، ۱۶۴.

خفیف ۲۷۱، ۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲.

خلیفه، میر ۱۴۷، ۱۹۶.

خواجه افضل ۹۳.

خواجه خطیر ۴۷، ۲۷۹.

خواجه محمد رحيم ۲۳۳.

خواجه ملك ۲۴۴.

خواجه مناج ۲۳۳.

خوش محمد بيگلار ۳۱۲.

خيرا (خيره) ۶۱، ۲۹۰، ۲۹۱.

خيرالدين، جام ۶۴، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰.

د داؤد بن نصر قرمطی ۲۷۰.

داؤد، ابن نضير بن وليد عثمانی ۲۸.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۲۹

داؤد، رای ۵۷.

داؤد، قاضی ۲۳۸.

داهر بن چچ ۷، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۲۶۳، ۲۶۵.

دته سیوستانی، قاضی ۱۹۵، ۱۹۹.

درمش خان ۱۰۷، ۱۰۸.

درویش محمد ۱۸۲، ۱۸۵، ۲۲۲.

درویش محمد انبار دار، ملا ۱۷۸.

دریا خان ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۸، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳.

دلشاد ۷۴.

دودا (دوده) ۶۰، ۶۱، ۳۰۴، ۳۰۷.

دودا بن عمر بن پهتو ۲۹۲.

دودا بن عمر بن دودا ۲۹۳، ۲۹۴.

دوست میراخور ۱۶۰.

دولت خان ارغون ۱۰۶، ۱۸۲.

دولت خان (همراه خانخانان) ۲۵۵، ۲۵۶.

دولت کته ۱۰۵، ۱۰۶.

دهرسین ۱۶، ۱۸، ۱۹، ۲۰.

ذوالنون ارغون ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰،  
۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۱۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۹۱، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۸.

ر راجو ۵۷.

راجه چتوری ۱۶۲.

راجه مالديو ۱۷۵، ۱۷۶.

رام وزير ۱۱.

رام رای جاريجه ۲۹۱.

رانا مهرت چتوری ۱۴، ۱۵.

راهو، مخدوم ۱۹۹.

رای جاجنگر ۲۸۵.

رای جگنناتهه ۲۹۳.

رایجه بیگم ۲۱۲.

رای خلجی (خلجین) بهتی ۵۷، ۲۸۵.

رای داود ۵۷، ۲۸۵.

رایدنه، جام ۷۱، ۷۲، ۳۰۱، ۳۰۳.

رای سنگ ۲۴۴، ۲۹۲.

رای سهره ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰.

رتن، ملک ۶۲، ۲۹۵.

رحمان قلی بیگ ۲۴۹.

رحمودهر ۱۴۶، ۱۵۱.

رستم ۲۴۸.

رشید، حافظ ۱۴۲.

رکن الدین، شیخ ۴۳، ۴۷، ۲۳۸.

رکن الدین، شیخ (از اولاد بهاءالدین زکریا مولتانى) ۲۸۷، ۲۸۸.

رکن الدین، مخدوم ۲۰۰ (رجوع کنید

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۳۰

به «متو».

رکن الدین، ملک ۵۰، ۵۲، ۵۳، ۲۸۳.

رنمل، سوده ۱۱۷، ۱۱۹، ۲۹۱، ۲۹۲.

روح الله، شیخ ۱۵۱.

زاهد، میرزا ۲۵۰.

زرگر ۲۰۶، ۳۱۸.

زين الدين بهکری، قاضي ۲۰۰، ۲۰۱.

زين العابدين ۱۵۳، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱.

زينك ترخان ۸۲، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۱۳.

س ساريان جنيد ۸۸.

ساريان علي تواچي ۸۳.

سارنگ خان، جام ۱۱۷.

سارنگ خان ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۷۶، ۱۱۹، ۲۸۵، ۳۰۷.

سالارخان ۲۹۴.

سahبه پسر رنمل سوده ۲۹۲.

سahسي بن سيهرس ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴.

سبحانقلي ارغون ۲۴۸.

سعادت خان ۵۷، ۵۸.

سعدی، شيخ ۴۱.

سعید خان، نواب ۲۳۳.

سفاح ۳۱.

سفر ارغون، مير ۱۷۲.

سکندر ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۷۱.

سلطان امير ۱۹۱، ۲۳۴.

سلطان بیگ ۹۷.

سلطان حسین میرزا ۲۲۳.

سلطان خواجه ۲۱۴.

سلطان علی ارغون ۸۴، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۱۳، ۲۱۱.

سلطان محمد (برادر شاه بیگ ارغون) ۳۰۲.

سلطان محمد ترخان ۲۱۳.

سلیمان بن عبدالملک ۳۱، ۲۶۵.

سمندر بیگ ۱۶۸، ۱۷۶.

سنبل خان ۱۵۵، ۱۵۶.

سنجر، جام ۷۲، ۷۳، ۷۶، ۳۰۱، ۳۰۳.

سنگهار (سومره) ۶۱.

سنگهار (زمیندار) ۲۹۲.

سورج دیو ۲۹.

سومره ۶۰، ۲۸۶.

سوهندیو ۱۲، ۱۴، ۱۶.

سون کرن ۱۷۷.

سیف الدین ایبک ۲۷۸.

سیف الملوک ۳۴، ۲۴۵، ۲۷۳.

سیلاج (یا سیلائج) ۱۱.

سیهرس رای (ابن ساهسی) ۸، ۹.

ش شادمان میرزا ۲۱۱.

شاه بابا ۲۴۲.

شاه بیگ ۷۵، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۸، ۸۹.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۳۱

۹۰، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳،  
۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۹۲،  
۱۹۴، ۲۰۱، ۲۰۶، ۲۱۹، ۲۵۴، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۶.

شاه حسن (یا شاه حسین)، میرزا ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۲۶، ۱۲۷ [رجوع کنید به حسن، میرزا شاه].

شاه حسین تکدری (و الصحيح نکدری) ۱۹۰، ۱۹۳، ۲۰۶، ۳۱۷.

شاه خواجه ۲۱۴.

شاهرخ، میرزا ۱۳۳، ۱۳۴.

شاه محمود ارغون ۱۱۳، ۱۷۲، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰.

شاهم خان ۱۷۲.

شاه منصور ۲۲۶.

شاه میرزا ۱۶۷.

شجاع بخاری، شیخ ۱۵۴، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰، شرف الدین، قاضی ۱۹۹.

شمس الدین ایلتمش ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۹، ۴۰، ۲۷۴، ۲۷۸.

شمس الدین ماحونی، خواجه ۱۶۰.



شمس الدین، میر ۷۵.

شهاب الدین سفید روانی، خواجه ۱۳۹.

شهاب الدین عبدالله مروارید ۹۶.

شهاب الدین محمد بن سام غوری ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۲۷۲، ۲۷۳.

شهاب خان ۲۰۳، ۲۴۷.

شهباز، مخدوم قلندر ۵۰، ۱۹۸، ۱۹۹.

شیخا کهوکهران ۵۷، ۲۸۵.

شیرخان افغان ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۹.

شیردل بیگ ۱۷۳.

شیرم زکه ۹۸، ۳۰۸.

شیرقلندر، سید محمد ۳، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۹۸.

شیر محمد ۱۸۵، ۲۲۲.

شیرویه سلطان ۲۴۹.

ص ص ۶۰.

صادق، نواب محمد ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱.

صالح بن عبدالرحمن ۲۶۵، ۲۶۶.

صالح ترخان، میرزا محمد ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۰۸، ۲۲۵.

صالح، شیخ ۲۰۳.

صایمه بیگم ۲۳۵.

صدر الدین راهوانی، مخدوم ۲۰۲.

صدرالدین، شیخ ۴۰، ۴۱، ۵۰.

صدر الدین، قاضی ۱۹۹.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۳۲

صده، میر ۵۳.

صفائی، میر سید ۲۳۷، ۲۴۴.

صلاح الدین، جام ۶۵، ۶۶، ۷۳، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۳۰۴، ۳۱۲، ۳۱۳.

صلدای ۴۳، ۲۷۸، ۲۷۹.

ض ضیاؤ الدین، مولانا ۲۰۲.

ط ظاهر خان، محمد ۲۴۳، ۲۴۴.

طاهر صدر ۱۶۸، ۱۷۳.

طغی ۴۸، ۴۹، ۲۸۰، ۲۸۱.

طهماسب، شاه ۱۳۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۳۹.

طیب هروی، شاه ۱۴۴، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۳۷.

ظ ظریف خاتون ۱۰۵.

ظفر خان ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۲۷۹.

ظهوری، ملا ۲۰۶، ۳۱۸.

ع عادل، عادل خواجه ۲۱۸.

عادل خان (یعنی ملک کهندو) ۵۷.

عاقل اتکه ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۰۷، ۲۱۸.

عامر بن عبداللہ ۳۱.

عباس، بنی ۱، ۴، ۳۱، ۳۲.

عباس، مخدوم ۲۴۰.

عبدالباقی، مولانا ۱۷۳.

عبد الباقي، میرزا ۹۳، ۱۴۷.

عبد الباقي، ميرك ۲۱۵.

عبد الحق، خواجه ۱۶۶، ۱۶۷.

عبد الخالق گیلانی ۲۱۵، ۲۱۶.

عبد الرحمن، ارغون ۸۲، ۸۹.

عبد الرحمن دولتشاهی ۱۱۳.

عبد الرحمن، قاضی ۱۵۳.

عبد الرحمن، مولانا ۲۱۷.

عبد الرحمن، ميرك ۲۱۴، ۲۱۵.

عبد الرزاق (سپه سالار محمود غزنوی) ۳۲، ۲۷۰.

عبد الرزاق (پسر میرزا الغ بیگ) ۹۸.

عبد الرزاق (از اقربای میر فاضل) ۱۲۵.

عبد الرشید بن مسعود، سلطان ۶۰، ۲۷۰، ۲۸۶.

عبد الصمد ترخان ۱۰۶.

عبد العزيز ابهرى ٧٦.

عبد العزيز بريد، ملك ٥٠.

عبد العلى ترخان ١٠٠، ١٠٤، ٢٠٦.

عبد الغفور ٢١٤.

عبد الفتاح ١٢٥، ١٤٦، ٢٢٨.

عبد القدوس ١٦٤.

عبد الله انصارى ١٤١.

عبد الله بن على ثقفى ٢٣، ٢٤.

تاريخ سند ( تاريخ معصومى )، متن، ص: ٣٣٣

عبد الله بن محمد بن على بن عبد الله بن عباس ٣١.

عبد الله، خواجه ١٢٧.

عبد الله، قاضى ٢٠٢، ٢٠٤.

عبد الله كانجرجه ٢٤٨.

عبد الله متقى، شيخ ٢٠٤.

عبد الله مفتى ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٣٨.

عبد الله ميرزا سيد ٩٣، ٩٤.

عبد الله يزدى ٢١٧.

عبد المجيد، مير ٢٢٥.

عبد الملك ٦، ٢٥٩.

عبد الواحد ۲۱۸.

عبد الواحد يساول ۷۸.

عبد الوهاب پورانی، شیخ ۱۸۱، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۲، ۲۲۵، ۲۳۸.

عبد الهادی ۱۰۲.

عبید الله بن نبهان ۲۶۲، ۲۶۳.

عثمان، قاضی مخدوم ۲۴۰.

عثمان، مروندی ۴۰ (راجع شهباز قلندر).

عدل، میر ۲۴۵، ۲۴۶.

عربی، مخدوم ۲۰۵.

عرقوب ۱۷۷.

عزیز کوکه ۲۰۳.

علاؤالدین دهاروال ۵۷.

علاؤالدین ولد مبارک خان ۱۱۵، ۱۱۸.

علاؤالدین، بن محمد بن فرید شاه ۱۴۸.

علاؤالدین خلجی، سلطان ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۶۳، ۶۴، ۲۷۹، ۲۹۴، ۲۹۷، ۲۹۸.

علاؤالدین بهرام شاه ۲۷۷.

علاؤالدین شاه بن محمد شاه خلجی ۵۶، ۲۸۵.

علی اکبر جامی ۱۷۱.

علی بخشی ۸۷.

علي بن حامد ابى بكر الكوفى ٤ .

علي بن محمد بن عبد الرحمن سليطى ٢٧ .

علي بن مسعود ٢٧٠ .

علي، بيگ ١١٣، ١٧٩، ٢٢٠ .

علي پورانى ٢٢٠ .

علي بيگ جلاير ١٧٨ .

علي حسين ارغون ١٨٨ .

علي خان ١٤٧ .

علي ساريان ٨٤ .

علي، سيد ٢١٣، ٢١٥، ٢٢٦ .

عليشاه، ترك ٦٢، ٦٣، ٢٩٦ .

علي شير، جام ٦٧، ٦٨، ٣٠٠ .

علي شير، ملك ٤٧، ٥٠، ٩٠، ٩١، ٩٤، ٢٨٣ .

علي طغائى ٨٥، ٩٢، ٩٣ .

علي غورى، ملك ٢٨٣ .

علي قورچى ١٣٨، ١٣٩ .

تاريخ سند ( تاريخ معصومى )، متن، ص: ٣٣٤

علي كرماخ ٢٧٢ .

عليكه ارغون ١١٦، ١١٨، ١١٩، ١٥٢، ١٦١، ١٦٥، ١٦٦، ١٧٣ .

علی محمد کوکلتاش ۱۷۲.

علی مردان ۲۵۲.

علی، ملک ۵۹، ۹۷.

علی مهر ۱۸۵.

عماد الملك سر تیز ۲۹۶، ۲۹۷.

عمر بن دودا (دوده) سومره ۲۹۲، ۲۹۳.

عمر بن عبد العزيز الهباری ۲۸۷.

عمر هلیه، مولانا ۲۰۵.

عیسی، قاضی ۱۸۱.

عیسی ترخان، میرزا ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۰،

۲۲۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ۳۰۲.

عین الدین، سید ۱۳۵.

غ غازی بیگ، میرزا ۲۵۷.

غازی خان ۱۵۵.

غازی ملک ۴۵، ۴۶.

غورمانی، شیخ میر ۲۳۸.

غیاث الدین بلبن ۳۹، ۴۱، ۴۲.

غیاث الدین جامی، خواجه ۱۷۳.

غیاث الدین، سلطان ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۲.

غیاث الدین غوری ۳۳.

غیاث الدین محمد سبزواری، میر ۲۳۹.

غیاث الدین، محمد صدر ۹۲.

غیاث الدین، میر ۱۱۲، ۳۱۰.

ف فاضل کوکلتاش، میر ۸۲، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۴، ۱۴۶،  
۲۱۸، ۳۰۲.

فاطمه، بی بی ۱۳۵.

فتح خان، نواب ۲۴۶، ۲۴۷.

فتح خان، جام ۶۷، ۶۸، ۷۰.

فتح خان (رجوع کنند به هیئت خان).

فخر سالاری ۲۷۵.

فخر ملک ۴۵، ۴۶.

فخر هروی ۲۰۶.

فرخ، میر ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۲، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۹، ۱۸۲.

فرخی ۲۷۱.

فرید ارغون ۱۰۴.

فرید الدین احمد تفتازانی ۳۰۴.

فرید الدین، گنج شکر ۴۰.

فرید دهر ۲۴۷.



فرید، شیخ ۲۱۱.

فرید (شیرخان افغان) ۱۵۶.

فریدون حسین، میرزا ۹۰، ۹۱.

فصیح الدین ۹۶.

فضل الله خان بلخی ۵۸.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۳۵

فضل الله، منحدوم ۲۱۷.

فضیل بیگ ۱۷۲.

فقیر محمد ترخان ۲۱۳.

فیروز، جام ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۱،

۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۳۰۳، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۵.

فیروز شاه تغلق، سلطان ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۵۸، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵،

۲۹۹.

فیروز لانگاه، سلطان ۱۴۸.

فیروز، ملک ۶۲، ۶۳، ۲۹۶.

ق قادر بالله ۳۲، ۲۶۹.

قاسم، سید ۱۱۹.

قاسم بیگ لار ۱۴۶، ۱۹۰، ۱۹۱.

قاسم حسین سلطان ۱۷۳.

قاسم خان، محمد ۲۴۳، ۲۴۴.

قاسم ديوان، مولانا ۲۴۱.

قاسم طغائي، ميرزا ۱۶۸.

قاسم كينك پوش ۱۴۶.

قاسم كوکه ۱۰۷، ۱۹۶.

قاسم، مير ۱۱۲.

قاسم، ميرزا ۱۷۲، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۱۰.

قاضي قاضن (قادن) ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۸۱، ۱۸۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۳۰۲.

قاضي معروف ۷۳.

قياد خان ۲۲۱.

قيتاش ۱۱۴.

قتلغ خان ۳۸، ۴۱، ۲۷۸.

قتيبه ۲۶۵.

قرايت خان ۲۲۳.

قراچه خان ۱۷۱.

قزل ۳۰۹.

قشغه، سيد ۱۳۷.

قطب الدين، ايبك ۳۴، ۳۵، ۲۷۳.

قطب الدين بختيار كاكي ۵۹.

قطب الدین، سلطان ۴۵، ۴۶.

قطب الدین لانگاہ، سلطان ۱۴۸، ۱۵۰.

قطب الدین، شاه ۱۴۴، ۱۹۷، ۲۲۲، ۲۳۷.

قلج بہادر اوزبک ۲۲۸.

قلی بیگ، سلطان ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۷۲، ۲۳۳.

قلی خان، میرزا ۱۱۹.

قلی مہردار، امیر ۱۷۴.

قنبر بیگ ارغون ۱۷۴.

قیس ۲۵، ۲۶.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۳۶

قیصر رومی ۲۹۵، ۲۹۶.

ک کاشانی، قاضی ۱۲۸.

کامران، میرزا ۱۳۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۹۶، ۲۰۸.

کامیاب خان اعظم، نواب ۲۰۳.

کاهہ ۶۲، ۶۳.

کچک بیگ ۱۶۷.

کرن، جام ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۳۰۰.

کریم الدین ۲۱۷.

کزک خان ۲۷۷، ۲۷۸.

کشلو خان ۴۷، ۲۷۹، ۲۸۰.

کلان مسکین، خواجه ۲۲۴.

کمال مثنی (مبین) ۵۷، ۲۸۵.

کوچک (بن سبحانقلی) ۲۴۸.

کوچک، میر ۲۱۰.

کوکار سنگین، رای ۲۷۴.

کوکه ترخان ۱۷۳.

کهندو، ملک ۵۷، ۲۸۵.

کهنکار ۱۶۰، ۱۶۱.

کیبک ارغون ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۲۲۶.

کیخسرو ۴۱.

کیسو خان (یا گیسو خان) ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴.

گ گلبرگ بیگم ۱۴۷، ۱۹۶.

گوهرشاد خاتون ۳۰۸.

ل لادی ۲۶، ۲۷.

لاکه ۲۹۲.

لالی مهر ۱۲۲.

لطفی، میر ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۲۲.

لنگر خان ۱۵۷، ۱۶۰.

م مادهوداس ۲۴۷.

مالدیو، راجه ۱۷۵، ۱۷۶.

مؤلف (یعنی میر محمد معصوم) ۲۵۴ (رجوع کنید به معصوم).

مأمون ۳۲.

مانک وزیر ۱۴۲.

مانی، جام ۲۹۸، ۳۰۰.

ماه بیگم ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۴۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳،

۲۲۲، ۲۲۶.

مبارک (پرده دار جام تغلق) ۷۱.

مبارک خان پسر ملک راجو ۵۷.

مبارک خان (غلام سلطان محمود خان بهکری) ۲۲۸، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴.

مبارکخان ۳۰۲ (رجوع شود به دریاخان).

مبارک کبیر ملک ۵۲.

متن خان ۱۱۳، ۱۱۶.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۳۷

متو، مخدوم ۲۰۰.

متوکل، خلیفه ۲۸۷.

مجاهد خان ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳.

مجدود، سلطان ۳۳.

محب ترخان ۱۵۲، ۱۵۹.

محب علی خان ۲۲۷، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳.

محب علی، ملا ۲۲۲، ۲۲۳.

محمد، سید ۱۳۷، ۱۳۸.

محمد (صلعم) ۲.

محمد، مولانا ۷۶.

محمد ارغون ۱۶۵.

محمد اوچه، قاضی شیخ ۲۰۳.

محمد امروهه، سید ۲۴۵.

محمد برندق برلاس ۷۸، ۱۰۱.

محمد بکاول، بیگ ۱۶۷.

محمد بن علی بن طهمان همدانی ۲۹.

محمد بن قاسم ثقفی ۸، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۱۴۷، ۲۶۳، ۲۶۵.

محمد بن قاسم القرشی ۲۸۷، ۲۸۸.

محمد بن هارون ۲۰.

محمد ترخان ۱۲۵.

محمد جونپوری، سید ۲۰۱.

محمد خان اتکه ۲۳۰.

محمد خان شیبانی اوزبک ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۷.

- محمد خان قندهاری ۲۲۳.
- محمد خان نیازی ۲۵۴.
- محمد خان، میرزا ۲۴۴.
- محمد رضا بن دریائی بن داروغه گهر ۲۵۷.
- محمد زرگر ۲۰۶.
- محمد زمان، میرزا ۱۶۶.
- محمد ساریان ۱۲۴.
- محمد، سلطان ۴۰، ۴۱.
- محمد سلطان، میرزا ۱۶۷، ۲۴۳.
- محمد شاه تغلق، سلطان ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۴، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۹۵.
- محمد شاه گجراتی، سلطان ۳۰۱.
- محمد شریف، حافظ ۱۱۴، ۱۲۷.
- محمد عسکری، میرزا ۱۶۶، ۱۶۷.
- محمد عماد، مولانا ۲۸۳.
- محمد قاسم بیگ ۹۸.
- محمد قاسم کوکه ۱۰۳.
- محمد قلی قابوچی ۱۷۳.
- محمد کوکه ۱۲۴.
- محمد مؤمن ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸.

محمد مظفر شهاب الدين ناهر ۵۸.

محمد مقيم، ميرزا ۸۴، ۸۸، ۹۷، ۹۸، ۹۹.

تاريخ سند ( تاريخ معصومی )، متن، ص: ۳۳۸

محمد مهردار، سلطان ۱۲۴.

محمد مير عدل، سيد ۲۴۵.

محمود بيكر، سلطان ۳۰۱.

محمود بيگ ۱۵۲.

محمود بيگ لار ۱۸۴.

محمود پوراني ۲۳۸.

محمود خان ولد دريا خان ۱۱۳، ۱۱۶.

محمود خان بهكري، سلطان ۸۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲،  
۱۵۳، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹،  
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲،  
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸،  
۲۳۹، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۴۷.

محمود ساريان ۱۰۶، ۱۵۲، ۱۷۲، ۱۸۵.

محمود سرخ، مولانا ۹۱، ۲۴۱.

محمود غزنوي، سلطان ۳۲، ۶۰، ۱۴۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۸۶.

محمود لانگاه، سلطان ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۸۱.

محمود شاه، ناصر الدين ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۲۸۵.



محمود فخر پوتره ۱۹۸، ۱۹۹.

محمود، قاضی ۲۱۷.

محمود مهردار، سلطان ۱۸۳.

محمود نان ده، ملک ۲۱۸.

مدینه ماچهانی ۳۰۴، ۳۱۰.

مراد حسین ۲۲۶.

مرتضی الحسینی الترمذی ۲۳۷.

مروان بن محمد ۳۱.

مرید بلوچ ۲۰۸.

مزید کوکه ۲۰۸.

مسعود، سلطان ۳۲، ۳۷، ۳۸، ۶۰، ۲۷۰، ۲۷۱.

مسعود، میر شاه ۲۰۶.

مسکین ترخان ۱۴۳، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۲۱۲، ۲۲۱.

مصلح الدین لاری ۲۰۴.

مظفر حسین ۸۶، ۸۷.

مظفر خان ۲۲۱.

مظفر، سلطان ۷۶، ۷۷، ۱۱۹، ۲۰۳، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۳.

معاویه بن مهلب ۲۶۵.

معتمد، خلیفه ۲۶۹، ۲۸۷.

معز الدین، سلطان ۳۴.

معز الدین محمد سام ۱۴۸.

معصوم، محمد ۳، ۹۳، ۲۵۰.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۳۹

معین، میر ۷۵.

مقرب خان ۵۶، ۵۸، ۲۸۶.

مقرب الملك ۵۶ (رجوع کنید به مقرب خان).

مقصود بیگ ۲۵۴.

مقصود قبق، میر ۲۲۲.

مقیم بخشی ۲۵۲.

مقیم بیگ لار ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۵۲.

مقیم، خواجه ۲۵۶.

ملا منشی ۲۲۲.

ملك تاج کافوری ۵۰، ۶۳.

ملك خان خلیج ۳۶، ۲۷۶، ۲۸۳.

ملك راجو ۵۷، ۲۸۵.

ملك، خواجه ۱۴۰.

ملك سنجر ۳۸، ۲۷۸.

ملك محمد، میر ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷.

ملو ۵۷، ۵۸، ۲۸۵، ۲۸۶.

مناج ۲۳۴.

منعم خان ۱۷۲، ۱۹۴.

مودود، سلطان ۳۳، ۲۷۰، ۲۹۳.

مهتر اشرف ۱۶۸.

مهتر سنبل ۱۰۸، ۱۱۱.

مهر، جام ۲۱۳.

مهران بلوچ ۲۹۱.

ميان دولت خان ۲۵۴.

ميران، مخدوم ۲۰۲.

ميران مهدي ۲۰۱.

مير بزرگ ۳.

ميرجی تواجی ۲۳۴.

مير حسن بصری ۸۰.

مير خليفه ۱۹۶.

ميرزا پير محمد ۵۹، ۶۰، ۶۸، ۶۹.

ميرك پورانی، شيخ ۱۴۴، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۸۴، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷.

مير كلان، سيد ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۲۲.

مير محمد، شيخ ۱۹۷.

میر محمد قلی ۱۴۶.

ن ناصر الدین قباچه ۳۵، ۳۶، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۷.

ناصر الدین، سلطان ۱۰۳.

ناصر الدین، محمود ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۵۶، ۳۰۵.

نامی (تخلص میر معصوم مؤلف تاریخ) ۳.

ناهر، خان ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۴۷.

ناهید بیگم ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۴۷، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۲۶، ۲۲۷.

نجات خان، میرزا ۲۱۲.

نصر ۵۰.

نصر الله، قاضی ۲۰۲.

نصرت خان ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۲۷۹.

نصرت شاه ۵۸.

نظام الدین، جام ۶۶، ۶۷، ۷۳، ۷۴.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۴۰

۷۵، ۷۶، ۱۱۵، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳ (اینجا در سطر ۹ اشتباهها «صلاح الدین» چاپ شده است)، ۳۱۱.

نظام الدین، علیشیر ۹۳، ۹۴.

نظام الملك (حاکم گجرات) ۵۱.

نظام الملك، خواجه ۸۷.

نظام الملك، (محمد بن اسعد) ۳۶، ۲۷۶، ۲۷۷.

- ننده، جام ۷۳، ۱۱۲ (رجوع کنيد بجام «نظام الدين»)، ۳۰۲، ۳۰۳.
- نواب ميرزا (يعني ميرزا شاه حسن ارغون) ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۰.
- نوح، مخدوم ۲۰۵.
- نور الدين محمد ۳۷، ۲۷۷.
- نور الدين محمد، ميرزا ۱۶۶.
- نوروز خان ۲۳۰، ۲۳۱.
- نیشاپور، خواجه ۱۴۱ (و هو خواجه على نیشاپوری كما في الهامش).
- و وكيل خان ۲۴۲.
- ولى بيگ ۲۲۳.
- ولى بيگ، محمد ۹۳، ۹۴.
- وليد (بن عبد الملك) ۴، ۵، ۶، ۲۰، ۲۶، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۲۵۹، ۲۶۵.
- ونار السامرى ۲۹۵ (رجوع کنيد بجام انر).
- ه هارون رشيد، خليفه ۳۱، ۳۲.
- هاله ۱۷۷، ۱۷۸.
- همايون پادشاه ۱۳۱، ۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۲، ۲۳۹، ۳۱۵، ۳۱۷.
- همايون خان ۵۵، ۵۶.
- همون ۶۱.
- هندال، ميرزا ۱۳۱، ۱۶۶، ۱۷۱.

هندوعلی ۱۷۳.

هندوی تمغاچی ۲۳۱.

هیبت خان ۱۱۹، ۳۱۲.

ی یادگار محمد کوتوال ۱۸۸.

یادگار مسکین ۲۱۲، ۲۱۳.

یادگار میرزا، سلطان ۸۰، ۳۰۷، ۳۰۸.

یادگار ناصر، میرزا ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷.

یارعلی ۱۰۷.

یار محمد ترخان ۲۰۹، ۲۲۵.

یارمحمد صدر ۲۲۴.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۴۱

یار محمد، مولانا ۲۳۹.

یحیی تواجی ۲۴۳.

یعقوب بن لیث ۲۶۹، ۲۸۷.

یزید بن ابی کبشه ۲۶۵.

یعقوب بیگ ۲۲۱.

یعقوب، مولانا ۲۰۲.

یوسف، امیر ۹۸.

يوسف، شيخ ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠.

يوسف طيونه ٢٠٥.

يوسف، مولانا ٢١٧.

يونس، امير ٩٨.

يونس سمرقندی ٢٠٤.

تاريخ سند (تاريخ معصومي)، متن، ص: ٣٤٢

٢- فهرست اسماء الاماكن و القبائل

الف آب آمويه ٩٨، ١٠١.

آب جون ٥٢، ٢٨٤.

آب چناب ١٦٧.

آب سند ٢٨١.

آب گهاره ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥.

آب مرغاب ٩٥، ٩٦.

اجمير ٢٣٤.

احمد آباد ١٦٤، ٢٠٣.

احمد نگر ٢٥٧.

اختيار دين (قلعه) ١٠٨.

ادسيه ٩٣.

ادهاپور ٢٩.

ارغنداب ۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۰.

ارغون ۱۴۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۷، ۱۹۰، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۴۲، ۲۴۸.

ارغونیان ۳۱۵.

ارغونیه ۱، ۲، ۸۰، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۷۳، ۱۷۹، ۱۸۸، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۱، ۲۲۷، ۲۲۸.

استرآباد، ۸۶، ۸۷، ۹۳، ۹۵.

اسفراین ۹۰.

اسکندره ۲۷، ۲۶۵.

اسیر گره ۲۵۷، ۲۵۹.

اشکلجه ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۹۸.

اصفهان ۲۱۸.

اکر و بکر [یعنی سکر و بکر؟] ۲۷۴.

اکری ۷۵.

آگره ۲۴۵.

آگهم ۱۲۶، ۳۱۴.

الله بند ۲۹۴.

النگ نشین ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۴.

الرور (رجوع کنید به الور) ۲۶۱.

الور ۸، ۹، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰، ۲۱، ۲۳، ۲۴، ۲۷، ۲۹، ۶۹، ۱۲۴، ۲۳۲، ۲۴۷، ۲۶۳، ۲۶۵.



انجوی ۲۱۵، ۳۱۸.

اند خود ۹۳، ۹۹.

اوباره ۷۲، ۲۲۸.

اوجه (اچه) ۱۰، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۹، ۶۳، ۶۸،

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۴۳

۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۸، ۲۰۳، ۲۱۱، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۶۵، ۲۶۹، ۲۷۲،

۲۷۳، ۲۸۹.

اوزبک ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۱۰.

اوزبکیه ۱۰۷.

اوق ۹۷.

اونر پور ۲۵۵.

ب بادغیس ۹۵.

باغات ۹۳، ۹۴، ۲۲۳.

باغبان (یعنی باغبانان) ۲۰۲، ۳۰۹، ۳۱۱.

باغبانان ۱۲۰، ۱۴۷، ۲۱۹، ۳۰۹.

بانبهره ۲۶۳.

ببرلو ۱۴۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۰، ۲۲۴.

بتوره ۱۶۸، ۱۷۸، ۱۸۳.

بچراه ۲۴۵.

بحر عمان (دریای عمان) ۲۶۰، ۲۶۱.

بحر ہندی ۲۶۱.

بدخشان ۱۰۹، ۱۸۲.

بدین ۲۵۴.

برہمناباد ۱۶، ۱۸، ۲۰، ۲۳، ۲۶، ۲۶۳.

بریالو (و الصحیح پریالو) ۱۲۱، ۳۱۳.

بغداد ۴، ۶، ۸، ۲۰، ۲۶، ۲۶۶.

بکر (رجوع کنید بہ بھکر) ۱، ۳۲، ۳۶، ۳۷، ۱۱۶، ۲۷۷، ۳۰۲، ۳۰۳.

بلالہ ۲۷۵.

بلاولپور ۲۶۴.

بلخ ۹۵، ۹۶، ۲۶۹.

بلوچ ۷۷، ۱۸۰، ۲۴۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳.

بلوکات ۹۳، ۱۳۷.

بنگالہ ۴۴، ۵۵، ۵۷، ۱۳۲، ۱۶۵.

بوہری ۲۵۲.

بھاطیہ ۲۷۱، ۲۷۲.

بھتی واہن ۶۹، ۱۴۴، ۱۶۴، ۲۲۳.

بھتی کھلوان ۱۵۷.

بھرام پور ۶۳، ۲۹۷.

بهرایج ۳۷.

بهره ۱۲۶، ۱۶۷، ۳۱۴.

بهر ۳۶، ۳۸، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۷، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴،  
۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۴،  
۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵،  
۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳،  
۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۴۴

۲۲۹، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۹،  
۲۵۰، ۲۵۱، ۲۷۷.

بیانه ۵۷.

بی بی نانی ۳۰۱.

بیت المقدس ۵.

بیکانیر ۱۷۶.

بیهار ۵۷.

پ پاتر ۱۳۰، ۱۴۷، ۱۸۲، ۲۰۶، ۲۴۰، ۲۴۷.

پارس (رجوع کنید به فارس) ۲۶۹.

پارکر ۱۹۴.

پتن ۶۵، ۱۶۲، ۱۶۴، ۲۱۱، ۲۲۴، ۳۱۶.

پشنگ ۸۸، ۸۹.

پل سالار ۹۵.

پل مالان ۹۴، ۹۵.

پنجاب ۵۹، ۳۱۶.

پنجواهی ۱۳۰.

پهلودی ۱۷۶.

پهواری ۲۳۳.

پیرآر ۱۱۴، ۱۹۰، ۲۱۳.

ت تبرهنده ۲۷۴.

تبریز ۳۰۴.

تخارستان ۲۶۹.

توخان ۸۰، ۹۷، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۶۴، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۲.

۱۹۴، ۲۰۷، ۲۲۰.

ترك ۱۲۴.

تركستان ۳۴.

تغلق آباد ۱۴۴.

تکدر (و الصحيح نکدر) ۸۱، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۴۶.

تکدری (و الصحيح نکدری) ۸۰، ۹۱، ۳۰۸.

تلهتی ۲۳، ۶۳، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۹، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۹، ۲۶۳، ۲۶۴.

تهته ۱، ۶، ۲۱، ۲۲، ۳۲، ۴۳، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۶۴، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۷۸، ۱۱۲، ۱۱۳،  
۱۱۴، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۴،  
۱۶۸، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳،  
۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۷، ۲۵۰،  
۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۸۰، ۲۸۱، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲.

تهري ۲۷، ۴۸، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۲۶۵،

تاريخ سند ( تاريخ معصومي )، متن، ص: ۳۴۵

۲۸۶، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۸، ۲۹۹.

ج جاريجه ۴۸، ۴۹، ۱۱۸، ۱۶۴، ۲۸۰، ۲۹۱، ۳۱۳.

جت ۱۴۵، ۱۵۳، ۲۹۲، ۲۹۳.

جتان ۱۷۲.

ججکتو ۹۳، ۹۵.

ججه ۲۲۳.

جلوکیر ۷۵، ۳۰۱.

جلیسر ۵۴، ۲۸۴.

جمو ۵۷.

جناتی (و الصحيح جنانی) ۲۷۸.

جنانی ۲۷۸، ۲۸۷، ۲۸۸.

جن پور ۱۸۰.

جنندر (و الصحيح چندر) ۲۷.

جودپور ۱۴، ۱۷۶.

جون ۱۱۹، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۵۴.

جونگرهه ۲۸۰.

جونپور ۱۶۵.

جهم ۲۶۴.

جيحون ۳۰۸.

جيسلمير ۱۴، ۴۴، ۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۳۰.

جيور ۲۶۴.

چ چاچڪان ۷۸، ۱۴۳، ۱۶۸.

چارباغ ۱۶۷.

چانڊڪه (چانڊوڪه - چنڊوڪه) ۷۵، ۱۱۲، ۱۲۱، ۲۵۱.

چانڊيه ۱۵۳.

چتر ۱۴۷.

چتور ۱۴، ۱۶۲.

چنه ۲۲.

چين ۲۱۸.

ح حجاز ۲۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۷۵، ۲۰۵.

حيدر آباد ۲۶۳.

خ خانواه (ترعه) ۱۱۳، ۳۱۱.

خداآباد ۳۰۹.

خراسان ۶، ۳۳، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۸۰، ۸۲، ۹۳، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۷، ۱۹۷، ۲۰۵، ۲۱۸، ۲۶۹.

خلج ۴۲، ۲۷۶.

خواجه خضر ۲۳۲، ۲۴۳.

خوارزمیان ۲۷۶.

خوشاب ۳۱۴.

د داریجه ۱۷۰، ۲۱۹، ۲۴۷.

داور ۸۰، ۸۱، ۸۵، ۸۸.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۴۶

دجله ۳۱، ۲۶۶.

دریله ۱۴۴، ۱۷۱، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۶۴.

دره بولان ۳۰۱.

دریای سند ۳۱۱.

دکن ۴۴، ۱۳۲، ۲۱۷، ۲۵۷.

دلاور ۱۵۵، ۱۷۶، ۲۱۹.

دمریله ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۸۰.

دمشق ۵، ۲۶۶.

دمیک ۳۴، ۲۷۳.

دودائی ۱۵۳.

دوشاب ۲۶۱.

دولت آباد ۴۷.

دھر ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۱۶.

دھلی ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۸، ۵۹،

۶۴، ۶۵، ۶۹، ۷۰، ۱۶۲، ۲۷۶، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۱۶.

ديپالپور ۲۸، ۳۱، ۴۴، ۵۷، ۵۸، ۲۸۵.

ديبل (ديول) ۶، ۷، ۱۲، ۲۵۹، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷.

ديراور ۱۴۵.

ديو ۹.

ديول (رجوع کنيد به ديبل).

ر راؤت ۲۰۲.

رادن پور ۱۶۳، ۱۶۴.

راني پور ۲۴۳.

راور ۲۶۴، ۲۶۵.

راهمان ۱۴۳.

ريري ۱۴۸، ۱۴۹.

رفيان ۲۳، ۲۱۰، ۲۲۶، ۲۶۴.

رند ۱۵۳.

رکاله ۲۷۵.



رود سند (مهران) ۲۸۳، ۲۹۴.

روم ۲۴.

رهری (رجوع کنید به لوهری) ۲۶۳، ۲۶۴.

رین ۱۱۹.

ز زرهی ۱۱۲.

زمین داور ۸۸، ۸۹، ۹۱، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۴۰.

س سپاه ۱۸۹.

ساتلمیر ۱۷۶، ۲۱۹.

ساریان ۱۴۰.

ساکر ۱۷۹.

ساکره (ساکوره، شاکره) ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۹۴، ۳۱۱.

سامانه (سمانه) ۵۳، ۲۴۷.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۴۷

سامره (سومره) ۲۸۷، ۲۸۸.

سامویه ۳۱۱.

سانگیره (سانگره) ۴۹.

سبزوار ۹۰، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵.

سجستان ۲۶۹.

سدوستان ۲۷۵.

سریوزہ ۱۳۱.

سرستی ۵۰، ۲۷۴.

سرمور ۵۲.

سعتہ ۲۷، ۱۱۶، ۱۴۴.

سفیانی ۱۷۰.

سکر ۱۲۳، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۸۰، ۲۰۸، ۲۳۳، ۲۴۲.

سمرقند ۸۰، ۹۹.

سمہ ۱، ۲۷، ۴۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۷۶، ۷۹، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴، ۲۹۲، ۲۹۳.

سمگان (جمع سمہ) ۲۹۲، ۲۹۷، ۳۰۱.

سمیجہ ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۱، ۲۴۹.

سن ۶۴، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۳، ۲۰۵، ۲۸۸.

سند ۱، ۲، ۳، ۴، ۶، ۷، ۸، ۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۲۷، ۳۱، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲،

۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۵۰، ۵۷، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۰، ۷۲، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۹، ۱۰۵، ۱۱۰،

۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۶۰، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۲،

۱۹۱، ۱۹۶، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۴۲، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۴، ۲۷۹،

۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۱، ۲۹۷، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۲، ۳۱۳.

سودہ ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۶۴، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۱۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۳۰۵.

سورائی ۱۰.

سومرہ ۱، ۴۶، ۴۹، ۶۰، ۷۹، ۲۸۱، ۲۸۶، ۳۰۴.

سومرگان ۲۸۱، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۰۴.

سوندره ۲۶۴.

سومنات ۲۸۱، ۲۸۶.

سهوان (سیهوان) ۶۴، ۱۱۶، ۱۲۹، ۲۱۰، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶.

سیتپور ۱۲۹، ۱۳۰، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۹.

سیحون ۲۷۱.

سیدیچه ۷۵.

سیستان ۲۶۹، ۲۷۰.

سیوستان (سهوان) ۱، ۱۰، ۲۲، ۲۳، ۳۲، ۳۶، ۳۸، ۴۳، ۴۴، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱، ۶۲، ۶۳، ۷۰، ۷۷، ۱۱۳،

۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۶.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۴۸

۱۴۴، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۲۲، ۲۲۶، ۲۴۷،

۲۴۸، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۹۵.

سیوی ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۴۶، ۱۸۶، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۸، ۲۴۵،

۲۴۹، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴.

سیهوان ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۴، ۲۶۴، ۲۷۵، ۲۸۱، ۲۹۲، ۳۰۲.

ش شادبیلہ ۱۸۳.

شال ۸۱، ۱۰۴، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸.

شام ۶.

شاه کپور ۲۹۴.

شاه گره ۲۵۴.

شهداد پور ۲۶۳.

شیراز ۷۵.

ص صورت (سورت) بندر ۸.

صفاریه ۲۸۷.

ط طلنبه ۵۹.

ظ ظفر (قلعه) ۱۰۸.

ع عجم ۳۹.

عراق ۶، ۱۰۸، ۲۱۸، ۲۲۵، ۲۳۹.

علی پوتره ۱۹۲.

عمر کوت ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۰۸.

غ غزنین ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۶۰، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۸۲، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳.

غور ۳۶، ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۹۳.

غورك ۲۷۰.

ف فارس ۹، ۵۴، ۲۶۹.

فتح باغ ۲۵۴.

فراه ۸۱، ۸۸، ۸۹، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۷.

فرغانه ۵.

فیروز آباد ۵۲، ۵۳، ۵۸.

ق قاذرون (كازرون) ۲۵۹.

قباچاق ۸۱، ۹۱، ۹۳.

قرباغ ۸۰، ۳۰۸.

قرامطه ۱۴۸، ۲۷۰، ۲۷۱.

قزلباش ۱۱۰.

قرمطی ۲۷۰، ۲۷۱.

قندهار ۹، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۱، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۹

تاريخ سند ( تاريخ معصومی )، متن، ص: ۳۴۹

۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۶۵، ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۶، ۲۵۷، ۳۰۲، ۳۰۹، ۳۱۰.

قنوج ۸، ۲۸، ۵۷.

ك كابل ۵، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۱۰، ۱۳۱، ۱۴۷، ۱۶۸، ۱۸۲، ۲۲۶، ۲۶۹.

كاجریلی ۷۲.

كاكر بکیره ۲۶۲.

كاكری ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۵۱.

كاهان ۷۶، ۷۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۱۹، ۳۰۴، ۳۰۹.

كچ (كچه) ۶۱، ۶۶، ۷۱، ۱۴۳، ۱۶۱، ۲۷۱، ۲۸۰، ۲۸۶.

كراچی ۲۶۲.

کریلا ۱۹۸.

کردان ۹.

کرمان ۶، ۹، ۱۷، ۲۱، ۲۶۹.

کرنال ۴۸، ۲۸۰.

کزک ۹۹، ۳۰۸.

کشمیر ۸.

کلانور ۵۰.

ککراهه (ککراهه) ۲۱۳.

کن ۱۳۰.

کنبایت ۴۸.

کنت ۲۸۰.

کندکان ۱۴۱.

کندل (گوندل) ۴۸، ۲۸۰، ۲۸۱.

کندلان ۱۶۱.

کندھی ۷۲، ۱۴۵.

کن کوت ۲۴۷.

کنگری ۲۶۴، ۲۶۵.

کوتله ۵۵، ۲۸۴.

کوت لهری ۲۲۰.

کوت ماچيان ۱۱۲.

کورائی ۱۵۳.

کوربائی ۱۰۵.

کوربچه ۲۷.

کوفه ۶.

کول (آب) ۱۷۶، ۱۷۷.

کولاب کنجر ۲۶۴.

کولاب گچیری ۲۳.

کولاب منچور ۱۲۹، ۲۶۴.

کوه جود ۲۷۴.

کوه سلیمان ۹.

کوه لکی ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۴۱، ۱۹۱، ۲۴۸، ۲۵۴.

کوه مکلی ۱۹۴.

کهرام ۲۷۳، ۲۷۴.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۵۰

کهرور ۲۲۷، ۲۲۸.

کهنکار ۱۱۸، ۱۶۰، ۲۲۰.

کهوکران ۳۴، ۲۷۴.

کيچ ۹، ۱۶، ۲۰، ۲۱، ۲۶، ۲۰۶.

کي کانان ۹.

گ گجرات ۴۴، ۴۸، ۵۱، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۷۶، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۴، ۱۶۲،  
۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۴، ۱۷۹، ۱۹۴، ۲۰۲، ۲۰۴، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۹،  
۲۵۱، ۲۷۹، ۳۰۱، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵.

گچيره ۲۶۵.

گرم سیر ۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۲، ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۵.

گنبد ۲۴۵.

گنجا به ۱۱۳، ۱۳۰، ۱۸۶، ۲۳۵، ۲۳۶.

گواليار ۵۷.

گونگره ۲۹۴.

گووه ۲۰۷.

گهکر ۱۸۲.

ل لار ۱۵۲.

لاش (قلعه) ۹۶.

لاهری بندر ۶، ۱۳۲، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲.

لاهور ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۱۶۶، ۱۶۹، ۲۴۴، ۲۵۰، ۲۷۴.

لاهوری بندر ۸ (رجوع کنيد به «لاهری بندر»).

لکعلوی (لکی) ۲۱۲.



لکلیخانه ۹۴.

لکهنوتی ۳۵، ۳۸، ۲۸۵.

لکی ۱۱۳، ۱۹۱.

لنجواری ۲۲۹.

لند ۱۷۹.

لنگاهان ۷۰.

لنگر ۱۳۶، ۱۳۷.

لوهرائی ۲۶۱.

لهری ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۴۷، ۱۶۷، ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴.

م ماتیلہ ۱۰، ۷۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۶۹، ۱۸۵، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹.

ماچی ۲۷، ۱۴۴، ۱۴۵، ۳۱۶.

ماچیان ۱۲۰.

مازندران ۲۶۰.

مالم ۲۷۸.

مؤو ۱۰، ۱۵۷.

تاریخ سند (تاریخ معصومی)، متن، ص: ۳۵۱

ما وراء النهر ۵، ۱۰۱، ۱۰۹، ۲۰۴.

محبت دیره ۲۶۵.

محمد آباد ۵۵، ۵۶.

محمد تور (طور) ٢٩٤، ٦١.

مدينه ٥، ٢٠٢، ٢٠٤.

مرو ٩٥.

مستونگ ٨١.

مغل (مغول) ٣، ٣١٣.

مغلان ٢٧٩، ٣١٥.

مكران ٦، ٨، ٩، ١٦، ٢٠، ٢١، ٢٦، ٢٠٦.

مكلى ٢١٧.

مكه ١٢٧، ١٨٣، ١٩٢، ١٩٤، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٢٤.

ملاحده ١٤٨، ٢٨٣.

ملتان (مولتان) ٥، ٢٨، ٣٢، ٣٣، ٣٤، ٣٥، ٣٦، ٣٧، ٣٨، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٣، ٤٤، ٤٥، ٤٦، ٤٧، ٥٤، ٥٧،

٥٨، ٥٩، ٦٠، ٦٣، ٦٨، ٧٠، ٧٤، ١٤٦، ١٤٧، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢، ١٥٣، ١٥٤، ١٥٥، ١٥٦،

١٥٧، ١٥٨، ١٥٩، ١٦٠، ١٨٠، ٢٠٣، ٢٠٦، ٢٠٧، ٢١١، ٢٢١، ٢٢٧، ٢٣٣، ٢٣٨، ٢٤٩، ٢٦١، ٢٦٩،

٢٧٠، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٩٦، ٣٠٥.

مندره ١٧٩.

منصوره ٢٦١، ٢٧١، ٢٧٦، ٢٨٦.

منگجه ٢٤٥، ٢٤٦.

مو (مؤو) ١٤٦، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢.

مهر ١٤٤، ١٤٥.

مهران ۸، ۱۳ (دریا)، ۲۴۶، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۸۳، ۲۹۴.

موقان ۳۰۸.

میانہ ۳۰۷.

میوات ۵۴، ۵۵، ۲۸۲.

ن ناکنی (یانانکنی) ۴۸، ۶۱، ۲۸۰.

ناھر ۱۸۰.

نصر پور ۶۱، ۷۱، ۱۴۱، ۱۶۳، ۲۱۱، ۲۵۲.

نصرت آباد ۱۸۴.

نکامره ۲۵۹.

نکدر- نکدری (رجوع کنید به تکدر و تکدری).

نگرکوت ۵۱، ۵۳، ۲۸۳، ۲۹۸.

نورگائی ۱۰۵.

نهرالسند ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۶.

نهریران ۲۹۴.

نهرواله ۲۷۶، ۲۸۰.

نیرن کوت ۲۱، ۲۲، ۲۶۳.

نیلاب ۴۴.

و واهکه (وگه کوت) ۶۱، ۲۹۴.

تاریخ سند ( تاریخ معصومی )، متن، ص: ۳۵۲

وتر ۱۴۵.

ونگه ۲۰۸.

ه هاله کندی ۱۴۴، ۱۶۸، ۲۰۵.

هالیر ۲۷.

هراة ۳۳، ۷۶، ۸۰، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۲۸، ۱۴۴، ۱۹۸،

۱۹۹، ۲۳۹، ۳۰۴، ۳۰۸.

هرمز ۲۱۴، ۲۳۸.

هزاره ۸۰، ۸۱، ۹۱، ۹۳، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۴۶، ۱۸۲.

هند ۱، ۶، ۳۲، ۳۴، ۳۵، ۳۹، ۵۹، ۱۳۴، ۱۴۳، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۲۰۸، ۲۱۲، ۲۳۸، ۲۶۹.

هندوستان ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۶۵، ۱۲۶، ۱۸۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۱۱، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۷۴،

۳۱۴.

هنگورچه ۲۴۰.

ی یکه ۹۷، ۱۰۲.